

مقالاتی پیرامون عنوانهای زیر نیز هستند .

- تئوری ، نقد ، فلسفه و جامعه شناسی ادبیات .
- ادبیات چیست ؟ نویسنده کیست ؟
- در باره شعر و تئاتر .
- ادبیات در تاریخ بشر .
- در باره هنر و هنرمند .
- ادبیات آوانگارد و سنتی .

24 مهر 1392

نویسنده: علی سلطانی

E-Mail: asolt@web.de

۱۳۹۳ . ۱۳۹۲

۱. ادبیات و آرمانگرایان اجتماعی.

آن کدام شاعر گمنام ، خسرو گل سرخی و یا سعید سلطانپور بود که فریاد زد ، اشعارش باید سینه به سینه گردند ، نه در مجلات ادبی یا بصورت کتاب منتشر شوند، بلکه در شبنامه ها و اعلامیه های ممنوعه. چون شعرجویای خواننده نیست، بلکه در انتظار عکس العمل است. شعرتاکنیک ادبی است، نه سرگرمی و سیاست فرهنگی. شعر، کوتاه ترین فرم برای بیان حال و احوال نزار روزانه ما است. اشتغال به ادبیات در تاریخ مبارزات اجتماعی، هیچگاه ادبیات صرف نبود، بلکه آزمایشی برای ساختن قدرت مواد منفجره بود.

شورشگران میگفتند، فرهنگ نه دکور است و نه وسیله ای برای آرامش و تخدیر ملی، بلکه نشانی از آزاد شدن انرژی انسانی است.

غیر از سیاست و عدالت، موضوع- رابطه بین هنر و اخلاق - از آغاز نظر فعالین اجتماعی رابخود نیز مشغول کرد. انگلس در نامه ای به مینا کائوتسکی یادآوری میکند که ادبیات خط دار و مسئول با ادبیات تبلیغاتی و شعاری فرق میکند.

بوخارین و تروتسکی بقتل رسیدند چون نظریات ادبی- فرهنگی آنها با سیاست روز استالینیستی همخوان نبود. به شهادت تاریخ غالب مبارزین و آرمانگرایان اجتماعی آن زمان دوستدار ادبیات نیز بودند. مارکس در جواب دخترانش، که در سالهای آخر زندگی، از او پرسیده بودند، به کدام نویسندگان علاقه مند است؟، گفت: آشیلوس، سروانتس، شکسپیر و گوته، نه فلوربت و بوشنر . لاسال، مبارز دیگر جنبش کارگری و سوسیال دمکرات آلمانی میگفت، نویسنده نباید به قهرمان اثرش يك جهان بینی تلقین کند که خارج از افق عصر او قرار داشته باشد. و روزا لوکزامبورگ و لنین درباره آثار تولستوی نقد مینوشتند. انگلس رمانهای چندهزار صفحه ای بالزاک را بدقت خواند، نقد و تجزیه و تحلیل نمود.

زمانیکه لنین در بستر مرگ در سال 1923 پیرامون ادبیات تبلیغاتی مقاله - قدری کمتر، ولی با کیفیت بهتر - را منتشر کرد، بوخارین مقاله- انقلاب کارگری و فرهنگ - را نوشت و حزب را متهم به اشاعه ادبیات چاپلوسانه نمود.

به روایتی، انگلس کتاب (خانواده مقدس) خود را باتکیه بر زمان آن زمان مشهور (راز و رمزهای پاریس) نوشت. 9 سال قبل از انتشار مانیفست کمونیست، انگلس 19 ساله نقدهای ادبی خود را بانام مستعار، فریدریش اسوالد، برای مطبوعات میفرستاد.

محقق در کتابی بنام (مارکس، انگلس و نویسندگان) ادعا میکند که بخش اول مانیفست کمونیست، بدون کتاب (کمدی انسانی) بالزاک غیر قابل تصور است.

با وجود اینهمه اهمیت برای ادبیات در میان نظریه پردازان آرمانگرا، روزنامه (پرچم سرخ)، ارگان حزب کمونیست آلمان، اولین بار در سال 1920 دارای بخش فرهنگی شد و به معرفی ادبیات اجتماعی ترقیخواه پرداخت .

پیرامون مطالعات و علاقه مارکس به خواندن و نوشتن میتوان گفت، زمانیکه اوشاعر جوانی بود، به نامزدش نوشت : کاغذ و یادداشت ها را اینروزها غورت میدهم. مارکس بعدها یکبار تعریف کرد که او مثل ماشین عظیمی است که اوراق رمانها را غورت میدهد تا سرانجام مطالب تحقیقی جدیدی را بتواند روی کاغذ بیاورد. به نقل از شاهدین، مارکس همزمان گاهی 2-3 رمان در دست مطالعه داشت. اودر کنار داروین یکی از رمان خوانان پرکار عصر خود بود. او علاقه خاصی به رمانهای قرن 18 مخصوصا آثار: آلكساندر دوما، و والتر اسکات داشت. مارکس اهمیت خاصی برای رمانهای طنز و یا ماجراجویانه مانند دن کیشوت قائل بود. احترام مارکس به بالزاک در حدی بود که او میخواست نقد مفصلی درباره کتاب

کمدی انسانی او بنویسد. مارکس در مقدمه کتاب (نقد اقتصاد سیاسی) می نویسد که آشیل، قهرمان کتاب هومر، در عصر سرب و باروت غیرقابل تصورات. زائر تراژدی محصول و فرم ادبی خاص تحولات اجتماعی یونان باستان بود، ما هومر کارگری نخواهیم داشت چون محیط اجتماعی و تاریخی هومر سپری شده است. از جمله اصطلاحات مورد علاقه مارکس درباره انسان، دوران کودکی ابدی-بود، یعنی در نظر او انسان همچون کودکی بازیگوش همیشه در جستجوی هنر خواهد ماند.

برخلاف مارکس که اغلب جهت سرگرمی، رفع خستگی و لذت، رمان میخواند، انگلس اهمیت سیاسی و اجتماعی مهمی برای رمان قائل بود. طبق نظر مورخین، انگلس در تمام عمر، خود را به گونه ای با انواع ادبیات جهانی مشغول نمود و رابطه آنها را با سیاست و جامعه جویا شد. او مدتی نیز به مطالعه و تحقیق در زبان فارسی پرداخت. انگلس میگفت کوشش ادبی و زبانی مارتین لوتر، پایه گذار مذهب پروتستانیسم، در زبان آلمانی مهمتر از انقلاب و رفرم او در کلیسای غرب است. انگلس خود در جوانی نمایشنامه ای با عنوان (کولا) نوشت.

گروهی از صاحب نظران، له و علیه هنر و نقد، مینویسند، هنر مقوله ای است مقدس؛ حیف اگر از آن برای اقدامات تبلیغاتی سوء استفاده گردد. اقدام و رفتار انتقادی، مفیدترین روشی است که گذشته را برای ما روشن میکند، حال را مشخص می نماید و امکانات آینده را قابل تصور میسازد.

لنین درباره منتقدی بنام برونو بائور، شکایت میکند که، بعضی از این آقایان به پرستش نقد میپردازند، انگار که گویی آن مهمتر از عمل، حزب و سیاست است. آنها حاضرند هر عمل سیاسی را در راه نقد انکار کنند. و پلخانف با اعتماد به نفس خاصی می نویسد، به عنوان هوادار جهانی مادی، میگویی که وظیفه منتقد آن است که ایده یک اثر را از زبان هنری به زبان جامعه شناسی انتقال دهد، چون وظیفه منتقد، عمده کردن موضوع خنده یا گریه در اثر نیست، بلکه کمک به فهم آن است. پلخانف نخستین بار رابطه ای دیالکتیکی میان فایده اجتماعی و لذت زیبایی شناسانه در هنر را مطرح کرد. او در سال 1905 در رابطه با مقاله لنین-سازمان حزبی و ادبیات حزبی، مطلبی با عنوان -ادبیات نمایشی از نقطه نظر جامعه شناسی- را منتشر نمود.

به نظر کارشناسان، تئوری ادبی مارکسیستی بدون نقد آثار رئالیستی بالزاک غیرقابل تصور بود. بالزاک خود، ادبیات زمانش را بدو دسته: ادبیات ایدهها مانند آثار استاندال و ادبیات توصیفی و داستانسرایی، مانند ویکتور هوگو، شاتوبریان و والتر اسکات تقسیم نمود. او با اشاره به ادبیات ایدهها میگوید، به تصویر کشاندن جامعه مدرن با روشهای ادبی قرن 17 و 18 غیرممکن است.

بوخارین می گفت، انقلاب باید فرم های ادبی را نیز بخلطاند، به نظر او موضوع فرهنگ بعد از بقدرت رسیدن، مهمترین مشکل تمام انقلابات است، پیروزی و شکست هر انقلابی بستگی به شکوفایی فرهنگ آن دارد، عقب افتادگی فرهنگی، سبب عقب افتادگی سیاسی میشود و خطری برای بازگشت توتالیتریسم و بیژانسیسم است.

امروزه محققین، پایه کلاسیک نظریات هنری چپ را بر اساس اندیشه های استتیک هگل و کانت میدانند. چرنیفسکی میگفت، فرق بین تاریخ و هنر در این است که تاریخ پیرامون زندگی اجتماعی و هنر درباره زندگی خصوصی انسانها گزارش میدهد.

تروتسکی، با نام واقعی لیون چاه سنگی، یکی دیگر از قربانیان بی شمار ترور استالینستی، میگفت، ادبیات پدیده ای است پیچیده که از سنت، موضوعات شخصی و انگیزه های فردی تشکیل شده. او در مخالفت با لنین در سال 1924 مقاله - فرهنگ کارگری و هنر کارگری - را پیرامون نقش ادبیات نوشت. به نظر گروهی از منتقدین چپ، تروتسکیسم ادبی کوشید تا نظریات فروید را با ماتریالیسم آشتی دهد. تروتسکی در سال 1938 در تبعید، با نامی مستعار، همراه با آندره برتون، در فرانسه مانیفستی منتشر کرد که در آن خواهان هنر مستقل انقلابی، بدون دخالت دولت شد. او میگفت، برای شکوفایی هنری احتیاج به آزادی نامحدود واحد آناشسیسم است، چون هنر، باید و نباید، و امر و نهی، هیچ حاکم و قدرتمندی را تحمل نمی کند.

Tschernyschewskij, Nikolai (1828-1889)

Bucharin, Nikolai (1888-1938)

Plechanov, Georgij (1856-1918)

Trotzki, Leo (1879-1940)

۲. ادبیات، از زوال تا ابتدال.

زوال فرهنگی یا ابتدال ادبی؟

اشکی برای ادبیات زوال امپراطوری های فراموش شده شکست خورده تان!

Dekadenz – Decadence

دکادنس.

آیا بعضی از منتقدین چپ اجازه دارند تا "ادبیات زوال" غرب را، ادبیات "مبتدل" بنامند، حتما اگر اینگونه ادبیات: غیر اجتماعی، ضد مکتب ناتوریالیسم و مخالف استتیک کهن کلاسیک- باشد؟ حدود 80 سال پیش از استالینسیسم، ادبیات زوال فرانسه در رابطه با مسائلی مانند: سقوط، زوال، و شکست امپراتوری های عظیم جهانی مانند، دولت رم، آغاز شد.

آیا میتوان ادبیات : سرگرم کننده ، عشقی، خیالی، پلیسی، کارآگاهی، جنایی، آبرورد و غیره را که حتما گاهی با هدف شعار "هنر در خدمت هنر" به بازار ارسال میشوند، را بخشی از ادبیات مبتذل جهان سرمایه داری دانست ؟ . آیا ادبیات : مسئول، اجتماعی، انتقادی، انسانی، مبارز، مقاوم، زیباگرا، طبقاتی، خلقی، مردمی، روشنگرانه، ایدئولوژیک؟ اجازه دارند، بخشی از ادبیات مدرن را که ادعای اجتماعی نداشته باشد، مبتذل بنامند؟.

پیرامون ادبیات زوال فضاوت‌های گوناگونی وجود دارد. ادبیات "دکادنس"، اعلان زوال ادبیات کلاسیک در غرب بود. نمایندگان این جریان ادبی مشترکا به پیش بینی يك زوال و پوسیدگی فرهنگی در غرب پرداختند. ادبیات زوال غرب در میانه قرن 19 به اوج شکوفایی خود رسید.

ادبیات زوال یا "دکادنس"، مفهومی است لاتین و به معنی پائین افتادن، بی ریشه ، زوال و سقوط میباشد. آن در آغاز ، معنی مثبتی داشت و موجب شکوفایی ادبی غرب در ابتدای قرن 19 شد که با مدرنیته فرهنگی نیز متحد بود. مورخین این جریان مدعی هستند که زوال و سقوط فرهنگی غرب از آغاز قرن 19 شروع شده است. ادبیات زوال معمولن پیرامون محتوا است تا فرم در ادبیات . چون اشعار سمبولیک از موضوعات زوال استفاده میکردند، گاهی ادبیات زوال را بخشی از مکتب سمبولیسم میدانند. ژانر دلخواه ادبیات زوال، سالها شعر بوده است . از آغاز قرن بیست، ادبیات امپرسیونیستی و ادبیات محلی-بومی کوشیدند تا به مخالفت با ادبیات زوال پردازد. سرانجام ادبیات زوال؛ ناامید و بدبین، جای خود را به ادبیات محلی و اکسپرسیونیستی داد. در آثار ادبیات زوال گویا تمایلات "اروتیک و همجنسگرایی" هم گاهی مطرح شده است . مارکسیست‌ها آنرا مفهومی فلسفی-استتیک، پیرامون زوال اجتماعی میدانند که از پایان قرن 19 در فرهنگ غرب فعال شده است .

گرچه نظریه پردازان اصلی و مدرن ادبیات زوال : بودلر، فلور، والر، و نیچه به حساب می آیند، ولی بولیویوس، مورخ رومی ، ماکیاولی، منتسکیو و روسو ، نخستین بار در رابطه با زوال و سقوط سیاسی-فرهنگی، آثاری از خود بجای گذاشتند. فیلسوفان عصر روشنگری از جمله منتسکیو و روسو، با فرهنگ‌های فراموش شده پیشین، مخصوصا رم باستان، بحثی رادر نیمه اول قرن 18 آغاز کردند، ولی بحث زوال فرهنگی از قرن 17 وارد زبان آلمانی شده است. اسپنگر در سال 1918 کتاب معروف خود یعنی "زوال غرب" را منتشر نمود.

بودلر در سال 1857 در رابطه با ترجمه آثار آلن پو ، تکانی مهم به جنبش ادبی زوال داد. او و فلور را از جاده صاف کن های ادبیات زوال در غرب بشمار می آورند. والر شاعر فرانسوی کوشید تا در سال 1890 تعریف مثبتی از ادبیات زوال بدهد. خواننده امروزی در آثار : لردبایرون، هاینه، بودلر و آلن پو، غیر از موضوع زوال- با سبک ظریف و درخشان اینگونه نویسندگان برخورد می نماید. مرز بندی و وابستگی نویسندگان به این جریان ادبی -گاهی غیرممکن مینماید؛ مثلا آثاری از : ریلکه، یاکوبسن، چخوف، توماس مان، مالر، اسکار وایلد، هاینریش مان - یا بعضی از اهل قلم امپرسیونیستی و سمبولیستی را، در مکتب زوال جامیده‌ند.

نیچه نخستین بار در رابطه با موضوع واگنر، در سال 1888، زمان خود را تحقیرآمیز، دوران زوال نامید. او مینویسد که من و واگنر فرزند فرهنگ زوال هستیم . توماس مان، نیچه را یکی از وقایع نگاران و تحلیل گران پدیده زوال دانست، گرچه او کوشید تا بر نیهلیسم فرهنگی غالب آید. یکی از دلایل رونق فرهنگ زوال در فرانسه را واگنرگرایی ادبیات فرانسوی آن زمان میدانند. بودلر، خود یکی از واگنرگرایان مشهور و ناپاک‌ار بود. برای ادبیات فرانسه پایان قرن 19- واگنر همان نقش مهمی را داشت که شکسپیر برای ادبیات آلمانی زمان گوته.

امروزه درام های : اسکار وایلد، مترلینک، و رمان "بودن بروک" توماس مان رانمونه های ادبیات زوال مینامند. توماس مان در این رمان به زوال و نابودی يك خانواده بازرگان بورژوا مانند خانواده (بودن بروک) در آلمان آغاز قرن بیست میپردازد.

در آثار پساییده آلیستی : بایرون، شوپنهاور و واگنر، ما شاهد بیماری مسری افسرده گی، تب لیلی و مجنونی، و جهان درد و رنج، میشویم ، گرچه ادبیات زوال در آغاز، خود را ضد آخ و اوخ ! رمانتیک فرانسوی بشمار می آورد. تا میانه قرن بیست در آثار : ژید، مان، و یونگر، نیز میتوان توصیف های زوال را شاهد بود. گرچه زولا یکی از مخالفان ادبیات زوال است، ما در آثارش شاهد پدیده زوال نیز هستیم . در زمان ما آثاری از : تراکل، موزیل. بروخ، هسه ، بن و فاکر، در رابطه با مقوله زوال نوشته شده اند. شهر ونیز در ایتالیا، دهها سال پایتخت اسطوره ای-زوالی این جریان ادبی-فرهنگی بود.

مارکسیست ها، ادبیات زوال را متهم نمودند که آنان با شعار بی طرفی هنری، به خلع سلاح فکری توده‌ها، دستکاری و مغزشویی آنان برای ادامه بقاء امپریالیسم می پردازند، چون آنان حتا ضد تمایلات دمکراتیک و سیاسی ادبیات ناتورالیستی نیز بودند، و هدف آنان بجای هومانیزم، تبلیغ نیهلیسم و جستجوی لذات شخصی در شرایط بحران بود. نفي وظایف اجتماعی ترقی خواهانه ادبیات ، طرح مسائل شخصی بیمارگونه فردگرایانه، پناه به روانشناسی گرایي بورژواپی، قطع رابطه با ارثیه هومانیزم در ادبیات جهان، گوشه گیری شبه درویشی و جدایی از مردم، از دیگر انتقادهای ادبیات مسئول به "ادبیات زوال" بود. رسانه های جمعی و مدرن سرمایه داری گلوبال ! غرب حتا در حال حاضر با ابزاری شبه رئالیستی می کوشند تا به اغتشاش فکری، اشاعه ترس، سرگرمی و حماقت مردم برای بقاء خطرناک خود پردازند.

۲. اخلاق در چهارچوب اقتصاد .

Adam Smith 1723 – 1790.

درترم اول دانشگاه ، زمانیکه دکتر "ب. قدیری اصلی" کتاب "اصول اقتصاد" ، اقتباس یا تالیف؟! شده "آدام اسمیت" خودرا معرفی میکرد ، دو دانشجو؛ که بعدا هردو از دانشگاه نیزآخراج شدند، دست به اعتراض زدند. اولی خطاب به استاد گفت : شما که در کتابتان به انتقاد از اقتصاد سوسیالیستی می پردازید، چرا نظر چند مارکسیست را در آنجا برای آشنایی مانیاورده اید؟. و دانشجوی دوم یعنی سعید به انتقاد از مقدمه کتاب پرداخت، وگفت: چرا نویسنده در آنجا شهادت امام حسین در صحرائی کربلا را بدلیل کمبود آب و تشنگی وی فید کرده است؟! (در رابطه با اینکه کمبود کالا خودبخود موجب افزایش قیمت نشده و ارزش واقعی آن را نشان نمیدهد ، چون آب یا هوا با وجودیکه کالاهای ارزشمندی هستند ولی در شرایط معمولی با قیمت بالاخرید و فروش نمی شوند) . دکتر قدیری هم که طبق معمول اهل بحث و مشاجره نبود، با چهره ای شاد و ساده و لب های رنگ شرابی! با لهجه ای شمالی، در جواب انتقاد اول گفت :ایکاش وزارت علوم و آموزش عالی، یک هواپیما در اختیار آنان میگذاشت تا سری به شوروی بزنند و ببینند که اقتصاد سوسیالیستی چه مشکلاتی دارد!، و در رابطه با ایراد دوم، عذرخواهی نمود که منظورش جریحه دارنمودن احساسات مذهبی خوانندگان و یالوث کردن مبارزه و شهادت نبوده است، و قول داد که در چاپهای بعدی مقدمه کتاب را اصلاح نماید. البته هنوز کمیته و انجمن های اسلامی از مراکز به دانشکدهها، برای پاکسازی لشکرکشی نکرده بودند!- امروز در اینجا غیراز یاد سه خاطره از انسانهای جالب فوق ، به معرفی آدم اسمیت پرداخته میشود، چون حال که استراتژی سوسیالیسم را با تاکتیک سوسیال دمکراسی عوض کرده اند، مطالعه نظرات پوپر، وبر ، کانت ، و آدام اسمیت را نیز درکنار آثار کانتوتسکی و هابرماس بایدقرار داد!.

اسمیت ، فیلسوف اخلاق، و اقتصاددان ملی، را پدر اصول علم اقتصاد و خالق آموزشهای کلاسیک درعلم اقتصاد می نامند، چون او به شرح سیستماتیک نظریه اقتصاد لیبرالی قرن 18 پرداخت و راهبر لیبرالیسم اقتصادی و پایه گذار اقتصادملی کلاسیک بود ؛ یعنی اوموجب ترقی و تحول علوم اقتصادی درعرب شد. بدین سبب هورا و کف زدن های کاپیتالیسم مکتب منچستری قرن 19 که اورا قهرمان ملی خوددانست ، بی دلیل نبود. ازجانب دیگر تحقیقات اقتصاد عمومی او روی : مارکس، ریکاردو، و میل نیز اثرگذاشتند. اسمیت که فقط منافع و مزایای تحولات سرمایه داری را مد نظر داشت، در کنار هگل یکی از آموزگاران مهم مارکس در بعضی از زمینه های تحلیل اقتصادی بود.او تاکید خاص روی کار برای ثروت اجتماعی میکرد و میگفت که ثروت ملی وابسته به نوع و مقدار کار اجتماعی است. درنظر او تفکرات فلسفه اخلاق، پایه عمل اقتصادی افراد میتوانند بشوند . و فرق او با مکتب فیزیوکراتها(حاکمیت طبیعت) در این بود که آنها تولید و ثروت را فقط در کارکشاورزی می دیدند. در نظر اسمیت سه عامل تولید یعنی کار، سرمایه. و زمین باعث مزد، سود، و بهره میشوند.اوپایه گذار علم اقتصادنامیده میشود چون تحقیقاتی پیرامون تقسیم کار، جریان مبادله، و نقش پول در نظام اقتصادی نموده است.

گرچه درتاریخ فلسفه ، فلسفه اخلاق او، یک یادداشت ناچیز است، ولی اوروپو لسینگ، هردر، کانت ، و شلر، اثر مهمی گذاشت . غیر از قوای حسی پنجگانه ، او حس اخلاقی را نیز به آنان اضافه کرد. در نظر او احساسات اخلاقی، طبیعی و ذاتی هستند، آنها موجب میشوند که انسان، نیکوکار و جمعگرا و اجتماعی بشود. تحت تاثیر نظریه اخلاق آدام اسمیت، علومی مانند جامعه شناسی ، تاریخ اجتماعی، و اصول اقتصاد عمومی نیز تشکیل شده اند و آنطور که هگل میگفت ؛ ایده آشتی عقل با طبیعت در جریان تاریخی، نزد روسو و اسمیت نیز وجودداشته است.آندو از طریق کارانسانی موجب تشکیل تاریخ شده و از طرف ایده آلیسم آلمان خصوصا هگل نیز پذیرفته شده اند. تجزیه و تحلیل سرمایه داری اسمیت بطور عینی به نظرات تاریخ هگل نزدیک هست. چفت و لولایی میان سنت عظیم تجربه گرای(امپریسم) انگلیسی و افکار اجتماعی-تاریخی ایده آلیسم آلمانی خصوصا هگل وجوددارد و در انگلیس فایده گرایان (اوتیلیتاریسم ها) سالها متکی به جنبه های عملی اقتصادی فلسفه اسمیت بودند.

آدام اسمیت تماس نزدیکی با نمایندگان مکتب اقتصادی فیزیوکراتها داشت. به نظر او دولت وظایف عمومی خیرخواهانه ای مانند دفاع، تشکیل ساختارهای بنیادین اقتصادی مانند پل و جاده، آموزش و امنیت یا قانونگذار چهارچوب وشرایط حقوقی، سازمانی، و مؤسسه ای، میباشد . اقتصاد ملی کلاسیک او، شاخه علمی آموزشی اقتصاد است، آن بخشی از علوم بیشمار اقتصادی است که میتوانند شامل تئوری سیاست اقتصادی باشد . آن در قرن بیست با بکارگرفتن ریاضیات، وسعت یافت . نظریه رفاه، نظریه درآمد، نظریه اشتغال، نظریه تصمیم و ریسک، نظریه رقابت ، از جمله شاخه های آن هستند . نظرات آدام اسمیت نه تنها در میان سرمایه داران آمریکا بلکه در میان سوسیال دمکرات های اروپا خصوصا در نظریه بازارآزاد "اجتماعی" مورد استفاده قرار گرفتند.

آدام اسمیت بین سالهای 1723 تا 1790 در انگلیس زندگی نمود. پدرش قاضی و یکی از کارمندان ارشد نظام سلطنتی بریتانیا بود . درنوجوانی وی به تحصیل فلسفه اخلاق، علوم ادبی، لغت و زبانهای کلاسیک، ریاضیات، فیزیک، فلسفه پرداخت . مشوق ، معلم و دوست او ، داوید هیوم مشهور بود. وی سالها استاد و معلم خصوصی در منطق، فلسفه اخلاق، آئین سخنوری، و ادبیات انگلیسی بود. او با دانشنامه نویسانی مانند دیدرو، ولتر ، و دالامبر شخصا درفرانسه آشناگردید. از جمله آثار او : نظریه احساسات اخلاقی ، و کتاب قطور هزار صفحه ای " رفاه و ثروت ملل " هستند.

۴. آلبرت شوایتزر ، - انسان دوستی مسیحی .

نیکوکاری ، - میان مسیح و استالین .
Albert Schweitzer 1875-1926

یک هفته دیگر به سالروز تولد آلبرت شوایتزر، پزشک نیکوکار، فیلسوف ، نویسنده ، موسیقی دان ، و خداشناس فرانسوی ، ولی آلمانی تبار، برنده جایزه نوبل سال 1953 بجا مانده . بخشی از رسانه های غرب در کنار اشاره به زندگی انسانی وی ، از او انتقاد میکنند که چرا آن زمان وی در مقابل سیاست استالینیستی کشورهای بلوک شرق موضع نگرفت ، و حتا اجازه داد که در بعضی از آن کشورها یک تمپرستی ، همراه تصویرش را چاپ کرده و بجریان بیندازند. در دهه 60 قرن گذشته نیز بعضی از رسانه های کشورهای پیمان ناتو، کوششهای صلح خواهانه و ضداتمی آلبرت شوایتزر را ، به سبب نزدیکی او به کشورهای کمونیستی معرفی نمودند ، در صورتیکه او یک نیکوکار و هومانیتست مسیحی جهانوطن بود. آلبرت شوایتزر را امروزه بعضی از مورخین، مهمترین اخلاقگرای پروتستان قرن 20 میدانند. دلیل اعطای جایزه صلح نوبل آن زمان به وی ، فعالیتهای ضداستثماری و ضداستعماری و کوشش برای تفاهم میان خلقها اعلان شد. او را میتوان پایه گذار مدرن کمک توسعه اقتصادی به کشورهای جهان سوم نیز دانست.

بنیاد افکار و اعمال نیکوکارانه او روی اخلاق مسیحی بنا شده بود. او بیشتر عملگرا بود تا ناظرگرا. وی نظرات تئوریک و شناختش را در عمل پیاده نمود. او میگفت که اخلاق محبت و عشق به انسان را باید از مسیح آموخت ، احترام به زندگی یعنی عشق و محبت و ابراهیمردی با نیازمندان . با کمک اخلاق زندگی ، او مدافع اصیل یک هومانیتسم نوگردید. و نشانه عمل اخلاقی انسان ، زمانی است که هر مخلوقی ؛ گیاه ، حیوان ، یا انسان ، را مقدس بدانیم و به نیازمندان و دردمندان کمک کنیم . او یک جهانوطنی بود که با انتقاد از قدرتهای استعماری زمان خود ، پیرامون اخطار جنگ سوم جهانی ، پیام صلح را تبلیغ نمود. او دهها سال کار نیکوکارانه خود را در آفریقا ، بخشی از عملی نمودن فلسفه احترام به زندگی میدانست . وی خواهان یک عقل گرایی عمیق و قوی نیز بود. امروزه او را نماینده رادیکال جهانی روز قیامت میدانند. وی 50 سال برای صلح جهانی و اخطار درباره احتمال جنگ اتمی کوشش نمود. او در کنار آلبرت اینشتین و برتراند راسل ، کوشش در راه منع آزمایشات اتمی نمود.

فلسفه فرهنگ او بر اساس نقد فلسفه نیچه و شوینهاور بود. او از شوینهاور، اراده زندگی ، را به امانت گرفت ، ولی مخالف بدبینی های او بود. و از نیچه خوشبینی به زندگی را یاد گرفت و به انتقاد از نفی همدردی او با نیازمندان پرداخت ، نیچه همدردی را نشانه ضعف انسان مسیحی میدانست. آلبرت شوایتزر زوال و سقوط فرهنگ در غرب را پیش بینی نمود. جنگ جهانی اول و دوم محصول این زوال فرهنگی بودند. بعد از پایان جنگ جهانی دوم ، نظرات شوایتزر طرفداران زیادی یافت . فعالیتها و او برای کمک به آفریقا ، سنبل انسان دوستی بشمار می آمد. او در چهارچوب جامعه سرمایه داری یک مبارز شجاع برای صلح و خلع سلاح اتمی بود. او در پیام های رادیویی سال 1958 از اسلو، مخالفت خود با ناسیونالیسم ، جنگ ، و کاربرد سلاح اتمی را مطرح نمود. امروزه قرارداد ضداتمی 1963 میان آمریکا و شوروی را از جمله کوششهای او میدانند. طبق نظر او، اخلاق تازمانیکه فقط شامل انسان باشد و حیوان و گیاه را فراموش نماید ، ناقص است. طبق اخلاق " احترام به مقوله زندگی " شوایتزر، قتل و آسیب رساندن به هر موجود زنده و یا گیاه را، عملی غیر اخلاقی میدانست

آلبرت شوایتزر در سال 1875 در ایالت الزاس که آلمانی زبان بود، در شرق فرانسه بدنیا آمد و در سال 1965 در کشور گابون در آفریقا درگذشت. پدر وی نیز یک روحانی مسیحی بود. در سال 1914 در حین جنگ جهانی اول، مقامات فرانسوی او را بدلیل آلمانی بودن دستگیر کردند. او از سال 1919 تبعیت فرانسوی گرفت. وی میان جهان فقر و جهان سرمایه ، یا میان فرهنگ آلمانی و فرهنگ فرانسوی رشد نمود. آلبرت شوایتزر در دانشگاه به تحصیل فلسفه ، الهیات ، موسیقی ، و هنر ارگ سازی ، پرداخت و در سن 30 سالگی برای خدمت به نیازمندان آفریقایی به تحصیل پزشکی نائل آمد تا بتواند به مردم آنجا کمک نماید. او میگفت که به سبب فقر در جهان، از ادامه توجه به هنر و علم درگذشت تا از طریق پزشکی بخدمت نیازمندان درآید. او بر اساس عشق به هموع در مسیحیت ، تصمیم گرفت که به آفریقا برود . در حالیکه او خود را برادر سیاهان میدانست، مخالفان ، او را متهم به راسیسم و کلنیالیسم نیز نمودند. او در آفریقا نه تنها پزشک بلکه مبلغ مسیحیت نیز بود. وی کوشید تا در اروپا از طریق اجرای کنسرت موسیقی برای کارهای خیراندیشانه اش، پول گردآوری نماید. وی گرچه در اروپا شغل استادی دانشگاه داشت ولی آنرا برای خدمت به مردم، ترک نمود و به آفریقا رفت. او درآمد ناشی از جایزه صلح نوبل را نیز خرج کارهای درمانی در آفریقا نمود. زمانیکه پیرامون متن سنگ قبراش از وی پرسیدند، او به طنز گفت ، چنانچه طعمه آدم خوران جنگل نشین شود، روی سنگ قبرش بنویسند که " آلبرت شوایتزر را خوردیم، چون او تا لحظه آخر انسان خوشمزه ای بود " .

از جمله آثار او - قضاوت روانی مسیح ، درباره معنی و هدف زندگی ام ، مشکل صلح در جهان امروز، تاریخ تحقیقات زندگی مسیح، فلسفه فرهنگ ، احترام به زندگی ، انتقاد از اخلاق نیچه ای ، عرفان یک پیرو مسیح، درباره موسیقی باخ ، و اخباری از لامبار، هستند. مجموعه آثار 5 جلدی او در سال 1973 منتشر گردید. او در کتاب اتوبیوگرافی اش موفق شد بطور ساده به پرسشهای

علمی، الهی، هنری، اخلاقی، و انتقادی بپردازد. موضوع پایاننامه او درباره فلسفه دین کانت، و موضوع پایاننامه استاد دانشگاهی اش، مسیحیت و راز رنج کشیدن، بودند. چون آلبرت شوابتر در دهه 60 میلادی بعنوان یک مسیحی، یکی از رهبران جنبش صلح جهانی در مقابل سلاح اتمی شد، رسانه های بورژوازی او را دوست کمونیسم نامیدند. وی میگفت که رابطه انسان نسبت به مسیح، نوعی عرفان است. فلسفه "اشتالوگی" او را نزدیکی وقوع دولت الهی جهانی و روز قیامت، تعریف نموده اند.

۵. لیلی و مجنون ها در آیزوردستان !

Hannah Arendt 1906 – 1975

دخترانی که معشوقه استاد شدند

به اشاره بعضی از مورخین سیر اندیشه، در میان زنان و مردان متفکر غرب هم روابط : دوستی، عشقی، رفاقت و حتا زناشویی، امری غیرممکن نبود؛ از آنجمله در دوره باستان : فیثاگوراس و تتانو - در سده های میانه : آلبرد و هلویزه - در عصر جدید: سارتر و سیمون دوبوار- و در زمان پسادرن : هایدگر و حنا آرنت، در یک رابطه تنگاتنگ یا زناشویی در چندفرسخی و یا در کنار هم، به آفرینش ایده های ابدی پرداختند. اینان از جمله مشهورترین زنان و مردان تاریخ فلسفه غرب بودند. پیش از آغاز جنگ جهانی دوم، حنا آرنت در نامه ای عاشقانه به هایدگر مینویسد: "اگر عشق به تو را از دست بدهم، حق زندگی نیز ندارم"، ولی بعد از 17 سال جدایی و با شکست فاشیسم، آرنت لحظه دیدار خود با هایدگر را چنین شرح میدهد: "او چون سگ خیس، شرمنده و بی حرکت، سرجای خود خشک زده بود و اعتراف نمود که در زمان حضور فاشیسم، شیطان او را فریب داده بود"، چون هایدگر چندسالی هوادار نازیهای ضد یهود بود.

حنا آرنت، دختر دانشجویی، میان سه استاد فلسفه بود؛ اوسالها رابطه ای پدران با یاسپر - رابطه ای شاگردی با هوسرل - و رابطه ای عشقی با هایدگر داشت. و به دلیل لباس همیشه سبزش، در خوابگاه دانشجویی، به او خزه و جلیک لطیف و زیبا، میگفتند. آرنت در دانشگاه در رشته های: فلسفه، ادبیات یونان و الهیات مسیحی، درس خوانده بود و موضوع پایاننامه دکترایش را نزد یاسپر پیرامون "مفهوم عشق مسیحی نزد آگوستین مقدس" به اتمام رسانده بود. او با قدرت گرفتن فاشیسم، دو بار دچار خطر جانی شد؛ یکبار در سال 1933 مدتی در آلمان در زندان - و بار دیگر در سال 1940 در فرانسه اشغال شده، مدتی در اردوگاه های موقت انتقال به کوره های آدم سوزی هیتلری، بود - ولی سرانجام موفق به فرار به آمریکا شد و در آنجا در سال 1951 تبعه آمریکا گردید. او بعدها نوشت که زبان اول تبعیدش، فرانسه و زبان دوم مهاجرتش، انگلیسی شد. آرنت در آمریکا سالها استاد دانشگاه در رشته تئوری سیاسی بود. او نه تنها از چند کشور، دهها دکترای افتخاری گرفت بلکه دو جایزه آلمانی زبان لسینگ و فروید را نیز از آن خود نمود.

شاید اگر نازیها، نابودی فیزیکی یهودیان اروپا را در دستور روز خود قرار نمیدادند، حنا آرنت، فیلسوف، جامعه شناس و نظریه پرداز سیاسی یهودی آلمانی تبار، این چنین جدی و سخت کوشانه به مبارزه فکری و عملی با حکومت های زورگویی توتالیتر نمی پرداخت. گرچه او در مقاطع مختلف، خود را شاگرد: کانت، یاسپر، هوسرل، هایدگر، روزالوکزامبورگ، هگل، مارکس و زیر تاثیر ادبیات یونان باستان میدانست، امروزه او را روشن فکری التقاطی میدانند و نه فیلسوف و یا جامعه شناسی مستقل. توضیح اینکه نظریات سیاسی وی پیرامون قدرت و زورمداری در فاشیسم و استالینیسیم، امروزه در بعضی از دانشگاه های غرب تدریس میشوند، اگرچه نباید نقش ادامه جنگ سرد در غرب را بی رابطه با مواضع ضد استالینیستی و گاهی ضد کمونیستی او دانست. با وجودیکه او یکی از فعالین فکری و عملی صهیونیسم بعد از پایان جنگ جهانی دوم بود، ولی بعدها بدلیل انتقادش از سیاست های اسرائیل و آمریکا و مخالفت با جنگ ویتنام و همکاری در افشاگری جنجال های مک کارتی و واترگیت، در پاره ای از محافل صهیونیستی و امپریالیستی، به او لقب خائن دادند.

در سال 1951 کتاب حنا آرنت با عنوان "عناصر و منابع حکومت های توتالیتر" موجب مشهوریت جهانی وی شد. او کوشید در این اثر به شباهت های میان فاشیسم و استالینیسیم بپردازد. این مقایسه تا امروزه در میان محافل انتقامجو هوادارانی دارد. آرنت این دو نظام را متهم کرد که نه تنها به نابودی عناصر دمکراتیک شهروندی بلکه به نابودی شکوفه ها و دستاوردهای علمی و فلسفی قرون 18 و 19 پرداختند. در نظر او، فاشیسم میکوشید در عملیت نمایشی و تظاهرات سازماندهی شده به تجزیه و حل فرد در جمع بپردازد و آنگاه انبوه جمع را بعنوان واقعه ای استتیک جشن بگیرد و آنرا در رسانه هایش به نمایش بگذارد. آرنت توصیه میکند که در اقدامات و تظاهرات جمع، فرد نباید مسئولیت شخصی اش را فراموش کند یا آنرا به جمعی صوری محول نماید، چون جمع و جامعه را دیکتاتورها میتوانند دستکاری کنند یا مغزشویی نمایند تا حاضر شوند خود را نابود کنند. او در این رابطه، با اشاره به فاشیسم، از ترورهای سازماندهی شده توده ای سخن میراند. و در نظر او چون هیچکس به تنهایی دارای قدرت نیست و اعمال قدرت همیشه حداقل به دو نفر نیاز دارد، قدرت زمانی بوجود می آید که انسانها در رابطه با هم و یا در کنار هم قرار گیرند. آرنت خود شاهد حاکمیت دو سیستم توتالیتر زورمدار فاشیسم و استالینیسیم شد. او میخواست "هستی شناسی پدیده شناسانه" هایدگر را به یک تئوری سیاسی تبدیل نماید. و میگفت زمانیکه گذشته نتواند باعث روشنی آینده گردد، فکر و روح انسان دچار سردرگمی در تاریکی خواهند شد. گروهی نظرات آرنت را بدون: سیستم، اتوپی، آموزش، و جهان بینی

، میدانند، که فقط جوابی منفی هستند به نظریات فکری سیستم ها . در حرکات و تظاهرات سازماندهی شده دولتی، او از نقش مهم و مخرب لمپن های بی طبقه میگوید که به سادگی ابزار دست : شوینیسیم ، راسیسیم ، فاشیسیسم و فالانژیسم ، میشوند. آرنست در حین محاکمه آیشمن ؛ یکی از آدمکشان بوروکرات فاشیسیسم، که در اسرائیل جریان داشت، طبق گزارشی به رسانه ها، مدعی گردید که فکر و زبان و واژهها، قادر نیستند آیزورد بودن، مزخرف و مبتذل بودن جنایتکار را توضیح دهند . آرنست پرسید که چگونه یک سیستم ایدئولوژیک به دلک و آدم فسقلی مانند آیشمن اینهمه قدرت بدهد که آنان به جنایاتی آنچنین عظیم دست بزنند؟ چون آیشمن خود را بیگناه شمرده و فقط مجری دستور و قانون از بالا، معرفی نمود.

آرنست میپرسد ؛ وظیفه تفکر چیست، اگر فلسفه به بن بست و یا به آخر خط رسیده باشد؟. برای آرنست، فکر یک فعالیت اخلاقی است . غیر از آن، تفکر ، سرگرمی و عشق او بود. او مینویسد؛ فکر کردن یعنی: بیدار ، تیزهوش و زنده بودن ، تفکر یعنی زندگی، چون تفکر، مقدمه وجدان داشتن است. و استقلال فکری و خود فکر کردن، موجب چاقی! و تندرستی انسان میشود. و با اشاره به سقراط میگوید : فکر یعنی : صحبت ، مکالمه و دیالوگ باخود. فکر یعنی کوشش در راه رسیدن به معنی و یا جستجوی آن . متفکر به قول مارکسیستها یک ناجی است و نه یک نگهبان، و وظیفه روشنفکر باید نابودی سنت های فکری قدیمی و خلق نظرات جدید باشد. تفکر باید بدون سنت باشد و با گذشته ها قطع رابطه نماید. در نظر آرنست، انسان موجودی است مستعد سیاست، چون او استعداد زبان دارد. آرنست ادامه میدهد که چون انسان در این جهان" اعلان شده و تاسیس گردیده"، احساس تضاد و ازخودبیگانگی مداوم میکند، بنابراین او باید شخصی شود و قدری ذهنی فکر کند . در تئوری آرنست، زمین زیر پای همه ایدئولوژیها؛ از متافیزیک و پوزیتیویسم و ایده آلیسم گرفته تا ماتریالیسم و مارکسیسم، خالی شده و احتمال سقوط برای متفکر همیشه وجود دارد . با اینوجود حنا آرنست به انسانیت در انسان ایمان داشت.

او هایدگر را تنها متفکر زمان خود میدانست، ولی با رجوع به کانت میگفت که فلسفه مدرن سیاسی، نباید بدون وجدان متافیزیک ، صورت گیرد و کمونیسم با داشتن پدرانی چون مارکس و هگل باید به خود افتخار کند . ولی او از مارکس ایراد میگیرد که وی عیب ها را نشان داد ولی راه حل ممکن را پیشنهاد ننمود. آرنست میگفت که دانش مهم برای او، هستی او است و نه حقایقی ذهنی مانند : آزادی انسان، ابدیت روح ، و وحدت جهان و عالم . او در تاریخ سیر اندیشه، القابی مانند : نویسنده امپرسیونیستی، اگزیستنسیالیستی، پست مدرن، لیبرال و مثبت گرا، بخود گرفت . در پاسخ به یک خبرنگار گفته بود که او خود را فرزند فلسفه آلمان میدانند و نه محصول جنبش چپ اروپا. فمینیست ها ، مارکسیست ها و لیبرال ها از او انتقاد نمودند که جمهوریهای شهر-دولتی یونان باستان را نمیتوان در جامعه شهری بوزروازی جهان گلوبال کنونی پیاده کرد.

خانم حنا آرنست سالهای کودکی خود بعد از سال 1906 رادر شهر کونیگزبرگ دولت پروس آلمان- یا کالینینگراد شوروی گذراند. اجداد او گویا از یهودیان اروپای شرقی باشند که به این شهر مهاجرت کرده بودند. او در خانواده ای سوسیال-دمکرات تربیت و پدرش مهندس بود، ولی در 7 سالگی پدر را از دست داد. آرنست بعد از مطالعه آثار کانت و یاسپر از طریق نوشته های کیرکگارد با رمانتیک آلمان آشنا شد. او در سال 1937 بدلیل یهودی بودن، ملیت آلمانی خود را از دست داد. آرنست در طول جنگ جهانی دوم، به جوانان یهود برای فرار، انتقال و مهاجرت به فلسطین کمک نمود.

از جمله آثار او : عناصر و منابع حکومتهای توتالیتر- بیوگرافی راحل فرانهاگن؛ یک زن رمانتیک یهودی آلمانی - نامه های فلسفی سیاسی به یاسپر بین سالهای 1926-1969 - پیرامون انقلاب - درباره زندگی مشغول- فلسفه هستی چیست ؟ - مفهوم عشق مسیحی نزد آگوستین مقدس - می باشند. آرنست روش فلسفی خود را : تجزیه و تحلیل مفاهیم دانست و مدعی شد که مثلا واژه آزادی در یونان باستان معنی دیگری داشت تا در قرن گذشته .

۶. انسانشناسی فلسفی بورژوازی .

Arnold Gehlen 1904-1976

آرنولد گهلن، - و آنتروپولوژی فلسفی .

آرنولد گهلن، فیلسوف و جامعه شناس آلمانی، خالق نظریه آنتروپولوژی (انسانشناسی) فلسفی است. وی مینویسد که انسان از نظر زیستشناسی، موجودی است ناقص که از طریق فرهنگ و سازماندهی اجتماعی، کمبودهای خود و هموعانش را برطرف میکند. یکی از علل ناقص بودن انسان، دوران طولانی کودکی او، و وضع غریز طبیعی برای تطابق با محیط اطراف و طبیعت است. تئوری سازمانی انسان را او از کتاب "سقوط خدایان" نیچه گرفته بود. وی میگفت که احساس بی مسئولیتی رانیا پد آزادی انسان بشمار آورد. غیر از سازمان، انسان به خلق هنر و صنعت نیز پرداخت تا بتواند کمبودهای حیوانی خود را جبران کند. نیاز دیگر انسان، کوشش برای خودسازی و تربیت و پرورش خود و هموعان است. دو کوشش دیگر انسان، آینده نگری صحیح و برنامه ریزی برای امور زندگی و خانواده است. در نظر او انسان ذاتا موجودی فرهنگی است و در رابطه با حیوان، خالق علم و زبان نیز است، ولی مهمترین تولید فرهنگی انسان، سازماندهی اجتماعی او بوده است. از جمله سازمانهای مهم اجتماعی انسان، خانواده و نظم حقوقی میباشد، چون نظم راهی است برای توانایی ادامه زندگی.

در نظر او آنتروپولوژی باید پایه علوم اجتماعی و انسانی گردد. اوروشنفکران اخلاق‌گرا اراقرشی قدرت طلب، پارازیت و لمپن نامید که تنها تولیدشان، بی تولیدی است. فلسفه گهلن بر این اساس است که انسان باید درباره خود موضع بگیرد و از خود تعریفی بنماید. او مدعی است که آنتروپولوژی فلسفی اش، فلسفه ای تجربی است. خلاف حیوان، انسان در حال زندگی برای آینده است و نه برای زمان حال. بقول هابس، انسان تشنه تشنگی آینده است. پیرامون رابطه انسان با طبیعت، پیلنیوس یونانی در زمان باستان گفته بود که: طبیعت، یک نامادری یا پدرخوانده خشن است. گهلن مینویسد که یک جهانیابی یا اخلاق مذهبی از نظر علمی و عینی، فقط در رابطه با سازمانهای اجتماعی قابل فهم است. او کوشید تا آنتروپولوژی (انسان‌شناسی) اش، پایه یک تئوری فرهنگی گردد. بعدها آنتروپولوژی فلسفی او بود که یک آنتروپولوژی تئوری فرهنگ گردید. انسان‌شناسی فلسفی پایه ای برای تحقیقات کارتئوریک جامعه شناسان نیز شد. مورخین فلسفی مدعی هستند که در انسان‌شناسی فلسفی غرب همان پرسش‌هایی مطرح شد که قبلاً در پراگماتیسم آمریکایی کوشش گردید با ابزاری فلسفی برای آنان جواب‌هایی بیابند. نیچه، معلم گهلن میگفت که انسان موجودی است که هنوز تعریف و تعیین جنس نشده است، چون او هنوز در حال تغییر، تحول و تکامل میان ابلیس و فرشته است.

مفهوم کلیدی فلسفه گهلن، عمل بود که دوئالیسم جسم-روح را کنار زد. وی میگفت که نوسان رشته آنتروپولوژی فلسفی میان علوم نباید از مرزهای علم زیست‌شناسی و روان‌شناسی بگذرد. او خوشحال میشد اگر روزی انسان‌شناسی فلسفی اش را فلسفه سیاسی بحساب آورند. وی مدعی نظریه هویت‌شناسی انسانی نیز بود. او مینویسد که انسان موجودی است طبیعتاً فرهنگی که غریز حیوانی و طبیعی اش ضعیف شده اند. روسو پیش از او گفته بود که انسان از طریق استقلال و غیروابستگی، به انسانیت میرسد. در آغاز برای انسان شدن، بشر نیاز به تملک زبان داشت.

گرچه پیشکسوتان انسان‌شناسی فلسفی او ماکس شلر و هلموت پلسنر بودند، ولی گهلن خود وارثی نیافت و در حال حاضر مرگ و فراموشی این رشته از فلسفه را پیش بینی میکنند. مهمترین موضوع کارهای اجتماعی-فلسفی او، سازماندهی شخصی و جمعی است. در جای دیگری او مدعی است که انسان موجودی متفکر نیست بلکه آن طرح خاصی در طبیعت است. بعدها وسایل انسان‌شناسی فلسفی کمکی شد برای فلسفه عینی و علمی. او با کمک استفاده از علوم تجربی مانند بیولوژی و جامعه‌شناسی، آنتروپولوژی خود را فلسفه تجربی دانست. در نظر گهلن دین و علوم جدید نتوانستند نقطه اتکا و تعادلی برای انسان شوند. او پیشنهاد میکند که سرکشی غریز جنسی و طبیعی را باید با کمک فرهنگ مانع شد. بعد از جنگ جهانی دوم تئوری سازمان‌گرایی انسان او، پایه فلسفه سازمانهای دولتی گردید. وی با جدایی خواهی انگیزه از هدف، از شیئی نمودن غریز جلوگیری نمود. او موضوع مهم دیگر انسان را، اجتماعی بودنش میدانست. گهلن در سبک نوشتاری از نظر طنز، تیزهوشی، استفاده از نقل قولهای مناسب، و واضح نویسی، و در مقاله نویسی، استاد بود. گرچه نظرانش غالباً سنت گرایانه بودند، آدرنو تیزبینی او را مورد تعریف قرار داد.

آرنولد گهلن در سال 1904 در شرق آلمان بدنیا آمد و در سال 1970 در غرب آلمان درگذشت. وی در دانشگاه به تحصیل فلسفه، تاریخ هنر و زبان و ادبیات آلمانی پرداخته بود. پدر وی ناشر بود. او طی 13 سال حکومت ناسیونال سوسیالیسم، عضو حزب نازی آلمان بود، گرچه تئوری نژادپرستانه فاشیسم را تبلیغ ننمود. او بعد از شلر و پلسنر سومین متفکر انسان‌شناسی فلسفی یعنی رشته آنتروپولوژی در آلمان بود. شوروشوق اگزیستنیالیستی آغازین او در پایان نامه دکترایش یعنی "روح و تفکر واقعی و غیر واقعی"، بعدها به کمرنگی گرائید. او گرچه در آغاز تحت تاثیر ایده آلیسم هگل و فیثسته بود، ولی از سال 1939 نماینده آنتروپولوژی فلسفی گردید. بعد از پایان جنگ جهانی دوم او از فلسفه فاصله گرفت و بسوی رشته جامعه‌شناسی رفت. گهلن یکی از روشنفکران دوره فاشیسم بود که بعد از شکست آلمان به مغز شویی و تربیت جدید آمریکایی تن داد تا بتواند به شغل خود در دانشگاه ادامه دهد. در دهه 70 قرن گذشته او خالق تئوری پساتاریخی بود. زندگی‌نامه او اشتباهات و تجربیات خاص یک نسل در زمان حاکمیت فاشیسم را نشان میدهد. ولی خلاف هایدگر و کارل شمیت، آثارش بعد از جنگ، رنسانسی جدید نیافتند.

گهلن توصیه میکند که انسان باید با کمک نظم و انضباط به خودسازی بپردازد. وی به تقلید از فرهنگ دولت پروس میگفت برای حاکمیت به دیگران ابتدا باید بر خود مسلط بود. او همچون فرهنگ حاکم زمانش خواهان نجات صفات مردانه در مقابل خصوصیات ابدی زنانه بود. تئوریهای اداری و مدیریت او کوششی اصلی در تئوری اجتماعی و جامعه‌شناسی بود. پاشیدگی سازمانی بعد از فاشیسم موجب بدبینی و ادعای پایان تاریخ تئوری پساتاریخی او گردید، گرچه پایان تاریخ او پایان زمان و اعلان روز قیامت و صحرای محشر نبود. امروزه سؤال میشود که آیا انسان‌شناسی فلسفی، آینده ای دارد یا پیش از تولد، دچار مرگ زودرس شده است. در حال حاضر امکانات و وظایف و مرزهای عملی انسانی آن به نفع عمومی مانند تعلیم و تربیت، اخلاق، سیاست، و غیره شده است.

گهلن از فلسفه اگزیستنیالیسم و ایده آلیسم به آنتروپولوژی فلسفی رسید. محدودیت هایش درباره روش‌های تجربی وسیله ای ضدانویی برای وی شد. امروزه او را یکی از مغزهای سنت گرایی غرب در فلسفه و جامعه‌شناسی بحساب می آورند. او در آثارش از مرزهای علمی مانند فلسفه، جامعه‌شناسی و تئوری نقاشی مدرن، گذشت. گروهی بانکا به سخن نیچه که انسان را در حال تغییر و تحول میدانند، ادامه رشته انسان‌شناسی فلسفی را وظیفه خود میدانند.

از جمله آثار او: طبیعت انسان وموقعیت اش درجهان، انسان نخستین وفرهنگ جدید، روح وتفکر دردوره صنعت،عکسها وتصاویر زمان، تحقیقات آنتروپولوژیک،اخلاق وسوپرااخلاق،تحقیقاتی درباره جامعه شناسی وانسانشناسی،است. مجموعه آثار 10 جلدی اودرسال 1978 منتشر شدند. کتاب "اخلاق وسوپرااخلاق" او،سهم وکمکی است مهم به نظریه انسانشناسی فلسفی،ولی شاهکاراو کتاب "انسان" است که درسال 1940 منتشرشد.این کتاب راآنزمان نقطه عطفی درتفکرفلسفی بشمارمی آوردند و آنرا عبورفکری از سه مکتب هستی شناسی،پدیده شناسی،تجربه گرایی فلسفی دانستند.گهلن درسال 1935 مفهوم آنتروپولوژی فلسفی راز ماکش شلر گرفته بود.اودارای تئوری فرهنگ خاص خود است.سالها موضع ضدمتافیزیک او موجب انتقادفیلسوفان مخالف اوگردید.کتاب "انسان" گهلن را یکی ازکتابهای قرن درعلوم فرهنگی نامیدند.دراین کتاب گهلن مینویسد که پرسشهای هرتخلیقی این است که چگونه انسان دارای یک شخصیت خاص خودمیشود.انسانشناسی فلسفی درزمان او یکی از رشته های موردتوجه ساینرعلوم ازقبیل تعلیم وتربیت،علوم طبیعی،روانشناسی،وعلوم اجتماعی بود.بعدها رشته آنتروپولوژی درساینرعلوم اجتماعی وانسانی جایازنمود.گهلن با آثارش درمقابل فلسفه تاریخ مارکس وهگل ودو مکتب نئوکانتیسم واگزیستنیالیسم،مدعی نظراتی بود.اززمان داروین،آنتروپولوژی فلسفی کوشید انسان رابراساس شناخت علوم طبیعی تعریف نماید.

V. فلسفه روشنگری یا مرگ در انظار عمومی

دروزهای اخیر، رسانه ای و نمایشی کردن مراسم خاکسپاری پاپ پاول دوم، باعث شد که یکی از شرکت کنندگان میزگردی تلویزیونی، با اشاره به شرکت نمودن حدود چهارمیلیون "زوار" مسیحی دراین مراسم ادعا کند که دوره روشنگری درغرب تاکنون نتوانسته به تمام اهداف خودبرسد. گرچه مهمترین شعارعصرروشنگری، جدایی دین از دولت ومبارزه با خرافات دینی بودونه نابودی وحذف دین. مثلا ولتیر خود متفکری مذهبی بود، با اینهمه می گفت: برای تفکر شجاع باشید! فلسفه روشنگری، فلسفه عمل اجتماعی بود و انقلاب یعنی عملی کردن فلسفه روشنگری. کانت می گفت: روشنگری، راه خروج انسان از وابستگی است؛ وابستگی به شاه و شیخ، خرافات و اسطوره، طبیعت و سنت، اخلاق ارتجایی، جهل و سرنوشت، جزم و دگم های تاریک اندیشی، پیشداوری و قضاوتهای غلط، ازخودبیگانگی. یاس، قفس اخلاقی دین و غیره. تمام فیلسوفان عصر روشنگری، خردگرا بودند. دوره روشنگری را میتوان ادامه آرمانهای عصررنسانس و تأیید هومانیتسم، یعنی ایمان انسان به خوددانست. دیدرو درمقدمه دایرت المعارف نوشت، قرن مذهب و فلسفه ایده آلیستی باید جای خودرابه قرن علم و دانش بدهد، زمان دین وفلسفه گذشته، زمان علوم فرارسیده. روشنگری یعنی جدایی دین از دولت، فلسفه یعنی روشنگری. نه کشف حقیقت، بلکه شناخت واقعیات مهم است. اگر دین و کلیسا با قدرت دولتی متحد شوند، باعث سلب آزادی انسان میشوند. دین نیازی به جزم و دگم ندارد. به نظر ولتیر، کلیسا و دین مانع نیروهای خلاق وطبیعی انسان میشوند تاانسان طبق طبیعت خودزندگی کند. روشنگری به انسان می آموزد تا درباره توانایی هایش فکرکند، درباره وجود وهستی اطرافش، درباره طبیعت و جهان و جامعه بیندیشد تاآنها را شکل دهد. ولتیر میگفت، فلسفه مبارز به محضی که ظاهر شود، تحت تعقیب قرارمیگیرد. برخلاف فرقه کرایبی های قبلی و جنگهای خونین گذشته، روشنگران عصر روشنگری خود را جهانوطن وانساندوست میدانستند. ایدههای روشنگری یعنی مبارزه: بادیکتاتورمذهبی، فقدان آزادی و بی عدالتی. مبارزان عصر روشنگری به انتقاد ازخسوت ودیکتاتوری شاه و دربار و فئودال، مذهب، امتیازات اشرافی وسانسور پرداختند. برنامه آنها ترکیب و سنتزی از خردگرایی، تجربه گرایی و رفاه طبیعی انسان بود. ریسمان حقیقت، تقوا، سعادت، عدالت و رفاه درهر برزنی آویزان گردید. به نظر آنها دین و خدا نیازی به جزم و مراسم نمایشی مذهبی ندارند. تاریخ نباید تاریخ حوادث باشد، بلکه بایدتاریخ سیر اندیشه بشر و تاریخ فرهنگ باشد. ولتیر از کلیسا خواست که قدرت این جهانی راازمسایل فکری ودینی جداکند، بنیادگرایی و خرافات را حذف نماید واز بلندنظری، آزادی و حقوق انسانی دفاع کند. منتسکیو مبلغ لیبرالیسم سیاسی شد که درزمان تبعید درانگلیس تجربه کرده بود. لسینگ با نوشتن نمایشنامه "ناتان دانا" خواهان همزیستی مسالمت آمیز ادیان و پیروان آنها شد. جان لاک برای شناخت، بکار بردن عقل، و نیوتون استفاده از روشهای علوم طبیعی را توصیه میکردند. باکون علیه پیش داوری و قضاوتهای غلط مبارزه کرد. درآن زمان تودهها چنان به شعارهای روشنگران گوش میدادند که لودویک شانزده، پادشاه دستگیر شده، در زندان با اشاره به کتابهای روسو و ولتیر نوشت: این دو نفر باعث نابودی فرانسه شده اند. درباره سیرتاریخی روشنگری میتوان اشاره کرد که با صنعتی شدن و موفقیت علوم طبیعی و پیروزی های تدریجی آنها بر روی اتوریته کلیسا در اروپا، اعتقاد جدیدی پیدا شد، اعتقاد به عقل گرایی. روشنگری قرن 18 باعث انقلاب فرانسه درسال 1789 شد. واژه روشنگری درقرن 18 درفرانسه دررابطه بانقلاب فرانسه بکاررفت. نماینده آن ولتیر با جمله مشهورش: فرومایگی، پستی و دنائت در خرافات را نابود کنید، بود. یک قرن قبل از انقلاب، فرانسویها روشنگری را از انگلیسی ها آموختند. ریشه روشنگری از انگلیس و از طریق نیوتون و انقلاب اواخر قرن 17 انگلیس به فرانسه آمده بود. ولتیر مدتی در انگلیس در تبعید بود. منتسکیو و ولیر در انگلیس با عقاید لاک و نیوتون آشنا شدند و آنها را به فرانسه

آوردند که پایه شناخت و تئوری گردید. با تکیه بر سابقه طرح نوشتن دایرت المعارف نویسی در زمان انقلاب فرانسه، روشنگری 300 سال در غرب ریشه داشت. آخرین فیلسوف عصر روشنگری اروپا کانت است که فلسفه اش برخلاف فلسفه روسو تبدیل به عمل و انقلاب نشد، چون در آلمان حکومت مرکزی وجود نداشت و در هر ایالتی شاهی یا حاکمی امر و نهی می نمود.

درباره متفکرین مبارز میتوان گفت، که همیشه فیلسوفانی وجود داشتند که علیه جزم ها، فرضیات، حدسیات و خرافات مبارزه کرده اند. بعضی از فیلسوفان سوفسطایی دوره باستان قبل از سقراط، نومیالیست ها (فلسفه کل گرایی، نوع گرایی) در سده های میانه، یوزوتیست ها (مثبت گرایان) در قرن 19، و فیلسوفان مکتب تجزیه و تحلیل، مانند برتراند راسل در قرن اخیر. با اشغال زندان باستیل و شعارهای: برابری-برادری-آزادی، انقلاب نشان داد که فلسفه میتواند به عمل تبدیل شود. در ایتالیا و اسپانیا به دلیل مقاومت کلیسای کاتولیک، تحولی پیش نیامد و روشنگری با مشکلاتی روبرو شد. دکارت میگفت باید روی عقل خود تاکید کرد نه روی دین، به این دلیل مبارزه علیه جامعه موجود، باعث تعقیب متفکرین شد. ادبیات دوره روشنگری هم حتا ادبیات فلسفی شده بود. افکار فلسفی در ژانرهای: رمان، مقاله، نمایشنامه و شعر و نامه منتشر میشدند که موجب نشر و پخش عقاید انتقادی شدند.

قرن روشنگری قرن دایرت المعارف نویسی نیز بود و قدیمی ترین آن، دایرت المعارفی شامل: علوم-هنرها - و پیشه ها بود. هدف این بود که دانش زمان را در دسترس عموم قرار دهد. دایرت المعارف مشعل راهمائی انقلاب توده های کم سواد شد. دانش زمان اغلب در کتاب دایرت المعارف گردآوری میشد و آن اثری مهم برای روشنگری بود. نام دیدرو در رابطه تنگاتنگ با دایرت المعارف قرار دارد. او 27 سال همکار کتاب دانش و هنر و پیشه ها بود. دیدرو می گفت، دایرت المعارف باید شامل تمام دانستنی هایی که موجب کنجکاوی، نیازها، وظایف و تفریحات انسان هستند، باشد. روشنگران اغلب هواداران: دکارت- لاک- نیوتون- و دیدرو بودند. برای تهیه مهمترین دایرت المعارف آن زمان، 170 نویسنده مختلف، 71000 مقاله نوشتند که 300 مقاله آن از هولباخ، نویسنده کتاب (سیستم طبیعت) بود. و روسو هم مقاله هایی پیرامون تئوری موسیقی تهیه کرد.

مهمترین فیلسوفان عصر روشنگری، ولتیر و روسو هستند. ولتیر با تکیه بر عقلگرایی می گفت، خدا انسان را با دو پا آفرید تا که او روزی راه برود. و در پایان نامه هایش می نوشت، از کلیسا باید متنفر شد تا پستی نابود شود. اوباکمک نامه ها به انتقاد از استبداد فرانسوی پرداخت و کتاب و نامه هایی در باره انگلیسی ها نوشت. ولتیر رابطه مکاتبه ای نامحدودی با مشاهیر آن زمان مانند هنرمندان و متفکران داشت. او بین سالهای 1694 و 1778 زندگی نمود. او فیلسوفی التفاتی است که آثارش را بصورت رمان، تاتر، و طنز نوشت. همانطور که قبلا اشاره شد در عصر روشنگری از ادبیات برای تبلیغ استفاده میشد. ولتیر مدتی در زندان باستیل در حبس بود.

روسو در کنار ولتیر یکی از نظریه پردازان روشنگری است. او در سالهای 1712-1778 زندگی نمود. روسو از پیشگامان فکری انقلاب فرانسه است و می گفت، مالکیت موجب: قتل، جنگ، حاکمیت و خودسری می شود. روسومی نویسد، پایه گذار جامعه بورژوازی کسی بود که نخستین بار حصار را دور قطعه زمینی کشید و گفت این متعلق به من است. مارکس بعدها به استفاده از نظریه مالکیت خصوصی او پرداخت. تاثیر روسو روی قوانین دولتی- تعلیم و تربیت - و انتقاد از فرهنگ حاکم، می باشد. او در رمان امیل می نویسد، می توان انسان را جوری تربیت کرد که او به طبیعت خود برگردد و در کتاب (قرارداد اجتماعی) نوشت، مهمترین اصل قرارداد اجتماعی، آزادی و برابری انسان در جامعه است. کلیسای به خشم آمده به جای او، آثارش را سوخت، چون او موفق به فرار به انگلیس نزد هیوم گردید. منتسکیو، یکی دیگر از روشنگران بین سالهای 1688-1755 زندگی نمود. او تقسیم قوای سیاسی جان لاک را کامل کرد و قوه قضایی را به دو قوه مقننه و اجرایی اضافه نمود. و به تقلید از فیلسوفان ستونی یونان باستان می گفت، قانون یعنی عقل گرایی تا جاییکه راهنمای تمام خلقها شود. منتسکیو نویسنده کتاب (نامه های ایرانی) است که طنزی در باره استبداد، کلیسا، و ابتذال اخلاقی است که در هلند در سال 1721 به چاپ رسید. کتاب هزار صفحه ای (روح القوانين) او تحقیقی در باره حقوق و قانون است.

مبارز دیگر عصر روشنگری دیدرو است. اگر روسو تبعید، دیدرو به زندان افتاد. او می گفت، نه عقل بلکه خلاقیت هنری و طبیعی نشان نبوغ انسان است. استعداد عجیب او، پیرامون تئوری استتیک و نبوغ پروری رمانتیک بود. در کتاب دیگر دیدرو یعنی (نامه پیرامون نابینایان) نوشت که شناخت وابسته به حواس است.

۸. سه قرن فعالیت روشنگری در غرب .

فلسفه روشنگری غرب آغاز حاکمیت عقلگرایی بود. جنبش ادبی-اجتماعی روشنگری دارای فلسفه ای خاص خود بود. روشنگری نه تنها فلسفه عمل بلکه فلسفه ای ساده و عامیانه بود. واژه روشنگری از میانه قرن 18 در غرب مرسوم شد. از نظر سیرتاریخ اندیشه، فلسفه روشنگری متکی به هومانیزم، رنسانس، عقل گرایی و اصلاح خواهی قرن 17 علیه فئودالیسم و دگم های دین مسیح بود. این جنبش زمینه فکری انقلابات قرون 17 و 18 در اروپا شد. روشنگری در قرن 17 در انگلیس شروع شد و از طریق فرانسه و آلمان به سایر نقاط اروپا اشاعه یافت. در انگلیس در سال 1697 این گونه مبارزان

اجتماعی خود را آزاد اندیش نامیدند. در تاریخ سیراندیشه همیشه فیلسوفانی یافت شدند که علیه فلسفه رسمی حاکم دست به اعتراض زدند؛ مثلا سوفسطائیان در زمان باستان، نومیالیستها (استقرایی ها) در قرون وسطا، مثبت گرایان در قرن 19 و تحلیلگرایان در زمان حال. گرچه گروهی عصرروشننگری را غیرتاریخی میدانند، آنها ولی مانند رواقیون رویای انسان ایده آل جهانی داشتند؛ انسانی که با کمک عقل و طبیعت موجودی متعالی گردد. حقوق بشر، انسانگرایی، آزادی خواهی، علم دوستی، عقلگرایی و طبیعت گرایی، مفاهیم جدید و شعارگونه آنان، جوابی منفی به قدرتهای حاکم مانند شاه، خان و روحانیون مسیحی بود. نظام های سیاسی در غرب از مشروطه سلطنتی انگلیس تا سوسیالیسم استالینیستی روسی کوشیدند تا پاره ای از ایده آلهای این جنبش را عملی سازند.

از طریق جنبش روشننگری هر دو انقلاب انگلیس در قرن 17 موجب حاکمیت نظام مشروطه سلطنتی و حذف حکومت مطلقه شد. جنبش روشننگری انگلیس آشکارا سیاسی، اخلاقی و ضد دین بود. از جمله متفکران آن: باکون، هابس، لاک، تولاند و ماندویل بودند. آنان میخواستند با کمک بورژوازی جامعه را از اجبارهایی مانند حکومت مطلقه، دگم های کلیسای و ارتجاع فئودالیسم آزاد نمایند. آنها میگفتند که با توجه به طبیعت، انسان آزاد است و هیچ قدرتی روی زمین حق ربودن حقوق انسانی را ندارد. این جنبش در فرانسه نه تنها ضد کلیسا و ضد فئودال بود بلکه مقدمات جنبش و ایده های سوسیالیسم تخیلی را فراهم نمود. از جمله اندیشمندان آن: ولتیر، منتسکیو، هولباخ، و مارات بودند. در آلمان این جنبش گرچه سیاسی ولی بسیار متنوع و تئوریک (نظری) بود، که منتهی به فلسفه کلاسیک آلمان گردید. از جمله نظریه پردازان آن: لایبنیتز، لسینگ، کانت، ویلاند و غیره بودند. در آمریکا نمایندگان این جنبش برای استقلال آمریکا از انگلیس، دست به مبارزه زدند؛ از آنجمله: فرانکلین، پاین، و جفرسون. جنبش روشننگری که در قرن 18 در روسیه شروع شده بود، در قرن 19 موجب یک انقلاب دمکراتیک گردید. از جمله مبارزان آن: لومونوسوف، رادیشف، هرتسن، بلینسکی، چرنیشفسکی، پیزارف و دیوبولوف بودند. مورخین چپ مدعی هستند که امپریالیسم و بورژوازی زمان حال به ایده های روشننگری خیانت نموده است. اندیشمندان چپ در حالیکه از خیانت امپریالیسم و سرمایه داری به ایده های روشننگری سخن میزنند خود را تنها وارث ایده های عصر روشننگری میدانند. آنها مدعی هستند که ارثیه سنت ترقی خواهانه روشننگری در مارکسیسم تایید شد و ایده های روشننگری در آینده نه چندان دور در سوسیالیسم و کمونیسم عملی خواهند گردید. باید اشاره کرد که نویسندگان دایره المعارفی در انقلاب فرانسه نقش مهمی داشتند.

آنان در آن مجموعه آثار نوشتند که دوره دین و فلسفه پایان یافته و عصر علم و عقل فرارسیده است. انقلاب فرانسه در سال 1789 رامیتوان نتیجه تاثیر کتاب دایره المعارف در میان روشننگران دانست. روشننگری فرانسه رادیکال تر از روشننگری انگلیس بود. انقلابی بودن آنها میتوان مدیون آته ایسم و ماتریالیسم بودنش دانست. آنان میگفتند که دین را نباید اصلاح کرد بلکه آنرا باید بکنار زد و در سیاست منظور تحول نیست بلکه برای انقلاب باید کوشید. آنان در جواب متافیزیک مذهبیون میگفتند که عقل و دین با هم سرسازش ندارند. در حالیکه دیدرو به یک آته ایسم آشکارا اعتراف نمود، دالامبر میگفت که آته ایسم عده ای، او را به خنده می اندازد. دوایده مهم روشننگری انگلیس یعنی لیبرالیسم و دئیسم بودند. دئیسم ها خدا را سازنده ماشین جهانی میدانستند که نیازی به پیامبر و مقدسین ندارد. لیبرالیسم فردگرایانه روشننگری انگلیس خواهان تقسیم قوا در حاکمیت بود. سرانجام خواسته های روشننگری اروپا به آمریکا رسید؛ جاتیکه دهها سال لیبرالیسم لاک ادعای مطلق آزادی فردی دارد. متفکران روشننگری همچون دوره رنسانس میگفتند که انسان مهمتر از جهان و کائنات است، و روانشناسی مهمتر از علم مافیزیک میباشد. خصوصیات مشترک روشننگری فرانسه ترکیبی از: عقلگرایی، تجربه گرایی، و کوشش برای رفاه اجتماعی بود.

امروزه میتوان تصور نمود که تمام شعارهای دوره روشننگری برای رسیدن به عقلگرایی، آزادی خواهی، و ترقی خواهی بی مرز بوده اند. آته ایسم رادیکال غالب آنان متکی به قدرت عقل و افکار علمی بود. ولتیر و هولباخ در فرانسه به انتقاد شدید از افکار اتوریته مانند دین و کلیسا پرداختند. دوحقیقت مهم دیگر جهانی بینی آنان اعتقادی خوشبینانه به پیشرفت اجتماعی نامحدود و قابل تربیت بودن انسان هستند. آنان با تکیه بر قوانین طبیعی خواهان برابری میان انسانها بودند. از نظر طبیعی آنان دارای ایمانی به منطقی بودن، عقلگرایی و نیکو صفتی و خوش قلب بودن انسان شدند. آنان غیر از آزادی و برابری انسان در مقابل قانون خواهان سعادت و خوشبختی او و تحمل و مدارای دگراندیشان بودند. روشننگران مخالف خرافات دینی و طرفدار آته ایسم، فردگرایی و جهانوطنی بودند. از جمله دیگر خواسته های آنان: حق اعتراض، حق مالکیت و حق امنیت بودند. ماتریالیستهای عصر روشننگری طرفدار برابری حقوق زن و مرد شدند. شفافیت فکری، تیزی انتقادی و وسعت تجربی از جمله دیگر خصوصیات آنان بود.

ادیبان و ادیبان نیز در جنبش فکری روشننگری نقش مهمی داشت. پاره ای از آنان از جمله معروفترین نویسندگان اروپا در سه قرن گذشته بوده اند. لسینگ آلمانی بانمایشنامه "ناتان دانا" خواهان دوستی و مدارای مذهبی بین ادیان گردید. منقدین در آغاز این دوره به کشف آثار شکسپیر از دیدی اجتماعی، انسانی و انتقادی گردیدند. روسو غیر از عقلگرایی اشاره ای به لزوم احساسات و غرایز طبیعی انسان می نمود. اهمیت به نقش احساسات موجب شد که هنر و ادبیات روشننگری بسوی هنر روکوکو تمایل یابد. آثار آموزشی، گزارشی و سفرنامه ای نویسندگانی مانند: سوئفت، دفو، و روسو خوانندگان

بیشماری یافت و کوشش شد تا برای قوانین عام ادبی و مرزهای زانرهای گوناگون آن، دانشنامه ای تهیه گردد.

بعضی از مهمترین نمایندگان فکری جنبش روشنگری آنزمان از کشور خود فرار کرده و به خارج رفتند؛ دیدرو مدتی مهمان کاترین کبیر ملکه روسیه شد، و ولتیر چندسالی نزد پادشاه پروس در آلمان بود. همدمی با اینگون روشنگران باعث شد که شاه مطلقه ای مانند فریدریش اعتراف نماید که حاکم باید نخستین خدمتکار دولت خود باشد. ولتیر در رابطه با مسیحیت می گفت که " خرافات رذیل را در میان مردم ریشه کن کنید!" دالامبر مینویسد که مسیحیت بر اثر یک فریب کبیر بوجود آمده، چون بعد از بودن جنازه عیسی شایعه نمودند که او به ملکوت در آسمانها پیوسته است. دیگری می گفت که دین حقیقی، دین عقلگرا است چون عقاید دیگر فقط خرافات هستند. در رابطه با روشنگری، کانت می گفت که شهامت استفاده از عقل خود را داشته باشید، " روشنگری یعنی رهایی انسان از وضع خودخواسته حقارت و تصمیم وحسارت برای بکارگیری فهم خود بدون کمک دیگران " (ترجمه نقل قول از سیما راد در فرهنگ اصطلاحات ادبی). آنان میخواستند که کوششهای فردی سعادت آمیز پایه وحدت میان خلقها نیز گردد.

۹. غم های خارجی بودن

باما قدری صبور باشید. می بخشید که ماهنوز اینجا هستیم. می بخشید که مادراینجا کار می کنیم. می بخشید که زن هایمان بچه می زایند. می بخشید که بچه هایمان به مدرسه می روند. می بخشید که ما سقفی بالای سرمان داریم. می بخشید که آب جاری و برق در خانه داریم. لطفا قدری بلند نظر باشید و خود را به کوچه علی چپ برزید چون ماقبل از بیداری قصد رفتن نداریم.

همسایه ام حسن ترک اهل ترابوزان ده سال است که در اینجا است. او از ساعت پنج صبح برای کار شیفت خانه را ترک میکند. صبح ها نمک برفی و شن در خیابانهای یخ زده می پاشد تا شما لیز نخورید. بعد از کار او فوری به خانه می آید تا تصویر خیابانها را همانچون صفحه تلویزیون برفکی نشود تا او توهینی برای چشمهای آبی سردتان نباشد. در اتوبوس اوسرپامی ایستد تا شما بنشینید چون کسی حاضر نیست کنار او با لباس سپوری بنشیند.

او اعتصاب نمی کند اعتراض نمی کند راهپیمایی نمی کند بایکوت نمی کند تحریم نمی کند تقاضای حق رای ندارد تقاضای حق تجمع ندارد پاسپورت دو ملیتی نمی خواهد اگرچه شما اینهمه قانون پاراگراف بند ماده در مجلس تان در باره او به تصویب رسانده اید.

شما در خانه به بچه های تان یاد می دهید : من کار میکنم تو زحمت می کشی او حقوق میگیرد تا در کشورش خانه هتل و اتوبوس بخرد.

ما حقی نداریم ولی وظایفی داریم. صاحب دو زبان شده ایم گرچه تنها وطن مان را هم از دست داده ایم. زبان را نیز از دست داده ایم چون در دره سکوت پرت افتاده ایم. دوزبان داریم یکی را در خانه حرف میزنیم با دیگری در بیرون از ما سوء استفاده میکنند. فاصله مان تنها کیلومترها راه نیست بلکه زبان فرهنگ دین آیین آداب و رسوم. در اینجا همچون زبانهای ساکنین برج شهر بابل هیچکس زبان دیگری را نمی فهمد چون خدای تان از ارتباط ما با هم وحشت دارد. هر زمان دهان را برای گفتن جمله ای باز میکنم ترسم از آنست که یکی از شماها بگوید : جماعتی بی سواد با رفتاری روستایی که از حرص حلیم توی دیگ افتاده اند.

در فرهنگ ما خارجی یعنی غریب بیکس با نوستالژی شوق دیدار جایی یا کسی. در زبان شما خارجی یعنی وحشی بربر مزاحم انگل و تنبل. هر بار که نامه ای به خانه مینویسم ترسم از آنست که مادرم متوجه شود که زبانم را فراموش کرده ام.

سلام درود بدرود آقای پستیچی . من دو هفته در بیمارستان بستری بودم کسی از من ملاقات نکرد یک روز اینجا را ترک خواهم کرد یا بقول شما گورم را گم خواهم نمود هیچکدام از شما سراغی از من نخواهد گرفت هیچکس نبود مرا احساس خواهد کرد.

اکنون کاغذی سفید و بی گناه روی میز تحریر دو کتاب لغت فارسی به خارجی و خارجی به فارسی در کنارم دو دانشنامه یا دایرة المعارف در پیش ام خودنویس خودکار قلم نیزه واژه نگار زرنگار پارسا و دیگر برنامه های پارسی نویسی. منظوم نوشتن نامه ای بلند است. با این وجود اینها نمی توانند مشکل زبان خارجی ام را بیان کنند چون برای هر کلمه ای و جمله ای باید دنبال آن در کتاب لغت یا کتاب گرامر بگردم . یقین دارم که تو آنها را نیز خواهی فهمید. فکر کنم سرم را زیادی از پنجره بیرون کرده ام. بدرود آقای پستیچی !

Simone de Beauvoir 1908-1986

۱۰. سیمون دوبوار

یک زن کتابخوان خطرناک فراموش شده دیگر !

در حالیکه یکی از گروه ما، تاریخ تولد دقیق خود را نمیداند، سیمین دوبوار، نویسنده فرانسوی و محقق مبارز جنبش فیمینیستی، در یکی از اتوبیوگرافی هایش؛ یعنی در "خاطرات یک دختر نجیب زاده"، مینویسد : من در ساعت 4 صبح روز 9 ژانویه سال 1908 در پاریس بدنیا آمدم... و از آن لحظه که با سارتر برخورد کردم، دانستم که او هیچگاه دیگر زندگی ام را ترک نخواهد کرد!". منظور اینکه برای غالب

غریبه‌ها، ندانستن تاریخ دقیق تولد و یا نگرفتن جشن سالانه تولد، میتواند همچون یک تراژدی کوچک باعث بحران روحی و شخصیتی شود. ولی برای بعضی از گروه ما که تاچندی پیش در رابطه با ایل و طایفه، قبیله و ولایت خود نامیده میشدند، گرفتن جشن تولد، همچون یک شوخی با خود و یا با فرهنگ کشور میزبان است.

سیمین دوبار نه تنها یکی از آغازگران نظریه پرداز جنبش زنان در غرب بلکه محقق و متفکری جهانی است. تغییرات اجتماعی و فرهنگی دهه 30 و 40 قرن بیست باعث شد که زنان غرب غیر از نقش سنتی خود بعنوان خانه دار وارد دو برج عاج دیگر مردان یعنی جهان کار و جهان ایده نیز بشوند. در مورد جهان هنر و ایده، هدف زنان دیگر زیان‌نویسی تجربه‌هایشان نبود، بلکه کوشش آنان برای شناخت هویت جدید زنانه خود با کمک تحول و پیشرفت‌های اجتماعی بود. دوبار یکی از نظریه‌پردازان جنبش فیمینیستی آغاز قرن 20 بود. او با انتقاد و حمله به تابوهای اجتماعی موجب جنجال جامعه مردسالار گردید. دوبار در کنار آلبرت کامو و سارتر با کمک ادبیات، به صورت عامیانه به موضوعات اصلی فلسفه اگزیستنیالیستی پرداخت و در غالب ژانرهای ادبی و فلسفی مطرح روز، استعداد نشان داد. او میگفت با کمک اگزیستنیالیسم و فلسفه وجود آتیه ایستی، در جهانی بدون خدا، در جستجوی خوشبختی است و میخواست در جهانی کافرانه، با کمک هومانیزم، راهی بیابد. در فلسفه اگزیستنیالیستی آتیه ایستی او، انسان تنها، در فضا و اطای خالی قرار دارد و باید به هستی خود شکل و هویتی بدهد. او بجای ادبیات زیبا و هنری مرسوم، از ادبیات مسئول سخن گفت و زبان شفاهی را مهمتر از زبان کتبی سنتی دانست. با این وجود، بخشی از زنان منتقد وی میگویند که دوبار خلاف رفتار و موضع گیریهای انتقادی اش نسبت به مردان، خود وابسته به سارتر و قربانی روشنفکری مردان شد. در این رابطه او نه تنها خود، بلکه آخرین کتابش را نیز به سارتر تقدیم نمود. و فیمینیستهای جوانتر، در نظرات دوبار: مرد نمایی، اروپا مرکز بینی، راسیونالیسم بی احساس و ارزشهای اگزیستنیالیستی سارتری را برجسته می بینند.

سالهاست که نام سیمون دوبار برای بعضی از اهل کتاب، تداعی کننده نام سارتر؛ دوست و نامزد دیرین اش است. او یکی از اعضای محفل روشنفکری و مبارز سارتر بود. دوبار در مصاحبه ای اشاره میکند که بعضی از غرض ورزان، نویسنده آثارش را سارتر میدانند، گرچه آثار او خوشبینانه تر از کتابهای سارتر هستند، چون احساس خوشبخت بودن در او یک استعداد غریزی و طبیعی بود. او میگفت چنان با سارتر وحدت داشت که اگر یکی از آنها جمله ای را آغاز میکرد، دیگری میتواند آنرا به پایان برساند. دوبار در آثارش به مبارزه با: فاشیسم، استعمارگرایی، استالینیسم و سرمایه داری پرداخت. او همچون سارتر به موضوع شکنجه در زندانها و اردوگاههای کار اجباری دیکتاتوری از نوع فاشیسم و استالینیسم اشاره کرد. دوبار هدف آثار خود را آگاهی فرهنگی و اصلاحات و تغییرات اجتماعی میدانست. او با کمک علم، فلسفه و خیالپردازی به خلق ادبیاتی مسئولانه پرداخت و در زمینه های: رمان، خاطره نویسی، مقاله نویسی فلسفی، سفرنامه و گزارش، به انعکاس زندگی انسان، مخصوصا زنان پرداخت.

دوبار اگزیستنیالیسم خود را هومانیزم نامید و نه فردگرایی آنارشیستی. او سنتز مارکسیسم و اگزیستنیالیسم را ممکن دانسته و آنرا راه نجاتی برای حل مشکل حقوق زنان نام برد. در نظر او اخلاق اگزیستنیالیستی باید بر پایه وحدت: آزادی، برابری، اتحاد، و احساس مسئولیت باشد. پیش از او، گابریل مارتین نخستین بار در رمانی از واژه اگزیستنیالیسم در رابطه با مقوله آزادی و مسئولیت سخن گفته بود. دوبار با تکیه بر فلسفه وجود، زندگی را "درانتظار مرگ بودن" نامید، چون انسان بدون هدف و مسیر، با احساس پوچ و بی معنی بودن هستی، روزها، ماهها و سالها، در انتظار پایان زندگی، در اضطراب بسر میرود و در نظر او بدلیل این فشارها است که انسان به جستجوی: ارزشها، دین، مذهب، سنت، ایدئولوژی و غیره میپردازد. او میگفت انسان چون نمی تواند آینده را پیش بینی کند و آنرا تغییر دهد، باید در نادانی و در زمان حال تصمیم بگیرد.

خانم سیمون دوبار در سال 1908 در خانواده ای مرفه در فرانسه بدنیا آمد و در سال 1986 در آنجا درگذشت. او همچون سارتر سالها در هتل زیست و میگفت هیچ خانه ای مانند اقامت در هتل های لوکس و مرفه به رویاهایش نزدیک نشد. اوسینما و فیلم را مانند ادبیات نوعی از امکان بیان و تماس میدانست و ارزش آنرا چون رسانه ادبیات مهم بشمار می آورد و در اوقات فراغت گاهی به دیدن فیلمی جالب میرفت.

یکی از آثار مشهور سیمون دوبار کتاب جامع 1200 صفحه ای "جنسی دیگر" است. او در این کتاب تاریخی-جامعه شناسانه به شرح وضعیت زنان و وابستگی چند قرنی آنان به حاکمیت و اتوریته مردان می پردازد. دوبار در این کتاب تحقیقی با کمک علوم: زیست شناسی، روانشناسی، انسانشناسی، اسطوره شناسی، تاریخ و اقتصاد به بررسی شرایط اجتماعی زنان و حقوق پایمال شده آنان میپردازد و میکوشد تا نشان دهد که چرا در جامعه سرمایه داری و طبقاتی، جنس زن، جنس دست دوم و مظلومی است. او میگفت نه عناصر جسمی و بیولوژیک بلکه عوامل اجتماعی به تعریف زنان میپردازند، به این دلیل زن باید با کمک سلاح آگاهی، علیه جهانی که مردان سازماندهی کرده اند، شورش و مقاومت کند. او چون روسو جهان نابرابر و غیرآزاد را جهانی غیرخردمندانه دانست و می خواست با کمک این "کتاب مقدس و انجیل فمینیستی"، مردان را قانع نماید که رعایت و پذیرش حقوق زنان، به نفع شان است. او می نویسد که حقوق زنان بجای ارزشهای طبیعی، مشروط به فرهنگ مردسالار شده و جمله مشهور او این شد که نوشت: "آدم بصورت زن بدنیا نمی آید، بلکه او را تبدیل به زن می کنند".

سیمون دوبوار همراه سارتر سفرهایی روشنگرانه به: غالب کشورهای اروپایی، چین، کوبا، شوروی، مصر، اسرائیل، آمریکا، شمال آفریقا و برزیل نمود. او دو بار با مائو و یکبار با خروشچف و تیتو و اعضاء گروه ارتش سرخ آلمان یعنی با هسته مقاومت بادرمانیهوف در زندان ملاقات کرد. او پیرامون این سفرها دو کتاب: چین، هدفی دوردست - و شب و روز در آمریکا را منتشر نمود.

آثار متنوع و چند جانبه سیمون دوبوار شامل: رمان، خاطره نویسی، مقالات فلسفی، سفرنامه، یادداشتها و گزارشات روزنامه ای و نامه نویسی هستند. آثارش نه تنها منعکس کننده ایدههای فلسفی بلکه نشانی از يك ادبیات اجتماعی و مسئول هستند. از جمله رمان های هایش: او آمد و ماند، خون دیگران، انسان مردنی است، ماندارینی از پاریس، مرگی لطیف، جهان عکسهای زیبا، زنی داغان و شکسته، هستند. از جمله اتوبیوگرافی های او: خاطرات يك دختر نجیب زاده، در بهترین سنین، جریان مسائل، می باشند. مقاله "آیا باید دساد را نابود کرد؟"، مورد توجه اهل نظر قرار گرفت. از جمله گزارش های او: شب و روز در آمریکا، چین، هدفی دوردست، نقل قولهای آلمانی، هستند در آثار تئوریک او یعنی: انسان و خدا، ادبیات زمان حال، بی وطنی روشن فکر چپ غربی را به بحث میکشاند که در جامعه طبقاتی و بورژوازی، در جستجوی تکیه گاهی اخلاقی-فلسفی است. در کتاب 4 جلدی اتوبیوگرافی اش او در باره تربیت خود و زندگی روشن فکران فرانسه سخن میگوید. در سه رمان دیگر اتوبیوگرافیک اش، او به قطع رابطه خود با پیشداوریهای جامعه بورژوازی و سنتی میپردازد. هدف او در این سه رمان شرح زندگی زنان و تابوردایی میان آنان است. در سفرنامه ها و خاطرات اش، خواننده با جنبه هایی از تاریخ سیر اندیشه و فرهنگ زمان او آشنا میشود.

۱۱. پادی از کروچه، ادیب و فیلسوف ایتالیایی.

کروچه، متفکر ضد فاشیست. Benedetto Croce 1866 - 1952

"بنه دتو - کروچه"، متفکر ایتالیایی، مورخ، سیاستمدار، فیلسوف لیبرال، و آنتی فاشیسم، میان سالهای 1866-1952 زندگی نمود. او فرزند یک زمیندار مرفه بود و والدین و خواهرش را در یک زلزله از دست داد و خود شدیداً مجروح شد.

کروچه در سال 1925 در ایتالیا مانیفست ضد فاشیسم را نوشت و منتشر کرد. وی فرهنگ زمان خود را بطور مثبت تحت تاثیر قرار داد و موجب رشد افکار لیبرال و ضد فاشیستی گردید. او در مجله ادبی خود به مبارزه علیه موسولینی پرداخت و میگفت که انتقاد یعنی ابتدا انتقاد از خود.

کروچه به دلیل مشهوریت و استقلال مالی توانست از تعقیب فاشیسم جان سالم بدر برد. او در مجله "نقد" از سال 1902 به معرفی فلسفه نو، تاریخ، و ادبیات معاصر پرداخت و میان سالهای 1942 و 1947 رهبر حزب لیبرال ایتالیا و میان سالهای 1942-1952 رئیس شورای نویسندگان جهان بود.

کروچه مدعی بود که در جوانی به مطالعه آثار مارکس، هگل و هربارت پرداخته. فلسفه وی ولی خلاف فلسفه هگل فاقد سیستم است. او مانند هگل میگفت که تاریخ و تاریخ فلسفه، تحول و تکامل روح و فکر است. در نظر او دیالکتیک، مبارزه اضداد نیست بلکه سنتز اجزاء گوناگون است. امروزه اشاره میشود که او زیر تاثیر فلسفه ویکو نوع دیگر ایده آلیسم است که از فلسفه هگل گرایری ریشه گرفته. اگرچه او اغلب منکر هگل بود، در آثارش ولی مقدار زیادی دیالکتیک مشاهده میشود.

کروچه را غیر از نماینده هگل گرایری نو، گاهی نماینده کانت گذاری نو نیز میدانند. وی خلاف هگل متافیزیکی نبود. بعد از اینکه کروچه بر مکتب پوزیتیویسم غلبه کرد. نماینده ایده آلیسم شد. در تئوری سیاسی او بجای ناسیونالیسم و ولایت گرایری، به اندیشه ترقی خواه لیبرال اهمیت میداد.

خصوصیت خاص فلسفه کروچه توجه او به مقوله استتیک است. در نظر وی هر اخلاقی نتیجه ساختارهای اقتصادی-اجتماعی است. او میگفت که آزادی را فقط میتوان از طریق فکری و روحی عملی نمود و سنتز تمام سنتزها، روح و تفکر است. در نظر کروچه تاریخ یعنی تاریخ آزادی، و اخلاق یعنی مبارزه مداوم علیه زشتی، و مبارزه ضد فاشیستی یعنی مبارزه علیه قدرتی که به اخلاق زور میگوید. کروچه برای جریان تفکر از 4 پله یا سکو سخن میگفت. سکو اول استتیک است، سکو دوم منطق است، سکو سوم اقتصاد است، و سکو چهارم اخلاق است. این چهار پله بخشی از تفکر نظری یا تفکر عملی هستند.

کروچه کتابهای زیادی در باره ادبیات و تاریخ نوشت. او خالق آثار مهمی در باره استتیک، منطق فلسفه عملی، و فلسفه تاریخ است. وی اهمیت خاصی به ادبیات میداد. با تکیه بر ایده آلیسم آلمانی، او در کتاب استتیک به کشف و حدت فرم و بیان در اثر هنری گردید.

از جمله آثار او: مقدمه ای بر نقد و تاریخ ادبیات، استتیک، علم بیان عامها، اصول زیباشناسی، شعر و ضد شعر، گوته، مکاتبه با ک. فسلر، موضوعات زنده و مرده فلسفه هگل، منطق بعنوان علم مفاهیم مطلق، تاریخ اروپا در قرن 19، و تاریخ بعنوان فکر و عمل. ترجمه مجموعه آثار کروچه به آلمانی در سال 1927 آغاز شد. امبرتو اکو مدعی است که کروچه در باره استتیک بیش از چند صفحه نتوانست در باره استتیک ارسطو بنویسد.

منابع چپ در باره کروچه اشاره میکنند که او ایده آلیست، نماینده هگل گرایری نو، پایه گذار ایده آلیسم نو، بعنوان ایدئولوگ بورژوا-لیبرال ایتالیا، و رهبر حزب لیبرال، در زمان خود با کمک تئوری و عمل، با فاشیسم مخالفت و مبارزه نمود.

گراماشی در باره کروچه مینویسد در فلسفه عدالتخواه بورژوا-لیبرال ، وی نتوانست یک وحدت ایدئولوژیک میان بالا و پائین در جامعه ویا میان عوام و روشنفکر در وسط برقرار کند . کروچه همچون دیلتی میگفت بین علوم طبیعی و علوم اجتماعی فرق است ؛ یکی به موضوعات عام و دیگری به مسائل خاص میپردازد . کروچه زیر تاثیر هگل، ویکو را بعنوان عقلگرای قرن 19 معرفی نمود گرچه او در اصل یک اخلاقگرای قرن 17 بود .

۱۲. بیوگرافی آنان ،- اتوبیوگرافی ما ؟

Biographie

بیوگرافی :

امروزه بخشی از نقد ادبی روانشناسانه غرب، مدعی است که علاقه خواننده به مطالعه اتوبیوگرافی دیگران- یا کوشش بیوگرافی نویسی بعضی از اهل قلم، خود دلیل اتوبیوگرافیک دارد و خواننده یا نویسنده اینگونه آثار زندگینامه ای، در جستجوی اتوبیوگرافی خودش هست. بیوگرافی - واژه ای است یونانی که معنی "شرح زندگی" میدهد و بانام بیوگرافی نویسانی چون : پلوتارخ، سوتن، تاقیتوس، و نپوس ، در 2400 سال پیش در غرب آغاز شد. گرچه دوره های : باستان ، سده های میانه ، و عصر نو، بیوگرافی نویسان خاص خود را داشتند، ولی شکوفایی آن بدلیل علاقه به اهمیت فدرگرایی و زندگی خصوصی مشاهیر، در دوره رنسانس می باشد. در آغاز، بیوگرافی شاخه ای از شرح تاریخ بود و با رشد علم تاریخ، بیوگرافی نویسی نیز اهمیت خاصی یافت. بیوگرافی نویسان مدرن، ادعای: سهمی در شناخت جهان و روشنگری اجتماعی را دارند. بیوگرافی نویس غیر از شرح تاریخی، ممکن است خلاقیت ادبی و هنری را نیز مد نظر داشته باشد . در بیوگرافی های امروزی از هر دو ابزار یعنی شرح تاریخی و خلاقیت ادبی استفاده میشود. در طول سده های میانه غرب، ژانر بیوگرافی نویسی، به زندگی مقدسین، شهدا، امیران و حاکمان، می پرداخت.

اهمیت و هدف بیوگرافی نویسی در دوره های مختلف تاریخ فرهنگ، گوناگون بوده. بیوگرافی های تاریخی و ادبی، از خواننده و ناظرین میخواهند که برای گذشته انسانهای آندوره، قدری تفاهم داشته باشند. بیوگرافی ها اغلب در خدمت تصویر: فکر، روح، و فرهنگ زمان خاصی هستند. در تاریخ ژانر بیوگرافی، تاریخ اجتماعی فرد نیز ثبت شده است . هدف بیوگرافی نویسی گاهی تشویق تقلید از آن فرد و درسهایش- و یا دادن اخطار و هوشیاری است - تا خوانند بدانند چه کسانی سرنوشتی تلخ و وحشت انگیز داشتند.

در قرن 19 بیوگرافی نویسی، وسیله ای در خدمت علم تاریخ شد . و در قرن بیست ، بیوگرافی از طرف نویسندگان بکار رفت که دیگر اتوریته مورخین برای شرح حقایق را قبول نداشتند. و به نقل از بعضی مورخین چپ، در قرن 18 بورژوازی کوشید برای تقویت اعتماد به نفس خود، از مثالها و بیوگرافی های افتخارمند، یا حتا گاهی رمان های زندگینامه ای، استفاده نماید تا زحمتکشانش را به تعجب و تحسین اندازد. با کمک فرهنگدوستان لیبرال در غرب، از قرن 17 مجموعه های عمومی بیوگرافیک چاپ و نشر شد ؛ مثلن "بیوگرافی عمومی آلمانی" شامل 56 جلد گردید.

گرچه برای میحث رمان بیوگرافیک - یا ژانر اتوبیوگرافی نویسی، جا و فرصتی دیگر لازم است، در اینجا از چند بیوگرافی تاریخی و رمان زندگینامه ای مشهور نام برده میشود. بیوگرافی های : ریشیلو، روسو. هلدرین، آبراهام لینکلن، ناپلئون، و استفان تسوایگ. را ممکن است خیلی ها بشناسند. در رمان های پرفروشی از : هرمان هسه ، سارتر، توماس مان، ماکس فریش، و انسنزیرگر، موضوع اصلی و مرکزی داستان، شرح و توصیف بیوگرافی يك شخص مد نظر است . باینکه خواننده میتواند شاهد سرگردانی فردانسان با کمک طرح يك بیوگرافی- در آثاری مانند : رمان روشنفکری توماس مان، رمان گروتسک کافکا، رمان تاریخی بروخ، رمان مقاله ای موسیل، رمان طنز هاینریش مان ، و رمان مونتاز دوپلین - گردد.

پیشگویی عجیب و معروف " بحران رمان" را امروزه بحران فرد و بیوگرافی، می نامند، گرچه تاریخ ، بقول کراکوتز، منتقد فرهنگی آلمانی، از اعمال انسانها تشکیل نشده ، بلکه مجموعه ای از حوادث، اتفاقات و واقعیات زمان است.

در رسانه های مدرن امروزی : پخش مصاحبه ، میزگرد، معرفی ، خاطره نویسی، و یادداشت های روزانه ، را نیز بخشی از نشر بیوگرافی بحساب می آورند. بیوگرافی به موازات اقدام روشنگری انسان میتواند بشکل : ادب و هنر - ویا به صورت علم تاریخ، به شرح واقعیات بپردازد. در این گونه نوشته ها ، باید يك بازی و هماهنگی متعادل از : ذهن - واقعیت ، استثنا- قاعده ، خاص-عام ، گذشته-حال، فرد-اجتماع، و بیوگرافی- اتوبیوگرافی، بوجود آید. تئوری مدرن ادبیات مدعی است که در آثار پست مدرن، هر بیوگرافی نویسی، بخشی از اتوبیوگرافی خود را فرموله و طرح می نماید. رونالد بارت در رابطه با یکی از آثار نیچه گفته بود که : فتوگرافی همان رابطه ای را با تاریخ دارد که بيو گرافي نویس با بیوگرافی شخص مورد نظر.

رمان های بیوگرافیک معمولن رمان های آموزشی بشمار می آیند. گروهی از مورخین ادبی، رونق بیوگرافی نویسی را دلیل پناه انسان به موزه مشاهیر تنها و مرحوم! در دوره بحران فکری و اجتماعی و شکست و فرار سیاسی به حساب می آورند. در يك بیوگرافی روشنگرانه ممکن است جنبه هایی از شرایط: اجتماعی، اقتصادی، دینی، سیاسی، فرهنگی، روانشناسی. و مبارزاتی، يك دوره مطرح گردند.

۱۳. فلسفه امید- و ارنست بلوخ .

در قرن بیستم یکباردیگر ارنست بلوخ، فیلسوف آلمانی، امید به عملی کردن اوتوپوی رامطرح نمود. فلسفه او، فلسفه امید به سوسیالیسم نام گرفت. او مینویسد، فلسفه امید، وجدان فردا و وجدان آینده است و یک مارکسیست حق ندارد ناامید شود، مارکسیسم یعنی امید. فلسفه روشنگری، فلسفه امید است، امید را نباید هیچگاه ناامید کرد. موضوع اصلی فلسفه باید کمک به برقرار کردن یک وطن، یعنی یک اوتوپوی باشد. انسان در میانه راه است، در راهی بسوی وطن و اوتوپوی. به نظر او هدف تمام آرمانها و اوتوپوی ها، عدالت و آزادی بوده. روشنفکر باید همیشه از حصار ناامیدی عبور نموده و در حوزه امید به اوتوپوی وارد شود، و با گذار از مرز واقعیات موجود، امکانات جدیدی را کشف کند. فلسفه هر فرد مهاجری باید بر اساس اعتقاد به یک اوتوپوی و امید باشد. تبعیدیان و آواره گان نباید هیچگاه از امید و کشش آن، عمل و امکانات آن، دست بردارند. بلوخ در همه جا درس امید میداد، ولی نه امید به خدای مارتین هایدگر اگزیستنیالیست. بنظر بلوخ، گروه نظریه پردازان "تئوری انتقادی"، از جمله: هورکهایمر، آدرنو و هابرماس، اغلب تبلیغ ناامیدی میکردند. او در کتاب "اصل امید" مینویسد، تنها وطن رویایی اش در دوران کودکی بود، امید به آینده، امید به یک اوتوپوی. بلوخ به روش کانت میرسد: ماکه هستیم؟ از کجا آمده ایم؟ به کجا میرویم؟ چه چیزی در انتظارمان است؟ مادر انتظار چه هستیم؟.

به عقیده بلوخ جایی که آزادی باشد، وطن آنجا است و در آنجا میتوان وطنی ساخت. در تئوری او منظور از واژه وطن، یک مفهوم اوتوپویستی و آرمانی است. او به نقل از مارکس مینویسد، هدف و آرزوی تاریخ جهان، عدالت اجتماعی و جامعه آزاد بی طبقه است، ترس اگر بر ما غالب شود، دچار کابوس و وحشت میشویم. در اطراف افکار و اندیشه های بلوخ همیشه کبوتر وطن در پرواز بود، یعنی میل به عملی نمودن یک اوتوپوی، آرمان و آرزو. اوتوپوی وطن بلوخ رامیتوان قطب دیگر "بهشت کمونیستی" مارکس دانست. او در مقایسه با "دولت آزادی" مارکس، "وطن آرمانی" رامطرح کرد. بلوخ اعتراف میکند که اولین نسیم وطن اوتوپوی را در رمانهای رمانتیک کارل مای، نویسنده آلمانی، در دوران کودکی احساس کرد. او در رمانهای وسترنی کارل مای، رویای سرزمین و دشت های وسیع و گسترده وطن را نزد خود تداعی میکرد. بلوخ در انتقاد از کاپیتالیسم مینویسد، سرمایه داری میکوشد با ابزار مبتذل و اوتوپوی های دروغین مانند؛ هالیوود، سیرکها، شنبه بازارها و تبلیغات چراغ نئونی، احساس "آخر شاهنامه خوش است" را به آسمان جلها و کلاه نمیدها تلقین نماید. مارکس معلم بلوخ، سرمایه داری را جامعه فاحشگی مینامد، چون در آن همه چیز بصورت کالا خرید و فروش میشود؛ حتا فکر و اندیشه، هنر و اخلاق و حقیقت. صاحب نظران، زندگی و نظریات بلوخ را بین سه قطب: مارکسیسم، عرفان مذهبی، و رمانهای رمانتیک در چرخش می بینند. بلوخ در تمام ادیان، ریشه های از عدالت خواهی احساس میکند. او میگوید مواد منفجره ضد کاپیتالیسم رانه تنها میتوان نزد مارکس بلکه نزد مسیح و توماس مونستر، رهبر انقلابی دهقانان آلمان، تهیه کرد.

بلوخ استالینیسم را "مقررات اضطراری اداره پلیس" حزب نام گذاشت، به این دلیل استالینیستها سالها اورایک روزیونیست و کمونیست غربی نامیدند. غرب هم سالها بلوخ را مارکسیست نامید و از ورودش به دانشگاهها برای تدریس جلوگیری کرد. بلوخ در رابطه با پیروزی انقلاب اکتبر گفته بود، جایی که لنین است، آنجا اورشلیم (بیت المقدس) است.

او در آغاز تحت تاثیر متفکر مارکسیست گئورگ لوکاج و "فلسفه زندگی" گئورگ زیمل بود. مورخین تاریخ فلسفه، بلوخ را یکی از 4 فیلسوف مهم آلمانی قرن بیستم در کنار: هوسرل- یاسپر- هایدگر میدانند. ارنست بلوخ در سال 1885 در بندری در شمال آلمان، در کنار رود راین در خانواده ای یهودی تبار دنیا آمد. پدرش کارمند اداره راه آهن بود. ارنست بلوخ در سال 1933 با قدرت رسیدن نازیها به آمریکا فرار نمود. او بعد از پایان جنگ جهانی دوم در دانشگاههای کشورهای بلوک شرق به تدریس فلسفه پرداخت ولی بعد از ساختن دیوار برلین در سال 1961 به دلیل اعتراض به اقدامات استالینیستی به غرب مهاجرت کرد. طبق گزارش خبرگزاریهای آن زمان، تنها کتاب همراهش، رمانی پلیسی از خانم آگا کریستی بنام "قتل در زمین بازی گلف" بود. بلوخ با وجود ریشه یهودی داشتن، اسرائیل را دولتی فاشیستی نامید که طعمه ای برای امپریالیسم آمریکا در خاور میانه گردیده.

او میگفت، انسان مدرن قرن بیستم بدلیل پیشرفت علم و صنعت و سودجویی و تولید مازاد، انسانی از خود بیگانه شده. انسانی که طبق تعریف مارکوزه، انسان یک بعدی، و به نظر هورکهایمر، انسانی است که فقط پڑواک محیط اطراف خود گردیده. بلوخ نوشته هایش را امیدهای فلسفی نام گذاشت و میگفت، فلسفه باید راه خروج از بحران را به انسان مدرن نشان دهد تا او سر نوشت خود را در دست گیرد و با از خود بیگانگی و بی ریشه گی مبارزه نماید. اولین اثر بلوخ "روح امید" نام داشت که در سال 1918 نوشته شده. بلوخ سرانجام در سال 1977 درگذشت. در مراسم خاکسپاری او برخلاف مراسم خاکسپاری سارتر، مقامات رسمی و دولتی در غرب شرکت نمودند چون آنها او را مبلغ کمونیسم میدانستند. اگر پشت تابوت سارتر صدها هزار نفر براه افتادند، روی مزار بلوخ فقط 2000 نفر جمع شده بودند. در روی سنگ قبر بلوخ نقل قولی از او پیرامون امید و کوشش در راه عدالت و آزادی حک گردیده.

۱۴. چنین گفت بودا در شرق!

بودا یا (سیدارتا گاوتاما) ، پیش از میلاد Buddha 560 – 480
از نجات شخصی تا رهایی طبقاتی .

نام واقعي بودا . فیلسوف و معلم مقدس هندي ؛ سیدار تا گاواتما ، است که با صد سال اختلاف نظر محققین ، بین سالهای 560 - 480 پیش از میلاد در شمال هند میزیسته است. او پایه گذار فلسفه و دین بودیسم است، بودیسم ، بخشی از فلسفه شرق و دینی است فلسفی ؛ یعنی دینی آته ایستی و بدون خدا. بودیسم نه تنها جای خاصی در تاریخ فلسفه هند دارد، بلکه از تمام ادیان جهانی ، فلسفی تر است . فلسفه هند همچون فلسفه یونان و غالب ادیان ، يك جنبش اصلاح خواهانه و روشنگرانه بود که نتیجه تحولات خاص سیاسی و اجتماعی میباشد . رابطه بین یونان باستان و شبه قاره هند بدلیل وجود آرامش سیاسی و وجود امپراطوری هخامنشی در قرون 5 و 6 پیش از میلاد میسر گردید . در آن زمان شرق و غرب نه تنها به مبادله کالا بلکه به تبادل ایدهها نیز پرداختند. بودیسم را میتوان راه شرقی یا آسیایی یافتن حقیقت دانست . بودا در آغاز به امید کوشش برای رهایی طبقاتی علیه سیستم کاستی برهمن های هند وارد میدان شد ولی بدلیل شکست تاریخی وارد مبارزه برای نجات و رستخیز شخصی بیچارگان گردید . او در آغاز، هدف خود را پایان دادن به مرگ و درد و رنج بشری اعلان نمود. در بودیسم ، درد و رنج انسان، موضوع اصلی فلسفه و دین بوده اند. برتراند راسل ، نقش بودا و سقرات را مهمتر از پیامبرانی مانند مسیح و موسی میدانست. شبه جزیره هند پیش از یونان ، سرزمین فلسفه شده بود، بودا سومین فیلسوف مهم شرق است . يك قرن بعد از مرگ بودا، بتدریج مردم ساده به تقدیس وی پرداخته و او را همچون پیامبری اجباری پرستیدند. گروه دیگری او را يك مصلح اجتماعی نامیدند تا يك روشنفکر انقلابی. بودیسم از آغاز میخواست که بخشی از فرهنگ تودهها شود تا جهانی بینی برگزیدگان ، غالب ملاقاتهای بودا در رابطه با دیدار وی با: فقرا ، بیماران ، و کهنسالان هستند. بودیسم کوشید تا در هند جانشینی برای دین هندو و قطبی در مقابل نظام تحقیرآمیز کاستی آن شود. بودیسم در آغاز ریشه در تحولات مرقی و مردمی داشت و در طول قرون، بارها به شاخه ها و مذاهب گوناگون مرقی و ارتجاعی تقسیم گردید. سرانجام در قرن 9 میلادی يك جنبش ارتجاعی ضد اصلاحات آنرا به عقب راند . امروزه گویا حدود 350 میلیون بودیست در آسیا وجود داشته باشد. قدیم ترین سیستم فلسفی هند ، فلسفه و دین هندویسم است ، ولی بودا کوشید با کمک ابزار شناخت به نجات بشر پردازد. هند پیش از بودا ، به روایت پاره ای از مورخین ، يك تاریخ 1000 ساله فلسفی داشته است .

در شمال هند آن زمان ، با از هم پاشیده گی حکومت حاکمان و اشراف محلی و رشد يك دولت مرکزی، اشرافزاده گان و تحصیل کردههایی مانند بودا ، آینده ای برای ادامه وراثت سرزمینهای پدری خود نمی دیدند . تنها سرمایه آنان ، سواد و تبلیغ دانسته ها و روشنفکری شان بود . و بر اثر ناآرامی های اجتماعی، سنت و فرهنگ، آداب و رسوم و اخلاق ، نیز دچار لرزش شده و نیاز به آموزگارانی چون امثال بودا در هر شهر و روستا احساس میشد.

چون شباهتهایی میان فلسفه آغازین یونان و بودیسم وجود دارد، ادعا میشود که هندیها با فلسفه یونان پیش از سقرات آشنا بوده و یونانیها نیز فلسفه هند را می شناخته اند. به نظر بعضی از محققین، فلسفه هند 100 سال پیش از فلسفه یونان شروع شده است . شرح اتم را هندیها قبل از فلسفه طبیعی یونان آغاز کردند . و ایندیرا ، خدای جنگ هندیها ، شباهتی با خدایان یونانی دارد تا با خدای ادیان مسیح و یهود . گروه دیگری بودا را همعصر سقرات ، افلاتون و یا ارسطو بحساب می آورند . احتمال میرود که افلاتون تصور پرواز و سفر روح به جهان ابدی را از فلسفه هند گرفته باشد . بودیستها خلاف سه دین تك خدایی : اسلام ، مسیح و یهود به خدایی عقیده نداشتند ، به این سبب گروههایی آنان را آته ایستی بحساب می آورند.

گروه دیگری آغاز فلسفه هند را حدود 1500 سال پیش از میلاد یعنی زمانیکه اقوام آریایی به شمال هند رسیدند، حدس میزند . ولی اروپایی ها در قرن 19 به کشف فلسفه هند نائل شدند . مثلا سیر و سفر و پرواز روح را گویا غربیها نمی شناختند. شوپنهاور کوشید تا به وحدت فلسفه بودا و کانت پردازد . تاثیر فلسفه بودیستی روی شوپنهاور ، شلینگ ، و هردر ، امروزه ثابت شده است .

اسکندر مقدونی هم کوشید تا در سال 325 پیش از میلاد، فلسفه و فرهنگ یونان را به هند وارد کند و با از هم پاشیده گی امپراتوری او ، اقوامی مانند : هون ها ، ترک ها ، و عرب ها، در طول تاریخ وارد هند شدند ، تا اینکه مسلمانان در سال 711 قدری موجب عقب راندن فلسفه و دین هندیها شدند. سرانجام در قرن 17 میلادی، هند مجددا زیر نفوذ قیصر مغول متحد شد، ولی در قرن 19 انگلیس به استعمار هند پرداخت . و بالاخره در سال 1947 هند به استقلال امروزی خود رسید . در زمان فعلی در آسیا سیستم های بودیستی گوناگونی وجود دارد.

بودا میگفت که جهان ناکامل و بی نظم است و انسان بدلیل غرایز و علائق اشتباهی اش دائم در درد و رنج بسر میرود. او فکر میکرد که انسان میتواند با کمک فلسفه، خود را از این زنجیر ناراضی ها نجات دهد و به هواداران خود توصیه میکرد که از هیجان های جهان و زندگی فاصله بگیرند. بودا پیش از شوپنهاور گفته بود که : تولد رنج است ، مرگ درد است ، دوری و جدایی از عزیزان غم انگیز است، از خواسته ها و تمایلات دست کشیدن نیز ناخوش آیند است . او مهمترین علت ناراضی انسان را، علاقه او به زندگی ابدی و کوشش برای ارضای تمایلات اش میدانست.

در فلسفه هند هیچ چیز ثابت و بی تغییر نیست و در هر شیئی مدام پروسه تبدیل و تحول پیش می آید . بودا همچون هراکلیت یونانی میگفت که همه چیز در حال جریان و حرکت است . او مانند فیلسوفان طبیعی یونان عناصر تشکیل دهنده جهان را : آب ، آتش، هوا ، و زمین ، میدانست . پایه اخلاق در

بودیسم مانند دین زردشت، روی اصولی مانند : گفتار نیک ، کردار نیک ، و پندار نیک، قرار داشت . بودا بزرگترین تقواها را : همدردی ، نوع دوستی ، متانت و خونسردی، میانه روی ، و صلحخواهی ، میدانست . در درسهای اخلاقی او : سکوت مهمتر از پرحرفی است، جهان بی ارزش است ، زمان ناپایدار و در حال گذر ، و انسان باید همیشه دست رد به سینه قدرت طلبی بزند. جهانی بودیسم بر پایه چند حکم است : زندگی رنج است ، علاقه به زندگی موجب زحمت میشود، تسلط بر نفس موجب کاهش نارضایی میشود . سه اصل مهم بودیسم : اعتقاد به نجات ، وحی ، و خلوص است . بودا از پیروانش میخواست که به جهان نه بگویند و موجب مرگ و آزار و جراحت موجودات زنده نشوند.

با آغاز مسیحیت ، بودیسم نیز به دوشاخه تقسیم شد : یک دسته بودا را خدا دانسته و دسته دیگر کوشید با کمک آموزشهای ساده او به نجات خود پردازد . در نظر بودا، نه خدایی وجود دارد ، نه اعتقاد به روح ابدی ، چون هیچ چیز پایدار و ثابت و حتمی نیست . در بودیسم هدف از اخلاق و تقوا آن است که انسان به شرایط "نیروانا" برسد و دیگر متولد نشود. نیروانا یعنی رسیدن به آرامش ابدی روح ، به وضعیت خلاء ، به نیستی ، و اینکه روح بار دیگر مجبور نشود که برای تکمیل خود و رفع گناهان و اشتباهاتش ، یکبار دیگر در قالب انسان بدنیا بیاید . شرایط نیروانا یعنی چیزی نخواستن و میلی نداشتن . بودا را میتوان در این رابطه معلم رواقیون دانست . او میگفت که هدف انسان باید آن شود که در زندگی مجدد بعدی، بدون حرص، طمع، خواسته ، میل ، و علاقه ، بدنیا آید. او مدعی بود که در جستجوی صلح به شرایط "نیروانا" رسیده است . سرانجام در قرون بعدی بودیسم مجبور شد که خود را با خرافات و ابتذال فرهنگی زمان وفق دهد و به این دلیل از رونق اولیه افتاد و به سه شاخه تقسیم شد : جوامع بودیست سنتی را کشورهایایی مانند : سریلانکا ، برمه ، تایلند ، کامبوج ، و لائوس میدانند . و بودیسم تجدخواه را در کشورهایایی مانند : چین ، ژاپن ، کره ، نپال ، تبت ، و مغولستان ، جستجو می نمایند.

۱۵. نقش ادبیات، اسطوره، دین و فرهنگ در روانشناسی .

Carl Gustav Jung 1875 – 1961

از روانشناسی تا کیمیاگری عقدههای دینی و جنسی .
آنهايي که حرفی برای گفتن داشتند در روانشناسی .

کارل گوستاو یونگ، روان درمان و متفکر تئوری مکتب روانشناسی تحلیلی ، اهل سوئیس، پایه گذار اسطوره شناسی خلفها و روانشناسی دینی، درکنار فروید و آدلر، یکی از مهمترین نمایندگان روانشناسی عمق گرا نیز است. در مرکز روانشناسی تحلیلی او، نظریه "ضمیرناخودآگاه جمعی" قرار دارد. او غیر از روانشناسی، تاثیر مهمی روی علوم: انسانشناسی، فرهنگشناسی، دین شناسی، ادبیات، تعلیم و تربیت نیز از خود بجا گذاشته است، و غیر از روانشناسی در زمینه های: اسطوره شناسی، ستاره شناسی، کیمیاگری، و فلسفه های شرق، نیز تحقیقاتی نموده است.

گرچه او خود را دانشمندی عقلگرا میدانست، پاره ای از مورخین سیرانديشه، او را روشنفکری ایده آلیست و خردگرای بحساب می آورند. در زمان او روانشناسی دانشگاهی غرب، تحت تاثیر شدید رفتار شناسی بود. او دین را بعنوان ارضای یک نیاز بنیادین انسانی، در فرهنگ لازم میدانست و نه تنها کوشید تا روانشناسی را با دین آشنا نماید بلکه فلسفه و ادیان شرق را نیز به جامعه غرب معرفی نماید. یونگ تصور و تصویر خدایا، نمادی کلیدی برای خودشناسی انسان میدانست. او از سال 1919 بطور فشرده خود را با موضوعات مذهبی و ایده آلیستی مانند کیمیا گری و متافیزیک مشغول نمود و مدعی بود که روان انسان از دوران کودکی دارای یک نقش مذهبی غریزی است که مقدمه سلامتی روانی او میباشد. وی میکوشد تا نشان دهد که نظریه های روانشناسانه اش، کمکی برای دیالوگ انسان با جهان هستند. پیرامون مخالفت فرویدگرایان با نظراتش میگفت که انسان صادقی که در خانه اش افکار صادفانه ای را مطرح نماید، از هزار فرسنگی گوش شنوا خواهد یافت. انتقاد او از فروید این بود که چرا او تا کید یک جانبه ای روی اهمیت غرایز جنسی انسان می نماید.

طبق نظریه یونگ، ضمیرناخودآگاه انسان، میدانی است خلاق برای ضمیرآگاه وی، و در کنار ضمیرناخودآگاه فردی، یک ضمیرناخودآگاه جمعی وجود دارد و ضمیر ناخودآگاه فردی، بخشی است از ضمیرناخودآگاه جمعی، و در ضمیرناخودآگاه جمعی، عناصر و آموزگاران اولیه ای قرار دارند که دانش و تجربیات عمومی انسانی را به نسل های بعدی منتقل میکنند ؛ از آنجمله میتوان نمادهای عملی مانند: اسطورهها، قصه ها، روایاها، آرزوها، نظریه ها، تصاویر، هنرها، ایده های جنون آمیز تمام انسانها و فرهنگ را در نظر گرفت. در تئوریهای روانشناسانه یونگ، اهمیت خاصی به نقش عناصری از فرهنگهای کهن و ادیان داده میشود. چون افکار و اعمال ارادی و آگاه انسان تحت تاثیر نیروها و مکانیسم های ناخودآگاه او هستند، وی میکوشد تا نشان دهد که چگونه انگیزه های اسطوره های باستان در ضمیرناخودآگاه انسان جا گرفته و روان انسان را بعد از هزاران سال تحت تاثیر خود قرار میدهند.

وی میگفت که یکی از اهداف زندگی انسان، واقعیت دادن به "منیت" خود است، یعنی هر فردی میکوشد تا با خود و بشریت جامعه اش، یکی شود و هدف یک روان درمان این است که با کمک تعبیر و تفسیر خواب و رویا به پروسه منیت و فرد شدن انسان کمک کند. وی در کتاب اتوبیوگرافیک اش مینویسد: زندگی من، کوششی بود برای واقعی نمودن ضمیرناخودآگاه ام، چون آنچه در ضمیرناخودآگاه مخفی شده، میخواهد تا واقعیت گردد. و چون ضمیرناخودآگاه در هر لحظه خواب و بیداری انسان، یک حضور

زنده و همراه دارد، هدف زندگی هرکس باید آن باشد که این ضمیرناخودآگاه خودرا بشناسد و نقش آنرا بداند، شخصیت هرانسانی می خواهد از ضمیرناخودآگاه اوشکفته شود و خود را در جمع و بصورت عام احساس نماید. شناخت و آگاهی متعالی، نتیجه روانی یک واقعیت عینی و حقیقی است، با کمک نتایج ضمیرناخودآگاه، انسان به یک تفاهم بهتری با خود میرسد، و تحول هر فرد در تحول بشریت صورت میگیرد و همزمان با آن است .

یونگ در آغاز، فروید را معلم خود میدانست ولی دوستی آنان فقط بین سالهای 1907-1911 احترام آمیز بود. اوری تفسیر خواب و رویا با فروید اختلاف پیدا کرد. کتاب (تیب های روان شناسی) او را بحثی با فروید و آدلر بشمار می آورند. اودراین کتاب به توصیف تیب های گوناگون درونگرا و برونگرا از نظر روانشناسی میپردازد.

او خود را محقق درونگرا میدانست که علاقه خاصی به جهان درون مانند رویاها، نمادها و تصاویر دارد تا جهان بیرون انسان مانند وقایع و حوادث خارجی. فروید گویا ریشه های بیماری را در گذشته ها می جست ولی یونگ میگفت که هدف باید هماهنگی انسان با آینده باشد. یونگ روانشناسی را عملی شخصی و ذهنی میدانست که براساس تجربیات خاص هر روانشناس بنا شده است. وی به رد نظریه عقده کودک؛ ناشی از علاقه جنسی او به مادر، پرداخت و گفت که این تئوری فروید جنبه عمومی و جهانی ندارد. مورخین به اختلافات خانوادگی آندو نیز اشاره میکنند؛ چون فروید از خانواده ای : شهری، مرفه، یهودی، ترقی خواه، علم گرا، مهربان - ، و یونگ از خانواده ای : روستایی، مسیحی، مذهبی، فقیر، بد اخلاق، و غرق در الهیات و ایده آلیسم رمانتیک، برخاسته بود.

مهمترین آثار یونگ پیرامون تیب های روانی و نقش ضمیرناخودآگاه جمعی، هستند؛ از آنجمله: تحولات و نمادهای علاقه جنسی، تیب های روانشناسی، روانشناسی و دین، رابطه میان منیت و ضمیرناخودآگاه، واقعیت روان، پیرامون روانشناسی ضمیرناخودآگاه، نمادهای روان، انسان و نمادهایش، اتوبیوگرافی (خاطرات، رویاها، افکار) او، و مجموعه آثار بیست جلدی وی. موضوع اصلی کتاب (تیب های روانشناسی)، تیب های روان انسانی هستند. دو مقاله تحقیقی یونگ یعنی : ایده های شیلر، و دو

خدای یونان یعنی آپولو و دینوزیوس، تاثیر مهمی روی ادبیات غرب از خودیجا گذاشته اند. کارل گوستاو یونگ، باتباری آلمانی، بین سالهای 1875 تا 1961 در سوئیس زندگی نمود. پدر و مادرش هردو از خانواده ای مذهبی برخاسته بودند، گرچه مادرش ریشه ای یهودی داشت و پدر بزرگش، یکی از پزشکان و استادان معروف دانشگاههای کشور سوئیس بود. یونگ مطالعات عمیقی در: اسطوره شناسی، دین شناسی، فلسفه، کیمیاگری، و متافیزیک داشت و غیر از زبان مادریش، یعنی زبان آلمانی، در زبانهای: انگلیسی، فرانسوی، لاتین، یونان باستان، و ادبیات کهن این زبانها، صاحب نظر بود. لجاجت او با محققین و روشنفکران زمانش موجب شد که او را مرد تضاد و تناقض بدانند؛ او میانه روی و اعتدال در مسائل فکری و تحقیقی را رد مینمود. بدلیل اتهام هواداری او از فاشیسم آلمان و بیماری هایش، او را گاهی با : نیچه، هایدگر، اشتاینر، و استریندبرگ، مقایسه میکنند. یونگ در پایان عمر، مریدان بیشماری یافت که روی صفات خاص او از جمله: مهربانی، طنزگویی، ادب، و دانایی اش تاکید میکردند.

چون یونگ مخالف جمعگرایی، جزم گرایی، و سیاه لشکری سیاسی، بود، هوادارانش مدعی هستند که او نمیتوانست طرفدار فاشیسم شده باشد. او به رد تمام جنبش های سیاسی پرداخت که دنبال افزایش قدرت دولتی بودند، گرچه افزایش وابستگی فرد به قدرت دولتی، مشخصه زمانه او بود. وی میگفت که در حکومت های دیکتاتوری و مطلقه، شخصیت انسان نابود میگردد. وی در مصاحبه ای با رادیو (بی بی سی) گفته بود که انسان تحمل و فرصت یک زندگی پوچ و بی معنی را نباید داشته باشد. غالب تئوریهای او کوششی هستند برای شرح شخصیت انسان.

یونگ غیر از انسان درون و بیرون گرا، از هشت نوع تیب های گوناگون انسانی دیگر، نیز نام میبرد. هواداران او امروزه تست هایی آزمایشی را تهیه نموده اند که با کمک آنان میتوان به رفتار و شخصیت انسان مورد آزمایش پی برد. او کوشید تا مندهای فلسفی و زبان تصویری و سنبلیک کیمیاگران قرون 13 تا 17 میلادی را تفسیر نماید و میگفت که آنچه که کیمیاگران صفات ماده بحساب می آورند، روان شناسی ضمیر ناخودآگاه جمعی آنان را نشان میدهد. وی مدعی بود که کوشش کیمیاگران، نشانه استعاره ای است برای واقعیت دادن به وجود خود آنان، چون کیمیاگران مسایل و مشکلات روانی و درونی خود را بصورت مادی در می آورند. یونگ طرفدار شناختی بود که بقول خودش، از طریق تجربه باشد و نه از طریق مطالعه یا اعتقاد !.

۱۶. از زنان ناسازگار، تا زنان آشتی ناپذیر.

Clara Zetkin 1857-1933

کلارا ساتکین، - فیمینیستی سوسیالیست.

کلارا ساتکین، یک زن مبارز فیمینیست کمونیست بود که در سال 1857 در شرق آلمان بدنیا آمد، نام حقیقی او "کلارا آیسنر" بود ولی بعد از ازدواج با یک تجار تبعیدی چپ روس بنام "اوزپ ساتکین" در سال 1878، او نیز نام ساتکین را برای خود انتخاب کرد. مورخین مبارزات اجتماعی اشاره میکنند که نام اوسالها تداعی مقاومت بود. او میگفت آنجا که زندگی است، مبارزه است، - و آنجا که مبارزه باشد، زندگی است. او نماینده جناح رادیکال جنبش زنان آلمان بود و تمام سیاست زنان را در چهارچوب مبارزه در راه سوسیالیسم قبول داشت. وی یکی از مروجین مهم سوسیال دمکراسی و جنبش فیمینیستی زنان کارگرنیز

بود. بیوگرافی نویسان اورامعمولن: سیاستمدار، تئوریسین فمینیستی، خالق جنبش سوسیالیستی زنان، و پایه گذار گروه کمونیستی اسپارتاکوس نامیده اند. او در زمینه تعلیم و تربیت، جنگ و صلح، مبارزه علیه فاشیسم، برابری زن و مرد، و کار زنان، دارای تئوریهای سوسیالیستی بود.

وی در سال 1857 بدنیامد و در سال 1933، چند روز پیش از قدرت رسیدن هیتلر، در مسکو درگذشت و در پای دیوار کرمین بخاک سپرده شد، طبق گزارشی، بیش از نیم میلیون نفر در مراسم بخاک سپاری وی شرکت کردند. پدر بزرگ وی یک افسر ناپلئونی بود که بعد از رفتن فرانسویان، در شرق آلمان سکونت گزیده بود. پدر مادر کلارا ساتکین هر دو از هواداران انقلاب 1848 آلمان بودند. خانواده آنان مدافع ایده آلهای انقلاب فرانسه مانند: آزادی، برابری، برادری، و روشننگری بود. کلارا از طریق دوستی با اوزیپ ساتکین؛ یک سوسیال دمکرات فراری روس، آشنا شد. اوسیب اورانخستین بار با مارکسیسم آشنا نمود. وی بعد از مبارزه علیه قوانین "شکریاشلاق" بیسمارک، همراه کلارا به فرانسه تبعید شد و در سال 1889 در سن 36 سالگی بر اثر بیماری سل در آنجا درگذشت. آواره گی و مبارزات جدید کلارا همراه دو کودکش از آن زمان شدیدتر شد. کلارا نخستین زنی بود که آن زمان بدون مراسم رسمی و کلیسایی در کنار همراه مبارزاتی اش زندگی را آغاز نمود. کلارا ساتکین در دوران تحصیل، آموزش زبانهای مدرن را یاد گرفت و سالها به شغل آموزگاری مشغول بود.

غیر از شرکت در مبارزات عملی و اجتماعی، کلارا ساتکین خالق مقالات و کتابهایی مانند: دانشجو زن، هنر و پرولتاریا، جنبش کارگری زنان آلمان، خاطراتی درباره لنین، انقلاب زنان، در قفقاز آرا داده شده، برای آزادی زنان، انقلاب برای روز بین المللی زن، نامه به بوخارین، نامه به ویلهلم پیک، و برابری، مجله ای برای علایق زنان کارگر، نیز میباشند.

هیچکس تاکنون مانند کلارا ساتکین در جنبش فمینیستی و در تاریخ مبارزات اجتماعی این چنین مورد بحث و مشاجره موافق و مخالف قرار نگرفته است. ویلهلم دوم، امپراتور آلمان، آن زمان او را خطرناکترین زن جادویی آلمان نامید. آراگون، شاعر آوانگارد فرانسوی، کلارا ساتکین را زن مدرن زمان حال و مساوی با مرد بشمار می آورد. زنان لیبرال، بورژوا، و سوسیال دمکرات، او را قدرت طلب، مدافع دیکتاتوری حزبی و یکی از مقصرین نابودی نخستین دمکراسی جوان آلمان، یعنی جمهوری وایمار میدانستند. ماریا ریزه در سال 1932 نوشت او تنها زنی بود که در مسکو شهادت انتقاد از استالین را از خود نشان داد. در آلمان شرقی سابق او را قهرمان زحمتکش نامیدند و دهها خیابان، میدان، و مدرسه را بنام او نامیدند. در آلمان غربی در سال 1994 او را یک کمونیست دگماتیک نامیده و اسم او را از روی تابلو مدارس و خیابانها برداشتند. ژیلبرت بتینا، نویسنده فرانسوی درباره او یک بیوگرافی 4 جلدی نوشت. بعد از ترور روزا لوکزمبرگ و لیکنش، در جمهوری وایمار، اورانیزه مرگ تهدید نموده و بسوی خانه اش بمب پرتاب کرده و سگهایش را مسموم نمودند. کلارا ساتکین در زمان اقامت در مسکو به انتقاد از استالین و نبود دمکراسی در حزب پرداخت. در محافل سیاسی، اورانه تنها نماینده جنبش زنان کارگر بلکه سوسیالیست، کمونیست، پاسیویست، پداگوگ، ادیب، سخنران، فمینیست، و مبارز نامیده اند.

او میگفت که زنان بیشتر تحت تاثیر فرهنگ هستند تا زیر تاثیر طبیعت، و در درون حزب کمونیست باید روش و سازمانی برای تشکلات زنان وجود داشته باشد، و حق رای مانع استثمار و فشار به زنان نمیشود، و کارمائینی در کارخانه های سرمایه داری برای زنان موجب نقص جسمی و نژادی آنان میگردد، و از آغاز مالکیت خصوصی، زنان نیز ملک خصوصی مردها شده اند و این رابطه مالکیت از نظرایدئولوژیک زیر تاثیر مسیحیت، ایده آلیسم، و فلسفه حقوق طبیعی، محکم شده است. و به سبب طبقاتی بودن، زنانه تنها ملک خصوصی مردها بلکه ملک خصوصی سرمایه داران نیز گردیده اند. و از طریق دستکاری سرمایه داری، زن ملک مرد در بازار کار شده، در حالیکه زن باید رفیق مرد در مبارزه برای عدالت اجتماعی باشد. کلارا ساتکین برای حل مسائل طبقاتی از مارکسیسم کمک گرفت. او میبایست میان سنت سوسیالیستی و سنت لیبرالی فمینیستی، میان جنس ها، و میان طبقات، تصمیم میگرفت. او میگفت که خواست حق رای برای زنان زحمتکش، مشکل برابری را حل نمیکند، ولی قدمی متریقی و با وسیله ای موثر برای سازماندهی زنان میتواند باشد، و حق رای بدون آزادی اقتصادی، قدمی ناچیز است که تغییری بوجود نمی آورد. کلارا ساتکین میبایست به مبارزه علیه دایرت المعارف کلیسایی پاپ نیز می پرداخت. او در مخالفت با آموزش طبقاتی بورژوازی در مدارس، خواهان تربیت کارگری و سوسیالیستی برای فرزندان زحمتکش بود. او در جنبش کارگری زنان، خالق نظریه برابری بود و یکسال پیش از قدرت رسیدن فاشیسم، در مجلس آلمان شعار اتحاد علیه قدرت رسیدن حزب ناسیونال سوسیالیست یعنی حزب نازی را عمده نمود. وی در سنت روزا لوکزمبورگ، یک کمونیست سازمانده مخالف جنگ، یک انقلابی سوسیالیست و مدافع حقوق زنان بود.

کلارا ساتکین نخستین بار در سال 1882 اعلامیه های گروه "پست سرخ" را از سوئیس به آلمان منتقل نمود، و در سال 1895 بعنوان نخستین زن وارد کمیته مرکزی حزب سوسیال دمکراسی آلمان گردید. او بعد از مرگ شوهر اولش بایک نقاش کمونیست بنام فریدریک زوندل ازدواج نمود ولی بعد از 18 سال از او تلاق گرفت. او نخستین بار در سال 1909 بالنین دیدار کرد و تا سال 1915 بارها دستگیر و زندان شد. در سال 1916 او همراه روزا لوکزمبورگ و کارل لیکنش از پایه گذاران سازمان اسپارتاکوس بود. او در طول زندگی مبارزاتی خود، در مقاطع مختلف، عضو احزاب کمونیست، سوسیال دمکراسی، اسپار تاکوس، و اتحاد سوسیالیستها بود، و در درون حزب سوسیال دمکراسی به مبارزه علیه رویزیونیسم پرداخت، و سرانجام از آن حزب خارج شد و وارد حزب کمونیست آلمان گردید. او در سال 1920 به شوروی و در سال 1923 به قفقاز سفر کرد و گزارشاتی تهیه نمود، و در سال 1927 به رهبری حزب کمونیست آلمان نوشت که از اجرای

مراسم تشریفاتی و یادبود به مناسبت سالگرد تولدش خودداری کنند، چون او خود را فقط مدیون: زندگی، مبارزه، و خواسته هایش میدانند. کلارا ساتکین با لیکنشت و کائوتسکی مکاتبه نامه ای داشت و درخانه اش مهمانانی مانند روزا لوکزامبورگ و آگوست بیل رفت و آمد میکردند. او با همسر لنین و لوکزامبورگ یک دوستی خصوصی و سیاسی داشت. در منابع و آثار انگلیسی زبان او را یک تنورسین طبقاتی میدانند و نه یک نظریه پرداز فمینیستی. از دیگر خواسته های کلارا ساتکین این بود که میگفت از فاحشه هایی که بدلیل فقر مالی تن فروشی میکنند، باید اعاده حیثیت نمود و به آنان شغل مورد علاقه شان را واگذار نمود، پایه عبارت دیگر: در آنجا باید مبارزه نمود که زندگی جریان دارد.

۱۷. دانتی علی قیری کیست؟ - ما و درسهای ادبی غرب .

Dante Alighieri 1265 – 1321

دانتی، شاعر ایتالیایی، بعد از فرار و تبعید در سال 1302 از زادگاهش، غیابا از طرف کلیسای کاتولیک به اعدام محکوم شد. او پیش از آن پیرامون سرنوشت محکوم شدگان گفته بود: "چنانچه برون جهنم منتقل شوی، امیدهایت را فراموش کن و آنان را بیرون از دریگزار!". دانتی، شاعر ملی ایتالیایی از بزرگترین کلاسیکهای ادبیات اروپایی است. از نظر زمانی، در تاریخ ادبیات غرب او بعد از هومرو پیش از سرونانتس قرار دارد. او آثارش در پایان دوره قرون وسطا و رواج مکتب اسکولاستیک (مدرسین) - و در آغاز دوره رنسانس و مکتب هومانیزم قرار دارند. بالاترین عنوانی که بعدها به او دادند: "پدر ادبیات ایتالیایی" بود. زبان توسکانی اشعار او بعدها پایه ای برای زبان و ادبیات در ایتالیا شد. او غالب سالهای خود را در تبعید و مهاجرت گذراند، چون در مبارزات پاپ و قیصر، جانبدار قیصر و مخالف کلیسای کاتولیک موضع گرفته بود. او میگفت که دین و کلیسای پاپ قدرت سیاسی این جهانی صرف نظر کنند، به این دلیل بعد از به قدرت رسیدن طرفداران پاپ در فلورانس، شهر زادگاهش، آنجا را ترک نمود. دانتی کوشید تا دانش زمان خود را در آثارش نماید. او با بکار گرفتن زبان عامیانه و مردمی بجای زبان لاتین، که زبان کلیسا و اشراف بود، کمک بزرگی به رشد زبان ایتالیایی نمود. دانتی مشهورترین کتاب شعر خود یعنی "کمدی الهی" را در دوران تبعید نوشت. این شاهکار او زبان توسکانی نوشته شده که گزارشی است ادبی از روز قیامت مسیحی، مروج در دوره قرون وسطا و مکتب اسکولاستیک آن زمان. این سفر خیالی دانتی درباره روز قیامت شامل سه گزارش از: جهنم، عالم برزخ، و بهشت است. کمدی الهی دانتی تاکنون تاثیر بزرگی روی مجموعه ادبیات جهانی گذاشته است و نه تنها یک شاهکار جهانی بلکه آغاز ادبیات ملی ایتالیا بود. او مجموعه تمام دانش، عقاید و جهان بینی های مرسوم درباره جهان را که آن زمان در مکتب اسکولاستیک و پایان سده های میانه وجود داشتند، وارد اشعارش نموده است. دانتی از زبان محکومین به نقل شکنجه های معمول در جهنم نیز می پردازد.

چون یکی از اجداد دانتی در جنگهای صلیبی بالشکر اسلام، کشته شده بود، خانواده او به مقام نیمه اشرافی رسیده بود، ولی نسلهای بعدی آنان هیچگاه بطور فعال در سیاست شرکت نکردند. دانتی خود بین سالهای 1265-1321 زندگی نمود. او 12 ساله بود که از طرف خانواده نامزد داده شد و در 20 سالگی ازدواج نمود. وی در دانشگاههای آن زمان سده های میانه در ایتالیا در رشته های: فلسفه، الهیات، زبانهای کهن، و علم سخنوری درس خوانده بود، و از سال 1296 در شهر فلورانس شغل های اداری به عهده داشت. مبارزه برای استقلال فلورانس از زیر سلطه پاپ و کلیسا، یکی از اهداف زندگی او بود، به این دلیل در بخشی از کتاب "کمدی الهی" به تصفیه حساب با فساد دولتی در شهر فلورانس می پردازد. او چون از استقلال قیصر در مقابل پاپ حمایت میکرد، در سال 1302 مجبور شد تا شهر فلورانس را ترک نماید. وی خطاب به پاپ نوشته بود که حکومت امپراتوری جهانی مورد نظر او باید از دخالت کلیسا در امور رادرجان حکومت جهانی سلطنتی مورد علاقه دانتی می بایست یک نظم و آزادی مشروطه خواهی رادرجان عملی نماید. خواسته دیگر دانتی اجرای تقسیم قوا در حکومت سلطنتی میان پاپ و پادشاه بود. کتابهای دانتی بدلیل انتقادهای ضد کلیسای شان بین سالهای 1328-1881 در تمام اروپا نه تنها ممنوع بودند بلکه از طریق کلیسا سوزانده می شدند. نخستین بار بطور مخفیانه جنبش اصلاح گرایی دینی مارتین لوتر در سال 1559 کتاب "حاکم" او را در شهر باسل در سوئیس برای روشننگری منتشر نمود. دانتی برای زندگی مشترک مردم ایتالیا با هم دیگر، تاکید روی رشد یک زبان عامیانه می نمود. امروزه اشاره میشود که غالب قضاوت های دانتی در آثارش در رابطه با سیاست، دین، و افراد، در محل زادگاهش، جانبدارانه بوده اند.

زمان نوشتن کتاب کمدی الهی، شاهکار دانتی را، میان سالهای 1307-1312 یا حتی گاهی تا یکسال پیش از مرگ او در سال 1321 حدس میزند. 100 سرود و 40000 بیت شعر این کتاب درباره سفرهای خیال پردازانه و گزارش او از سه بخش: جهنم، برزخ، و بهشت در مسیحیت دوره اسکولاستیک است. گرچه از دانتی دست خطی بجا مانده، این کتاب در قرن 14 نخستین بار بصورت کتبی منتشر شد. کمدی الهی را مهمترین شعر حماسی-روایتی قرون وسطی در غرب میدانند. این کتاب تا زمان حال یک کانون آموزشی اروپایی بوده است. دانتی در این کتاب بطور ادبی به موضوعات: تاریخ، سیاست، الهیات، فلسفه، عرفان، نجوم، فیزیک، مکتب مدرسین، و غیره می پردازد، به این دلیل این کتاب مجموعه ای از یک دوره تاریخی را به خواننده معرفی میکند. هر بخش جهنم، برزخ، و بهشت دارای 33 سرود است که با مقدمه آمده در هر بخش، به 100 میرسند. دانتی در نامه ای در سال 1315 به یکی از حامیان مالی و مادی اش، کتاب

کمدی الهی را کتابی علمی معرفی میکند. این کتاب قرنهای بعد یعنی در قرن 18 برای نخستین بار به زبانهای دیگر غربی ترجمه شد. در آلمان، شلگل آنرا کتابی فلسفی نامید- در حالیکه هگل در دروسهای دانشگاهی اش پیرامون استتیک گفته بود که آن : "هنرمندانه ترین و ادیبانه ترین اثری است که جهان بینی و مسائل انسان قرون وسطایی در اروپای مسیحی را نشان میدهد". در طول چند قرن، بخشهایی از این کتاب بطور مستقل، پایه ای برای هنر، ادبیات، موسیقی، و هنرهای تجسمی در غرب شده اند. گرچه این کتاب تاکنون به تمام زبانهای ادبی جهان ترجمه شده است، ولی بخش هایی از آن هنوز برای اهل نظر گنگ و پیچیده هستند.

از جمله آثار دانته : شعر سرایی بزبان مادری، درباره نیروی زبان مردمی، کمدی الهی ، پیرامون سلطنت، حاکم، مقالات علمی، غذای مهمانی، و غیره هستند. او خالق اشعاری عاشقانه و مقالاتی درباره زبان، فلسفه، علوم طبیعی، و دولت نیز است. اشعار عشقی او درباره معشوقه اش، بتاتریس میباشد که در سنین جوانی درگذشت. کتاب "غذای مهمانی" دانته، کتابی فلسفی است که با کمک شعر تصویری به طرح مسایل می پردازد. بعضی از آثار او مانند کتاب "شعر سرایی بزبان مادری" برای تحصیل کردهها و بزبان لاتین نوشته شده اند و نه بزبان عامیانه ایتالیایی امروزی. زبان مردمی و عامیانه دانته، و رای زبان لهجه ای قرار دارد. دانته در کتاب "پیرامون سلطنت" نظرات سیاسی خود را بیان کرده است.

او پیرامون کتاب شعر شاهکارش اشاره میکند که چنانچه شعری بزبان عامیانه و مردمی باشد، آن را کمدی می نامند- و کمدی خلاف تراژدی بادل آزردهگی و ناتوانی آغاز میکند و بانیکی و وطن پایان می یابد. دانته در این کتاب از واژههای زبان اقشاری مانند: مقدسین، شیاطین، پیشه وران، کشاورزان، روحانیون، و شاعران استفاده میکند. او کوشید تا قبول زبان ایتالیایی رایجای زبان لاتین میان مردم و تحصیل کردهها تفهیم کند. اشعار غالباً تصویری و محتوایی فلسفی و اخلاقی دارند که به طرح پرسش های سیاسی می پردازند. او میکوشد تا سبک ادبی افلاتون و گایو رادراتارش دنبال کند. دانته زبانهای اروپایی زمان خود را به 4 گروه یونانی، اسلاو، ژرمن، و رومی تقسیم میکرد.

در سفر خیالی بردازانه دانته در روز قیامت، ورژیل، شاعر باستان، راهنمای اوست. در کمدی الهی، ورژیل نماینده عقلگرایی در بخشهای جهنم و برزخ است. در بخش بهشت آن کتاب، بتاتریس، معشوقه فوت شده دانته، راهنمای او میشود. ورژیل میکوشد تا توجهات و ادعاهای دانته را در این کتاب بطور عقلگرایانه اثبات کند. در آغاز سفر خیالی دانته، او در جنگل گناهان و میان جانوران وحشت انگیز سرگردان است. ولی در آن لحظات سخت، ورژیل بعنوان راهنمای او ظاهر میشود، و در جلو در بهشت، بتاتریس بصورت سنبل وحی الهی، راهنمایی دانته را بعهده میگیرد. در جاهای دیگر، عارفی بنام برنهارد نیز گاهی برای کمک به دانته ظاهر میگردد، ولی قهرمان اصلی این کتاب شعر، خود دانته است. دانته در آندنیا و روز قیامت با مشاهیر تاریخی و شخصیت های اسطوره ای آشنا و غریبه، آشنا میگردد. چون ارواحی از مردگان با آب و تاب از سرنوشت ورنجهای زندگی خود، برای دانته تعریف میکنند، این کتاب شعر مذهبی، جنبه های انسانی قوی بخود میگیرد. دانته میکوشد تا طبق عقاید مذهبی سدههای میانه به توصیف پرواز روح از گناه تا مرحله نجات در اشعارش پردازد. همچون کتاب "زندگی جدید" دانته، عشق او به بتاتریس در دوران جوانی، موجب روانی و پاکیزه گی تمام اشعارش شده است. در سفر آندنیایی دانته، بتاتریس موفق میشود تا او را از تمام دست اندازهای موجود در بهشت، سالم عبور دهد تا او به یک جهان بینی الهی و شناخت عشق برسد. دانته در آنجا مصاحبه هایی نیز با ارواح مشاهیر جهان از جمله افراد تاریخی و هم ولایتی هایش از گذشته های دور و نزدیک انجام میدهد. او در کمدی الهی به صدها نام از فرهنگ غربی و مسیحیت اشاره میکند، و از طریق آنان، نظرات خود را مطرح می نماید. طبق نظر کارشناسان، کتاب کمدی الهی از نظر ساختاری شدیداً سیستماتیک نوشته شده و طبق سنبلهای ادبی و اعتقاد به بعضی از اعداد مقدس در سدههای میانه، فصل بندی گردیده است .

۱۸. داروین اسکاتلندی، جوینس ایرلندی .

Charles Darwin 1809 – 1882, James Joyce 1882 – 1941

گرچه هر دو به زبان انگلیسی نوشتند، داروین گویا اسکاتلندی و جوینس ایرلندی بود . در سال 1882 میلادی که داروین درگذشت، جوینس بدنیا آمد. چارلز داروین، محقق طبیعت و زیست شناس، پایه گذار نظریه تحول و تکامل در جهان گیاهان و جانوران در قرن 19 ، نه تنها تاثیر مهمی روی علوم زیست شناسی بلکه روی علوم انسانی نیز از خود بجا گذاشته است. کشف تکامل تاریخ موجودات زنده او، پایه نظریه تکامل و تحول مدرن هم شده است.

وی میگفت که موجوداتی که نتوانند خود را با محیط اطراف تطابق دهند، در درازمدت قادر به ادامه زندگی نیستند، از این طریق تئوری تکامل او موجب انقلابی در علم زیست شناسی شد. نظریه دیگر او این بود که ادعا نمود، انواع موجودات زنده ثابت نیستند بلکه مدام در حال تغییر و تحول می باشند. تصویر اینکه انسان از نسل میمون است و امکان اتفاق و سازش با محیط، موجب تحول انسان شده است و نه خواست خدا، موجب خشم روحانیون مسیحی گردید که او را متهم به ماتریالیست و آتیه ایست بودن نمودند. طبق تئوری داروین، وضعیت هستی انسان میان میمون و انسان متعالی یا انسان برتر نیچه، در حال تکامل است. داروین در زمان خود مهمترین ضربه را به عقاید کلیسا درباره آفرینش جهان و انسان وارد نمود.

مبارزه داروینست ها و مسیحیان ضد علم، دهها سال طول کشید. در آن زمان مسیحیت عمر کره زمین را فقط 6000 سال، در حالیکه داروین آنرا حداقل 300 میلیون سال تخمین میزد. امروزه میدانیم که عمر کره زمین به چند میلیارد سال میرسد. داروین در کنار فروید، مارکس، و کپرنیک، یکی از مهمترین متفکران غرب در عصر جدید است. اواز نظر فلسفی تحت تعنی اسپنسر و از نظر تئوری تحول و تکامل زیر تعنیر آناکسیماندر و لامارک بود. گونه و لامارک، پیش از داروین به نظریه مسیحیت پیرامون خلق جهان شک نموده بودند.

داروین باتباری اسکاتلندی بین سالهای 1800-1882 در بریتانیا زندگی نمود. اواز خانواده ای مرفه و پزشک برخاسته بود. وی گرچه در دانشگاه پزشکی و الاهیات خوانده بود ولی از آغاز به تحقیق در علوم طبیعی علاقمند گردید. وی در سن 22 سالگی در یک سفر 5 ساله تحقیقاتی به نقاط گوناگون کره زمین از جمله: استرالیا، آفریقای جنوبی، آمریکای جنوبی، جزایر گالاپاگوس، نیوزلند، و جزایر تاهیتی، رفت. از نظر سیاسی داروین خود را لیبرال میدانست و از مبارزات اصلاح گرایان زمانش حمایت نمود. از جمله آثار او: ریشه انسان- ریشه های انواع از طریق انتخاب طبیعی- تشکیل انواع- بیان حرکات و وضعیت روانی نزد انسان و حیوان- سفر یک محقق طبیعت به دور جهان- مجموعه مکاتبات- زندگی من- و مجموعه آثار 13 جلدی او هستند.

جیمز جویس، نویسنده ایرلندی، در کنار پروست، موزیل، و بروخ، از پایه گذاران رمان مدرن اروپا است. وی با مونولگ های درونی قهرمان داستان، یکی از موثرترین کلاسیکهای ادبیات مدرن جهانی نیز بشمار می آید. اورا یکی از مهمترین رمان نویسان زبان انگلیسی در قرن بیست بشمار می آورند. رمان مدرن ولی پیچیده " اولیس " او را نه تنها اشتغالی با زبان بلکه آنرا آزمایشگاهی برای زبان انگلیسی بحساب می آورند. تنها قهرمان واقعی این رمان، زبان است. این اثر را مهمترین رمان انگلیسی قرن بیست نیز نامیده اند. در این رمان 800 صفحه ای، نویسنده به توصیف فقط 18 ساعت از زندگی قهرمان داستان در شهر دوبلین در کشور ایرلند می پردازد. یکی از جملات این رمان شامل 4000 کلمه میباشد.

این رمان او را آغاز رمان نویسی پست مدرن نیز بحساب می آورند که فرد را در تراژدی اجتماعی و خصوصی اش در نظام سرمایه داری نشان میدهد. مجموعه آثار جویس، رابطه مشکل و ناراضی او را با شهر و کشورش یعنی دوبلین و ایرلند نشان میدهند. وی در غالب آثارش به انتقاد از فشر خرد بورژوازی آن زمان جامعه ایرلند می پردازد. قهرمانان آثار او معمولا سرخورده از: کلیسا، دولت، خانواده، و شغل خود هستند. از نوآوریهای مدرن جویس در آن زمان این بود که او بجای واقعیات عینی و بیرونی در جامعه، معمولا به پروسه روانی ضمیر خود آگاه و یا ناخود آگاه قهرمان داستان در جریان واقعه می پردازد. به این دلیل او را نماینده افراطی هنر ضمیر خود آگاه در ادبیات داستانی نیز بشمار می آورند.

گرچه آثار جویس به غالب زبانهای دنیا ترجمه شده اند، منقدین چپ مهمترین نتیجه آثار او را تاثیر آن روی ادبیات اواخر بورژوازی معرفی میکنند. از جمله مشهورترین آثار جویس غیر از رمان اولیس، داستان بیداری فینگان، تصویر جوانی، و مجموعه داستان دوبلینی ها، هستند. در داستانهای کوتاه او غیر از سبک ناتورالیستی از مکتب سمبولیسم نیز استفاده شده است. گروهی از منقدین ادبی در آثار جویس، نشانه هایی از شکاکتی سکولار، طنز هومانیستی، و بلند نظری لیبرالی را عمده میکنند. جویس روی نویسندگانی مانند: ویرجینیا وولف، ساموئل بکت، سلمان رشدی، و نایکوف تاثیر گذاشته است. جیمز جویس در خانواده ای زمیندار در سال 1882 در ایرلند دنیا آمد و در سال 1941 در مهاجرت در کشور سوئیس درگذشت. وی در دانشگاه فلسفه، زبان، و پزشکی خوانده بود. او از سال 1904 به مهاجرت دلخواه به اروپا، مخصوصا به کشورهای ایتالیا، سوئیس و فرانسه نمود.

۱۹. زنان سیاسی؛ از الله آباد تا بیت المقدس.

دو زن در جهان سیاست.

Golda Meier 1898- 1978, Indira Gandhi 1917-1984

در اینجا از دوزن سیاسی یاد میشود، یکی در هند بقدرت رسید، دیگری سالها سیاست اسرائیل را تعیین نمود. ایندیرا گاندی در شهر الله آباد در هند دنیا آمد- و گلدایر در شهر اورشلیم (بیت المقدس) در اسرائیل درگذشت، یکی برهمنی بود، دیگری یهودی. یکی خواهان سوسیالیسم دولتی شد، و دیگری مبلغ کمونهای کیبوتصی گردید.

یکی از شعارهای حزب کنگره هند " ایندیرا، هند است- و هند، ایندیرا میباشد" بود. او در سال 1917 در الله آباد هند دنیا آمد و در سال 1984 بر اثر یک سوء قصد در شهر دهلی نودرگذشت. ایندیرا گاندی در کشوری رئیس دولت و دبیر اول حزب شد که غالب زنان در آن فاقد حقوق ابتدایی خود بودند. گرچه زنان از جمله رای دهندگان به او بودند، او ولی گویا شخصا علاقه ای به مسائل زنان نداشت. ایندیرا گاندی تنها فرزند نخستین نخست وزیر هند، جواهر لعل نهرو بود. در زمان او هند به دهمین کشور صنعتی جهان رسید و دارای بمب اتمی شد و ماهواره ای به فضا فرستاد. گرچه به او " مادر هند" میگفتند، او ولی در سیاست داخلی، جدی، خشن و اتوریته عمل میکرد. ایندیرا گاندی در یک خانواده مرفه برهمنی دنیا آمد. پدر بزرگ او، مطلق نهرو، دو بار دبیر اول حزب کنگره هند شده بود. ایندیرا گاندی در دوران کودکی شاهد نا آرامی های هند و مبارزه مردم علیه استعمار انگلیس بود، پدرش نه تنها در آن جنبش فعال و همرمزم مهاتما گاندی بود بلکه بدلیل مبارزات استقلال طلبانه اش بارها به زندان افتاد. ایندیرا گاندی پیرامون خاطرات کودکی اش

در آندوره میگفت که حتی وسایل بازی او طبیعتی سیاسی بخود گرفته بودند. مادر او ، یکی از فعالان سیاسی زمان خود بود، او در سال 1936 به سبب بیماری سل درگذشت. ایندیرا گاندی همچون پدرش در مدارس و دانشگاههای هند و اروپا تحصیل کرده بود. وی در سال 1942 با وجود مخالفت خانواده ، با یک پارس و ایرانی زردشتی مقیم هند بنام فیروز گاندی ازدواج نمود. گرچه نام خانواده گی گاندی رابطه ای با نام مهاتما گاندی مشهور نداشت، ولی این نام نیز کمکی به او برای ارتقاء سیاسی نمود. او بعد از ازدواج نقش مادر وزنی خانه دار بعهد گرفت و صاحب دوپسر شد. وی بعد از سالها با شوهرش اختلاف پیدا کرد و بدون اینکه از او طلاق بگیرد نزد پدرش ، جواهر لعل نهرو بازگشت و منشی و مشاور سیاسی او گردید. او در سال 1957 دوباره به سیاست روی آورد. زمانی که شوهر او در سال 1960 درگذشت، وی چنان احساس تقصیر نمود که به افسرده گی روحی دچار گردید. بعد از مرگ پدر، او در سال 1964 وزیر اطلاعات هند در دولت لعل بهادر شستری گردید. او در سال 1966 رئیس دولت هند گردید و از نظر سیاسی ادامه دهنده راه پدرش بود. ایندیرا گاندی در سیاست داخلی خواهان سوسیالیسم دولتی و در سیاست خارجی هند را به کشورهای غیر متعهد و بیطرف در دسته بندیهای آن زمان بلوک شرق و غرب نمود. او نه تنها به ملی نمودن بانکهای داخلی و خارجی پرداخت، بلکه به قطع بیمه ماهانه شاهزاده گان برکنار شده هند نیز اقدام نمود. وی در سال 1971 با شعار "علیه فقر متعهد شویم" در انتخابات پیروز شد. او پیروزی خود در سال 1972 را پیروزی "انقلاب سبز" دانست. در جنگ میان هند و پاکستان در سال 1971 نه تنها پاکستان شکست خورد بلکه با کمک هند به استقلال بنگلادش ، پاکستان نیز ضعیف گردید. او در سال 1975 بدلیل اعتراضات مردمی، به دستگیری مخالفان سیاسی خود پرداخت و دستور به سانسور مطبوعات داد و حقوق شهروندی را محدود نمود. وی در این رابطه با اعتماد به راه خود میگفت که به بیمار باید داروی تلخ داد تا شفایابد. اعلان شرایط اضطراری در زمان حاکمیت او 19 ماه طول کشید، وی ولی در سال 1980 یکبار دیگر انتخاب گردید. در زمان او در ایالت پنجاب میان هندوها و سیکهایی که خواهان جدایی بودند، مبارزات خونینی پیش آمد و در سال 1984 بر اثر درخالت نیروهای امنیتی، 90 سرباز و 712 جدایی طلب سیک کشته شدند. بعد از چند ماه دو محافظ سیک ایندیرا گاندی به او سوء قصد نموده او را بقتل رساندند. در سال 1991 پسر او، راجیو گاندی نیز که نخست وزیر شده بود، به قتل رسید.

- گلدایر، به نقل از بیوگرافی نویسان، میگفت که او هیچگاه قصد بقدرت رسیدن در سیاست را نداشت و دنبال پست و مقام نبوده. پدر وی "موشه مابویچ" از یهودیان روسیه بود که به سبب فقر و یهودی ستیزی در روسیه، به آمریکا مهاجرت کرد. شغل او نجاری و منبت کاری روی چوب بود. در سال 1906 ایندیرا گاندی نیز همراه مادر و خواهرانش به پدر در آمریکا پیوستند. گلدایر خلاف میل پدر به شغل معلمی و کتابداری در شهرهای بزرگ آمریکا پرداخت و بر اثر علاقه به سیاست، عضو جنبش صهیونیستی یهودیان در آمریکا گردید. کنجکاوی و علاقه به داستان زندگی یهودیان در فلسطین آن زمان، که تحت الحمایه بریتانیا بود، موجب شد که همراه همسرش "موریس مایرسون" 1921 به فلسطین برود و آن زمان در کمونهای کیبوتصی سوسیالیستهای یهودی در آنجا فعال شود. وی در سال 1917 ازدواج کرده بود. او در کیبوتص به یادگیری زبانهای عربی و عبری پرداخت و یکی از مبلغان نظام کیبوتصی در میان یهودیان شد. او میگفت که کمونهای کیبوتصی تنها جایی هستند که انسان دنبال پول و سود و منافع شخصی نیست بلکه دارای یک زندگی اجتماعی بوده و در آن شرکت میکند. شوهر گلدایر که شغل نقاشی و تابلونویسی داشت، علاقه ای به زندگی کمونی نداشت و موجب شد که آنان مدتی بعد اینگونه زندگی و شغل کمونی را ترک کنند و به شهری بزرگتر بازگردند. گلدایر سرانجام بعد از جدایی از شوهر در سال 1928 به زندگی کمونی بازگشت. او در سال 1923 عضو سندیکا کارگری زنان گردید و بارها به آمریکا برای تهیه کمک مالی برای اعلان تشکیل کشور اسرائیل سفر نمود. او در سال 1964 نماینده یهودیان در فلسطین شد و به مذاکره با انگلیس و سازمان ملل برای تشکیل اسرائیل پرداخت و بارها در لباس عربی به اردن رفت تا با پادشاه اردن مذاکره کند. با اعلان تشکیل دولت اسرائیل در سال 1948 او عضو دولت موفق شد. گلدایر مایر در سال 1948 وزیر کار و در سال 1965 مسئول امور خارجه اسرائیل گردید. او در سال 1956 نام مایرسون خود را تغییر داد و بشکل عبری گلدایر در آورد. او کوشید از طرسق کشورهای آفریقایی و آمریکا، اسرائیل را به رسمیت بشناسند. در سال 1968 با کمک وحدتی از سه حزب ، او یکی از پایه گذاران "حزب کار" اسرائیل بود. امروزه از سیاست آشتی ناپذیری او در دست دادن شانس صلح میان اعراب و اسرائیل انتقاد میشود. بن گوری، پایه گذار دولت اسرائیل، این رفتار را ناعطاف ناپذیر و در مقابل اعراب را بدلیل خاطرات و تجربیات بد دوران کودکی و تعقیب و آزار یهودیان در روسیه میدانست. به سبب شکست نخست اسرائیل در مقابل حمله سوریه و مصر در سال 1973 او در سال 1974 استعفاداد و چند ماه بعد درگذشت.

۲۰. ژاک دریدا ، فیلسوف و معلم پرکار .

حرفهای بیکران ، محتوایی ناچیز! .

Jaques Derrida 1930 – 2004.

ژاک دریدا .

ژاک دریدا ، فیلسوف فرانسوی رامانند نیچه یک متفکر شوک دهنده مینامند. گرچه او خود را هرمنوتیک نمیداند ولی میگفت که متون و نوشته ها باید مدام در تیررس تفسیر و تاویل خوانندگان باشند. دریدا یکی از نمایندگان مهم فلسفه پست مدرن است گرچه دارای افکاری غیرسیستماتیک بود. وی مخالف

هرگونه ایسم بود و به رد ساختارگرایی فرانسوی پرداخت. اوکوشید تافلسفه سلختارگرایی را به پساساختارگرایی یا ساختارزدایی هدایت کند.

وی با انتقاد از فلسفه متافیزیک سنتی میگفت که نه حقیقتی مطلق، نه انسانی با ماهیت ثابت، و نه آخرین اصل هستی یا شناخت وجود دارد و عقل باید از ادعای خود برای پایه گذاری شناخت دست بردارد. در مرکز فلسفه دریدا تشخیص اختلاف و فرق وجود دارد. فلسفه در نظر او تفسیر و تاویل گوناگون مفاهیم و متون، چون وظیفه فلسفه تاکید روی احکام ثابت نیست، بلکه باید به تفسیر و شرح اختلافات بپردازد. و چون مفاهیم دارای معنی ثابت نیستند، متون رانیز نمیتوان با یقین ترجمه و تفسیر کرد. او منکر یک شناخت و تفسیر "کل و جامع" بود.

دریدا با اشاره به دو اندیشمند تاریخ یعنی عیسی یهودی و سقراط یونانی می گوید که بیان شفاهی، بر احکام ثابت و متون، برتری دارد. چون هر متنی دارای آثار و نشانه هایی است که باید شرح داده و تاویل شوند. وی سقراط و مسیح را دلیل آغاز فرهنگ هرمنوتیک در شرق و غرب میدانند. دریدا با اشاره به اینکه در فرهنگ غرب از زمان نوالیس تا دوره مدرن متافیزیک، نوستالژی اندیشمندان همیشه کشف کلیت در علوم بوده، خواهان تشخیص فرق است. در نظر او هر محفل فلسفی ضرورتاً یک اهمیت و معنی سیاسی دارد و ساختارگرایی آن نیز اقدامی است سیاسی.

بیوگرافی نویسان میگویند دلیل نظرات دریدا را باید در اوضاع زندگی او یافت و مدعی هستند که دریدا میان سنت یهودی، وطن عربی و زبان مادری فرانسوی در حال نوسان بود. او چون در الجزایر دنیا آمده بود، شاهد تحقیرات ضد یهودی و سیاست استعماری فرانسه در الجزایر بود. شعار تنوع و کثرت گرایی فرهنگی و فکری دریدا را ناشی از این وقایع میدانند، چون او مخالف تمرکز فرهنگی کشور مادر و عقل و منطق متافیزیک غربی است. فلسفه او را فرار از اینگونه اتوریتها بحساب می آورند. گروهی دیگر به فلسفه دریدا صفت عرفان یهودی میدهند، چون دین و تفکر یهود حتماً امروزه خود را علم تفسیر کتاب و متن تورات بشمار می آورد. وی با اشاره به فرهنگ جوان 2000 ساله غرب که در طول قرن بیست، به دو جنایت جنگ و قتل عام یهودیان پرداخت میگوید فرهنگ اروپایی خالق علمی شد که نوع خاص علم ساست، اقتصاد، و صنعت را ممکن ساخت و با تاکید روی فواید و ضررهای علم برای زندگی انسان، مینویسد که آن، صدسال پیش که در نقطه اوج خود بود از طرف نیچه در بحث ارزش علم، زیر سؤال رفت. او نیچه را یکی از معلمان اصلی خود میدید. دریدا افکار خود را زیر تاثیر دیالکتیک هگل، مارکسیسم و روانکاوی فروید و لاکان و آثار ادبی میدانست. علاقه او غیر از فلسفه و ادبیات، معماری و نقد ادبی نیز بود. امروزه تاثیر او غیر از ادبیات روی حوزههای دیگر فلسفه مانند ساختارگرایی، استتیک، اخلاق و انتقاد فرهنگی نیز مشاهده میشوند. کتاب (دانش نوشته شدهها) ی او در علوم سیاسی، جامعه شناسی و فرهنگ سیاسی نیز مورد توجه قرار گرفته.

ژاک دریدا در سال 1930 در الجزایر در خانواده ای یهودی دنیا آمد و در سال 2004 در پاریس درگذشت. وی غیر از دکترای افتخاری از آمریکا، جایزه آدرنو را نیز در آلمان دریافت نمود. اعلان وحدت او با آدرنو بدلیل رابطه هردو با والتر بنیامین است که از "تضادهای ممکن غیرممکن ها" سخن گفته بود. دریدا نه تنها خواهان یک سیستم دانشگاهی؛ باسیاست غیرمشروط، بلکه در راه دموکراسی بنیادین، و مسئولیت غیرمشروط، نیز آثاری از خود بجا گذاشت.

از جمله آثار او: دانش نوشته شدهها، متن و اختلاف نظر، صدا و پدیده، حد و مرز فلسفه، حقیقت در نقاشی، یکزبانی دیگران، مسیر هوسرل در تاریخ و شاهراه هندسه، متن و تشخیص فرق، مواضع، کارت پستالی از سقراط تا فروید و روزقیامت، برای بایگانی، روانکاوی را فراموش نکنیم، اوضاع روحی روانکاوی، یادداشت‌های یک نابینا، مرگ رونالد بارت، در پیشگاه قانون، درسهای نیچه و سیاست خودی، مرگ در مرزهای حقیقت، پول جعلی، تعویق دموکراسی، دانشگاه غیرمشروط، پیرامون مهماندوستی، نیروی قانون، شبخ مارکس، سیاست رفاقت و دوستی، تاریخ متافیزیک از افلاتون تا لایبنیتس و هگل، از ماقبل سقراطیان تا هایدگر، هستند.

بررسی آثار نیچه و هایدگر از جمله زمینه های مورد علاقه دریدا بودند. او به نقد ادبی آثار: افلاتون، مالارمه، جویس، پاول دمان، سلان، بودلر و آلن پو نیز پرداخت و نسبت به فوکو نظری منفی داشت و لی بعد از آنکه فوکو در سال 1980 برای آزادی او از زندان چکسلواکی کوشش نمود، از تیره گی رابطه شان کاسته شد. در پاسخ اتهام ساختارگرایی نیهلیستی به دریدا، گادامر یادآوری نمود که ساختارگرایی هایدگر نیز معنی و هدفی منفی نداشت.

۲۱. پیام روشنگری دیدرو به دانشنامه ایرانیکا!

250 سال تاخیر در دانشنامه نویسی؟

از این تیب آدم ها کم داریم!.

دنيس دیدرو.

Denis Diderot 1713-1784

گروهی از دانشجویان سابق و اخراجی، در روزهای آغاز بهار، روی سبزه کنار جویباری نشسته اند؛ رخساره پیرامون تهیه دانشنامه ایرانیکا در آمریکا، صحبت میکنند. زلیخا میپرسد مگر در زمان سلطنت و حکومت فعلی، دانشنامه ای نوشته نشده بود؛ میلیون چرا این کار را بدون دخالت دولتها انجام ندادند؟ ویس باعصابی پاسخ میدهد، این شاه، که نه مذهبی بود و نه چپ، حداقل میبایست قدری ملی گرا میبود و کوششی در این راه برای اینگونه پروژههای فرهنگی می نمود. لیلی به نقل از حزب

طرازنوبین میگوید، شاه و حکومت سلطنت، از نظر سیاسی، نظامی بودند،- از نظر اقتصادی، مونتاژکار نفتی، - و از نظر فرهنگی، بوروکراتیک قبیله ای. ناهید بازبانی مشکوک میگوید، شاید هویدا می بایست برای فرهنگ ایران زمین! کاری میکرد. رخسانه جواب میدهد که لاید ساواک، نصیری، و یا حتا آمریکایی ها نمی گذاشتند. زلیخا می پرسد، اصلا امکان تهیه يك دانشنامه چند جلدی و چند هزار صفا ای در خارج از کشور مادر، ممکن است؟. ویس با زبانی دوپهلو ادامه میدهد؛ تازه نیرو و بودجه لازم آن از کجا می آید؟

250 سال پیش از همت ایرانیان برای تهیه يك دایرت المعارف همه جانبه، در فرانسه به کوشش دیدرو، ادیب و فیلسوف عهد روشنگری، يك دانشنامه 35 جلدی و 23135 صفحه ای منتشر گردید. آن دارای 5000 مقاله بقلم 160 دانشمند، نویسنده، و پیشه ور بود، که نخستین بار با تیراژی 3000 جلدی منتشر گردید. این دانشنامه، بزرگترین اثر منتشر شده عصر روشنگری قرن 18 اروپا است. اعضای نویسنده دانشنامه، نیروی حرکت مهم روشنگری پیش از انقلاب فرانسه بودند. این کتاب را امروزه یادبودی از فرهنگ بشریت بحساب می آورند.

دیدرو همکار دایرت المعارف از چهره های اصلی تشکیل آن و یکی از نوابع زمان خود بود. او فرزند يك آهنگر چاقوساز بود که باقلبی درخشان و مغزی شورانگیز، نظم ارتجاعی فئودال-سلطنتی را به لرزه درآورد و بدلیل افکار و عقاید روشنگرانه ماتریالیستی و استتیک اش، سه ماه به زندان رفت؛ ولی بایدرپرسید کدام يك از روشنگران مهم آن زمان به زندان نیفتادند؟! او نه تنها نویسنده ای سیاسی بلکه یکی از فیلسوفان عصر روشنگری است که پخش وسیع دانش، هدف زندگی روشنگرانه اش بود. دیدرو، پیشتر از ایدئولوژیک انقلاب فرانسه، مدام میان فلسفه و ادبیات در حال آکروبات بود. او یکی از آزاداندیشان زمان خود بود که میخواست باکمک نیروی دینامیک روشنفکری روشنگرانه از طریق نشر دانشنامه به تشکیل نیروی سیاسی کمک نماید. در دو جلد این کتاب بیش از 3000 مقاله از او وجود دارد. افراد روشنگر دانشنامه، آن زمان پایه های فکری انقلاب فرانسه را ریختند.

دیدرو تحت تاثیر دایرت المعارف نویسی انگلیس پیش از خود، مسئول بخش ادبیات، هنر و فلسفه دانشنامه را بعهد گرفت. وی در جوانی علاقه خاصی به ریاضیات و فلسفه انگلیس داشت. افشاگریهای او پیرامون دولت و کلیسا، بارها موجب تعقیب و سانسور آزارش شدند. غالب اهل قلم ماتریالیست و آتیه ایست جنبش دایرت المعارفی آن زمان به زندان افتادند. دیدرو فلسفه را خانه عقل نامید و میگفت که انسان میتواند اخلاقگرا باشد بدون آنکه مذهبی شود و برعکس!؛ یعنی انسان میتواند بی اخلاق باشد، گرچه آدمی ظاهرا مذهبی است. وی میگفت که باید علوم تجربی را به خدمت عمل اجتماعی درآورد. وی خواهان دولت و نظامی بود که انسان در آن آزاد و درستکار باشد. وی با اشاره به افکار سیاسی و دینی حاکم میگفت، نه اتوریته دولتی و دینی، بلکه عقل انسان باید در زندگی وی نقشی داشته باشند. جهان بینی دیدرو ریشه ای ماتریالیستی و زیباشناسانه داشت. او با آگاهی نبوغ آمیز خود به مبارزه با ایده آلیسم ذهنی، شخصی پرداخت و فلسفه متافیزیک حاکم را فلسفه ای ایده آلیستی، خیالی، جنجالی، فرضی و غیر علمی شمرد. او چون به تفسیر طبیعت از موضع استتیک و ماتریالیستی پرداخت، افکار فلسفی اش را آتیه ایستی شمردند.

ادبیات زمان دیدرو، ادبیات ایدهها و اجتماعی بود. وی کوشید به تئوریزه نمودن يك علم زیباشناسانه واقعگرای طبیعتگرایانه بپردازد. او غیر از آثار فلسفی، در تطابق با وقایع و نیازهای عصر روشنگری، آثاری ادبی سیاسی و زیباشناسانه نیز منتشر نمود، گرچه گاهی آثار او به دلیل فرم جدید یا محتوای پیچیده شان، فقط در میان روشنفکران خوانندگانی داشتند. نظریه های زیباشناسانه و هنری او چهارچوبی واقعگرایانه داشتند. آثار او پیرامون نقد هنر مدرن، نخستین بار به شکل ژانری ادبی و جدید شناخته شدند. دیدرو بعنوان نماینده نویسنده نیز فعال بود. او بنیادگذار مدرن يك درام مترقی شهروندی است. تئاتر نسلهای بعد، نه از عمل نمایشی او بلکه از نظریه های اش پیرامون تئاتر درسهای فراوانی آموخت. او را امروزه یکی از تئوریسین های درام زمان خود بشمار می آورند. رمان مدرن فرانسه، رمان طنز و عجایب، خود را مدیون نظرات دیدرو میداند. وی در زمینه تئوری ادبیات، شعر، نقاشی و هنرپیشگی نیز آثاری از خود بجا گذاشت. سبک رمان نویسی دیدرو، خود تحت تاثیر سبک رمان نویس انگلیسی، ریچاردسن بود.

گرچه منتسکیو، ولتر و روسو، از جمله نویسندگان دانشنامه بودند ولی مقالات دوران ساز فلسفه و هنر را دیدرو مینوشت. در آلمان، غیر از گوته، شیلر و هگل، لسینگ، یکی از روشنگران زمان خود، زیر تاثیر دیدرو بود. برشت، یکی از مارکسیست های دیالکتیکی، دیالوگهای خود را تحت تاثیر دیالوگهای بیشمار آثار دیدرو نوشت. مخالفین انقلاب فرانسه، قرنهایست که دایرت المعارف نویسان را مسئول انقلاب و حوادث اصلی عصر جدید بحساب می آورند!

سه زمینه مهم مطالب دانشنامه فرانسه: علم، هنر، و فن و پیشه بود. دیدرو از خود آثاری شامل: مقالات فلسفی، رمان، درام، دیالوگ، طنز، نامه، زیباشناسی، تئوری ادبی، نقد هنر، و مطالب سیاسی آموزشی، بجا گذاشت. در غالب آزارش خواننده شاهد دیالوگهای فلسفی است. مجموعه آثار 4 جلدی دیدرو در سال 1966 منتشر شدند. از دیگر آثار او: رویای آلمبرت، راهبه، افکار فلسفی، تاریخ مستعمرها، نامه ای پیرامون نابینایی برای بینایان، درباره نقاشی، پدرخانگی، زیبایی، پسر طبیعی، معلق ها، شعر دراماتیک، تاریخ 2 بخشی هند، یعقوب خرافاتی قدری و اربابش، هستند.

دنیس دیدرو بین سالهای 1713-1784 در فرانسه زندگی نمود. وی گرچه در دانشگاه حقوق و الهیات خوانده بود ولی علاقه خاصی به مطالعه، زبان، ادبیات، فلسفه و ریاضیات نیز داشت. او از سال 1763

بدلیل مشهوریت، با کاترین دوم، ملکه و تزار روس رابطه مکاتباتی داشت و حین سفری به روسیه کوشید تا نظام مدارس و دانشگاه‌های روسیه را اصلاح نماید. کاترین دوم آنزمان کتابخانه خصوصی دیدرو را به هزینه گرانی، پیش خرید نمود.

باکمک آثار دیدرو جنبش روشنگری دانشنامه ای سرانجام بر ماتریالیسم مکانیکی فرانسه غالب آمد گرچه مورخین چپ مدعی هستند که او در تئوری اجتماعی نتوانست برآیده آلیسم حاکم پیروز گردد. دیدرو ماده مستعد و چندبعدی را ریشه تمام پدیده‌های طبیعی، و مقدمه شناخت میدانست. عناصر مهم فلسفه استتیک و ماده گرایانه دیدرو، جریان دینامیک ماده گرایی مکانیکی را سرانجام پشت سر گذاشت. دیدرو متوجه شد که در اثر رابطه متغیر دیالکتیکی میان جنبه های عقلی و تجربی، شناخت بوجود می آید. گیرنده گان پیام دانشنامه عصر روشنگری، انسان خردمند و روشنفکر اصیل بودند.

۲۲. فیلسوف شرق در فرهنگ غرب .

هشتصدسال گفتمان فرهنگ ها .

ابن رشد ، واسطه - یاللتقاتی و غرب زده ؟

نگاهی سکولار به فیلسوف مسلمان !

عبدل ولید محمدبن احمدبن محمدبن ابن رشد

Averroes 1126 – 1198.

آورس .

نام لاتین ابن رشد ، فیلسوف عرب سدهای میانه ، آورس، معروف به ارسطوی عربی است. او دراندلس درجنوب اسپانیا درقرن 12 میلادی دنیا آمد و در تبعید در مراکش درزمان خلیفه ال منصور درگذشت . ابن رشد مسلمان عرب، کاری را که ابوعلی سینای ایرانی آغاز کرده بود، ادامه دادتا درسهای دوره باستان ارسطو را برای مردم زمان سده های میانه قابل دسترسی نماید. او، فیلسوف، دین شناس، حقوقدان و پزشک بود. . بقول مارکسیست ها او در سنگری دیگر می بایست به مبارزه با فلسفه ارتجاعی و عرفانی غزالی (1058 – 1111 میلادی) میگرد. وی درسن 18 سالگی به مراکش رفت تابا خلیفه ابویوسف شخضا آشناگردد و درسال 1182 پزشک خصوصی خلیفه ال منصور گردید.

ابن سینا(اوسینا)، فیلسوف و پزشک ایرانی، مهمترین پیشگام و معلم ابن رشد در فلسفه اسلامی-عربی ، و میمندی، فیلسوف شرقی-یهودی ، همعصر او بودند. ابن رشد کتاب "لت و پاره کردن نظرات غزالی" خودرا ضدکتاب "لت و پاره نمودن عقاید فیلسوفان" غزالی منتشر کرد و درآنجا به دفاع از نظرات ابوعلی سینا پرداخت. اودرآن کتاب نه تنها به دفاع ازمتافیزیک خود بلکه بطورآشکار به دفاع از بازگشت به نظرات ارسطو علیه مکتب نوافلاتونی حاکم پرداخت. ال غزالی، فیلسوف ایرانی الهیات، یک نسل بعداز ابوعلی سینا، کتاب جنجال برانگیز خود را علیه اونوشته بود. منقدین غرب امروزه آثار ابن رشد را بخشی از آثار مبارزاتی علیه دین و خدانشناسی ال غزالی بحساب می آورند. ابن طفیل(ابویافر) تحت تاثیر نظریه "دین طبیعی" ابن رشد، رمان مشهور خودرا که شباهتی بارمان امروزی "رابینسون کروزه" دارد، نوشت، که در عصر روشنگری اروپا موردتوجه خاصی قرارگرفت، چون نظریه دین طبیعی ، آنزمان بسیارمحبوب بود. قهرمان رمان در روی یک جزیره پرت افتاده به تنهایی زندگی میکند و باتوجه به تحولات طبیعی به شناخت خاصی میرسد و بعد از بازگشت اجباری به میان جامعه و مردم، به دلیل خرافات دینی آنان، دچار تعجب و سر خورده گی میگردد.

ابن رشد، همچون ارسطو، روح را ابدی میدانست و میگفت که فلسفه ارسطو بالاترین حقیقت است، گرچه سایر تحصیلکردههای اواخر دوره باستان، ارسطو را با عینک نوافلاتونی حاکم می دیدند. تمام آن نظراتی را که علمای قرون وسطای غرب درباره ارسطو جدیدا آموختند، آنها را مدیون ابن رشد هستند. برای فهم بهتر نظرات ارسطو که باکمک طبیعت به تفسیر دین و جهان می پرداخت، او به رد فلسفه نوافلاتونی حاکم، همت گماشت. و زمانیکه غرب و مسیحیت دنبال فلسفه نو افلاتونی بودند، اعراب، طبیعتگرایی ارسطو را در مدارس شان تدریس می نمودند. اشاعه ابن رشدگرایی و جنبش های مخالف آن، باعث تشکیل نظراتی مترقی تر دراواخر دوره مدرسن(اسکولاستیک) گردید. 10 سال بعداز مرگ ابن رشد در مراکش، غالب آثار و تفاسیر او پیرامون ارسطو، ازعربی به لاتین برای اروپائیان ترجمه گردیدند.

به روایت تاریخ سیراندیشه، جهان اسلامی-عربی، ازقرن 13میلادی به بعد ، فضایی غرب و مسیحیت را بافلسفه ارسطوآشنا نمود. در دوره قرون وسطا در قرن 13 یک جریان ماتریالیستی لاتینی باتکیه برنظرات ابن رشد بوجودآمد که آنرا امروزه مکتب "ابن رشدگرایی" می نامند. این مکتب نه تنها موجب یک جنبش دهقانی درغرب بلکه شورش دانشجویان دانشگاه پاریس علیه دگمهای حاکم کلیسایی شد.

ابن رشد، فلسفه را دوست و خواهر دین میدانست و میگفت چنانچه فرهنگهای دوره باستان حقیقتی رامطرح کرده باشند، نه تنها بایدآنها پذیرفت بلکه باید خوشحال بود وازآنان تشکر کرد. چون وی میگفت که بعد از مرگ روحی وجود ندارد، در بعضی محافل ابن رشد را هومانیست میدانند تا مذهبی. ابن رشد در جواب پرسش متافیزیکی حاکم که جهان ازلی؛ بدون آغاز و یا در یک زمان خاص خلق شده است، آن را ازلی دانسته و همسن خالق؛ یعنی به رد نظریه آفرینش جهان در ادیان پرداخت، جوابی که برای ادیان اسلام و مسیحیت غیرقابل پذیرش بود. درنظر ابن رشد، جهان ابدی است و فقط در فضا و حجم محدود است و نه در زمان. اومیگفت که فیلسوف، انسان محقق و متفکری است که نقش خاصی را در معرفی جهان به عهده میگیرد، فیلسوف مافوق تودها قراردارد که حقیقت را معمولا فقط در تصاویر ساده ادیان عامیانه می جویند. برای او در این رابطه، فلسفه میتواند یک دین طبیعی باشد. بدلیل

اینگونه نظرات او از اسلام بنیادگرا فاصله گرفت و می‌بایست از شهر قرطبه اندلس به مراکش تبعید میشد و سرانجام در آنجا نیز درگذشت. بعدها ابن رشد گرایان، خلاف نظرات او یک حقیقت دوالیستی را مطرح نمودند که میگفت ممکن است موضوعی از نظر فلسفی حقیقت داشته، ولی از نظر دینی غلط باشد. وی میگفت که فیلسوفان نباید همچون زبان توده‌ها و زبان عامیانه مردمی، جهان را محصول خلق خدایانند، چون حرکت و جنبش ازلی، از ماده تشکیل شده و تنها امکان عمومی هستی، ماده است و فرمی غیر از ماده نمی‌توانست وجود داشته باشد. روشنفکری فردی هم پدیده‌ای است جهانی و ازلی و نه فردی. خدا نیز یکی از روشنفکران تاریخ جهان، مثل من و شما! بوده. براساس هستی، تنها یک اصل وجود داشته که اصل "وحدت نظم" نام دارد. ابن رشد، خود از مکتب مدرسین است. آزاداندیشان آندوره مانند هواداران مکتب اسکولاستیک، جنبش ابن رشد گرایان را تحت تاثیر خود قرار دادند. این جنبش به رد ابدی بودن روح نیز پرداخت.

راسل مدعی شد که اعداد و ارقام را نه اعراب بلکه هندیها کشف کردند که از طریق ایرانیان به میان فرهنگ عرب و غرب وارد شده‌اند. آثار ابن رشد نشان میدهند که چگونه شرق کوشید تا دین را با دانش زمان آشنی دهد. از زمان تشکیل حکومت خلفا در دمشق در قرن هفتم میلادی، مسلمانان کوشیدند تا با دانش یونانی آشنا شوند. افکار یونان باستان بیشتر یک دین طبیعی بود تا دینی متافیزیکی مانند اسلام و مسیحیت. ابن رشد در آغاز زمان خلیفه یعقوب ال منصور از احترام خاصی برخوردار بود و گرچه روی تمام علوم سده‌های میانه اثر گذاشت، بعدها به اتهام تبلیغ فلسفه باستان و به ضرر اسلام، او را به شهر دیگری تبعید کردند. چون عقلگرایی او را تحقیری برای قوانین دینی و وحی‌ی می‌دیدند. به این دلیل در زمان تبعید، آثار او همراه سایر کتابهای منطقی و فلسفی سوزانده شدند.

تاثیر افکار ابن رشد نه تنها در سده‌های میانه بلکه به دوره نوزایی اروپا نیز رسید، و ترجمه آثارش اثر مهمی روی تحول اندیشه مسیحی و یهودی از خود بجا گذاشت، و بعد از مرگ، غالب آثارش به زبان لاتین ترجمه شدند. به ادعای مور

خین غرب، نقش ابن رشد برای فلسفه مدرسین مسیحی مهمتر از نقش او برای فلسفه اسلامی بود. در قرون بعدی متفکران مکتب "ابن رشدگرایان" موجب شاخه‌های مترقی دیگر در سایر علوم در غرب گردیدند.

آورس - یا عبدل ولید محمدبن احمدبن محمدبن ابن رشد! بین سالهای 1126 و 1198 میلادی زندگی نمود. اجدادوی از قضات مهم دربار خلفا بودند. وی در نوجوانی علاقه خاصی به ریاضیات، نجوم و فلسفه داشت. او خالق آثاری پیرامون حقوق، دین و علوم پزشکی است. امروزه تفسیر روانشناسانه او از دین را موجب خشم مقامات کلیسا در قرون بعدی علیه او میدانند.

۲۳. شاعر استعماری دوران کودکی ات؛ یک هومانست؟

نمی‌دانم نخستین بار، سال آخر دبستان و یا سالهای اول دبیرستان بود که در کتاب درسی فارسی و ادبیات، با بعضی نامهای شاعران و نویسندگان خارجی مانند: امرسن، وایتمن، فرانکلین و غیره برخورد نمودم. بعدها، شوکت نیکو، یکی از همکلاسیها، میگفت این "سگ زنجیری آمریکا" چرابجای نویسندگان خودی مانند: صمد، جلال، علوی، شاملو، هدایت، جمالزاده و غیره، نویسندگان استعماری غرب را در کتابهای درسی ماجاداده است؟. به دانشگاه که رفتم، برای تدریس واحد ادبیات و آئین نگارش فارسی، یک پیرمرد 70-80 ساله زردشتی را که گویا استادبازنشسته ادبیات بود، همچون جنازه‌ای، هر هفته برای 2-3 ساعت، برای تدریس از تهران به اهواز می‌آوردند. اوحتا توان و نای حرف زدن در آن گرمای غالباً 48 درجه رانیز نداشت. شوکت نیکو که همزمان در یکی از رشته‌های موازی رشته من دانشجوی بود، با خشم میگفت: اینهمه استاد جوان، روشنفکر، مدرن و تحصیلکرده و بیکار وجود دارد، چرا این فسیل را اینور و آنور می‌فرستند؟، منظور اینکه واقعا افکار و نظرات او درباره اجتماع و ادبیات، از زمان ساسانیان بود، مثلاً استفاده از آثار نویسندگان ایرانی نامبرده در بالا را، به بهانه بدین بودن ممنوع کرده بود. خلاصه این وضعیت باعث شد که ما تغییر رشته داده و به شهرهای دانشگاهی دیگری برویم، گرچه وضعیت روشنفکری استادان، با صاحبان دکترای دولتی! از پاریس و سوربن، یا دانشگاههای آمریکایی بهتر از استاد فوق نبود.

امروزه در اینجا میخوانم که مثلاً امرسن، یکی از شاعران، فیلسوفان و سیاستمداران ترقیخواه قرن 19، در آمریکا بوده است. و چون او مثلاً میگفت که خدا را باید در طبیعت جست و نه در الهیات، به اتهام آتیه ایستی از تدریس در دانشگاه هاروارد، آزمان وابسته به کلیسا، اخراج شده بود. نیچه، گویا همیشه یک جلد از آثار او را در سفر، برای مطالعه همراه خود داشت و بعضی از جملات قصار جاودانی اش، دیالوگهایی هستند با امرسن. یکی از سخنرانیهای امرسن: اعلان استقلال فکری روشنفکران، نام داشت. او از موضعی دمکراتیک به انتقاد از بی‌عدالتی‌های سرمایه داری آمریکا پرداخت و خواهان اصلاحات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و لغو برده داری و تساوی حقوق زن و مرد شده بود. امرسن کوشید که آمریکای مسیحی پوریتانی را بسوی پراگماتیسم عملگرا، هدایت کند، چون مهاجرین و ساکنین جدید آمریکا خواهان رفع نیازهای عملی در زندگی بودند. امرسن استقلال فکری روشنفکران را نوعی تقوا و پرهیزکاری میدانست. او تا زمان مرگ زودرس پسرش، فیلسوفی خوشبین بود و میگفت که فلسفه و فرهنگ آمریکایی باید از فلسفه اسکولاستیک، متافیزیکی و رمانتیک اروپایی دوری کند و فلسفه‌ای عملگرا شود. فلسفه عملگرای او بعدها تاثیر مهمی روی ادبیات و هنر آمریکایی

بجا گذاشت. در نظر او ادبیات میتواند وسیله ای برای خلاقیت فرهنگی و عمومی شود و سنت آمریکایی باید این باشد که از سنت قدیمی اروپا جدا گردد. گرچه نام امرسن امروزه در آمریکا ناشناخته و یا فراموش شده است، ولی تاثیر او را میتوان در ادبیات و فرهنگ زمان حال آمریکا مشاهده نمود.

امرسن همچون یک مغناطیس سعی کرد تمام فلسفه های قرن 19؛ حتی ایده آلیسم و رمانتیسم را چون آهنربایی بخود جذب کند و بعد آنها را به جهت های دیگر هدایت کند. شکهای مذهبی او باعث شد که خلاف هفت نسل اجداد خود، از روحانی شدن دست بکشد و به انتقاد از راسیونالیسم غیرمردمی و سودطلبانه آمریکایی زمان خود بپردازد. و ایتمن باتکیه به مقاله "شاعر" او، نوشت که شاعر باید برای ملت خود، نقش یک پیامبر رابعده بگیرد. فلسفه التقاطی او تحت تاثیر فیلسوفان گوناگون، حاوی نظرات گاهی متضاد و متناقضی بود، از جمله اینکه او مینویسد که ذهن، تنها واقعیت در جهان است و در مقالاتش نظراتی بنام "ایده آلیسم عینی" مطرح کرد. مهمترین تئوری او، کوشش انسان برای هماهنگی انسان با طبیعت است. فلسفه او موسوم به "ترانسندنتالیسم"، فلسفه ای است خوشبین که به نیکی، تواناییها و ظرفیتهای انسان برای ترقی و آدمیت ایمان داشت. او کوشید به ادغام افکار روشننگری و رمانتیک اروپایی با افکار ترقیخواهانه و اصلاحات اجتماعی در فلسفه عملگرایی آمریکا بپردازد. امرسن مدعی شد که فرد میتواند با توجه به طبیعت به شناخت خدا برسد. نظرات او پیرامون آزادی و استقلال فرد و اعتماد انسان بخود، باعث تحولاتی در هنر، فلسفه و فرهنگ آمریکا گردید.

از جمله نوگرایی او در ادبیات این بود که میگفت باید متن از سنت ادبی، و خواننده از سنت حاکمیت متن، آزاد شوند. در نظر او ادبیات میتواند وسیله ای برای موضع گیری، و رسانه ای عمومی برای شناخت زبانی، گردد. او کوشید رابطه ایستا میان متن و خواننده- ادبیات و زندگی- سنت و زبان- را به شکل پویا درآورد. امرسن، شاعری فیلسوف بود که کوشید با کمک زبانی شکارچی، به افشاگری مسایل زمان خود بپردازد. تعدادی از شاعران نسلهای بعدی زیر تاثیر او قرار گرفتند. بدون امرسن، شاعر ملی آمریکا یعنی وایتمن به موفقیت لازم نمیرسید. گرچه امرسن در اروپا محبوبیتی شایان نیافت، بودلر کوشید در فرانسه به تحسین جنبه های عملی شعرش اشاره کند. عمل گرایی ادبی و فلسفی او بعدها همچون دینی آمریکایی اشاعه یافت. امرسن گاهی اشعارش را بصورت مقاله به نظر خوانندگان میرساند. او کوشید افکارش را بصورت شاعرانه مطرح کند که مخالفتی بود با فلسفه دانشگاهی و آکادمیک اقبشار برگزیده آن زمان. امرسن میخواست با کمک مقالات و سخنرانی هایش موجب نوگرایی ریشه ای، آزادی فکری، در فرهنگ و ادبیات آمریکایی شود. امروزه صاحب نظران گواهی به تاثیر او روی نیچه، ادبیات و فلسفه پست مدرن، مبارزین محیط زیست، میدهند. در آثار همینگوی، توماس وولف، اشتاین بک، میتوان نشانه هایی از او ملاحظه کرد. در زمان حیات، امرسن شخصا با تورگنیف، وایتمن و هنری جیمس، ملاقات کرد. او در دهه های 50 و 60 قرن گذشته با تئوری هماهنگی و نظم در طبیعت، روی شاعران نسل بیت مانند کروات، کینزبرگ و شاعران محیط زیست مانند گاری سیندر و آمونز تاثیر گذاشت.

رالف والدو-امرسن، در سال 1803 در آمریکا در خانواده ای روحانی مسیحی دنیا آمد و در سال 1882 بدلیل بیماری ارثی سل، در آنجا درگذشت. هفت نسل پیشین او مسیحی مذهبی بودند. او مدتی روحانی یک محله مسیحی بود، ولی بدلیل انتقادهای اصلاحگرانه اش، خلع لباس شد، و بعد از آن، چندسالی به شغل معلمی اشتغال داشت. امرسن چه در لباس مذهبی و چه در لباس معلمی، با تکیه بر فلسفه رمانتیک و افکار عملگرایی خود کوشید تا به درسهای اخلاقی و نعدوستی بین انسانها بپردازد. بعد از نوشتن مقاله "تجربیات شکاک" و مرگ پسر، او از خوشبینی دست کشید و متوجه شد که با وجود جامعه طبقاتی و دیوی بنام سرمایه داری، انسان قادر به عملی کردن هیچگونه اوتوپی نیست.

از جمله آثار او: مجموعه شعری با عنوان "روز من"، جامعه و تنهایی، یادداشتهای روزانه، مجموعه مقالات، مقاله ای بنام "سرنوشت"، و کتاب مشهور و برنامه ای او پیرامون فلسفه ترانسندنتالیست با عنوان "طبیعت" است. او سالها مغز روشنفکر محفل هواداران فلسفه فوق بود.

فلسفه هوماننیسم سکولار او ریشه در هوماننیسم مذهبی مسیحی دارد. او مینویسد که آمریکایی ها باید جنبه های رمانتیک اروپایی فلسفه را کنار بگذارند و عمل گرا شوند. او از سال 1851 فعالیتهاى ضد برده داری و برابری حقوق زنان با مردان را آغاز نمود. او در جوانی به مطالعه آثار افلاتون، اسپینوزا و گوته پرداخته بود. هنری جیمس یکبار چنان از خوشبینی او به تعجب افتاده بود که نوشت، امرسن چشمهایش را در برابر نیروهای خشن و پلید جهان بسته است.

فلسفه امرسن در آغاز تحت تاثیر مذهب و فلسفه ایده آلیست آلمانی بود. دوره رواج فلسفه ترانسندنتالیستی بین سالهای 1836 و 1886 بود. آنها وارثان فلسفه کانت و هگل بودند. امرسن کوشید بجای مقوله های جبر و سرنوشت، به تبلیغ آزادی و استقلال فرد بپردازد. او در میانه قرن 19 تاثیر مهمی روی نسل جوان روشنفکر در آمریکا بجا گذاشت. هواداران او در محفلی رمانتیک، اصلاح طلب، اجتماعی و تربیتی، گرد آمده بودند. جنبه های شبه مذهبی فلسفه امرسن سالها مذهب آمریکایی شمرده شد. او همچون هگل میگفت که انسان با طبیعت و روح جهان باید وحدت کند و یکی شود.

۲۴. غرب و هوماننیست های مسیحی اش .

ما و مشاهیر اصلاح گرایی غرب .

Emerson, Ralph 1803-1882. , Erasmus von Rotterdam 1469-1536

اراسموس ، فیلسوف و روحانی هلندی ، یکی از مهمترین نمایندگان هومانیزم غرب است . او یکی از پیشگامان جنبش اصلاحات دینی و جاده صاف کن انتقاد فرهنگی و دینی بود . وی در آثارش خواهان ترکیب هومانیزم و اصلاحات دینی - یا وحدت مسیحیت با فرهنگ یونان باستان بود. او غیر از اصلاحات دینی، یکی از پیشگامان جنبش روشنگری نیز است، چون تحمل و مدارای عقاید و نظرات دیگران را توصیه میکرد. پاپ چهارم 23 سال بعد از مرگ او آثارش را به سبب ترقی خواهی دینی ممنوع نمود. مورخین چپ درباره او مینویسند که وی از مواضع لیبرال- بورژوازی به انتقاد کاتولیک گرای و مسیحیت در حال زوال پرداخت. اراسموس نه تنها علیه فلسفه اسکولاستیک (مدرسین)، بلکه علیه حماقت، نادانی ، و سطحی گری نیز دست به عمل زد. او همچون سایر هومانیزست ها مخالف دگم گرایی کلیسا و فلسفه اسکولاستیک آن بود. وی با طنز خاص خود به تمسخر ارتجاع و عقب افتادگی کلیسای مسیحی پرداخت. او نه تنها ضد رفرم های لوتر در مسیحیت بلکه علیه تفتیش عقاید پاپ و کلیسا نیز دست به عمل زد. وی میگفت که انسان محصول تربیت است و نه محصول طبیعت، و اوزاد است که به خدا عقیده داشته باشد یا آنرا انکار کند. وی با نقد نیش دار و گزنده قلم اش ، ضعف های مسیحیت دوران اصلاحات را نشان داد .

امروزه مورخین مینویسند در قرن 16 زمانیکه رنسانس ایتالیایی به شمال اروپا رسید، نخست یقه دین مسیح را برای اصلاحات گرفت. 2 مرد یعنی اراسموس و توماس مورس را میتوان مسئول رنسانس شمال اروپا دانست، چون هردو به انتقاد و تحقیر فلسفه مدرسی مسیحیت پرداختند. توماس مورس پادشاه انگلیس شهید نمود- و به حرف اراسموس کسی گوش نمیداد. آندو بعدها شخصیت های موثر پیش از انقلاب در اروپا نیز بشمار آمدند . هردو متفکر نامبرده به معنی امروزی، فیلسوف نبودند چون آنان به رد فلسفه و الهیات سیستماتیک پرداختند. اراسموس را کاتولیکها محکوم کردند چون او را مسئول اصلاحات و تجزیه دین میدانستند، و پروتستانها به دلیل مخالفت او با لوتر و تزلزل موضع گیری اش انکار نمودند. اراسموس در مخالفت با لوتر آزمان بحث " آزادی اراده " را براه انداخت. وی از پایه گذاران تعلیم و تربیت جدید نیز است چون او مخالف تنبیه بدنی در نظام آموزشی بود. وی میگفت که هدف تربیت باید سه چیز باشد- پندار روشن ، گفتار نیک ، و رفتار پسندیده . او عناصر غربی رفتار آدمی را نوعی جنون میدانست. وی بالاترین هدف حاکمان را هنر حفظ صلح میدانست چون در نظر او هیچ جنگ عادلانه ای وجود ندارد. وی میگفت که بهترین صفت عقیده دینی باید صلح و وحدت میان انسانها باشد. او در حالیکه خواهان نقد متون کتاب انجیل بود، به پیشنهاد یک برنامه آموزشی برای مدارس نیز پرداخت. اراسموس نه تنها مترجمی ماهر در زبانهای لاتین و یونانی بود بلکه خالق مقاله نویسی نوین در اروپا نیز است. غیر از چند کتاب ، از او بیش از 3000 نامه به مشاهیر و سیاستمداران آزمان نیز بجا مانده است. از جمله آثار او - بحث علمی ، اپرا آمینا ، منتخب آثار ، یک بحث خودمانی ، در باره تربیت حاکمان مسیحی ، در رسای جنون و سرکشی، بحث مسیحی ، و بحثی درباره آزادی اراده ، هستند. او نخستین بار کوشید تا کتاب انجیل را از زبان لاتین و یونانی به زبان عامیانه برای مردم ترجمه کند. بعدها ترجمه او از کتاب انجیل، زمینه کار ترجمه معروف لوتر از آن کتاب شد. او در کتاب " در رسای جنون و سرکشی " نوشت که انسان مدرن غیر از تقوا و دانایی، به یک شورش و سرکشی نیز نیاز دارد، چون بدون جنون و سرکشی، نه عشق، نه ازدواج، نه تولید فرزند، نه فیلسوف ، و نه سیاستمدار وجود میداشت، و سرکشی علیه ارزشها و معیارهای زمان ، گاهی نشان دانایی و عقلمندی است . اراسموس در سال 1469 در شهر رتردام در هلند دنیا آمد، و در سال 1536 در شهر بازل در سوئیس درگذشت. او فرزند نامشروع یک روحانی مسیحی با یک زن گمنام بود . نام واقعی او " دزیدر گرت " میباشد. اراسموس در سالهای نوجوانی در مدارس شبانه روزی آزمان به مطالعه آثار نویسندگان یونان باستان پرداخت .

۲۵. پایان همکاری شاعر با بی بی سی !

Erich Fried 1921 – 1988

پیام شعر به وجدان و روشنگری .

اریش فرید . شاعر معترض اتریشی که آلمانی زبان و یهودی تبار است، با بقدرت رسیدن فاشیسم و اشغال کشورش، به انگلیس پناه برد . او بعد از پایان جنگ جهانی، بین سالهای 1952 و 1968، همکار ادبی رادیو BBC شد، ولی بدلیل اعتراض به تبلیغات تشنج آمیز آن رادیو برای ادامه جنگ سرد بین دو بلوک ، از همکاری با بی بی سی استعفاء داد و سالها در سراسر اروپا، از موضع چپ اروپایی، به جلسات شعرخوانی پرداخت. او مطرح ترین شاعر سیاسی زمان خود بود و در تمام عمر، خود را چپ رادیکال بحساب می آورد. شعر او تحت تاثیر برشت، سیاسی، اجتماعی، معترض، مسئولانه و انقلابی است. او به نوزایی جدید سنت شعر اعتراضی-سیاسی پرداخت. فرید میگفت شاعری یعنی مقاومت در برابر: بی احساسی، کوته فکری، و بی عاری و بی خیالی . چون شعرش نه تیره است و نه پیچیده، آنان را میتوان روی دیوار مدارس و خانه ها بازیافت. در زمان جنبش دانشجویی غرب در سال 1968 ، نام او پیش از تمام روشنفکران یا اهل فرهنگ، در روی شبنامه ها و اعلامیه های پخش شده دانشجویی آمده است. شعر او را، شیپور انتقادی-سیاسی از زمان و یا شرایط اجتماعی میدانند که میکوشد مشکلات را بفهمد و برای تغییر آنها بکوشد. بعد از برشت، شعر او در زبان آلمانی، عامیانه ترین و مردمی ترین شد، بدون اینکه عمق خود را از دست بدهد.

اریش فرید در سال 1938، بعد از فرار از کشورش، وارد سازمان جوانان حزب کمونیست انگلیس شد. او بعد از فرار از تعقیب فاشیسم، افکار سیاسی و رادیکال داشت و همیشه در رابطه با موضوعات اجتماعی و سیاسی وارد بحث های عمومی میشد. اتریش، انگلیس، آلمان، و اسرائیل، هیچکدام نتوانستند وطن واقعی او بشوند. او علیه : راسیسم، ملیتاریسم، آواره گی و تعقیب، دست به سرودن شعر معترض زد. ریشه شعرش نه تنها سیاسی، بلکه مبارزه با فاشیسم، مخالفت با جنگ ویتنام، اعتراض به اوضاع سیاسی زمان، افشای مبارزه خشن سرمایه داری با سازمانهای چریک شهری آلمان، و انتقاد از سیاست اسرائیل، در رابطه با سرکوب اعراب است. او بعد از شوک های ناشی از تعقیب فاشیسم، شاعر مدرن خلق در غرب نام گرفت. اشعارش مانند تفسیرهای "احکام عالمانه"، با دیدی مارکسیستی پیرامون تضادهای زمان حال هستند. مجموعه شعر "ویتنام" او موجب جنجالهای رسانه ای جانبدار جنگ سرد در سال 1966 علیه او گردید. غیر از آن، او مبلغ مقاومت سیاسی در تمام جهان علیه زورگویی سرمایه داری شد که موجب دشمنی رسانه ها علیه او و سانسور اشعارش گردید. سیاستمداران ارتجاعی کشورهای آلمانی زبان، کوشیدند تا از ورود اشعارش به کتابهای درسی جلوگیری نمایند. مورد اریش فرید، نشان داد که سرمایه داری و لیبرالیسم اش تا چه حد تحمل منتقدین خود را دارد!

او خلاف شاعره ای بنام نلی ساکس، میگفت که هرچه خواننده بیشتر درباره بیوگرافی نویسنده بداند، اشعارش را بهتر می فهمد. او موضوعات : پیری، مرگ، دوستی، عشق، تنهایی، و ترسهای خود را مخفی نکرد بلکه آنان را بصورت شعر درآورد. شعرش مخلوطی است از: روشنگری، اخلاقگرایی، و افسرده گی ؛ صفاتی که از زمان هاینه تاکنون در شعر آلمان یافت نشده بود. پیرامون او باید اشاره نمود که چه افتخاری از آن بزرگتر که بعضی از محافل ادبی، شاعری را با هاینه و برشت مقایسه کنند. اومیگفت که وطن او: واژهها و افکار زبانی هستند. گرچه در آغاز، او اشعاری " آرشانی " سرود، ولی بعد اشعار سیاسی - مسؤلانه ای تحت تاثیر برشت و در مخالفت با زورگویی به انسان، بچاپ رساند. او شاعر سروده های بی وطن! بود، یعنی تجربه های شخصی و اتوبیوگرافیک که انتقاد از زبان جامعه و تجربه های بی وطنی هستند. ولی از نظر زیبایی شناسی، منتقدین او مدعی شدند که اشعارش غالباً "بسته بندی" یک محتوای خاصی است که میشد جور دیگری نیز بیان نمود! گروه ادبی 47 آلمان هم به انتقاد اشعار سیاسی او پرداخت؛ از جمله هاینریش بل و گونتر گراس، شعر او را ادبیات سیاسی جانبدار! نامیدند. فرید گویا پیش از خواب باید شعری می نوشت، خصوصاً در دوره دههای 60 و 70 قرن گذشته، یعنی زمان ناآرامی های جنبش دانشجویی در اروپا.

اریش فرید در سال 1921 در وین اتریش بدنیا آمد و در سال 1988 در لندن حین جلسه شعرخوانی درگذشت. او از یهودیان آلمانی زبان کشور اتریش بود و بعد از اینکه پدرش را سازمان مخوف فاشیستی گشتاپو بقتل رساند، در سن 17 سالگی به انگلیس پناه برد. فرید در دوران زندگی به شغل های کتابداری، تکنیسین آزمایشگاهی، و کارگر موقت روزمزد، پرداخت. از جمله جوایز دریافتی او بعد از پایان جنگ و شکست فاشیسم: جایزه بوشنر و جایزه ادبی "دولت اتریش" هستند. او نیز به ترجمه نمایشنامه های شکسپیر و اشعار ایوت به زبان آلمانی پرداخت و یکی از اعضای شلوغکار! گروه ادبی 47 آلمان بود. یکی از دلایل اعطای جایزه بوشنر به وی در سال 1987، اشاره به شجاعت او علیه انسان "برتر" فاشیسم، و کمبودهای جامعه و زمان هستند. در نظر کمیته توزیع جایزه بوشنر، در شعر فرید، واژه و موضوع- وحدتی تعیین کننده دارند. او شاعری است چند بعدی و با استعداد های گوناگون. در عکسی از سال 1986، او در کنار " رودی دوتشکه " رهبر بقتل رسیده جنبش دانشجویی آلمان غرب، دیده میشود. فرید یک شاعر مسافر بود، جلسات شعرخوانی اش از دانمارک تا ایتالیا، در دهه های 70 و 80، محل ملاقات دوستداران شعر اجتماعی معترض شد.

اگر رسانه های غرض ورز بورژوازی علیه شعر اجتماعی فرید جنجال براه انداختند ولی اشعار عاشقانه او میان افشار گوناگون جامعه غرب هنوز محبوبیت خود را حفظ کرده اند. اومیگفت اگر هرکس میتواند اشعار عاشقانه اش را بزبان آورد، جهان تعادل خود را باز می یافت، چون عشق، فکر و ذهنی است خلاق و تولیدکننده که چشم و گوش و لب دارد و تنها، عشق نوگرا است و باید به محافظت خود از نوگرایی آن بپردازیم تا دچار یاس و سرخورده گی نشود. زیبایی، طبیعت گرایی، حقیقت جویی، ادامه قافله احساسات انسانی و عشق هستند، چون عشق، پلی است میان انسانها و پادزهری علیه ترس. او در این رابطه میسراید :

آنچه آن است

پوچ و بی معنی است ؛ عقل میگوید.

هست، آنچه هست ؛ عشق میگوید .

شکست است؛ حسابگری میگوید.

رنج است؛ ترس میگوید.

امیدی به آینده نیست ؛ دوران دیشی میگوید.

نگ است ؛ غرور میگوید.

هست ، آنچه هست ؛ عشق میگوید .

غیرممکن است، تجربه میگوید.

حمایت است؛ احتیاط میگوید.

هست آنچه هست؛

عشق میگوید .

اریش فرید می سرود، بدون اینکه خواننده زحمتی برای فهم شعرش داشته باشد. شعر او را رمز زدا و کلیدی نیز میدانند. در اشعار وی، روشننگری از طریق دیالکتیک و دیالکتیک با کمک طرح تضاد و طنز، مطرح میشوند تا واقعیات: اجتماعی، نظامی، و سیاسی مطرح شوند. در مورد شعر او گفته میشود که شناخت نباید همیشه دردآور و از طریق زخم های خونین باشد، بلکه میتواند گاهی مانند رعد و برقی به دامن خواننده بیفتد. او نیز کوشید تا سوء استفاده حاکمین و رسانه های وابسته از زبان و تبلیغ خشونت در انظار عمومی را افشاء کند. سخن دیالکتیکی، بازی زبانی در شعر او، نشان میدهند که زبان زورگویان میتواند فریب دهنده گردد. افکار فلسفی اشعارش حاوی مقوله های ، ذهن-عین ، شخص-واقعیت ، و "من"-جهان ، هستند.

آثار او شامل : شعر ، داستان ، نمایشنامه رادیویی، و یک رمان می باشند ؛ از آن جمله : اشعار اخطاری، ویتنام، اینچوری قاتی آلمانها شدم، یک سرباز و یک دوشیزه، آی اسرائیل!، اشعار آغازین، در مخالفت با فراموشی، سرزمین سنگها، به فراموشی عادت نکنیم، تمرین های ابتدایی برای معجزه، تفکرات، کودکان و دیوانگان، پرسشهای زمان، در میان دشمنان خودمانی، پادزهر، صد شعر بی وطن، حوادث و خاطرات، درحاشیه زمان زندگی مان، آزاد از مهاجرت و فرار، پای دروغ های کبیر. - کتاب (صدشعری وطن) او موجب دریافت جایزه ناشرین برای وی گردید.

۲۶. تئوری شناخت در نظر بورژوازی . Erkenntnistheorie.

آیا در دموکراسی ، آزادی عقیده و بیان شامل فعالیت دروغگویان نیز میشود ؟ نظریه شناخت یک شاخه از علم فلسفه و بخشی از فلسفه نظری است . امروزه اشاره میشود که رشد تئوری شناخت در عصر جدید به سبب بحران فلسفه متافیزیک بود .

هگل میگفت که شناخت و نظریه شناخت دارای وحدتی دیالکتیکی هستند و شناخت و نقد شناخت را نمیتوان از هم جدا کرد . چنانچه نظریه شناخت یک شاخه از فلسفه باشد باید دو احتمال را بپذیرد ؛ یعنی یکی غیرمفید بودن و دیگری غیرممکن بودن . گروهی مدعی هستند که بهتر است بجای شناخت ، از دانش بگوئیم چون نظریه شناخت یک تئوری از اشکال دانش است و دانش چیزی غیر از شناخت نیست . اندیشمندان بورژوازی ، دانش ، یقین ، منظور ، باور ، و عقیده را از جمله مفاهیم شناخت میدانند ، به این سبب سؤال میشود که نکنند اصلا ما در جستجوی یک اتوپی ناکجا آباد شناخت هستیم ؟

از زمان رواقیون در دوره یونان باستان ، فلسفه را به سه شاخه - منطق ، اخلاق ، و فیزیک (طبیعت) تقسیم کردند . نخستین متن نظریه شناخت متعلق به افلاتون ؛ در دیالوگ تئاتت ، در باره پرسش " دانش چیست ؟ " بود . افلاتون شناخت را پیرامون اموری میدانست که قابل دیدن باشند . در یونان باستان مفهومی برای دانش وجود نداشت غیر از واژه " دیده شده " . پدر دانش جدلی و ایده ، ارسطو بود . از واژه و مفهوم دانش ارسطو تا عصر جدید در محافل روشنفکری استفاده شد . نظریه شناخت در جستجوی اعتبار و تعریف عینی شناخت بود . طرفداری کانت از سه بخش بودن فلسفه بصورت منطق ، فیزیک ، و اخلاق ، موجب شد که تا عصر جدید این تعریف اعتبار داشته باشد . در قرن 19 توسط ادوارد سلر ، نظریه شناخت جدید مورد توجه قرار گرفت .

دکارت ، جان لاک و کانت از آنزمان به بحث در باره تئوری شناخت در فلسفه بورژوازی پرداختند . از میانه قرن 19 کوشش شد تا از فلسفه اعاده حیثیت شود و آنرا از جمله علوم جدی بحساب آورند و تعریف جدید آن از نظریه شناخت را بپذیرند . در قرن گذشته کوشش شد تا فلسفه را همان تئوری شناخت بحساب آورند که همیشه دنبال شناخت عملی بوده است ، به این دلیل نظریه علم که در قرن بیست جا باز نمود ، کوشید تا عنوان نظریه شناخت را به عقب براند .

از آغاز عصر جدید متفکران به این نتیجه رسیدند که علم باید بصورت یک سیستم تعریف شود ، و فلسفه آرزو داشت که آنرا بعنوان خرد ناب بشمار آورند . کانت میگفت که تمام فلسفه یا شناخت از خرد ناب است و یا شناخت عملی از اصول تجربی ؛ اولی را فلسفه ناب و دومی را فلسفه تجربی نامیدند چون علوم تجربی از عنوان فلسفه صرفنظر کردند ، فلسفه و فلسفه محض یکی شدند و از این طریق به متافیزیک نزدیک گردیدند که باعث بحران در فلسفه شد . در قرن 20 حتی فیلسوفانی مانند نیچه ، سارتر ، کی پرکه گارد ، هایدگر ، و آدرنو را در بعضی از محافل دانشگاهی ، فیلسوفانی غیرعلمی بشمار می آوردند .

جدیدا نظریه شناخت ، عنوان مدرن تئوری علمی را بخود گرفته است . پدیده شناسان ، نمایندگان فلسفه وجود ، و نئومارکسیستها با وجود اختلاف ماهوی روی این اصل توافق کردند که فلسفه باید همه چیز باشد و نه فقط تئوری شناخت ، گرچه تئوری شناخت فلسفی باید جایی مطرح شود که فضای فلسفی حاکم باشد . شناخت علمی مدتهاست که خود علمی منقد و مستقل شده که نیازی به نگاهی فلسفی ندارد. شناخت تنها شامل شناخت علمی نیست بلکه حاوی انواع دیگر عناصر شناخت نیز میباشد . در اصل شناخت و علم دو مفهوم جمع و گوناگون هستند .

بقول هگل مجموعه شناخت و نقد شناخت چیزی غیر از روش دیالکتیکی نیستند . هگل میگفت که کانت فلسفه اش را انتقادی نامید چون به نظر او هدف آن فلسفه ، نقد توانایی شناخت بود . در پایان

سئوال میشود که آیا واقعا دانش و شناخت یکی هستند ؟ هایدگر به تحقیر تئوری شناخت پرداخت و گفت که در فلسفه جدید از زمان دکارت مسائل اصلی نظریه شناخت ، فلسفه عصر نو شده اند ، و رابطه میان آگاهی و جهان ، ذهن و عین ، موضوعاتی صوری گردیده اند . یعنی حتی شک و اشتباه نیز از جمله موضوعات یک نظریه اشکال دانش شده اند . در میان 7 عالم یونان باستان ، کسانی مانند تالس ؛ نخستین فیلسوف غرب ، و سولون ؛ نخستین قانونگذار دوره باستان وجود داشتند . نخستین بار ارسطو بود که با طرح مفاهیم و واژه‌های علمی ، موجب آغاز دانش تئوریک شد . در پایان این مبحث باید پرسید ، پس تئوری شناخت مارکسیستی شامل چه نکات و اصولی است ؟

۲۷. فیلسوف و اتوپی سوسیالیستی .

Ernst Bloch 1885 – 1977

ارنست بلوخ- شاگرد وبر و مارکس .

ارنست بلوخ ، متفکر آلمانی یهودی تبار ، یکی از مهمترین فیلسوفان قرن بیست بود . او میگفت که ارزو و جستجوی بهشت برای انسان یک غریزه طبیعی میباشد . اتوپی مشخص بلوخ یک جامعه بی طبقه بر اساس دکترین مارکسیستی است . بلوخ همچون مارکوزه نماینده یک اتوپی چپ میباشد . انگیزه مهم فلسفه بلوخ جستجوی یک زندگی بهتر بر اساس امید و علائم اتوپی مشخص است . در نظر او در همه جا انگیزه متحرک انسان اشتیاق یک زندگی بهتر است . او مینویسد که اتوپی مشخص به تاریخ انسان و به طبیعت اطراف او معنی داده اند . امروزه سئوال میشود که آیا فلسفه امید و یا امید فلسفی او هنوز اعتبار علمی دارند ؟

بعدها اشاره شد که فلسفه بلوخ غیر از ارسطو و هگل متکی به عقاید نجات مسیحایی دین یهود بوده گرچه او متفکری مارکسیست بود و تئوری مارکسیسم برای او طرح مهمی برای یک اتوپی مشخص با اهمیت هومانیزستی است . بلوخ از نظر تاریخ فلسفی به هواداری از هومانیزم مارکسیستی اعتراف داشت . شاهکار او یعنی کتاب " اصل امید " بعدها اتوپی مشخص انسان بودن شد . او میگفت که یاس و سرخورده گی همراه همیشگی امید انسان هستند و امید ، آخرین احساسی است که نابود میشود چون انسان میخواهد که بصورت جمع و ما زندگی کند . افکار بلوخ یک فلسفه امید برای هومانیزم نمودن جهان بود .

بلوخ در جوانی تحت تاثیر جامعه شناسی ماکس وبر و جرج زیمل ، و در میانه سالی متکی به نظرات مارکس و هگل و در پایان زیر تاثیر افکار اگزیستانسیالیستی بود . لوکاچ ، دوست دوران دانشجویی بلوخ ، او را با مارکسیسم آشنا نمود. بلوخ با آدرنو و برشت نیز روابط دوستانه ای داشت . آدرنو در سال 1964 نوشت که بلوخ مشکل اقتصاد سوسیالیستی را پیش از اینکه مسیح ظهور کند ، حل نموده است ! . بلوخ تحت تاثیر رمان رولاند فرانسوی از فعالان جنبش صلح شد . او با تکیه بر شعری از هلدرلین میگفت- آنجا که خطر باشد ، ناجی میان مردم بوجود خواهد آمد . بلوخ با اشاره به متافیزیک ارسطویی فلسفه خود را متافیزیک نو نامید . او با انتقاد از مارکس میگفت که وی آینده را بطور ناکامل مورد توجه قرار داد و توضیح نداد که یک جامعه آینده سوسیالیستی و کمونیستی به چه شکلی خواهد بود، مثلا سیاست هنر در جامعه آینده را او مطرح نمود و ایکاش مارکس احتمال دیکتاتوری حزب را نیز میداد . مثلا در بلوک شرق دیکتاتوری پرولتاریا تبدیل به دیکتاتوری بر پرولتاریا از طریق کادرهای بالای حزب شده . در نظر بلوخ ، مارکس به حقوق بشر که شامل آزادیهای فردی است نیز تضمین لازم را نداد

از جمله آثار ارنست بلوخ - تفکر و اتوپی - توماس مونسر ، روحانی انقلاب - در میان کویر- آثار جای پا - ارثیه این عصر - ذهن ، عین ، توضیحاتی در باره هگل - اصل امید - حق طبیعی و حیثیت انسانی - مسائل بنیادین فلسفه - بیگانگی ها - مقدمه ای بر فلسفه - آته ایسم و مسیحیت - مقاومت و سلاح - مقالات فلسفی پیرامون خیالپردازی عینی - مارکس و انسانیت - معیارهای سیاسی در باره متد و سیستم نزد هگل - در مسیحیت شورش وجود دارد - در باره فلسفه رنسانس - مسایل ماتریالیسم ، ماهیت و تاریخ آن - فلسفه موسیقی - استتیک بدون توهم - آزادی و نظم - اتوپی اجتماعی - مسیحیت و آته ایسم - روح اتوپی - تاریخ فلسفه ، تمایل و اتوپی ، هستند . مجموعه آثار 16 جلدی او در سال 1954 منتشر شد . کتاب سه جلدی " اصل امید " 1600 صفحه ای او میان سالهای 1954 و 1959 نوشته شده است . از جمله موضوعات این کتاب - هنر ، ادبیات ، موسیقی ، دین ، تئوری اجتماعی ، و تئوری علم ، میباشد . کتاب " اثر جای پا " ی او روی هنر شاعری برشت اثر مهمی داشت .

ارنست بلوخ میان سالهای 1885-1977 زندگی نمود . او هیچگاه عضو حزب کمونیست نبود. وی در دانشگاه به تحصیل فلسفه ، فیزیک و موسیقی پرداخت . پدرش کارمند اداره راه آهن آلمان بود . او پیش و پس از جنگ جهانی اول به مخالفت با انترناسیونال اول و دوم پرداخت . وی شاهد جنگ جهانی اول ، جنگ جهانی دوم ، صعود و سقوط فاشیسم ، حاکمیت استالینیزم و تشکیل دو بخش آلمان در شرق و غرب بود . وی در سال 1949 بعد از پایان جنگ جهانی دوم بعنوان یک متفکر مارکسیست و سوسیالیست از دوران تبعید در آمریکا به آلمان شرقی سوسیالیستی مهاجرت نمود و در دانشگاه استاد فلسفه شد ولی به سبب انتقاد از استالینیزم ، به اتهام اتوپیست و رویزیونیست او را بعد از 12 سال اخراج نمودند . او به آلمان غربی رفت و در آنجا استاد فلسفه شد و در جنبش دانشجویی سال

1968 شرکت نمود . بلوخ در جنبش دانشجویی غرب خواهان پیوند تئوری و عمل بود . او غیر از فلسفه به ادبیات مخصوصا به اکسپرسیونیسم علاقه خاصی داشت . امروزه اخراج او از آلمان شرقی در آلمان را دلیل حاکمیت جنگ سرد میان دو بلوک میدانند. بلوخ میگفت که انقلاب اکتبر روسیه برای آن نبود که نتایج و حقوق انسانی انقلاب فرانسه و عصر روشنگری غرب را در کشورهای سوسیالیستی زیر پا بگذاریم و اگر مارکس از لغو مالکیت خصوصی بگوید ، منظورش حقوق فردی مانند آزادی و مقاومت در مقابل دیکتاتوری نیستند. بلوخ در آلمان غربی نیز به انتقاد از کاپیتالیسم پرداخت . وی در آنجا در شهر توپینگن که محل اقامت شلینگ ، هلدلین و هگل بود ، زندگی نمود . بلوخ تمام عمر یکی از افراد جنبش جوانان آلمان بود . او در آلمان سرمایه داری به مبارزه علیه ایجاد بمب نوترونی و پاراگراف ضد زن 218 پرداخت . در نظر بلوخ اتوپی نقشی سیاسی دارد . در استالینیسم او را همچون سقراط به اتهام انحراف جوانان از نظر فکری محکوم نمودند . بلوخ میگفت که در عصر طلایی اتوپی کمونیستی ، همچون در بهشت ، نهرهای شیر و عسل جاری خواهد بود! . انسانشناسی رادیکال فلسفه او در تمام عمر خود را با مقوله دین مشغول کرد . بلوخ مدعی بود که انسان به این دلیل همیشه به خدا باور داشته چون او خود کوششی برای تعالی و به ارج خدا رسیدن ، داشت .

۲۸. فلسفه و هنر عشق ورزیدن . ----- کاپیتالیسم عشق را هم بدنام کرده .

در غرب اشاره میشود که عشق مهمترین موضوع مورد علاقه بشریت است. تعداد رمانها و فیلم های عشقی بخشی از تولیدات فرهنگی و سرگرم کننده اروپا هستند. گرچه مهمترین شاعران جهان خود را با موضوع عشق سرگرم نمودند، ولی فقط فیلسوفان محدود و غیر مهمی به آن توجه نمودند. در فلسفه غرب عشق به جنس مخالف از زمان افلاتون یک آهنگ سرگرم کننده بوده است. بعضی ها عشق را یک هنر می نامند و سنوآل میکنند که انسان، عاشق جنس مخالف میشود یا عاشق شخصیت او، و یا عشق چه رابطه ای با علم زیست شناسی (بیولوژی) دارد، چه مرزی میان عشق و انجام رابطه جنسی وجود دارد؟ آیا عشق یک احساس است، یک احساس بی نظم و هرج و مرج طلب؟ منقدین چپ مدعی هستند که سرمایه داری عشق و مقوله رمانتیک را هم بصورت کالاهای مصرفی درآورده است. تازمانیکه فیلسوفان انسان را از طریق عقل گرایی او تعریف میکردند، عشق یک اتفاق و حادثه یا جنون و هرج و مرج احساسات بحساب می آمد. در ادیان و فلسفه ایده آلیستی، احساسات نمی بایست ارباب روح انسان میشد. فیلسوفی گفته بود چیزی را که نتوان با کمک عقل ثابت کرد درباره آن سکوت نمود.

در رابطه با فلسفه عشق گفته میشود که فلسفه معمولا شاخه ای سنتی و محافظه کارانه از علوم است و پیشداوری و قضاوت های خاص خود را دارد، گرچه فیلسوفانی مانند نیچه، شلگل، شوپنهاور، کیرکگارد، سارتر، رونالدبارت، فوکو ، و لومن بحث هایی را آغاز کردند، ولی امروزه در دانشگاه استادان از برقراری سمینار درباره عشق خودداری میکنند چون دانشجویان آنان را جدی نمی گیرند و حتی احتمالا بیشتر کتاب درباره عشق را در منطق صوری نوشته میشود تا درباره عشق، و گویی مسائل علم منطق صوری برای خواننده گان مهمتر است تا بحث و تئوری درباره احساسات عشقی . یاسپارس میگفت که عشق، غیر قابل فهم ترین موضوع است چون بدیهی ترین و عجیب ترین واقعیت آگاهی مطلق است. در دو قرن اخیر روانشناسان، شیمی دانان، زیست شناسان، و جامعه شناسان نیز خود را با موضوع عشق مشغول کرده اند. عشق شاید مهمترین موضوع و نقطه عطف میان منحنی طبیعت و علوم انسانی باشد. هاینه میگفت هر کس میدانند کتک و شکنجه چیست ولی کسی درباره عشق چیزی نمیداند. شاید اصلا مقوله ای بنام عشق واقعی وجود نداشته باشد و طبق نظرات افلاتون و لاروخ، آن جنون خدایان، دیوانگی فیلسوفان، و یا شیخ وحشت اخلاق گرایان باشد. عشق همچون هنر و دین، جهانی است که در آن احساسات قوی موجب نظرات رنگین میشوند؛ تصوراتی که نه رابطه ای با تجربیات حسی و نه با عقل و دانش دارند، یعنی جای عشق بیشتر در ادبیات و هنر بوده است تا در منطق و فلسفه . در رابطه با موضوع عشق سنوآل میشود که انسان حیوان خردمند است یا نتیجه محصول تاثیرات شیمی، یا موجودی فرهنگی؟ . با وجود همه انتظارات و وعده ها ، دانشی حتمی و علمی منطقی درباره عشق وجود ندارد. گرچه ویلیلم جیمز، میشل فوکو، اریش فروم، و سایرین نیز خود را با موضوع عشق مشغول کرده اند . سنوآل میشود که صفات و خصوصیات عشقی انسان از کجا ریشه میگیرند، از ارثیه حیوانی او، از دوران پارینه سنگی و یا زمان حال وی ؟ ، ژنهای او چه هدف و برنامه ای را دنبال میکنند؟ عشق اصلا برای روابط عاطفی مرد و زن بوجود نیامده، بلکه کمکی بود برای اذانه نسل بشر. در هر صورت عشق فقط یک احساس نیست. در جهان گلوبال کنونی چرا عشق رمانتیک این چنین اهمیت پیدا کرده، گرچه رمانتیک عشقی نیز مدتهاست که به کالایی مصرفی در بازار عرضه و تقاضای نظام سرمایه داری تبدیل شده است ؟

موفق ترین و پرفروش ترین کتاب غرب درباره عشق " هنر عشق ورزیدن "، اثر اریش فروم بود، که بیش از 5 میلیون بار در سراسر جهان بفروش رفت. این کتاب را امروزه عرفانی بودیستی بحساب می آورند. رویای نویسنده آن ، آلمان، مخلوطی یهودی از سوسیالیسم، هومانایسم، و عرفان شرقی بود. او بعد از پایان

جنگ جهانی اول و میان سالهای 1920-1930 در جستجوی یک ایده انساندوستانه برای جهان پاشیده از هم سرمایه داری آن زمان بود. مارکس و فروید در آندوره برای او مهمتر از انتظارات نجات بخش مذهبی بودند. آدرنو او را هیچگاه روشنفکری مهم بحساب نیاورد بلکه فیلسوفی ساده لوح، عام پسند ولی محبوب و پر خواننده. وی میگفت که کاپیتالیسم عقده ای است جزامی و یک نظام تولیدکننده بیماری و فقر. بعد از پایان جنگ جهانی دوم نارضایتی او از سرمایه داری باعث شدند که او به حزب سوسیالیست آمریکا به پیوندد. اریش فروم یک یهودی مارکسیست اتریشی بود که با به قدرت رسیدن فاشیسم از کشور خود همچون آدرنو به آمریکا پناهنده شده بود. زمانیکه او کتاب "هنر عشق ورزیدن" را نوشت، شدیداً تحت تاثیر "سن بودیسم" آسیای شرقی بود. بخش مهم کتاب، انتقادی است از افکار و انگیزه‌های اقتصادی سرمایه داری که انسان را سطحی و از خود بیگانه میکنند.

دو قرن پیش روسو در کتاب "درباره نابرابری میان انسانها" نوشته بود که انسان فرشته است ولی جامعه و تمدن صنعتی او را ضایع کرده اند. روسو را میتوان پدر تمام تئوریهای آسیب رسانی نامید. او میگفت که انسان آزاد زیر فشار اجبارهای اجتماعی و اقتصادی قرار میگیرد. از زمان گناه ارثی انسان در مسیحیت، تا روسو، و رمانتیک آلمان، تا زمان نیچه، فروید، آدرنو، و اریش فروم، انسان متفکر غربی همیشه به بحث و تعریفی برای ضرورت عشق پرداخته بود. اریش فروم مانند آدرنو میگفت که انسان تا زمانی که زیر فشار اقتصاد و اخلاق حاکم باشد، آزاد نیست چون آندو مانع شکوفایی وی میشوند. آدرنو و فروم هیچگاه هم نظر نبودند ولی منبع نظریات هر دو مارکسیسم و روانشناسی فروید بود. در دهه 60 قرن گذشته، مارکسیسم و روانشناسی در "تئوری انتقادی" مکتب فرانکفورت با هم متحد شدند. در نظر آنان کاپیتالیسم انسان را معیوب و دفرمه کرده، چون انسانی که از نظر اقتصادی آزاد نباشد، از نظر روانی و احساسی نیز آزاد نخواهد بود. آدرنو میگفت در سرمایه داری انسان نمی تواند یک زندگی درست، صحیح و سعادت مند داشته باشد و با اشاره به نظریه رابینا و زیربنای مارکس میگفت که روابط سرمایه داری، عشق و روابط عاطفی و انسانی را نیز نابود کرده اند.

مبارزان چپ نو دهه 60 قرن گذشته هم خود را انقلابی و هم مددکار اجتماعی بشمار می آوردند. فروم میگفت که مصرف کنندگان داغان و دفرمه شده نظام سرمایه داری را باید درمان کرد، و در حالیکه آدرنو از روانشناسی فروید فاصله گرفت، اریش فروم انتقاد سرمایه داری خود را بصورت نیاز به سلامتی روانی انسان و محیط زیست مطرح نمود. آنها میگفتند که عشق به جهان و انسان در مقابل حرص و طمع به ثروت و دارایی در نظام سرمایه داری مطرح شده چون آدم عاشق دنبال مالکیت نیست بلکه هستی و واقعیت را می پذیرد و نه حرص و طمع گردآوری مال و منال غیر لازم را دارد. اریش فروم تا آخرین نفس به امید یک صلح جهانی و یک سوسیالیسم انسانی کوشش نمود. فمینیست ها نه تنها به تحسین انتقاد او از نظام مردسالار در صنعت سرمایه داری بلکه به طرفداری او از سلامتی محیط زیست پرداختند. امروزه اشاره میشود که کتاب "هنر عشق ورزیدن" سالها کتاب مقدس جامعه رفاه غرب بود که در جستجوی یک هستی سالم کوشش می نمود.

Ethik

۲۹. فلسفه اخلاق

اخلاق یا دین در کتابهای درسی؟
مدارس غرب، درس اخلاق بجای دین.

پارلمان اروپا و غالب دولتهای سکولار و دمکرات غرب با مشکل جدیدی در مدارسشان روبرو شده اند. بدلیل رقم بالای مهاجرین مسلمان و یهودیان کشورهای بلوک شرق سابق در چند سال اخیر، در کنار دین مسیح، ادیان اسلام و یهود نیز هواداران قابل توجهی یافته اند، و به علت رشد زیاد احزاب سوسیال دمکرات، چپ، و سبز، در پارلمان اروپا و در غالب کشورهای عضو، نیرویی بوجود آمده در مقابل تدریس دین مسیح در مدارس که درس اخلاق را برای همه محصلین سه دین فوق و افراد لائیک پیشنهاد میکنند. به این دلیل در بعضی از ایالتهای این کشورها، کتاب فلسفه اخلاق در ساعتهای خاصی بجای درس تعلیمات دینی عرضه میشود. طبق آماری حدود 30000 میلیون مسلمان اکنون در اروپا زندگی میکنند و در بعضی از کشورهای غرب 3 تا 10 میلیون افراد مسلمان، وطن جدیدی یافته اند.

از جمله نامها و موضوعاتی که در کتب درسی کلاسهای 8 تا 12 دبیرستانها مطرح میگردند، اسامی و موضوعات زیر هستند: آشنایی با نظریه های اجتماعی و اخلاقی: ارسطو، جان لاک، کانت، فروید، ماندلا، و غیره. و از جمله عنوانهایی که در این 5 کتاب مطرح میشوند، موضوعات زیر هستند:

انسان کیست و چه میخواهد؟ جهان و کره زمین در اختیار همه، زمان چیست؟، خواب و رویا، شاهراهی بسوی ضمیر ناخودآگاه، روان، یک ساختار پیچیده، وجدان یک نرم درونی، تفکر پیرامون مرگ، انواع خاکسپاری در ادیان گوناگون، تصور انسان از زندگی بعد از مرگ، قبول خودکشی یا کمک بخودکشی از نظر قانونی. دین چیست؟ پیرامون ادیان: مسیح، یهود، اسلام، بودیسم. دین و استتیک، احساسات و تجربیات استتیک، هرمنوتیک، هنر تفسیر است. آیا انسان نیازه دین دارد؟ خانه های ادیان: کلیسا، مسجد، کنیسه، دیر. خشونت، تجربه با خشونت، خشونت در جنگ. از جنگ عادلانه تا مقاومت صلح آمیز، استفاده دولت از خشونت. شهادت فردی و جمعی در مقابل خشونت دولتی.

ما و دیگران، پسران و دختران، دوستی نیازه زمان دارد. بهترین دوست کیست؟ انتظار از دوستی، آیا با حیوانات میتوان دوست شد؟ سعادت راحت نیست، خوشبختی چه ربطی با پول دارد؟ عدالت یعنی چه؟ انواع فقر، کودکان نیز دارای حقوقی هستند. عده ای پول پارو میکنند، عده ای نان شب ندارند. به وجدان گوش

دادن، احساس مسئولیت کردن، آیا همیشه باید حقیقت را گفت؟ اظهار همدردی با دیگران، کمک به معلولان، جشن گرفتن، مهمان نوازی صفتی عالیست. فرهنگ ما، فرهنگ آنان. لغت نامه مفاهیم فلسفی و اخلاقی در پایان کتاب. اشاره به بیوگرافی اسامی آمده در طول کتاب.

بعنوان انسان در این جهان زیستن، سن بلوغ، جهانی پر از ماجرا، عشق و رمانتیک، شکستها و سرخورده گی های عشق های جوانی، ایستگاههای زندگی، اوقات فراغت و تفریح، عشق > دوستی، رفاقت، شکست، عاشق شدن و رازهای دوستی، چگونگی حل مشکل و اختلاف باهمنوع، مودبانه و منطقی بحث و مشاجره کنید، سازش، تفاهم، تفاوت، قضاوت و پیشداوری، رهبری، منحرف کردن، مدهای روز، مسئولانه عمل کردن، شهامت چیست؟ فقر و ثروت، مادر زندگی نیاز به چه داریم؟ انتظارات از یک انسان، خود را بشناس، اسطوره و افسانه آدم و حوا، اسطورهها جوابهایی به جهان در دوران کهن، امید و ایمان، در جستجوی معنی زندگی، از کجابه کجا؟ چرا؟ هدفهای زندگی، شرایط بحرانی، مرزی، نقطه عطف، وداع با زندگی، اگر انسان همنوع را تهدید کند، آیا مرگ یگ تنبیه الهی است؟ فرقه ها و محافل مذهبی، انسان و طبیعت، پولدارها فقرا را می خورند، ترقی و پیشرفت، نانی خالی زیر سقف آسمان، کره زمین و طبیعت نیاز به دولتی انسانی دارند، کره زمین و طبیعت را اسیر خود نکنیم، در جستجوی کشف دین، من انسانی غیر مذهبی هستم، خدایان و خدا، در کتاب مقدس، خدا سخن میگوید؟ مراسم مذهبی، بیت المقدس یا اورشلیم، مرکز ادیان تک خدایی، ادیان جهان: مسیحیت، اسلام، یهود، بودیسم، محمد و وحی، زنان در اسلام، جهاد یعنی کوشش در زندگی مورد دلخواه خدا، ادیان باید موجب وحدت یا اختلاف اولاد آدم شوند؟ سئوالات تاریخ در سایه ای ننگین یا افتخارات گذشته ها؟ یهود و مسیحیت ریشه های مشترکی دارند، مسیحیان با مسلمانان دیدار میکنند، بودیسم را نیز مورد بحث قرار دهیم.

فلسفه چه فوایدی دارد؟ سقراط در آتن، بحث های جدلی، راه خود را در زندگی یافتن، جوان بودن یعنی لذت بردن؟ لذت و تفریح باید نقطه پایانی داشته باشند، جوانان چه آینده ای دارند؟ فرم های زندگی، هم جنسگرایی، بیماری ایدز، حامله گی دختران جوان، چرا عشق اینهمه خریدار دارد؟ انسان و رویاهایش، فریب و معنی روبا، آزادی، مسئولیت، اتحاد، همبستگی، آزادی انسان، مسئولیت در اجتماع، آیا پیشرفت زن موجب بحث های اخلاقی میشود؟ آیا امید برای انسانهای بیمار و وجود دارد؟ آزادی، برابری، برادری، همدردی با دیگران باشد یا خیر؟ کانت، نیکوکاری و وظیفه است، تحقیر، خشونت، تحمل و مدارای دیگران، آیا خشونت بر جهان حاکم است؟ چه کاری علیه قضاوتها و پیشداوریها ی غلط انجام داد؟ جان لاک، نامه ای درباره دیگرمداری، فرهنگهای خارجی برای هرکشوری یک ثروت هستند، حقوق مساوی برای همه، یک دولت بدون قانون به کجا میرسد؟ حق مقاومت و اعتراض برای همه، آیا دولت میتواند موجب عدالت شود؟ قانون اعدام، آری یانه؟ آیا انسان دارای وجدان است؟ وجدان میتواند راهنمای انسان شود؟ دانش، ایمان، امید، از اسطوره تا منطق، در جستجوی عقل کل و عقل جهان، انسانها و خدایان در جهان مدرن، مذهبی بودن یعنی چه؟ ادیان جهان، اقدامات اجتماعی و انسانی یک دین، دیدار با اسلام، محمد و اسلام، زنان در اسلام، مسلمانان در اروپا، ادیان هسته ای مرکزی و واحد دارند، پروژه اخلاق جهانی، فرقه ها و شیطان پرستی، شیطان هم مد شده، شیطان یعنی اعتراض و شورش؟ فرقه های بودیستی و هندوی در غرب، روبا و آرزوی جهان بهتر، چرا انسان نیاز به اوتوپای و ناکجا آباد دارد؟ حقوق انسانی، نلسون ماندلا سنبل مقاومت، جهان نیاز به صلح دارد.

۳۰. قربانیانی از ادبیات سیاسی .

فراز و فرود يك جریان ادبي .

Expressionismus

اکسپرسیونیسم .

از جمله بازماندگان سبک اکسپرسیونیستی که بنام و مشهوریتی فراموش نشدنی رسیدند، میتوان از : برشت ، بوشنر، کافکا، دوبلین، بن ، هاینریش مان ، و جویس ، نام برد . آنها یا مدتی هوادار این جریان ادبی-هنری بودند و یا اینکه آثاری در این سبک از خود بجای گذاشتند . ولی شش تن از آنان بنامهای : تراکل، اشتراک، زورگر ، مارک، اشتادله، و لیشتن اشتاین ، به سبب شور وطن پرستی، در حین جنگ جهانی اول کشته شدند .

با قدرت رسیدن فاشیسم ، پنج تن دیگر آنان بنامهای : س. اینشتین ، کلور ، تولر ، وایس، ولفن اشتاین، بدلیل فشارهای سیاسی- اجتماعی، دست به خودکشی زدند .

و حداقل دو تن دیگر از آنان در بازداشتگاههای اجباری نازیسم، بنامهای : موهزام ، و کورنفلد، بقتل رسیدند. دو تن دیگر بنامهای : سرنر، و فون حدیث، تا زمان پایان جنگ جهانی دوم، در اسارت نازیها بودند.

ویخش مهمی از یهودیان آلمانی زبان این جریان، دست به مهاجرت و فرار زدند. گ. بن ، یکی از مشهورترین شاعران این جریان، مدتی هوادار فاشیسم شد و توانست به شغل پزشکی خود ادامه دهد. منتقدین چپ مدعی هستند که گروهی دیگر که نتوانستند مانند : برشت ، هاینریش مان، و ریشتر، راهی بسوی پرولتاریای انقلابی بیابند، به بن بست رسیدند و گوشه گیر شدند.

گروهی دیگر هم با هدف: سیاسی نمودن هنر - و استتیک نمودن سیاست - به فکر تشکیل يك جمهوری آناشویستی شاعران، افتادند - و در نوامبر سال 1918، به تقلید از انقلاب اکتبر شوروی، در جنوب آلمان، اعلان حکومت جمهوری اتویستی، خود را نمودند. ولی بعد از چند ماه به سبب حمله ناسیونالیسم و فاشیسم، شکست خوردند .

آنان خلاف مارکسیستها، پرولتاریا را قطب مقابل بورژوازی، معرفی نکردند- بلکه خواستند با کمک قشر و صنف ناسازمان یافته پنجم ! ، یعنی : روشنفکران ، هنرمندان، بی خانمان ها، فواحش، و مجرمین ، قدرت را حفظ نمایند.

واژه اکسپرسیونیسم در زبان لاتین به معنی : هنر بیان ، است . اوج سالهای شکفتگی این جریان ادبی-هنری را بین سالهای 1910 - 1925 بحساب می آورند. آنان برای انجام انقلاب سیاسی-اجتماعی، خواننده و مردم را به انقلاب فکری دعوت کردند و مدعی شدند که با زوال جامعه و جهان کهن، دنیایی نو بوجود خواهد آمد. مورخین سیراندیشه فرهنگی، ریشه اکسپرسیونیسم را در آثار گذشته : استریندبرگ، داستایوسکی، ویتمن ، و سمبولیسم فرانسوی می بینند. که بدلیل بحرانهای درونی و روانی انسان پیش از جنگ جهانی اول، بوجود آمد. اکسپرسیونیستها کوشیدند به بهانه دفاع از حقوق فرد و آزادی شخصی، به مبارزه با: انسان مکانیکی جامعه صنعتی، تمدن شهرهای انبوه صنعت زده، ساختارهای اتوریته بورژوازی ، فرهنگ پادشاهی و پهلومی آلمان. مکانیکی شدن زندگی بوروکراتیک، اتوریته دولت و خانواده، علم و فن زده گی زندگی، تسلط رسانه های جمعی وابسته. عقل زده گی و نظم گرایی اجباری انسان و جامعه، پردازند.

گروهی دیگر، علت وجود جریان اکسپرسیونیسم را رقابتی میدانند با : تبلیغات رنگین خیابانی کالاهای مصرفی، مغزشوپی رسانه های جمعی سرمایه داری، ترس و بیگانگی انسان در شهرهای بزرگ و بدون مسافرخانه!، رونق فن و صنعت حمل و نقل و تحرك، مخالفت احساسی-فکری با مکاتب رقیب مانند: ناتورالیسم، امپرسیونیسم، سمبولیسم، و رمانتیسم نو. اکسپرسیونیستها، خود را ضد واقعگرایی ناتورالیستی و عکس برداری و فتوکپی ظاهری امپرسیونیستی، توصیف روانشناسانه، و بررسی علت و معلولی حوادث و واقعیات، معرفی نمودند. گروه دیگری دلیل رشد آنان را: اعتراض به اتوریته صنعت، مبارزه نسل ها، جهانی شدن امپریالیسم، احساس خطرپایان جهان و انسان. بشمار می آورند. شاید به این سبب بخشی از اکسپرسیونیستها به عرفان و عالم خلسه پناه برد .

پاره ای دیگر از صاحب نظران چپ، این جریان را اعتراضی میدانند در آغاز قرن بیستم علیه بورژوازی، بی عدالتی اجتماعی، روابط غیردمکراتیک سیاسی، بیگانگی فرهنگی، بی محتوایی فرهنگ رسمی حاکم دولتی- که از موضعی غالب آناشویستی به انتقاد اجتماعی و سیاسی می پردازد، انتقاد و خشمی که نتوانست توده ای شود و میان روشنفکران چپ محدود ماند. گروهی دیگر آنرا اعتراضی رمانتیک در برابر سرمایه داری به حساب می آورد. انتقاد و مخالفت سطحی و صوری اکسپرسیونیستها را در آنجا می بینند که مثلن گرچه ضد جنگ بودند، ولی به علل جنگ طلبی امپریالیسم نمی پرداختند، یا اینکه اکسپرسیونیسم را جریانی خرده بورژوازی در تمام زمینه های هنری و ادبی می نامند که در دوره گذر بسوی سرمایه داری انحصاری بوجود آمد، یا خشم انقلابی روشنفکرانه که ضد فرم های ایستای: امپرسیونیستی و ناتورالیستی بود . با این وجود چند تن از نمایندگان ادبیات و هنر انقلابی-کارگری، مانند برشت ، ر.بشر، و ه.مان، از آن بیرون زدند. منتقدین چپ این ادعا را که جریان اکسپرسیونیستی، همان شکل رئالیسم سوسیالیستی زبان و ادبیات آلمانی است، را قاطعانه رد میکنند و خوشحالند که اکسپرسیونیسم، سرانجام از طریق نوعی "رئالیسم انتقادی" به کنار زده شد. نزدیکی جهان اکسپرسیونیستی به فلسفه زندگی اگزیستنسیالیستی، امروزه غیر قابل انکار است .

مرحله اول ادبیات اکسپرسیونیسم با ژانر شعر بین سالهای 1910-1914 آغاز شد. مشهورترین شاعر آن، گاتفرید بن، و داستان نویس آن ، کافکا به : تنهایی ، بیچاره گی ، زوال ، آواره گی، بی هدفی ، و افسرده گی، انسان غربی پرداختند. در درام های برشت ما شاهد انتقاد اجتماعی میشویم . هاینریش مان، با رمانهای انتقادی خود به مشهوریت جهانی رسید. ر. بشر ، بسوی رئالیسم سوسیالیستی، استالینیسم، و طبقه کارگر رفت. شاعران آلمانی زبان، یهودی تبار این مکتب، به موضوعات مذهبی و عرفانی پرداختند.

مکتب اکسپرسیونیسم پیش از اینکه در مکتب دادانیسم حل شود، کوشید تا برای نجات خود از تئوری نیهیلیستی نیچه، نظریه نسبیت اینشتین، عقاید هدمندی تاریخ لنینگ، و فلسفه شکاکي واهینگر، کمک بگیرد. انتقادات مرحله ای اکسپرسیونیستها از عقل گرایی و تمدن صنعتی باعث شد که در بحث های اکسپرسیونیستی سال 1937 و با اشاره به موضع گیری سیاسی بن، به آنان تهمت شبه فاشیستی بزنند، گرچه نازیها در دوران حکومت خود شدیداً از اشاعه هنر و ادبیات "بی ریشه" اکسپرسیونیستی ممانعت نمودند. امروزه آثار اکسپرسیونیستی : تراکل، دوبلین، بن ، و هایم ، بخشی مهم از ادبیات آلمانی بشمار میروند.

اکسپرسیونیست های ادبی رامیتوان بخشی از ادبیات مدرن غرب بشمار آورد، و گرچه آنان پروسه مدرنیته را از نظر فرم و محتوا در خود هضم نمودند و لی همزمان به انتقاد از آن نیز پرداختند. دادانیسم هم گرچه سالها به تمسخر آن پرداخت ولی سرانجام وارث اکسپرسیونیسم شد. اکسپرسیونیست ها در آغاز ادعای انقلابی نمودن فرم های ادبی و هنری را داشتند و گرچه دارای : بنگاه نشر، چاپخانه، کتابفروشی، کلوپ، محفل، مجلات، کافه، و رسانه خود بودند، اغلب مورد سانسور و تعقیب نیز قرار میگرفتند. آنها برای ابراز هیجان احساسات شخصی، گاهی از ساده و تلگراف نویسی، واژه سازی

خودسرانه، و مخالفت با منطق زبانی، و انفجار فرم های استتیک ادبی گذشته، استفاده می نمودند. در سال 1919 يك مجموعه شعر اکسپرسیونیستی با عنوان "سقوط و زوال بشریت" منتشر گردید. اکسپرسیونیستها در داستان و ناول نویسی، از فرم کوتاه نویسی استفاده می کردند.

۲۱. فوتوریسم، ادبیات غیررسمی آوانگارد است!

آقایان، خانم ها!، ریش هایتان را قدری کوتاه کنید، چادرتان را کمی جمع و جور کنید، میخواهیم امروز از جاده ترانزیت جهنم، بالای دره پنجشیر بگذریم.. این جمله را که به مناسبت معرفی گینزبرگ، شاعر هیپی معترض آمریکایی گفته شده، يك جوان اهل قلم طرفدار مکتب فوتوریست، میتوانست گفته باشد. فوتوریسم، گرچه در ایتالیا زیر تاثیر فلسفه نیچه و برگسن، با ادعای آینده نگری ادبی بوجود آمد، ولی در روسیه حوالی انقلاب اکتبر، به شکوفایی رسید و بخشی از تاریخ ادبیات مدرن آنجا گردید. فوتوریستها برای صنعت و ماشین در جامعه مدرن شهرهای پرجمعیت کف زدند و هورا کشیدند، به این دلیل محبوبیت آنها معمولا در میان دانشجویان، معلمان جوان و تحصیلکردههای بیکار بود. آنها خود را مخالف روشنفکران و مبلغ عملگرایی، تظاهرات و شلوغکاری میدانستند. به نظر فوتوریست ها، شاعر باید همچون تیراندازی ماهر، با يك چشم نیمه بسته به خارج از مرزهای مام وطن بنگرد. آنها شعر را رقاصه ای کتک خورده، و جمال شناسی هنر را، يك گناه کفرآمیز نام گذاشتند و میگفتند، شعر را باید از کرسیت تنگ و اجباری علم صرف و نحو و دستور زبان گرامری آزاد کرد. به نظر آنها، شاعر باید کیمیاگر زبان و واژه باشد. در مورد تاریخ فوتوریسم میتوان گفت که آن در آغاز قرن بیستم در ایتالیا بوجود آمد. فیلیپ مارینتی، نظریه پرداز آن در فوریه 1909 در روزنامه فیگارو، چاپ پاریس وجود مکتب خود را اعلان کرد. فوتوریسم سرانجام در سال 1924 به شکلهای: کویسیم، دادئیسم، و سوررئالیسم تجزیه شده و به ابدیت آوانگارد پیوست. آنها خود را انقلابیون زبان و ادبیات جدید میدانستند و مدعی بودند که جامعه را میتوانند تغییر دهند و به سکوی مدرنیته برسانند. فوتوریست ها خود را نیز نوایغ زمان شان معرفی میکردند و میگفتند: ما تاج ادبیات ملال آور گذشته را از سر سنت گرایان برخواهیم گرفت و همچون عقاب بلندپروازی بالای دره سقوط به گردش خواهیم آمد. ما بلبلای هستیم که چهچه زنان، ولی بدون اصل و هدف، خط و تمایل، جنبش ادبیات مهاجم را حمایت خواهد کرد. ما از ارتفاع آسمان خراش آوانگارد به ادبیات رسمی مدرسه ای و مکتبی مینگریم، خواهان قطع رابطه با ادبیات سنتی دانشگاهی هستیم، ما مخالف زبان و ادبیات انباری و شبستانی رئالیسم و سمبولیسم می باشیم. امروزه میتوان گفت که فوتوریسم، نوعی از نوع رادیکال اکسپر-سیونیست بود که هنر مدرن، مخصوصا دادا و سوررئالیسم را زیر تاثیر گذاشت. فوتوریست های ایتالیا، بزرگترین تاثیر را روی ادبیات مدرن روس گذاشتند، به نظر صاحب نظران، فوتوریسم اولین و مهمترین جریان آوانگارد ادبیات روس بود. پاسترناک در باره آنها میگوید: فوتوریستهای جوان مجبور شدند با سرنوشت خود وارد معامله و سازش شوند. کوشش فوتوریستها که به شکل هنر رسمی شناخته شوند، بعد از پیروزی انقلاب اکتبر در شوروی، با شکست روبرو شد چون بلشویکهای جانبدار واقعگرایی اجتماعی، فوتوریستها را نیهلیستهای آنارشیزم میدانستند. وزارت فرهنگ دولت جدید، کتاب دکتر رادین بنام - فوتوریسم و جنون - را که قبل از انقلاب منتشر شده بود، بارها تجدید چاپ کرد تا فوتوریستها را سینه دیوار قضاوت فرهنگی جامعه تب دار بگذارد. بعد از مرگ استالین، از فوتوریستهای ادبی، اعاده حیثیت شد و عمر کوتاه 12 ساله آنها در روسیه را - دوره نقره ای ادبیات مدرن- نام گذاشتند.

۲۲. ادبیات - و - تذکرات جهانی . (Georg Lukacs 1885-1971)

بایک حساب سرانگشتی غیرعلمی، ولی تحقیقی میتوان حدس زد که گئورگ لوکاج، مورخ مارکسیست ادبیات، متولد مجارستان، باید حدود يك میلیون صفحه مطالب ادبی، فلسفی، تاریخی و سیاسی در طول عمر خود خوانده باشد، چون او باره آثار غالب نویسندگان، فیلسوفان و مبارزان اجتماعی سه قرن اخیر اروپا نظرمیدهد. لوکاج نه تنها رمانهای قطور: بالزاک، داستایوسکی، تولستوی، توماس مان، زولا، گوته و غیره را به نقد کشید، بلکه از آثار: مارکس، انگلس، هگل، لنین و ماکس وبر نقل قول می آورد. او ارزشمینه استتیک و دانش زیبایی شناسی میتوان چون مارکس به حساب آورد. باتکیه بر آثار لوکاج میتوان او را اخلاقگرا دانست. طبق اعترافاتش، ورود او به حزب کمونیست نیز يك اقدام و تصمیم اخلاقی بود. ضرب المثلی میگوید: انسان با استعداد همیشه از صراط مستقیم خارج میگردد و لوکاج نوشت که هیچ ایدئولوژی بی تقصیری وجود ندارد و اعلان بیطرفی در جهان ایدئولوژیها غیرممکن است. تنها امکان يك موضع گیری برای انسان با وجدان وجود دارد، آنها هم موافقت یا مخالفت با آن ایدئولوژی است. عده ای مخالفت و مبارزه لوکاج با متفکرین دیگر را نصفیه حساب شخصی او با خودش میدانند، چون لوکاج قبلا مدتی شاگرد هرکدام از آنها بوده. جوله دفریت مینویسد، از جمله تراژدیهای ایدئولوژیهای دکماتیک این است که بهترین تئوریسین های آنها روزی به منتقدین آشتی ناپذیرشان تبدیل میشوند. لوکاج در طول عمر مبارزاتی خود، چند بار به زندان حکومت کشورهای مختلف افتاد. شاید امروزه با قدری تاخیر بتوان او را يك مارکسیست آزادیخواه نامید. او بعد از قدرت رسیدن نازیها در بخشی از اروپا، به شوروی پناه برد و در آنجا سردبیر مجله ادبیات بین الملل شد، گرچه در طول سالهای بین دو جنگ جهانی نام لوکاج در کشورهای بلوک شرق سابق، تداعی

کننده اتهام رویزونیستی بودن بود. بدنامی لوکاچ در زمان مرگ، در کشورهای فوق در حدی بود که روزنامه پراودا در سال 1971 فقط در یک خبر 4 سطر مرگ او را اعلان کرد، در حالیکه روزنامه لوموند در فرانسه بیش از یک صفحه از او را با خود را به او اختصاص داد.

لوکاچ فرهنگ باستان را به سه دوره: حماسی، تراژدی، و فلسفی تقسیم میکند و میگوید که در عصر فعلی، حماسه سرایی غیرممکن است و بجای آن، ژانر رمان وارد ادبیات گردیده. فرم رمان بیان نوعی سرگشته گی و بی وطنی احساسی و فکری انسان مدرن است. ژانر رمان امروزه قهرمان خاص خود را دارد، یعنی فردی که همیشه در حال جستجوی راه و هدف است. قهرمان حماسه هم جویای هدف و راه بود، ولی او یقین داشت که به هدفش میرسد و یاد راه هدف مشخص خود، شکست میخورد و نفعه میشود و بعنوان پهلوان در اسطورهها بزندگی فرهنگی ادامه میدهد. ولی در ژانر رمان حاضر، نه راه و نه هدف قهرمان و انسان بطور مستقیم معین و واضح است. علاقه لوکاچ به مسایل اجتماعی و تاریخی زندگی انسان رنجبر باعث شد که او اهمیت خاصی به رمان تاریخی بدهد. لوکاچ میگوید، فقط رمان تاریخی است که میتواند توالیتر بودن تاریخ را نشان دهد. باتکیه بر تولد رمان تاریخی در اوایل قرن 19 توسط والتر اسکات انگلیسی، لوکاچ نوشت که، از زمان انقلاب فرانسه به بعد اولین بار انسان شاهد نمایش جنبش توده ای در ادبیات شد. به نظر او با آثار بالزاک و تولستوی، رمان تاریخی به مرحله رمان واقعگرای اجتماعی رسید، و بعد از آنها میتوان انسانگرایی آزادی خواهانه ادبی را در رمانهای: رمان رولان، آنا تول فرانسه، استفان تسواویگ و هاینریش مان مشاهده کرد. مخالفت لوکاچ با زولا بدلیل دلخوری اش با ناتورالیسم است و انتقاد او از ناتورالیسم و فوتوریسم، ریشه در انتقادهای معلم او، هگل، از سمبولیسم و رمانتیک دارد. لوکاچ به پیروی از لنین به نویسندگان چپ توصیه میکرد که آنها از آثار ارزشمند کلاسیک فرهنگ گذشته بورژوازی استفاده نمایند و آثار باارزش خود را آورند. نویسندگان کلاسیک رئالیست مانند: شکسپیر، سروانتس، گوته و بالزاک به نظر او نمیتوانند معلم برجسته ای برای نویسندگان ترقیخواه باشند. انگلس، به تحسین از رئالیسم گفته بود که، توانایی بالزاک در پرداختن به تحلیل جامعه فرانسه و تاریخ آن از جمله دستاوردهای آن مکتب است و لوکاچ باتکیه بر این نظر انگلس، برخلاف دکترین حاکم آن زمان حزب کمونیست، به دفاع از نویسندگانی مانند: پوشکین، گوگول، داستایوسکی، استاندال و فلوربر پرداخت و از آنها اعاده حیثیت نمود. لوکاچ میگفت، عمق و معنی و وسعت رئالیسم واقعی چنان گسترده است که آثار شکسپیر، گوته، بالزاک، استاندال، دیکنز و تولستوی را میتوان از آن جمله بشمار آورد، او ادامه میدهد که ما ادبیات خوب یا بد داریم، شکسپیر و گوته را نمیتوان به بهانه سوسیالیستی نبودن نفی کرد. فرق اساسی بین ادبیات خوب سوسیالیستی و یا بورژوازی وجود ندارد و در سال 1956 آزادی کامل برای ادبیات را خواستار شد. او به نقل از گوته، مبلغ ادبیات جهانی گردید، حتا زمانی که درباره: والتر اسکات، تولستوی و یا بالزاک نظر میدهد. لوکاچ اخلاقگرا به انتقاد از زیبایی گرایی در هنر میگوید که تبلیغ استتیک مطلق باعث میشود که مرز و مقیاس شناخت نیک و بد مخدوش شود. به نظر او اساس ادبیات واقعی باید رئالیسم باشد. هنر واقعی برای لوکاچ همیشه اغراض به بی عدالتی و حضور در این جهان و نه پرداختن به مسایل عالم هپروت است. او میگفت، مرکزی ترین وظیفه رئالیسم سوسیالیستی پرداختن انتقادی به دوره استالین مخوف است. بنظر او در زمان استالین یک ناتورالیسم دولتی، رئالیسم واقعی را به کنار زده بود.

لوکاچ به انتقاد از ادبیات کارگری جنبش کمونیستی مینویسد، آنها اغلب ارزش استتیک و هنر ی لازم را ندارند و ایدئولوژی مارکسیسم هیچ ضمانتی برای ادبیات و فرهنگ مترقی نیست. گرچه مارکسیسم-لنینیسم هیمالیای جهان بینی ها است، ولی اگر خرگوش لرزان ترسویی روی قله آن جست و خیز نماید، هیچگاه بزرگتر از فیلی که در دشتهای خشک و برهوت دامنه کوه باشد، بزرگتر نخواهد شد. به نظر او اکثر اهل قلم دوره استالین، نقل قول آوران بیحاصلی بودند، چون برای پرداختن به هر موضوعی، فقط کافی بود که نویسنده، به گردآوری نقل قولهای مناسبی از استالین بپردازد و آنها را هنرمندانه بهم وصل کند. طبق ادعای لوکاچ، بعد از انقلاب اکتبر شوروی، یک ادبیات انقلابی-رمانتیک و یک ادبیات آوانگارد به رهبری مایاکوفسکی بوجود آمد. اعلان رئالیسم سوسیالیستی به شخصیت پرستی مزورانه استالینیستی میدان داد. به نظر لوکاچ، رئالیسم سوسیالیستی دوران استالین مانند سالهای حکومت هردیکتاتور دیگری، ضد هنر و ادب بود. او مخالف تعریف؛ هنر به معنی تبلیغ مستقیم، بود. لوکاچ میگوید، تمام آثار جاودانی ادبیات نشان میدهند که تاریخ و استتیک در رابطه تنگاتنگ باهم هستند. در مقالات او نیز، مقوله استتیک و تاریخ باهم متحد میشوند و در ارتباط با هنر و واقعیات اجتماعی قرار میگیرند. به نقل از اهل نظر، مارکس و انگلس، علم استتیک سیستماتیکی از خود بجای نگذاشتند. اظهارات مارکس درباره هنر و فرهنگ یونان باستان و اشتغالات ادبی انگلس درباره بالزاک و رئالیسم در مان را، میتوان آغازی برای بحث استتیک و زیبایی شناسی در مارکسیسم بحساب آورد.

آنچه در مورد بیوگرافی لوکاچ بطور مختصر میتوان گفت، این است که او بین سالهای 1885-1971 در مجارستان بطور منقطع زندگی نمود. پدرش رئیس بانک و مادرش از اشرافزادگان بود. والدین او هردو ریشه یهودی-آلمانی داشتند. لوکاچ میگوید، جامعه شناسی ادبی او غیر از مارکس، زیر تاثیر دو کتاب: فلسفه پول، نوشته زمیل و، یادداشتهای پروتستانی، مارکس ویر است. او هاینه را اولین شاعر و متفکر انقلابی اروپا و توماس مان را آخرین نماینده رمان رئالیستی-انتقادی میدانند. به نظر او بنیادگذار رمان تاریخی، والتر اسکات است. رمان اجتماعی رئالیستی قرن 19 ادامه رمان تاریخی پایان قرن 18 بود. لوکاچ والتر اسکات را بزرگترین نویسنده تاریخ میدانند. او پوشکین، گوگول و استاندال را ادامه دهنده راه اسکات می شمارد. بنظر لوکاچ بزرگترین نمایشنامه نویس قرن گذشته برشت است. او نیچه

رابنیادگذار خردگریزی دوره امپریالیسم میدانست، چون بنظر او نیچه از آغاز مخالف دمکراسی، سوسیالیسم و حقوق زنان بود.

لوکاچ مخالف نویسندگان آوانگارد مانند : دیولین، جویس، دوس پاسوس بود، در صورتیکه او نویسندگانی مانند: گورکی، رمان، رولان، توماس مان را برای آموزش جوانان اهل قلم توصیه میکرد. او آثار : فلور، دیکنز، تورگنیف، تولستوی را بخشی از هومانیزم کلاسیک میدانند.

از جمله آثار لوکاچ : تئوری رمان-تاریخ و آگاهی طبقاتی-رنالیسم روس در ادبیات جهانی-گوته و زمان اش- مقالاتی درباره رنالیسم-بالزاک ورنالیسم فرانسوی-هگل جوان- نوع خاص زیبایی شناسی-اثر هنری و رفتار زیباشناسانه- هنر بعنوان پدیده ای اجتماعی تاریخی- و نیچه، پیشگام استتیک فاشیسم، هستند. آثار لوکاچ معمولا پیرامون ادبیات قرن 19 و 20 و تاریخ سیر اندیشه در آلمان هستند. دو کتاب او : تاریخ و آگاهی طبقاتی- و تئوری رمان ، از مهمترین آثار قرن بیستم بودند. کتاب تئوری رمان او : توماس مان، ارنست بلوخ، والتر بنیامین، لوسین گلدمن و آدرو راز نظر ادبی و جامعه شناسی ادبی تحت تاثیر قرار داد. مقاله ای از لوکاچ بنام : پیرامون موضوع پارلمانتاریسم ، آلمان سبب خشم لین شد. از جمله دیگر مقالات مهم لوکاچ : فراز و فرود در ادبیات آلمان ، و ادبیات آلمان در عصر امپریالیسم، هستند.

در زمان حیات به لوکاچ القاب گوناگونی داده و اتهامات زیادی به او زده شد، از جمله : روشنفکر اخلاقگرا- مارکسیست دانشگاهی- ریزیونیست- بلشویک- زیبایی شناس- آموزگار استالینیست- واقعگرای سوسیالیست ، و غیره . در بعضی از کشورهای بلوک شرق سابق به لوکاچ ایراد میگرفتند که او نوع مدرن خردگریزی ، یعنی مذهب را نادیده میگیرد و فقط به مبارزه با خرد ستیزی آته ایستی می پردازد .

۲۳. لوکاچ ، تئورسین ادبیات اجتماعی.

Georg Lukacs 1971 – 1885

لوکاچ ؛ سایه ادبی مارکس بود !

جورج لوکاچ ، دانشمند و نظریه پرداز ادبیات، هنر و زیباشناسی، مورخ مارکسیستی ادبیات، فیلسوف و ساستمدار مجارستانی، خالق آثاری پیرامون ادبیات قرون 19 و 20 غرب است. او زیر تاثیر مارکسیسم میخواست شرایط اجتماعی ادبیات و هنر را توصیف کند. وی میگفت که هنر یک شکل عالی بازتولید رفتار و کردار انسانی است. او مهمترین تئورسین ادبیات سوسیالیستی نیز بود. وی میخواست از مقوله های مارکسیستی در ادبیات و هنر استفاده نماید. در فرهنگ غربی، او سالها یک ناظر تاریخی و جامعه شناسانه ادبیات بشمار میرفت. لوکاچ از سال 1930 با کمک مقالات برنامه ای خود، سیاست ادبی احزاب کمونیست را تعیین نمود. او در آنجا خواهان واقعگرایی اجتماعی و واقعگرایی بورژوازی شد و خود را مخالف فرهنگ زوال و مبتذل بورژوازی و تجربه گرایی نویسندگان چپی مانند برشت معرفی نمود.

امروزه ادعا میشود که هدف نظری لوکاچ یک رنسانس مارکسیسم بود. وی میگفت که تفکر بدون رابطه با واقعیت بی ارزش خواهد بود. کتاب "تئوری رمان" لوکاچ که تئوری ادبیات نیز است، مشهورترین اثر وی میباشد. لوکاچ در این کتاب تحول رمان غرب را باتکیه بر آثار نویسندگانی مانند: سروانتس، گوته، کلر، بالزاک، فلور، تولستوی، و داستایوسکی شرح داد. او خالق آثاری پیرامون فلسفه نظری و فلسفه عملی؛ مخصوصا علم زیباشناسی نیز است. وی کوشید با نقد آثار: والتراسکات، بالزاک، گوگول و تولستوی، به جریان تاریخی ادبیات : انگلیس، فرانسه و روسیه اشاره کند. لوکاچ بعدها در زمان تبعید در مسکو خواست که یک استتیک مارکسیستی سیستماتیک را مطرح نماید. باید یادآوری نمود که رنالیستهای ادبی قرن بیست فکر میکردند که میتوانند با انعکاس واقعیت در ادبیات، موجب تغییر مثبت عملی آن شوند، به این دلیل نظریه پردازی مانند لوکاچ تعصب شرح و توصیف ناتورالیستی را رد میکرد. او میگفت که رمان نه تنها باید واقعیات را توصیف کند، بلکه باید جریان تغییر مثبت آنرا نیز نشان دهد، یعنی نه آنطور که واقعیات هستند بلکه بطور دیالکتیکی آنطور که خواهند شد. لوکاچ رمان "مادر" ماکسیم گورکی از سال 1907 را نمونه خاص واقعگرایی اجتماعی میدانست. آن نخستین باره زبان انگلیسی منتشر شده بود. در این کتاب با وجود مادری سنتی و مذهبی، قهرمان داستان، کارگری مدرن و مبارز، یخشی از یک جنبش کارگری در رابطه با انقلاب را نشان میدهد. لوکاچ مدرنیسم در ادبیات و هنر را جریانی فرمالیست دانست که فقط زوال و ابتذال سرمایه داری را نشان میدهد.

در نظر لوکاچ وظیفه هنر تصویر واقعیت است یعنی آن، واقعیت را منعکس میکند، به این دلیل او مدافع فرم های هنری رنالیستی و بورژوازی در آثار : تولستوی، بالزاک، گوته، گوگول، توماس مان و غیره بود، چون در نظر لوکاچ آنان جریان تاریخی و اجتماعی را با کمک ادبیات بطور رنالیستی نشان میدهند. وی مینویسد که تمام واقعیات یک شخصیت و خصوصیت اجتماعی-تاریخی دارند. لوکاچ با کمک آثارش تاثیر مهمی روی فضای روشنفکری قرن بیست بجا گذاشت. نظرات او موجب بحث هایی در: فلسفه، جامعه شناسی، هنر، و تئوری ادبیات شدند. او تحقیقات تاریخی-ادبی در آلمان را پیرامون گوته و توماس مان و رمان تاریخی مطرح نمود. کوشش لوکاچ برای آن بود که انسان بعنوان موجودی در ابعاد: فرهنگ، سیاست و اخلاق منعکس شود. وی میگفت که زمانی میتوان بر اختلاف میان زندگی و هنر غالب شد که زندگی طور دیگری سازماندهی شود. او این هدف را فلسفه عمل انقلابی نامید که در دهه بیست قرن گذشته مطرح نموده بود. در استتیک لوکاچ دو مفهوم رنالیسم و انعکاس واقعیات، مورد بحث قرار میگیرند. گلدمن و هابرماس از جمله کسانی هستند که در پایان قرن گذشته برای کشف مجدد لوکاچ کوشیدند. لوکاچ جوان بر اثر تجربیات خود، زندگی رایک آنارشی از رنگهای سیاه و سفید دانست. سالها

نام لوکاچ نه تنها یادآور مکتب ادبی رئالیسم سوسیالیستی بود بلکه اورا سنبل: ضد آوانگارد و ضد رمانتیک و ضد شعار "هنر در خدمت هنر" بحساب می آوردند.

لوکاچ نه تنها در کلاس درس جامعه شناسی زیمل شرکت نمود بلکه آشنایی شخصی با بلوخ، ماکس وبر، و لاسک داشت. نقد فرهنگ رادیکال لوکاچ را تحت تاثیر تئوری "تراژدی فرهنگ" زیمل میدانند. سالها جذابیت آثار لوکاچ از آنجا بود که کوشید نظرات مارکس و ماکس وبر را باهم ادغام نماید. لوکاچ در دانشگاه نه تنها در رشته تاریخ و فلسفه درس خوانده بود بلکه تحت تاثیر ایده آلیسم آلمانی و "فلسفه زندگی" که آن زمان مد روز بود نیز قرار گرفت. مراحل روشنفکری لوکاچ را سه مرحله تقسیم میکنند: دوره پیش از مارکسیسم، دوره تبلیغ مارکسیسم غربی، و دوره مارکسیسم بنیادگرا. حمایت موقت لوکاچ از استالین را با حمایت های دیگر از هیتلر مقایسه میکنند و ادعا میشود که راه فلسفه به سیاست، ممکن است به گمراهی فلسفه بکشد. برای لوکاچ درسهای مارکسیسم پایه و اساس کار نظری و عملی؛ یعنی کار سیاسی بودند.

نویسان لوکاچ در جوانی میان علم و متافیزیک باعث شد که لوکاچ را شبیه قهرمانان آنتارتولستوی بدانند. گرچه لوکاچ منتقد استالینیسم نیز بود، محققین غربی او را مبلغ نوعی دگماتیسم ضد هنردانستند. بلوخ و بعضی از اعضای مکتب فرانکفورت مانند آدرنو و هابرماس تحت تاثیر لوکاچ هستند. والتر بنیامین نیز خود را شاگرد لوکاچ میدانست. خانم (آگنس هلر) از مکتب بوداپست، یکی از شاگردان مهم لوکاچ بود که بعدها به غرب پناهنده گردید. لوکاچ از جمله نویسندگانی است که چاپ و نشر سیاه و مخفی آثارش در کشورهای تحت سلطه سانسور از جمله کشورهای بلوک شرق سابق، در رتبه دوم در تاریخ نشر کتاب قرار گرفته است.

گرچه لوکاچ از زمان جنگ جهانی اول عضو حزب کمونیست شد ولی گویا خط رسمی حزب را هیچگاه دنبال نمود. وی بارها به انتقاد از دگماتیسم در استالینیسم پرداخته بود. وی در تمام آثارش نسبت به مارکسیسم و کمونیسم؛ ولو مدل غربی اش؛ وفادار ماند. در دهه بیست قرن گذشته او با ایمان به موضوع روز بودن انقلاب جهانی، دهه سالی از نقد ادبی و تئوری هنر دست کشید. لوکاچ از یکی از مهمترین نمایندگان نئومارکسیسم یا مارکسیسم غربی بشمار می آورند، و تاثیر مهمی روی تشکیل و تکامل نئومارکسیسم از خود بجا گذاشت.

یکی از زمینه های مبارزه لوکاچ فعالیت علیه فاشیسم بود. او نظریه فاشیسم را ترکیبی از: خردگریزی، داروینیسم اجتماعی، و نظریه نژادها، میدانست. وی متفکرانی مانند: شلینگ، شوپنهاور، نیچه، و دیلتای را جاده صاف کن های فلسفه فاشیسم دانست چون در نظرات آنان با خرد و روشنگری وداع کردند و با کمک ایده های سیاسی و اخلاقی خود ابتذال را رواج دادند. او اینگونه فیلسوفان را متهم به خردگریزی نمود. از جانب دیگر، لوکاچ کوشید تا تصاحب فیلسوفانی مانند: کانت، فیشته، هگل - و نویسندگانی مانند: گوته، شیلر، بوشنر، و هولدرلین، توسط فاشیسم را مانع گردد. او سوء استفاده فاشیسم از ادبیات کلاسیک آلمان از جمله آثار گوته و هولدرلین را افشامود و زمانیکه نازیسم کوشید تا از اشاعه بیشتر نام های این کوشید با کمک مقالات خود او را شاعر ملی واقعی آلمان معرفی نماید. لوکاچ میگفت که از استتیک روشنگرانه و مسئول کلاسیک باید بعنوان وسیله ای علیه تاریخ ادبیات جعلی فاشیستی استفاده کرد. او رمانتیک را وسیله ای در دست فاشیسم برای فعالیتهای ضد روشنگری دانست و از روشنگری مارکسیستی در مقابل فلسفه ارتجاعی "زندگی" سخن گفت.

زندگی فکری لوکاچ رامیان اخلاقگرایی و انقلابی بودن تقسیم میکنند. او در سال 1919 کتاب "تاکتیک و اخلاق" را منتشر کرده بود. از دیگر آثار او: روح فرم ها، تئوری رمان، گوته و زمانش، جستارهایی درباره رئالیسم، جامعه شناسی ادبیات، صفات خاص زیبایی شناسی، تاریخ و آگاهی طبقاتی، و تاریخ تحول درام مدرن، هستند. کتاب "تابودی عقل" او را که بازیر عنوان "خردگریزی از شلینگ تا هیتلر" نیز است، در رابطه با انتقاد از استالینیسم میدانند.

جورج لوکاچ متولد کشور مجارستان بود. او از سال 1885 تا سال 1971 در کشورهای گوناگون و غالباً بدلیل تبعید، زندگی نمود. پدرش مدیر بانک بود. وی بارها بازندگی خود ریسک نمود تا در تاریخ "فاجعه های!!" انقلاب جهانی شرکت کند. در زمان حکومت موقت شورایی مجارستان در سال 1919 وزیر فرهنگ شد و بعد از شکست آن دولت، او را مدتی خطر اعدام تهدید نمود. وی در زمان جنگ جهانی اول میخواست باتکیه بر آثار داستایوسکی یک اخلاق نئوکانتی را مطرح نماید. امروزه اشاره میشود که وی در طول عمر خود با فعالیتهای ضد استالینیستی اش امید به یک سوسیالیسم انسانی را هیچگاه از دست نداد.

۲۴. ما و زنان روشنفکر غرب .

Hannah Arendt 1906-1975

هانا آرنهت ، نظریه پرداز سیاسی .

خانم هانا آرنهت ، فیلسوف ، متفکر سیاسی ، ژورنالیست ، روشنگری اجتماعی و مسئول برای درک نظام های توانا و جنایت هایش علیه بشریت؛ مانند فاشیسم و استالینیسم ، کمک مهمی نمود . او مینویسد که شکست دولتهای ملی در آغاز قرن گذشته و رشد جنبش های توده ای مدرن ولی بدون رهبری لایق و سالم ، موجب برقراری فاشیسم در غرب شد . امروزه اشاره میشود که نظرات او را باید با توجه به شرایط قرن 20 یعنی حاکمیت فاشیسم و استالینیسم مورد توجه قرار داد .

هانا آرنت به تجزیه و تحلیلی مهم و پرمحتوا در باره توتالیتریزم در قرن بیست پرداخت . یکی از موضوعات آثارش ، انسان در عصر مدرن است . وی مینویسد که حاکمیت توتالیتر مانع فعالیت مهم انسان یعنی " دوباره آغاز کردن " میگردد . او مدعی بود که انسان هیچگاه بدون پیش داورى زیسته است . در نظر او انسان ذاتا موجودی عملگرا و فعال است . او به سه نوع فعالیت انسان اشاره میکند/ کار برای امرار معاش و برخورد با طبیعت ، کار خلاق و تولید هنری ، کار و فعالیت سیاسی و اجتماعی . او با اشاره به نقش فعال انسان در جامعه و سیاست ، نیرویی به فلسفه عملی داد . وی میگفت که خلاف دوره یونان باستان ، در عصر جدید ، کار تولیدی مزاحم آزادی و فعالیت سیاسی افراد جامعه شده است . در دموکراسی مدرن ، قدرت سیاسی فقط برای مدت محدودی به گروه و یا حزبی واگذار میشود . هانس یوناس درباره وی نوشت که هانا آرنت شدیداً اخلاقی بود ، حرفهایش مهم ، تحریک کننده ، گاهی غلط ، ولی هیچگاه مبتذل و بی اهمیت نبودند .

از جمله آثار هانا آرنت - فلسفه وجود چیست ؟ ، عناصر و منابع حاکمیت توتالیتر ، در باره زندگی عملی ، خانم راحل فرانهاگن ؛ یک زن فمینیست یهود ، میان گذشته و آینده ، محاکمه آیشمن در اسرائیل ؛ ابتذال جنایت ، در باره انقلاب ، قدرت و خشونت ، در باره زندگی روح ، انقلاب مجارستان و ایده آلیسم توتالیتر ، انسان در عصر سیاه ، مکاتبه با یاسپارس ، بلومن فلد ، ماری مک کارتی ، حقیقت و دروغ در سیاست ، بحران صهیونیسم ، سیاست چیست ، حقیقت تاریخی و حقیقت عقلگرا ، ریشه و فایده انقلاب ، طرح پرسشهایی در باره تعلیم و تربیت ، پایاننامه دانشگاهی در باره مفهوم عشق نزد آگوستین مقدس هستند . مهمترین اثر او " عناصر و منابع حاکمیت توتالیتر " است . او در این کتاب میگوید که یهودی کشی قرن بیست اروپا ، ریشه در یهودی ستیزی قرون 18 و 19 این قاره داشت . گرچه کتاب محاکمه آیشمن او در سال 1961 نوشته شده ، این کتاب تا سال 2000 اجازه نشر در اسرائیل نیافت .

هانا آرنت در سال 1906 در شرق آلمان آنزمان دنیا آمد و در سال 1975 در تبعید در آمریکا درگذشت . او تنها فرزند یک خانواده یهودی هوادار حزب سوسیال دموکرات آلمان بود و در سالهای جوانی دوستانی کمونیست داشت . مادر او یکی از هواداران روزا لوکزامبورگ بود . هانا آرنت در 14 سالگی به مطالعه کتاب " خرد ناب " کانت پرداخت . وی در دانشگاه به تحصیل رشته فلسفه ، الهیات پروتستانی ، و لغت شناسی زبان یونانی پرداخته بود . هانا آرنت با روی کار آمدن فاشیسم در سال 1933 در آلمان ، به سبب یهودی بودن ، ابتدا به فرانسه و سپس به آمریکا فرار نمود . او در آلمان و در فرانسه دو بار توسط راستگرایان دستگیر شده بود . وی در آمریکا به شغل‌های استادی دانشگاه ، و برایشگر بنگاه نشر ، ژورنالیسم و مقاله نویسی پرداخت . او نخستین بار در آمریکا کتاب " یادداشت‌های روزانه کافکا " را منتشر نمود . وی در سال 1935 سفری به فلسطین نمود و خواهان تشکیل دولتی یهودی/عربی در آنجا گردید . نظریه توتالیتریزم او بر اساس فاشیسم و استالینیسم موجب شد که جنبش چپ دانشجویی سال 1968 غرب به نظرات وی اهمیتی ندهند .

هانا آرنت گرچه خود را نظریه پرداز سیاسی میدانست ولی با جنبش چپ و راست مخالف بود . در نظر او توتالیتریزم دولتهای ناسیونالیستی در فاشیسم و استالینیسم، برابری ساختاری داشت . او متفکری سیاسی و مسئول بود که از آغاز خواهان تشکیل ارتشی یهودی علیه فاشیسم آلمان گردید . در نیمه دوم قرن بیست، او از صهیونیسم فاصله گرفت و اعلان نمود که مسئولیتی در مقابل اشتباهات و افراط گرایی این سازمان یهودی ندارد . او در گزارش از محاکمه آیشمن نوشت که بوروکراتها و قلم بدستانی مانند آیشمن در یک نظام دیکتاتوری ، سنبل کشتار توده ای مردم میشوند . هانا آرنت در جوانی تحت تاثیر فلسفه هایدرگر ، هوسرل ، یاسپارس ، و بولتمن بود. او بعدها به تحقیق در باره ریشه فلسفه وجود در آثار کی یر که گارد و یاسپارس پرداخت . از جمله موضوعات آثار او، غیر از توتالیتریزم ، یهودی ستیزی و اختلاف نژادی ،- او به طرح نظرانی در باره امپریالیسم ، صهیونیسم و جنبش دانشجویی ، و جنگ ویتنام پرداخت . او سه گونه وظیفه برای فکر قائل است / تفکر ، قضاوت ، خواست و اراده . او خلاف مارکس، نه از خود بیگانگی انسان در عصر سرمایه داری بلکه از بیگانگی انسان با جهان اطراف در دوره جدید میگفت . آنت ، جهانوطنی سوسیالیستی و هومانیتی را یک خیالپردازی اتوپیستی نامید . او تصور سوسیالیستی از مالکیت اجتماعی را یک اتوپی پر از تضاد و تناقض دانست . آرنت در کتاب 1000 صفحه ای " عناصر و منابع دولت توتالیتر " به امپریالیسم و یهودی ستیزی میپردازد . او روی نقش اجتماعی فلسفه اگزیستنسیالیسم سارتر تاکید نمود و میگفت که میتوان حقیقت را در آنجا نشان داد .

۲۵. هربرت مارکوزه

Herbert Marcuse 1898 – 1979

جامعه مصرف ، خالق انسان يك بعدی ؟
چپ هایی که به وطن باز نگشتند!

مارکوزه ، فیلسوف، جامعه شناس و نظریه پرداز اجتماعی مکتب فرانکفورت، در زمان فاشیسم، بدلیل مارکسیست و یهودی بودن به آمریکا فرار نمود و تبعه آنجا شد. او در آمریکا غیر از تحقیقات ضد شوروی استالینیستی ، مدتی هم مسئول سازمان ضد جاسوسی! آمریکا در اروپا بود. مارکوزه با توجه به شکست استالینیسم در شوروی، میگفت که تئوری مارکسیسم برای آزادی انسان کافی نیست و باید با کمک روانشناسی فروید، کامل شود. در نظرات او زمانیکه ایده های عصبروشنگری به واقعیت نپیوسته

باشند، خطر فاشیسم بشر را تهدید میکند. اودرکنار آدرنو و هورکهایمر از مهمترین نمایندگان "تئوری انتقادی" مکتب فرانکفورت بود.

منتقدین چپ پیرامون وی مینویسند که او تحت تاثیر هگل، فروید و هایدگر، یک نظریه اجتماعی آرمانگرایی، ضدلنیستی، خرده بورژوازی، چهگرایانه را نمایندگی میکرد که در آن نقش تاریخی طبقه کارگر و رهبری حزب مارکسیستی-لنیستی در آن انکار میشوند. اودون جهت یابی ترقیخواهانه، روی نیروهای روشنفکری ضدامپریالیستی در غرب اثر گذاشت. مارکوزه بجای اشاره به فقر و گرسنگی طبقه کارگر در زمان مارکس، در مکتب فرانکفورت، به جامعه رفاه و جامعه مصرف؛ با اقتصاد مازاد تولید اشاره میکند که انسان در آن از خود بیگانه شده است. در نظراو طبقه کارگر غرب در نظام سرمایه داری حل شده، چون در رفاه عمومی و جامعه مصرف سهیم است. اودین سبب امید به انقلاب اجتماعی از طرف طبقه کارگر و حزب کمونیست نداشت، بلکه نیروهای حاشیه ای مانند روشنفکران، دانشجویان، اقلیت ها، آس و پاس ها، و نسل های بر باد رفته را متحد انقلاب میدانست.

وی باتکیه بر روانکاوی فروید میگوید ابتدا باید غریزهای شخصی را آزاد کرد و برای آزادی بیرونی یعنی آزادی از اجابارهای سیاسی و اقتصادی، باید ابتدا به آزادیهای درونی یعنی آزادی غریزها دست یافت، یعنی انسان ابتدا باید خود را آزاد کند تا بتواند در وقوع یک انقلاب اجتماعی شرکت کند. اودر جنبش دانشجویی دهه 60 غرب، ظرفیت انجام یک انقلاب سراسری را میدید. مارکوزه به تک بعدی شدن انسان در جامعه سرمایه داری اشاره میکند چون عقل او به عقلگرایی فنی کاهش یافته، این فرم عقلگرایی نه فقط در صنعت بلکه در تمام شاخه ها ملاحظا حتا در سیاست نیز بوقوع پیوسته است. در رابطه با حمایت هایدگر از فاشیسم هیتلری، مارکوزه در مبحث "خیانت یا اشتباه فیلسوفان" میگوید که هگل ازدولت پروس. لوکاخ از استالینیسم، و سارتر از سازمان چریکی ارتش سرخ آلمان، حمایت کردند. (در این رابطه مبارزان سابق و بریدههای طلبکار پر خاشاک نمیتوانند حمایت نگهدار از جمهوری اسلامی را در این ردیف قرار دهند)!

چهار ستون مهم تئوری اجتماعی انتقادی مارکوزه متکی بر دیالکتیک هگل، تحلیل سرمایه داری مارکس، اگزیستنیسیالیسم هایدگر، و روانشناسی فروید هستند. فلسفه او تاثیر مهمی روی نسل جنبش دانشجویی دهه 60 غرب از خود بجای گذاشت. مارکوزه شخصا در کلاسهای درس هوسرل و هایدگر نیز شرکت کرده بود. در علم زیبایی شناسی و ادبیات، اوزیر تاثیر هگل و نظریه رمان لوکاخ بود. او تحت تاثیر هایدگر، خود در جوانی خالق متونی اکسپرسیونیستی بود. به این دلیل او همیشه یک اگزیستنیسیالیست ماند و امکان فرار به مقوله تاریخ جهان، برای او غیر قابل تصور بود. مارکوزه در نظریه جامعه همیشه در مسیر کلاسیک ها از جمله افلاتون، ارسطو، کانت و روسو باقی ماند. او با کارهای تئوریک خود تاثیر مهمی روی ادبیات مدرن نیز بجا گذاشته است. مارکوزه میخواست از طریق مسائل ادبی، بخشی از تاریخ انسانی را نیز روشن کند. موضوع دکترای مارکوزه "ژانر رمان هنری آلمان" نام داشت که پیرامون سیر ادبیات آلمان از زمان هاینه، گوته، کلر تا توماس مان، پیرامون رمانتیسم و رئالیسم بود.

درباره نظریه جامعه صنعتی پیشرفته، هیچ کتابی مانند (انسان یک بعدی) مارکوزه به انتقاد بنیادین از جامعه مصرف مدرن نپرداخت. اودر آنجا میگوید که انسانها با کمک تبلیغات، دستکاری، و مغزشویی وادار به مصرف میشوند، در حالیکه پیرامون نیازهای واقعی آنان سکوت میشود. مارکوزه به پیشرفت صنعتی و سوء استفاده از روانشناسی، اشاره میکند که انسان را مدام زیر فشار روابط تولید قرار داده تا با حاکمیت سرمایه، غریزهای او را دستکاری کنند، بدین دلیل او در آثارش خواهان آزادی ارضای غریزها است تا انسان بتواند به تغییر جامعه حاکم بپردازد.

مارکوزه مدعی است که دستگاه تولید نظام سرمایه داری تمایلات اقتدارگرایانه دارد، وضعیتی که در آن زندگی سیاسی، فرهنگی و خصوصی انسان زیر جبرهای روابط تولید قرار میگیرند. او عقلگرایی کامل یا اتوریته را نوعی خردگریزی می نامد، به این دلیل در جامعه صنعتی پیشرفته، زندگی نه واقعا آزاد است و نه خردمندانه. به نظر مارکوزه، در عقلگرایی صنعتی پایان سرمایه داری، یک خرد گریزی مخفی شده است، جامعه بورژوازی خردگریز است چون آن مانع آزادی فرد و شکوفایی وی میشود یعنی توانایی های اقتصادی و صنعتی نه در خدمت شکوفایی انسان بلکه متکی به زیر سلطه قراردادن او کوشش می نمایند. در جامعه سرمایه داری مدرن، شکل های جدیدی از کنترل احساسات، دستکاری، و فشار اعمال میشود که غالب انسانها متوجه دست نامرئی آنها نمیشوند.

مارکوزه در جوانی میگفت که باید آتش رمانتیک را در روشنگری جا داد و انقلابی که قدری ماجراجویی در بر نداشته باشد، بی ارزش است، چون ما همه جا شاهد نظم کافی هستیم؛ اتحادیه ها و سندیکاها، احزاب سوسیال دمکرات، افشار "چوخ بختیار" حاکم در جامعه و دولت، و غیره. شاید ایده های رمانتیک، او را بسوی چپ هل داده باشند و نه نظرات راسیونالیستی یک جامعه سوسیالیستی. او ادبیات و هنری سخن میگوید که استتیک سیاست در آن مخفی شده باشد. در نظراو شورش هنر ادبیات در مقابل زندگی انسان از خود بیگانه، نوستالژی فرم زندگی آزاد و زیبا است که تقاضای انقلابی کردن اشکال گوناگون زندگی را می نماید. اودر مقابل قطب روح و تفکر سرمایه داری، به تصویر و تصور یک اخلاق استتیک می پردازد که عقل و احساسات را باهم آشتی دهد. مارکوزه مدعی است که از فرم های زیبایی شناسی میتوان وجود فرم های آزادی را تشخیص داد.

در حالیکه آدرنو و هورکهایمر به جنبش دانشجویی غرب بادیده شک می نگرستند، مارکوزه در آنان متحدی را میدید که برای آزادی جامعه کوشش میکند. او را رسانه ها سالها یکی از پیامبران چپ های

جوان نامیدند. مارکوزه خلاف مارکس میگفت که تغییر آگاهی انسانی میتواند موجب تغییر شرایط اقتصادی شود.

هربرت مارکوزه در سال 1898 در خانواده ای ثروتمند یهودی در برلین دنیا آمد و در سال 1979 در غرب آلمان درگذشت. او خلاف سایر اعضای گروه مکتب فرانکفورت بعد از شکست فاشیسم دیگر به وطن خود برای اقامت دائم باز نگشت. وی در دانشگاه به تحصیل فلسفه و ادبیات آلمانی پرداخت و بعد از دانشگاه، بیش از شش سال به شغل کتابفروشی مشغول شد. مارکوزه در سال 1917 عضو حزب سوسیال دمکرات آلمان شد و چند ماهی عضو شورای سربازان انقلاب موقت 1918 بود، ولی بعد از قتل لیبکنشت و روزا لوکزامبورگ توسط نیروهای راستگرا، از حزب سوسیال دمکرات خارج گردید.

از جمله آثار او: عقل و انقلاب، عشق و فرهنگ، انسان تک بعدی، فرهنگ و جامعه، ساختارگریز و جامعه، روانکاوی و سیاست، ایده‌هایی پیرامون نظریه انتقادی جامعه، دوام فرهنگ؛ مخالف یک زیباشناسی مارکسیستی خاص، تحقیقی درباره اتوریته و خانواده، درسهای اجتماعی مارکسیسم روسی، پایان اتویی، کوشش درباره آزادی، مصاحبه با مارکوزه، پایاننامه دانشگاهی؛ هستی‌شناسی هگل و پایه گذاری یک نظریه تاریخگرا، شورش و ضد انقلاب، هستند.

کتاب (تحقیقی پیرامون اتوریته و خانواده) او درباره تاریخ سیر اندیشه و جامعه شناسی آلمان تا سال 1933 است. کتاب (عقل و انقلاب) او، با زیرعنوان "هگل و تشکیل نظریه اجتماعی"، نقش نظریه هگل در تاریخ اجتماعی است. کتاب (تئوری اجتماعی مارکسیسم روسی) او، برخوردی است با جعل توتالیتار سوسیالیسم عدالتخواهانه در استالینسم. کتاب (انسان یک بعدی) او انتقادی است بنیادین از جامعه مصرف مدرن، که تاثیر مهمی روی جنبش دانشجویی آلمان و آمریکا گذاشت. کتاب (فرهنگ و جامعه) مارکوزه، مجموعه مقالات او پیرامون نظریه انتقادی در جامعه سرمایه داری است.

۲۶. قسم آزادیخواهی روی تپه گنجشک ها !

آلکساندر هرتسن، نویسنده، فیلسوف و مبارز اجتماعی روسیه زمان تزار، همچون تروتسکی و کروپتکین، نشان داد که روسها در ژانر خاطره و اتوبیوگرافی نویسی، درجهان بی همتا هستند. بعد از شکست آزادیخواهی جنبش دکابریست ها، هرتسن جوان، همراه رفیقی، در روی تپه ای، معروف به تپه گنجشکها در اطراف شهر مسکو، قسم یاد کرد تا در راه عملی نمودن آزادی، هیچگاه دست از مبارزه اجتماعی برندارد.

ازبیدشاسنی های تاریخی زمان هرتسن این بود که هر روشنفکری یا مبلغ ناسیونالیسم پان اسلاویستی روسی ویا جانبدار فرهنگ و ارزشهای اروپای غربی می بود. یعنی انتخاب موضع گیری بین؛ بدتر و بد درمیان ترقیخواهان.

در دایره المعارف های امروزی، هرتسن را با القابی مانند: مبارز سیاسی اجتماعی، دمکرات انقلابی، فیلسوف، و از پیشگامان مبارزه برای تبلیغ ایده‌های سوسیالیستی، مفتخر میکنند. غیر از آنها، هرتسن یکی از روزنامه نگاران و ناشرین مشهور مهاجر نیمه دوم قرن 19 روسیه نیز بود. به نقل از لنین، او یکی از پایه گذاران مطبوعات آزاد و مستقل تاریخ روسیه نیز بود.

هرتسن از نظر فلسفی زیر تاثیر هگل و فوئرباخ بود. لنین درباره او مینویسد: او تنگاتنگ در کنار ماتریالیسم دیالکتیک مبارزه نمود، ولی در مرز ماتریالیسم تاریخی توقف نمود. متاسفانه او قانونمندی تاریخ را درک ننمود و در بند اتویی باقی ماند.

هرتسن و اسکندر از جمله نامهای مستعار او بودند. نام واقعی هرتسن، یعقوب لوف بود. هرتسن در سال 1812 در مسکو دنیا آمد و در سال 1870 در تبعید در پاریس درگذشت. پدرش یک ژنرال اشرافی و مادرش یک زن خدمتکار آلمانی بود. هواداران با تکیه بر واژه آلمانی هرتسن، او را "فرزند قلب" نامیدند. او در جوانی با کمک رفیقی بنام اوگارت، محفلی ضد تزار، برای لغو نظام مالک الرعیتهی تشکیل داد. و بعدها با کمک مبارز دیگری بنام بلینسکی، نیز رادیکال ترین شاخه روشنفکران انقلابی روسیه را پایه گذاشت. هرتسن سالها به افشای ناسیونالیسم اسلاویست ها و جناح راست جهان وطنان بورژوا لیبرال غرب گرا پرداخت. او در جوانی به جرم آزاداندیشی چندسالی در نقاط بد آب و هوای روسیه تزاری در تبعید بود. و سرانجام در سال 1847 به خارج فرار و مهاجرت نمود و در سوییس پاسپورت و ملیت سوییسی را قبول کرد. ثروت و ارث پدری موجب شد که خلاف سایر مهاجرین، او در خارج دچار فقر و تنگدستی نباشد.

هرتسن در حین انقلاب فرانسه در سال 1848 در آنجا حضور داشت و در این رابطه کتاب " نامه هایی از ایتالیا و فرانسه" را منتشر کرد که خوانندگان بیشمار یافت. درباره آگاهی او گفته میشود که گرچه هرتسن ژورنالیست سیاسی بود ولی او پیچیده تر از آن فکر میکرد که بتواند رهبر انقلابی تودهها شود. آثار هرتسن در زمینه: ادبیات، فلسفه، تحقیقات اجتماعی و تاریخی، و ژورنالیسم، فناپذیر هستند. از نظر عملی، وی از سال 1869 در انترناسیونال اول نیز شرکت نمود.

هرتسن در جوانی دوستدار آثار شیلر، مخصوصا نمایشنامه " دزدهای" او بود و به مطالعه آثار: روسو، ولتر، فوریه، سن سیمون، بایرون، شلینگ، و آثار ممنوعه پوشکین و دکابریست ها پرداخت. او در دوران دانشجویی خود را با فلسفه طبیعی و علوم طبیعی مشغول کرد. هرتسن در دهه 40-50 قرن 19 با تکیه بر هگل و فلسفه ماتریالیستی اروپایی و عقاید سن سیمون، تئوری جنبش دمکراتیک انقلابی را

پایه گذاری نمود. او با مبارزین و هنرمندان زمان خود از جمله با : لویز بلانک، پرودن، گاریبالدی، شخصا ملاقات نمود.

هرتسن، مبارز مهاجری بود که بین : ادبیات، فلسفه، و ژورنالیسم، مدام سنگر عوض میکرد. او در دوران دانشجویی کتابی با عنوان " تجزیه و تحلیل سیستم خورشیدی کپرنیک " نوشت. هرتسن در سال 1842 دو اثر فلسفی خود یعنی: " سطحی گری در علم " و " نامه هایی پیرامون تحقیق در طبیعت " را پایان رساند. این دو کتاب، برآورد اشتغال او با علوم طبیعی و فلسفه هگل بودند. وی به انتقاد از ذهنی و الهامی بودن فلسفه رمانتیک های آندوره نیز پرداخت. هرتسن بر اساس علوم تجربی، خواهان شناخت عینی شد. موضع ماتریالیستی او ریشه در فلسفه طبیعی داشت. وی میگفت که طبیعت عینی است و ذهن و آگاهی، محصول شرایط عینی هستند. او آن زمان این نظریه خود را " رئالیسم " نامید.

بعد از اقامت در کشورهای گوناگون، هرتسن در سال 1852 به لندن رسید و در آنجا مجلات و گاهنامه های: سناره قطبی، ناقوس، و صداهای روسیه، را منتشر کرد. او در مجله ناقوس، خواهان حذف سانسور، تنبیه بدنی، و نظام مالک الرعیتی شد. طبق اسناد، بعد از مرگ نیکولای اول، گزارشهای متنوعی مخفیانه از روسیه بدست او میرسید که وی در مجله " ستاره قطبی " منتشر می نمود. مجله ناقوس سالها مخفیانه و بطور غیرقانونی وارد روسیه میشد و حتی آلکساندر دوم نیز یکی از خوانندگان علاقمند آن بود. دو کتاب : " از ساحلی دیگر " و " نامه هایی از ایتالیا و فرانسه " درباره تحول و پیشرفت ایده های انقلاب در روسیه هستند. وی در کتاب " پیشرفت ایده های روسیه " به تجزیه و تحلیل روسیه از زمان پتر کبیر تا میانه قرن 19 پرداخت. یکی از مشهورترین آثار او کتاب : " مشاهدات و خیالات "، یک وقایع نگاری بین سالهای 1852-1868 روسیه و اروپا، از جنبش دکابریستی تا کمون پاریس است. آن کتاب مانند کتاب " خاطرات انقلاب " کروپتکین، زندگی اجتماعی روسیه را در زمان حکومت نیکولای اول نشان میدهد. در کتاب " واقعیات و تخیلات " او به شکست انقلاب فرانسه، آلمان، ایتالیا، و زندگینامه مهاجرین انقلابی میپردازد. وی در این کتاب به تنفر خود از صفات بورژوازی مانند: فردگرایی، خودخواهی، بزدلی، سودجویی، تنگ نظری، چوخ بختیاری، سطحی گری، و ناسیونالیسم کور، اعتراف میکند.

هرتسن در زمینه ادبیات، در سال 1842 کتاب " یادداشت های یک جوان " را منتشر کرد. وی در رابطه با این کتاب و به جرم آزاداندیشی، سالها در نقاط مختلف روسیه در تبعید بود. وی قبل از مهاجرت بخارج، کتاب " دکتر پروپوف " را در رابطه با تضاد هنر نمایشی با نظام مالک الرعیتی نشان داد. وی در کتاب " از ساحلی دیگر " به روانشناسی زندگی اجتماعی پرداخت. این کتاب حاوی هنر ادبی و ژورنالیسم اجتماعی است. کتاب " زاغ دزد "، یکی از داستانهای بلند او است.

مهمترین کتاب او رمان " مقصر کیست؟ "، داستانی است پیرامون فلسفه اجتماعی. آن کتاب را نیز اولین رمان پیرامون موضوع زنان در تاریخ ادبیات روسیه میدانند. در این کتاب او به محکوم کردن جبرهای اجتماعی می پردازد که به اختلافات خانوادگی می کشند. در این کتاب نشان داده میشود، چگونه عشق، روابط زناشویی و همبستگی خانوادگی بدلیل فشار اجتماعی و فقر از هم می پاشند. هرتسن با بجا گذاشتن آثار بی شمار ادبی-هنری، راهی برای رئالیسم انتقادی در ادبیات روسیه باز نمود.

متأسفانه سرانجام شکست انقلاب در کشورهای آن زمان اروپا سبب سرخورده گی او شد و ناامیدی از قول های انقلاب فرانسه باعث شد که هرتسن به انتقاد از آن بپردازد. او شکست انقلاب را بدلیل رهبری خرده بورژوازی آن میدانست. هرتسن درخاتمه به عقاید خلقی گری نارودینکی و پان اسلاویستی بازگشت. او فکر میکرد روسیه میتواند بدون گذر از مرحله سرمایه داری، با تکیه بر سازمانهای دهقانی به سوسیالیسم دهقانی برسد. دهها سال آثار او در آلمان، ایتالیا، فرانسه، و انگلیس علاقمندان زیادی داشت. هرتسن با کمک آثاری مانند " نامه هایی از ایتالیا... "، " از ساحلی دیگر " و " درباره پیشرفت ایده های انقلاب روسیه "، از غرب گرایی به سوسیالیسم ملی رسید. او فکر میکرد از این راه میتواند زشتی های کاپیتالیسم و بورژوازی غربی را دور زده و مانع اشاعه آنها شود. هرتسن میگفت برای عملی کردن سوسیالیسم تنها کافی نیست که قانون مالکیت خصوصی لغو شود، بلکه باید با کمک فرهنگ نو، قوانین حقوقی جدید، اخلاق جمعی، زندگی خصوصی سالم و مردمی، تربیت خانوادگی، و رابطه همه آنها با همدیگر، به اهداف سوسیالیستی رسید.

۲۷. ژان ژاک روسو

Alexander Herzen (1812-1870) Jean – Jacques Rousseau 1712 – 1778

سری هم به زندگی دیگران زدن !

یک انسان شرفمندی نوشت که بیوگرافی؛ یعنی زندگی دیگران را ورق زدن . روسو را خودخواه ترین متفکر تاریخ فلسفه غرب میشمارند ، گرچه راسل او را برای قرن 18 فیلسوف میدانست و نه در زمان ما . امروزه به او غیر از فیلسوف و فیلسوف فرهنگی ، نویسنده ، نظریه پرداز: سیاسی ، فرهنگی ، تعلیم و تربیت ، منتقد اجتماعی رادیکال عصر روشنگری ، تئوریسین انقلاب خرده بوروازی ، و یکی از معلمین فکری انقلاب 1789 فرانسه میدانند.

او غیر از پوشیدن لباس ملی ارمنی به تن، و کلاهی پوستی به سر، در تمام طول عمر خود کوشید تا به گونه ای، دیگران را تحریک کند و یا در میان اقشاری از مردم جلب نظر نماید.

او در کتاب اتوبیوگرافیک خود یعنی " اعترافات " ، بدون تعارف و رودرواسی، حرفهایی را میزند که امروزه برای خواننده باورنکردنی هستند. کتاب اعترافات او را یکی از صادق ترین اتوبیوگرافی های ادبیات جهانی

میدانند. بدلیل خلق آثار ضد دینی و ضد حکومت مطلقه، تاج و ممبر، دربار و کلیسا، به تعقیب او پرداختند. روسو برای نخستین بار در تاریخ سیر اندیشه، جامعه را مسئول زندگی فلاکت بار فرد معرفی نمود و با طرح تئوری سیاسی دولت، جرعه ای برای انقلاب مردمی زد. از جمله سخنان مشهور او این بود که گفت، انسان آزاد دنیا می آید ولی در میان زنجیرها به اسارت کشیده میشود. دو کتاب امیل و قرارداد اجتماعی، باعث شدند که اواز ترس تعقیب، به انگلیس فرار نماید. و در حالیکه کتاب امیل از مشهورترین کتابهای تربیتی قرن شد، ولی خود او 5 فرزندش را بدلیل فقر مالی به خانه بی سرپرستان تحویل داد.

غیر از شرح معنی واقعی آزادی، در نظر مارکسیستها، او به کشف تئوری دوران ساز "مالکیت خصوصی" نائل آمد و آنرا عامل نابرابری اجتماعی دانست و تذکر داد که آن "حق طبیعی" نیست. روسو میگفت که اگر جلو مالکیت خصوصی را میگریفتند، اینهمه: جنگ، جنایت، قتل، رنج و وحشت، بوجود نمی آمد. و در یک اجتماع، انسانها در رابطه با هم نیاز به قراردادهای اجتماعی دارند ولی هر قرارداد اجتماعی، "عادلانته" نیست. روسو باتوجه به غرایز طبیعی انسان می نویسد که آزادی یعنی سرکشی در مقابل قوانین و اصولی که انسان برای خود تعیین کرده. او با توصیه "بازگشت مجدد انسان به طبیعت"، تمدن صنعتی را، راهی به "ترکستان" نامید. و نتایج: جامعه، علم، هنر، را برای انسان، منفی شمرد. در نظر او، زشتی های جهان، محصول تمدن انسان هستند. روسو با اعتراف به احساسات انسانی، به رد هرگونه دروغ و ریای اخلاقی، پرداخت که در پروسه تمدن بوجود آمده اند. در نظر او، علم و هنر موجب از بین رفتن صفات طبیعی انسان شده اند. روسو مالکیت خصوصی را مهمترین زنجیر انسان آزاد و طبیعی شمرد. او ایجابی ندارد که بگوید بجای عقل باید انسان به احساسات و غرایزش متکی شود و انسان طبیعتا و ذاتا موجودی است نیکو صفت. مشهوریت روسو از آزمان شروع شد که او طی یک مسابقه مقاله نویسی در سال 1749، علم و هنر را از جمله دلایل سقوط اخلاقی جامعه معرفی کرد.

روسو با حمله به حکومت مطلقه حاکمه زمان خود، دولت و بی عدالتی را نتیجه "مالکیت خصوصی" دانست. او سازمانهای غلط اجتماعی را دلیل فاسد شدن انسان شمرد. در نظر او حقیقت راناباید از طریق عقل بلکه با کمک احساسات طبیعی و انسانی جست. او میگفت که انسان موجودی است دوشخصیتی، از جمله: برده-آزاد، نیکو-بدخو، فعال-تنبل. در نتیجه دوتالیسم آزمان طبیعت و عقل-احساس و اخلاق- از این طریق توجیح شد. خلاف هابس که انسان را گرگ نامید - روسو تصویری بهشتی از اجداد انسان ترسیم نمود و مدعی شد که مالکیت خصوصی، انسان را آنچنان به قتل و جنگ وادار کرده است. او تئوری روسو: انسان طبیعی در یک جمهوری شهر-دولتی باستان است و میگفت که خدای دین، دیگر نباید ماورای قانون طبیعت و قوانین منطقی، بر انسان حکمرانی کند. روسو حکومت جمهوری را تنها فرم قانونی دولت دانست که بر اثر یک قرارداد اجتماعی عادلانه تشکیل میشود. انسانشناسی خوش بینانه روسو، خلاف بدبینی فلسفه تاریخ هابس بود.

از زمان روسو تاکنون مشاهیر زیادی از آثار او استفاده نموده اند؛ از جمله: گوته، کانت، نیچه، تولستوی، فرانکلین، روبسپیر، و ناپلئون. کانت میگفت که روسو نه تنها او را برای راه فلسفه آماده نمود بلکه موجب شد تا او برای انسان، ارزش و احترام قائل شود. تاکید روسو روی احساسات و شور و شوق انسانی باعث شد که رمانتیکها او را یکی از اجداد فکری خود بحساب آورند. اگر انسان مورد نظر هابس موجودی است فردگرا و ضد جمع، انسان مورد تعریف روسو، موجودی است اجتماعی. از جمله اشتباهات روسو ولی این شد که به رد تقسیم قوا در شهر-دولت، های کوچک خود پرداخت. و زن را موجودی مطیع مرد تعریف نمود. و تاثر را باعث فساد اخلاق در جامعه بحساب آورد. از جمله مخالفان روسو، دیدرو بود که گفت، او آدم را بیاد شیطان، جهنم و ارواح لعنت شده، می اندازد. روسو خود را تحت تاثیر وطن پرستی و جمهوریخواهی یونان باستان و نویسندگی ای بنام پلوراخ دانست.

ژان ژاک روسو، نویسنده سوئیس تبار در سال 1712 در شهر ژنو دنیا آمد و در سال 1778 در فرانسه درگذشت. پدرش ساعت ساز بود. چون مادر روسو حین زایمان درگذشت، روسو بعدها با شرمندگی میگفت که تولدش به قیمت جان مادرش تمام شد. او در مسائل فکری و آموزشی، خودآموز بود. و در طول عمر، به شغل هایی مانند: خدمتکاری، معلم خصوصی، صندوقداری، و مقاله نویسی پرداخت. روسو در تمام عمر در حال فرار، مهاجرت و سفر بود و در کشورهایمانند سوئیس، فرانسه، انگلیس، و ایتالیا زندگی نمود. او سفر و مهاجرت را نوعی الهام فکری میدانست و سالها با کمک سرمایه زنان اشرافی بیوه و پولدار زندگی نمود. او در سال 1742 با دیدرو و سایر دانشنامه نویسان فرانسوی آشنا شد و برای آنها مقالاتی پیرامون موسیقی نوشت. در خانمه 5 سال بعد از پایان انقلاب فرانسه، جسد روسو را در سال 1794 به احترام، در آرامگاه پانتئون در کنار ولتر به خاک سپردند.

از جمله آثار او: امیل یا پیرامون تربیت - قرارداد اجتماعی - اعترافات - علت نابرابری میان انسانها - بدون عجله، با پای پیاده، در دامن زیبای طبیعت- منولوگهای یک راهپای تنها - ژولیا یا نامه های دو عاشق- بحثی پیرامون موسیقی مدرن- عاشق خود- و غیبگوی روستایی - هستند. کتاب تربیتی امیل، موثرترین کتاب آموزشی جهان غرب شد. روسو را بخاطر این کتاب، نیوتون جهان اخلاق نامیدند. کتاب "نامه های دو عاشق"، انتقاد از محدودیت های فشری و فرهنگی جامعه ارتجاعی است. کتاب قرارداد اجتماعی، اثری است پیرامون فلسفه دولت.

روسو تاثیر مهمی روی کمونهای سوسیالیستی اولیه در قرن 19 گذاشت. گرچه او و لیبرالیسم کشورهای انگلوزاکسن، هر دو تحت تاثیر هابس و لاگ هستند، طرح آنها برای یک قرارداد اجتماعی، با

هم فرق دارد. تاکید لیبرالها روی آزادی فرد به هر قیمتی، و تاکید روسو روی آزادی فرد در ارتباط با منافع جمع است. امروزه تاثیر روسو روی انقلاب فرانسه و مکتب رمانتیک اروپایی، ثابت گردیده. جنبش یاکوبی به رهبری روسپیرو در زمان انقلاب فرانسه را نیز زیر تاثیر ایده‌های فلسفی، تربیتی و سیاسی روسو میدانند. در جهان بینی او، ما شاهد: نوعی میهن پرستی یونانی، قدری مسیحیت، و سیاست جمهوریخواهی شهر-دولت، های یونانی هستیم. او در زمانی نوشت که دین نیازه دگم ندارد، که کلیسا دیگر بجای روشنفکران، کتابهای آنان را میسوزاند. به نظر مورخین، تصور روسو از جامعه و دولت را باید در محدوده شهرهای کوچک و شورای شهر بررسی نمود.

۲۸. آلبرت شوایتزر، - انسان دوستی مسیحی .

نیکوکاری، - میان مسیح و استالین .
Albert Schweitzer 1875-1926

یک هفته دیگر به سالروز تولد آلبرت شوایتزر، پزشک نیکوکار، فیلسوف، نویسنده، موسیقی دان، و خداشناس فرانسوی، ولی آلمانی تبار، و برنده جایزه نوبل سال 1953 بجا مانده. بخشی از رسانه های غرب در کنار اشاره به زندگی انسانی وی، از او انتقاد میکنند که چرا آن زمان وی در مقابل سیاست استالینیستی کشورهای بلوک شرق موضع نگرفت، و حتا اجازه داد که در بعضی از آن کشورها یک تمپرستی، همراه تصویرش را چاپ کرده و بجریان بیندازند. در دهه 60 قرن گذشته نیز بعضی از رسانه های کشورهای پیمان ناتو، کوششهای صلح خواهانه و ضداتمی آلبرت شوایتزر را، به سبب نزدیکی او به کشورهای کمونیستی معرفی نمودند، در صورتیکه او یک نیکوکار و هومانیتست مسیحی جهانوطن بود. آلبرت شوایتزر را امروزه بعضی از مورخین، مهمترین اخلاق‌گرای پروتستان قرن 20 میدانند. دلیل اعطای جایزه صلح نوبل آن زمان به وی، فعالیت‌های ضداستعماری و ضداستعماری و کوشش برای تفاهم میان خلقها اعلان شد. او را میتوان پایه گذار مدرن کمک توسعه اقتصادی به کشورهای جهان سوم نیز دانست.

بنیاد افکار و اعمال نیکوکارانه او روی اخلاق مسیحی بنا شده بود. او بیشتر عملگرا بود تا نظریه‌گر. وی نظرات تئوریک و شناختش را در عمل پیاده نمود. او میگفت که اخلاق محبت و عشق به انسان را باید از مسیح آموخت، احترام به زندگی یعنی عشق و محبت و ابراهیم‌دردی با نیازمندان. با کمک اخلاق زندگی، او مدافع اصیل یک هومانیتسم نوگردید. و نشانه عمل اخلاقی انسان، زمانی است که هر مخلوقی؛ گیاه، حیوان، یا انسان، را مقدس بدانیم و به نیازمندان و دردمندان کمک کنیم. او یک جهان‌وطنی بود که با انتقاد از قدرتهای استعماری زمان خود، پیرامون اخطار جنگ سوم جهانی، پیام صلح را تبلیغ نمود. او دهها سال کار نیکوکارانه خود را در آفریقا، بخشی از عملی نمودن فلسفه احترام به زندگی میدانست. وی خواهان یک عقل‌گرایی عمیق و قوی نیز بود. امروزه او را نماینده رادیکال جهان بینی روز قیامت میدانند. وی 50 سال برای صلح جهانی و اخطار درباره احتمال جنگ اتمی کوشش نمود. او در کنار آلبرت اینشتین و برتراند راسل، کوشش در راه منع آزمایشات اتمی نمود.

فلسفه فرهنگ او بر اساس نقد فلسفه نیچه و شوپنهاور بود. او از شوپنهاور، اراده زندگی، را به امانت گرفت، ولی مخالف بدبینی های او بود. و از نیچه خوشبینی به زندگی را یاد گرفت و به انتقاد از نفی همدردی او با نیازمندان پرداخت، نیچه همدردی را نشانه ضعف انسان مسیحی میدانست. آلبرت شوایتزر زوال و سقوط فرهنگ در غرب را پیش بینی نمود. جنگ جهانی اول و دوم محصول این زوال فرهنگی بودند. بعد از پایان جنگ جهانی دوم، نظرات شوایتزر طرفداران زیادی یافت. فعالیت‌های او برای کمک به آفریقا، سنبل انسان دوستی بشمار می آمد. او در چهارچوب جامعه سرمایه داری یک مبارز شجاع برای صلح و خلع سلاح اتمی بود. او در پیام های رادیویی سال 1958 از اسلو، مخالفت خود با ناسیونالیسم، جنگ، و کاربرد سلاح اتمی را مطرح نمود. امروزه قرارداد ضداتمی 1963 میان آمریکا و شوروی را از جمله کوششهای او میدانند. طبق نظر او، اخلاق تازمانیکه فقط شامل انسان باشد و حیوان و گیاه را فراموش نماید، ناقص است. طبق اخلاق " احترام به مقوله زندگی " شوایتزر، قتل و آسیب رساندن به هر موجود زنده و یا گیاه را، عملی غیر اخلاقی میدانست.

آلبرت شوایتزر در سال 1875 در ایالت الزاس که آلمانی زبان بود، در شرق فرانسه بدنیا آمد و در سال 1965 در کشور گابون در آفریقا درگذشت. پدر وی نیز یک روحانی مسیحی بود. در سال 1914 در حین جنگ جهانی اول، مقامات فرانسوی او را بدلیل آلمانی بودن دستگیر کردند. او از سال 1919 تبعیت فرانسوی گرفت. وی میان جهان فقر و جهان سرمایه، یا میان فرهنگ آلمانی و فرهنگ فرانسوی رشد نمود. آلبرت شوایتزر در دانشگاه به تحصیل فلسفه، الهیات، موسیقی، و هنر ارگ سازی، پرداخت و در سن 30 سالگی برای خدمت به نیازمندان آفریقایی به تحصیل پزشکی نائل آمد تا بتواند به مردم آنجا کمک نماید. او میگفت که به سبب فقر در جهان، از ادامه توجه به هنر و علم درگذشت تا از طریق پزشکی بخدمت نیازمندان درآید. او بر اساس عشق به هموع در مسیحیت، تصمیم گرفت که به آفریقا برود. در حالیکه او خود را برادر سیاهان میدانست، مخالفان، او را متهم به راسیسم و کلنیالیسم نیز نمودند. او در آفریقا نه تنها پزشک بلکه مبلغ مسیحیت نیز بود. وی کوشید تا در اروپا از طریق اجرای کنسرت موسیقی برای کارهای خیراندیشانه اش، پول گردآوری نماید. وی گرچه در اروپا شغل استادی دانشگاه داشت ولی آنرا برای خدمت به مردم، ترک نمود و به آفریقا رفت. او درآمد ناشی از جایزه صلح نوبل را نیز خرج کارهای درمانی در آفریقا نمود. زمانیکه پیرامون متن سنگ قبراش از وی پرسیدند، او به طنز گفت،

چنانچه طعمه آدم خوران جنگل نشین شود، روی سنگ قبرش بنویسند که " آلبرت شوایتزر را خوردیم، چون او تا لحظه آخر انسان خوشمزه ای بود ".
 از جمله آثار او - قضاوت روانی مسیح ، درباره معنی و هدف زندگی ام ، مشکل صلح در جهان امروز، تاریخ تحقیقات زندگی مسیح، فلسفه فرهنگ ، احترام به زندگی ، انتقاد از اخلاق نیچه ای ، عرفان یک پیرو مسیح، درباره موسیقی باخ ، و اخباری از لامبار، هستند. مجموعه آثار 5 جلدی او در سال 1973 منتشر گردید. او در کتاب اتوبیوگرافی اش موفق شد بطور ساده به پرسشهای علمی، الهی، هنری، اخلاقی، و انتقادی بپردازد. موضوع پایان نامه او درباره فلسفه دین کانت ، و موضوع پایان نامه استاد دانشگاهی اش ، مسیحیت و راز رنج کشیدن ، بودند.
 چون آلبرت شوایتزر در دهه 60 میلادی بعنوان یک مسیحی، یکی از رهبران جنبش صلح جهانی در مقابل سلاح اتمی شد، رسانه های بورژوایی او را دوست کمونیسم نامیدند. وی میگفت که رابطه انسان نسبت به مسیح ، نوعی عرفان است. فلسفه " اشتالوگی" او را نزدیکی وقوع دولت الهی جهانی و روز قیامت ، تعریف نموده اند. 1.

۳۹. فلسفه شوپنهاور و نظر مارکسیست ها .

از شکست انقلاب تا فلسفه پاس . Arthur Schopenhauer 1788-1860

شوپنهاور ، فیلسوف آلمانی ، در میان هگل گرایان زمان خود در شهر برلین نتوانست شنونده ای بیابد و با هگل در دانشگاه رقابت کند . او گرچه علیه ایده آلیستها مبارزه نمود ولی خود نیز یک فیلسوف ایده آلیست ماند و حتی به جادو و جنبل اعتقاد داشت . مورخین مارکسیست فلسفه ، خردگرایی ، ناامیدی ، و بدبینی رنج آور او را نتیجه شکست انقلاب بورژوایی در مقابل قدرت زمینداران کلان و نظام فئودالیستی در میانه قرن 18 در آلمان میدانند .

او گرچه علاقه زیادی به حیوانات داشت ، خود را ولی میزانتروپ یعنی دشمن انسان میدانست . وی در آغاز مخالف دمکراسی و در پایان عمر خود، مخالف انقلاب 1848 آلمان بود . برتراند راسل در کتاب تاریخ فلسفه غرب مینویسد که او انسانی خودخواه ، نامهربان ، تیره و ضد زن بود . فلسفه التقاطی او تحت تاثیر فلسفه کانت ، افلاتون و فلسفه هندویی و بودیستی کشور هند است . فلسفه شوپنهاور کوششی برای فرار از این جهان و ضرورت مبارزه عرفانی با آن بود . راسل او را بزرگ ترین فیلسوف ناامید و بدبین در تاریخ فلسفه غرب میدانند گرچه غالب فیلسوفان هم عصر او خوشبین بودند . پدر شوپنهاور یک سرمایه دار مرفه بود که در میانه سالی خودکشی نمود و مادرش یک زن ادیب ود که در دوره گوته در شهر وایمار محافل ادبی براه انداخت و با بعضی از اهل قلم آن زمان رابطه فرهنگی یا عشقی داشت . مادر شوپنهاور به سبب ناامیدی و انتقادهای شوپنهاور از وی ، رابطه با پسرش را برای همیشه قطع نمود . دشمنی شوپنهاور با زنان را بعدها روانشناسان به سبب اختلاف زودرس او با مادرش میدانند .

سیستم فلسفی شوپنهاور ادامه سیستم فلسفی کانت و مخالف فلسفه کلاسیک و ادامه فلسفه ایده آلیسم آلمان است . ایده آلیسم او به سبب تقلیدش از کانت است ، چون او همه چیز را ظاهر و فرم میدانند که مطابق اراده است . شوپنهاور مینویسد که هرچه شناخت انسان از جهان و خودش عمیق تر باشد رنج او بیشتر است . او تنها راه نجات را زندگی در هند و پیروی از فلسفه هند میدانست . شوپنهاور میگفت که قاره آسیا در سعادت زندگی میکند مگر آنجایی که دین متغیر اسلام وجود دارد . او نفوذ عناصر دین یهود در مسیحیت را نیز علت سقوط و زوال مسیحیت در اروپا میدانست . وی میگفت که دو راه برای گریز از فشار اراده و غریزه وجود دارد ؛ علاقه به هنر و یا سلاح عرفان و اخلاق که به نفی غرایز و خواسته ها بپردازد . در نظر او شناخته های انسان ، تصور شده های او هستند و اراده بالاتر و قوی تر از شناخت انسان است و راه نجات انسان تسلط بر اراده و ایمان به اسطوره های بودیستی و هندویی است . در نظر شوپنهاور واقعیت عینی قابل شناخت نیست چون تمام واقعیات تنها تصور و خیال ذهن شخص هستند . او اراده را یک جبر کور و مداوم میدانست که همیشه می خواهد در زندگی انسان به نقطه تکامل و اوج خود برسد . برای سرکشی در برابر اراده نیاز به همدردی ، عشق به همون و عدالت است که پایه های اصول و اخلاق فلسفه او بودند . در نظر شوپنهاور هستی یعنی رنج، چون اراده شر است و منبع تمام رنجهای انسان میباشد . متافیزیک ناامیدانه ارادی ، هسته فلسفه تراژدیک شوپنهاور بود . او در جستجوی اشکال رهایی از فشار اراده بود . در نظر شوپنهاور جسم ، ظاهر و فرمی است که واقعیت اش اراده میباشد . ظاهر و فرمی را که شوپنهاور مطرح می نمود ، خارج از زمان و مکان بود .

در نظر شوپنهاور زندگی تمام موجودات آگاه میان نیاز ، بی حوصله گی و رنج در نوسان است . راسل مینویسد که فلسفه ظاهرا اخلاقی او فقط شر و ناامیدی است . در نظر شوپنهاور سعادت ، رفاقت و خوشحالی وجود ندارد چون آرزوهای ارضا نشده موجب رنج انسان میشوند . در نظر او همدردی ستون اخلاق و زادگاه عمل است ، و خوشبینی یک پدیده پوچ و نشانه یک زندگی نا آرام است و تنها پدیده ثابت و مداوم در جهان ، تغییر و تحول است . از نظر تاریخی و سیستماتیک فلسفه شوپنهاور فلسفه ای موقت و گذرا است . چون رنج بطور التزامی همراه زندگی انسان است ، همدردی باید پایه اخلاق انسان شود . عناصر سازنده تصور شامل ذهن و عین است . او فیلسوفان عین گرا را ماتریالیست و

فیلسوفان ذهن گرا را ایده آلیست نامید . در نظر او جهان بعنوان شناخت ، از اراده تشکیل شده است . دو موضوع بنیادین اتیک (اصول اخلاق) در نظر او ، آزادی اراده و اصول اخلاقی هستند . برای شوپنهاور خلاف هگل علم راهی برای آزادی نیست بلکه منبع رنج است . نظرات شوپنهاور در قرون 19 و 20 روی هنرمندان و فیلسوفانی مانند واگنر ، توماس مان ، هبل ، ویلهلم بوش ، نیچه و برگسن اثر گذاشت . تئوری موسیقی واگنر ، عقاید بدبینانه ادبی ویلهلم بوش ، بنده اراده بودن فکر فروید ، زیر تاثیر فلسفه شوپنهاور بودند . شوپنهاور خود مدتی تحت تاثیر رمانتیک های ادبی مانند نوالیس ، پیک ، و هوفمن بود . او راهگشای نظرات افرادی چون فروید ، هارتمن و ماکس شلر نیز بود . در پایان قرن 19 تئوری فلسفه زندگی و نظریه روان پژوهی نیز متکی به نظرات او بودند . او عقل و اراده انسان را مخالف همدیگر میدانست . مفاهیم اسطوره ای فلسفه او خارج از جریانات اصلی فلسفه غرب قرار دارند .

از جمله آثار شوپنهاور - اصول شناخت ، جملات برگزیده برای زندگی عملی ، و مقالاتی در مجله تایمز لندن هستند . او در پایان نامه دکترایش به اصول شناخت می پردازد و به تقلید از کانت به شرایط ممکن شناخت میپردازد . در کتاب جملات برگزیده میگوید که اراده نباید تاثیر مهمی روی زندگی انسان داشته باشد . مجموعه آثار 6 جلدی او نخستین بار در سال 1874 منتشر شد . او در آنجا به نظریه هایی درباره - شناخت ، متافیزیک ، استتیک و اخلاق پرداخت . شوپنهاور در سال 1788 در بندر آزاد دانسیگ در شمال لهستان امروزی بدنیا آمد ولی بعد از حمله دولت پروس آلمان به آنجا ، او به شهر فرانکفورت فرار کرد و در سال 1860 در آنجا در گذشت . آرتور شوپنهاور در دانشگاه فلسفه و پزشکی خوانده بود . 2.

۴۰. تاریخ ساده فلسفه لیبرالی .

Bertrand Russel 1872 – 1970

برتراند راسل ، و جایزه نوبل ادبیات .

برتراند راسل انگلیسی ، ریاضی دان ، فیلسوف ، نویسنده ، استاد منطق ، فعال سیاسی ، منتقد اجتماعی و فعال صلح ،- در کنار سارتر ، کامو ، و برگسن ، چهارمین فیلسوفی است که جایزه نوبل ادبیات در سال 1950 را از آن خود نمود . او یکی از متفکران " فلسفه تجزیه و تحلیلی " در انگلیس و در جهان میباشد . بخش مهمی از آثار او مربوط به تاریخ فلسفه بورژوازی و ریاضیات است . او یک نویسنده ، دانشمند و سیاستمدار بود . راسل فیلسوفی است بدون سیستم تئوریک ، ولی با تمایلات فلسفی آته ایستی و سوسیالیستی مدل غربی .

راسل یکی از مهمترین استادان علم منطق در قرن بیست بود . او در آثار متنوع اش کوشید تا تجربه گرایی فلسفی را با تئوری شناخت ریاضی متحد نماید . از جمله موضوعات تحقیقات او، فلسفه ، ریاضیات ، تئوری شناخت ، فلسفه زبان ، و فلسفه روان است . او بعنوان یک فیلسوف کوشید تا منطق ریاضی را فرموله بندی نماید . راسل خالق آثار اجتماعی و انتقادی و پایه گذار اتم گرایی منطقی است . او در قرن بیست کمک عظیمی به رشد علم منطق نمود . راسل را میتوان فیلسوفی پدیده گرا نیز دانست . وی مدعی بود که واقعیات را میتوان تا کوچکترین ذره تشکیل دهند آنان ، شناخت و نامید ، چون شناخت واقعیات از کوچکترین عناصر اتمی تشکیل دهنده آنان ، بوجود آمده .

کمیته نوبل دلیل اعطای این جایزه به او را ، پیشگام بودن وی برای مبارزه در راه هومانیزم و آزادی تفکر ، اعلان نمود چون راسل نیز مانند خود نوبل ، دانشمندی شکاک ، اتویپیست ، و اخلاقگرا ، شناخته شده بود . راسل در چهارچوب دمکراسی غربی بطور مسئولانه در مقابل غالب مسائل اجتماعی و سیاسی موضع گرفت . مخالفت با تسلیحات اتمی ، انتقاد از حمله آمریکا به ویتنام ، انتقاد از شغال چکسلواکی توسط شوروی ، و مسابقات تسلیحاتی ، از جمله کوششهای وی بودند . راسل در سال 1918 به سبب مخالفت با جنگ جهانی اول در انگلیس به 6 ماه حبس محکوم گردید . وی گرچه به انتقاد شدید از استالین پرداخت ، ولی ضدکمونیست ها را نیز مورد حمله خود قرار داد. او ریشه خفقان در ادیان را علت مطلق گرایی الهی در ادیان مسیحی و یهودی معرفی نمود ، که تحمل دگراندیشان را ندارند . وی می گفت که سه صفت انسانی ، عشق ، شناخت ، و همدردی با انسانها ، موجب شد که او در زندگی مقاومت کند ، و تکیه گاه او در دوران جوانی ، طبیعت ، کتاب ، و ریاضیات بوده است . شعار " فرمانبری از عقل " او حتی امروزه استفاده عملی دارد .

مجموعه آثار راسل بیش از 60 کتاب و 2000 مقاله است ، از آنجمله - متفکران غرب ، تاریخ فلسفه غرب ، مقدمه ریاضیات ، زندگی من ، ماهیت ما و جهان خارج ، پایه های یک تحول اجتماعی ، عرفان و منطق ، تجزیه و تحلیل روان ، فرهنگ جامعه صنعتی و آینده آن ، فلسفه مادی انسان و جهان ، شک گرایی ، عصر علوم ، آزادی و سازمان گرایی ، در رسای اعتدال ، قدرت ، مقالات فلسفی و سیاسی ، اصول هندسه ، نقد فلسفه لایبنیتس ، در باره علامات و نشانه ها ، اصول ریاضی ، چرا دیگر مسیحی نیستیم ؟ ، ازدواج و اخلاق ، و تسلط سرزمین سعادت ، هستند .

راسل می گفت که دو نوع شناخت وجود دارد / شناخت مستقیم و شناخت با واسطه . او می نویسد که فلسفه می تواند یک اتم گرایی منطقی تعریف گردد . در نظر او ایمان بخدا ، و اعتقاد به ابدی بودن روح ، ریشه علمی ندارند . او هدف تحقیقات را جستجوی یقین در علوم و یا شناخت مطلق پدیدهها بدون شکاک می دانست . وی توصیه میکند که در علوم باید زبان ایده آل منطقی بجای زبان عامیانه غیر مطمئن قرار گیرد .

راسل میان سالهای 1872-1970 در انگلیس زندگی نمود. وی از خانواده ای اشرافی برخاسته بود و پدرش مدتی نماینده مجلس در انگلیس بود. او در دوران جوانی به تحصیل ریاضیات و فلسفه در دانشگاه پرداخت. وی بعدها در کتاب اتوبیوگرافی اش نوشت که مطالعه کتاب "اوکلید" فیلسوف و ریاضی دان یونان باستان، مانند مطالعه داستانهای عشقی روی او تاثیر خوشایند و مهمی گذاشت. راسل خود تحت تاثیر هیوم، ادوارد مور، لایبنیتس، و جان استوارت میل بود. وی بعدها شاگرد اثربینی خود یعنی ویتگنشتاین را یک نابغه نامید. راسل روی محفل فلسفی وین نیز تاثیر بزرگی از خود بجا گذاشت.

کتاب "تاریخ فلسفه غرب" راسل نخستین بار در سال 1950 در انگلیس منتشر گردید. این کتاب 850 صفحه ای شامل بخشهای - فلسفه یونان باستان، فلسفه مسیحی سدههای میانه، و فلسفه عصر جدید است. مورخین چپ این کتاب را تاریخ فلسفه بورژوازی یا تاریخ فلسفه لیبرال نامیده اند. این کتاب سالهاست که در ایران توسط زریاب خویی (?) بزبان فارسی ترجمه شده است. 3.

۴۱. ادبیات اسپانیا، - پنج نوبل .

Cela, Camilo Jose 1916 – 2002

ادبیات، - و رئالیسم تلخ اجتماعی .

در طول یک قرن اخیر، ادبیات اسپانیا 5 بار برنده جایزه نوبل بوده است. نخستین آن در سال 1904 و آخرین آن در سال 1989 بوده است. در اینجا اشاره کوتاهی به ژوزه کامیلو - سلا، آخرین دریافت کننده جایزه نوبل در ادبیات اسپانیا میگردد.

ژوزه سلا، خالق آثار بیشمار از جمله رمان، داستان، شعر، مقاله، سفرنامه و آثار علمی است. او غیر از نوبل ادبی سال 1989، برنده جایزه سروانتس در اسپانیا نیز است. ژوزه سلا خالق رمانهای مهم اجتماعی-سیاسی می باشد. او یکی از نویسندگان دوران فاشیست فرانکو و ادبیات بعد از جنگ جهانی دوم در اسپانیا است. ژوزه سلا مهمترین و فعال ترین نویسنده زمان حال اسپانیا بشمار می آید. وی گرچه با رئالیسم خشن و بدون تعارف خود، اسپانیایی ها را به خشم آورد ولی اکنون یکی از کلاسیک های مدرن بشمار می آید. معروفیت او به سبب رئالیسم خشن اش میباشد.

او به توصیف فقر، گرسنگی، دو رویی، و سنگ قلبی انسان در جامعه بعد از جنگ میپردازد. مکتب ادبی او انتقاد مستقیم و بی تعارف است که ابایی از توصیف و معرفی وحشت در جامعه ندارد. مکتب اسپانیایی ادبی او "ترمندی" شاخه ای از فرم رئالیسم ناامید و بدبینانه است. او به سبب بکارگیری این مکتب در آثارش، چند سال با تیغ سلنسور در اسپانیا روبرو گردید. دلیل اعطای جایزه نوبل به وی به سبب نثر غنی و فشرده و همدردی با انسان مجروح و رنجبر اعلان گردید. او مهمترین نویسنده جنجالی اسپانیا در قرن گذشته بود.

از جمله آثار او - خانواده پاسکال دورات، سفر به آلكاریا، سید زنبورها، گفتمان خانم کالدول با پسر شهیدش، واژه نامه مرموز، آسیاب بادی، اسکی گرسنه ها، تاج افسانه ای بدون عشق، رقصی برای دو مرده، مکاتبات و آثار اتوبیوگرافیک، سان کامیلو، و غیره هستند.

رمان سید زنبورها، توصیف رئالیستی زندگی خرده بورژوازی شهر مادرید در سال 1942 میباشد. رمان خانواده پاسکال دورات، انتقاد اجتماعی از زندگی روستایی مردم اسپانیا است. رمان سان کامیلو را تلخ ترین اثر ادبی نویسنده بشمار می آورند. مجموعه آثار 100 جلدی او شامل رمان، داستان، شعر، مقاله، سفرنامه و کتاب لغت است. او غیر از نویسندگی، نقاش و ناشر مجلات ادبی نیز بود. 10 رمان او با خصوصیات اکسپریمنتل نوشته شده اند. مجموعه داستانهای کوتاه و بلندش به 20 جلد میرسند.

کامیلو ژوزه سلا- در سال 1916 از مادری انگلیسی و پدری اسپانیایی بدنیا آمد. پدرش مامور گمرک بود. او در نوجوانی مدتی هوادار ژنرال فرانکو بود. وی در دانشگاه در رشته های حقوق، فلسفه، علوم انسانی و پزشکی تحصیل کرده بود. وی در سال 2002 در اسپانیا درگذشت.

آثار او از نظر ادبی ترکیبی هستند از مکتب ادبی "بیکارس" با عناصر ناتورالیستی. او در آثارش به تجزیه و تحلیل های متنوع اجتماعی-انتقادی میپردازد. رمانهایش گرچه انتقادی ولی اکسپریمنتل هستند، به این دلیل آنان از نظر فرم با هم فرق شایانی دارند. نخستین رمان او معیاری برای ادبیات رئالیستی بعد از جنگ جهانی دوم در اسپانیا گردید. موضوع بعضی از آثارش نتایجی است که جنگ داخلی اسپانیا طی سالهای 1936-1939 از خود بجا گذاشته بود. استفاده او از رئالیسم خشن و لغات مبتذل، خشن، جنسی، سکسی، تحریک کننده و طنز تلخ، موجب ممنوعیت بعضی از رمانهایش در اسپانیا شد. مجموعه آثار منتشر شده او در سال 1984، 16 جلد - و در سال 1990، 25 جلد بوده اند.

در رمان نامه ای "خانم کالدول" قهرمان داستان؛ یعنی یک زن جنون گرفته است که با پسر شهیدش در جنگ، حرف میزند. در رمان "خانواده پاسکال دورات" نویسنده با کمک اعضای یک خانواده، خشونت و سوء ظن و تنفر در جامعه اسپانیایی دهه 40 قرن گذشته را معرفی می نماید. کتاب "واژه نامه مرموز" او شامل لغات جنسی، سکسی، مبتذل، و تهوع آور در زبان عامیانه و زبان ادبی اسپانیایی است. رمان "سید زنبورها" پیرامون اوج رئالیسم اجتماعی در دهه 50 قرن گذشته در اسپانیا می باشد. این کتاب با 300 قهرمان داستان، به شهر مادرید بعد از جنگ میپردازد. این رمان تاکنون به 30 زبان خارجی ترجمه شده است، گرچه آن، در سال 1963 در اسپانیا ممنوع شده بود. 4

تاریخ فلسفه غرب زمان حال نشان از آن دارد که گویی فلسفه بورژوازی به بن بست و پایان عمر عالم هپروت خودرسیده است چون آنان گاهی سراغ بحث‌هایی صوری و عجیب می‌روند که حتی همدیگر را نیز نمی‌فهمند. امیل سیوران ، فیلسوف یهودی کشوررومانی و مقیم فرانسه را مهمترین شکاک و منفذ فرهنگ قرن 20 معرفی میکنند. او در جایی خدا را سادیستی و روحانیون و عارفان را مازوخیستی نامید که دور مردم و خلق الله بیچاره را احاطه نموده اند. وی گرچه در صدها مقاله و هزاران جملات برگزیده خواننده را به سبب پوچی زندگی به خودکشی تشویق میکند ، خودش 84 سال عمر نمود و دست به این کار نزد. او مینویسد که هستی انسان یعنی درد و رنج برای وی ، وفاجعه انسان نه در مرگ او بلکه در تولدش قرار دارد. او تولد انسان و به زنجیرکشیدنش را مترادف می‌بیند و میگوید چشم به جهان گشودن یعنی چشم به دست بند زدن. او متولد نشدن انسان را بهترین وضعیت برای هستی او میداند و متولد شدن را یکی از زشتی‌های هستی جهان معرفی میکند ، چون از کسی پیرامون تولدش سئوال نمیشود که آیا موافق است یا نه؟! . سیوران همچون اپیکور، شاعر باستان، و تئوگینس ، فیلسوف یونانی، میگوید که بهتر است انسان اصلا بدنیا نیاید و چنانچه آمد هرچه زودتر گودبای بگوید و جهان را ترک نماید. وی مدعی بود که انسان امروزی غالبا بر اثر داروهای شفا بخش می‌میرد تا به سبب بیماریهایش. او همچون فلور می‌گفت که من عارفی هستم که به چیزی ایمان ندارد. سیوران مبلغ مقوله مرگ از نظر تئوریک بود . مارسل پروست ایده‌ها را جانشینی برای فرار از رنج و غم هستی میدانست. سیوران می‌گفت که آگاهی یک قضا و قدر یا سرنوشت است.

بیوگرافی نویسان مدعی هستند که سیوران ، فیلسوف و شاعر، اهل رومانی، دارای افکار روشن وبدون تعارف است. این متفکر بدبین، ناامید، و سیاه بین کیست که از طریق توانایی عظیم زبانی، استاد تحریکات بحثی میشود؟ سیوران مینویسد که او با تنفیری خاص عاشق تاریخ کشورش رومانی بود. روانشناسان فردگرایی او را نوعی سرخورده گی ناسیونالیستی وی میدانند. برای او سبک نوشتن و بیان تناقض آمیز، وسایلی برای ادامه زندگی فقرآمیزش بودند. اودر فرانسه با اهل قلمی مشهور مانند ، پاول سلان، اوژن یونسکو، و ساموئل بکت ، رابطه دوستی داشت.

امیل سیوران در سال 1911 در رومانی بدنیا آمد ودر سال 1995 در مهاجرت، در فرانسه درگذشت. پدرش یک آخوند یهودی بود که آزمان در بخش مجارستانی اروپا زندگی می نمود. سیوران در دانشگاه فلسفه خوانده بود و از طریق یک بورس تحصیلی به فرانسه رفت و دیگر به کشورش بازنگشت. وی در تمام طول عمر مجرد ماند، ولی یکی از علاقمندان به فضای فاحشه خانه ها ماند. او مینویسد که در عمرش به هرجنایتی دست زد غیر از اینکه پدر یک فرزند بیچاره شود. اودر فقر مالی زیست ، در منزای دانشگاه ها غذا میخورد و شبها در مسافرخانه های ارزان قیمت بیتوته مینمود ؛ این است سرنوشت بعضی از روشنفکران مهاجر و یا تبعیدی!.

جان آبداک ، نویسنده آمریکایی او را یک طلبه سرخورده و ناامید میدانست. اگون فریدل نوشت که اودر شکاک و عرفان یهودی ، اشکال ابدی هستی انسان را می دید. اسلوداک ، فیلسوف زمان حال آلمان در کتاب " یادداشتهای سیوران " او را یک یهودی مسیحی به معنی نیچه ای ، و یک ایوب خشمگین میدید که علیه خدای سادیست دلایلی را مطرح مینمود. به این دلیل اسلوداک به آثار سیوران نقشی روان درمانی میدهد. سیوران می‌گفت که نیچه ، بودلر، و داستایوسکی به خواننده یاد میدهند که او به سبب تجزیه هستی درونی اش ، در جستجوی یک فرم دیگر هستی باشد. سیوران از طریق ترکیبی از شک ، عرفان ، و روشن بینی ، به سنت تفکری میرسد که لنداور، ویتگن اشتاین ، و روبرت موسیل ، به عرفان روشن رسیده بودند. سیوران به مطالعه عمیق آثار شوپنهاور، نیچه ، زیمل ، و لودویگ کلاگه پرداخت و کتابی درباره الهام گرایی برگسن نوشت. سیوران در پایان عمر، انسان را حشره ای موتورسوار دانست!.

از جمله آثار امیل سیوران ، درسهای سقوط و زوال ، خلاقیت ناقص ، قله سرگردانی و شکاک ، معرفی غلط رومانی ، اخلاق نیچه ای ، کتاب فریبا ، اشکها و مقدسین ، سقوط افکار خدایان ، هدف های شورانگیز ، قوانین تلخی ، نفرین متلاشی ، تاریخ و اتوپیا ، سقوط در زمان ، و هستی بصورت کوشش ، هستند. او می‌گفت که چیزی را کشف نکرد بلکه فقط منشی احساسات خود بود. وی با کمک طنز تلخ ، بدبینی رادیکال خود را درباره فرهنگ و انسانیت مطرح نمود. کوششهای پایانی او برای نوشتن هرمنوتیک اشکها ، ناتمام ماند. اوموسیقی را رسانه ای اروتیک میدانست و مینویسد من زندگی را شنیدم ، اینجا وحی است ، نشئگی موسیقی بازگشتی به هویت است ، به منبع آغاز که در آن آهنگ محض هستی ، عینی میشود، و دین فقط لیخندی است که ورا پوچی عمومی در پرواز است ، مانند عطری ورا امواج پوچی و نیستی ، تاریخ هیچ معنی و هدفی ندارد ، خدایا شکر، انسان با بی خیالی میتواند بزند و برقصد! ، شکاک راه نجات انسان تمدن زده معیوب نیست ، انسان بطور عجیبی در جستجوی شناخت است گرچه آن موجب نارضایی و رنج اش میگردد .

طبق نظر سیوران فقط شرایط پیش از انقلاب ، انقلابی است ، چون بعد از انقلاب هر نظمی به دیکتاتوری میرسد و ساختارهای نظم قدیمی را ادامه میدهد ، تمدن ، مواد معتادی است که انسان را مسموم میکند ، انسان در پشت سکان صنعت ، روزی فلج خواهد شد. او همچون کتب آسمانی ادیان ابراهیمی توصیه میکند که از درخت زندگی مصرف کنی و نه از درخت شناخت . عارفان و مذهبی ها از

نظر صفات غریزی شخصیت های ضعیفی هستند، آنان جهانگشایانی هستند که بانروی عرفان خود، غرایز وحشی را رام میکنند، تا از تنفر مازوخیستی خود، مقدمه پاکی و نجات را بیابند. تا زمانیکه یک خلقی جنگی مهاجم را آغاز نکند، در تاریخ ثبت نمیشود و فاکتوری فعال بحساب نمی آید. بجای سیستماتیک بودن خشک و منطق جبری، باید در عرفان فلسفی، زیبایی ادبی و شاعرانه را مورد توجه قرارداد. تنهایی انسان که موجب ملال متافیزیک و تهوع از جهان معلق لعنت شده است، یک آرزورد مییابد. انسان باید به سبب درستکاری و وظیفه شناسی اش به رد جدایی ادبی-فلسفی بپردازد. انسان به سبب نظم جدید یا فرارسیدن روز قیامت و صحرای محشر، به مرز ناکجا آباد اتوپی خواهد رسید. او روشنی فلج کننده آگاهی ساده لوحانه را خاص مردم اروپای جنوبی و کشورهای خاورمیانه میدانست. 5

۴۳. نیچه، شاعر و فیلسوف .

Friedrich Nietzsche 1844 – 1900

اریستوکراتی فکری و جنون فلسفی .

سفر به ابدیت خوش باد .

کاش آخرین واژه را

از دهانت می بوسیدیم .

لبخند مقدس ات علیه مرگ نابکار،

ولی بیخیال ما زنده ایم .

گرچه در لحظه مرگ

غیاب شاگردانت

احساس شد .

استادان دانشگاهی غرب از میانه قرن بیست دیگر پیرامون شاعر یا فیلسوف بودن نیچه پرسشی نمودند . نیچه یکی از روشنفکران اریستوکراتی و خالق اشعار امپرسیونیستی، خود تحت تاثیر اشعار گوته، هلدرلین، و کلویاستوک، در ادبیات آلمان بود . او بعد از سال 1890 تاثیر مهمی روی ادبیات آلمان گذاشت . هیچ فیلسوفی مانند او ادبیات پایان قرن 19 و آغاز قرن 20 غرب را آنچنان تحت تاثیر خود قرار نداد . امروزه بعضی از محافل ادبی، او را نماینده ادبیات سمبولیسم، امپرسیونیسم، رمانتیک نو، و اکسپرسیونیسم بشمار می آورند . بعدها ناتورالیستها نیز متکی به آثار او، خالق ادبیاتی شدند . او حتی امروزه روی فرم و محتوای آثار بعضی از نویسندگان زمان حال مانند پیترو هندکه، نویسنده اتریشی اثر داشته . نیچه خود قضاوت اش در باره هنر و ادبیات، احتیاط آمیز یا در چهار چوب نظرات استتیک هگل بود . اگرستنسپالیسم و فلسفه زندگی نیچه در جستجوی نوعی انسان جدید است . نیچه بیشتر مرد هنر است تا مرد علم . او رمان نویسانی مانند / هسه، موسیل، توماس و هاینریش مان را تحت تاثیر خود قرار داد . نیچه خود از نظر سبک نویسندگی عالی، تحت تاثیر قلم توانای مارتین لوتر، اصلاحگر مسیحیت و مترجم کتاب انجیل به آلمانی، در قرن 16 بود . جریان ادبی دیگر تاکنون حداقل مدتی زیر تاثیر نظرات نیچه بوده اند . ناتورالیستها آنزمان فکر میکردند دلایلی را که نزد مارکس نیافتند، نزد نیچه یافته اند . نیچه در غالب آثارش به بحث پیرامون مقوله های هنر، علم، و اخلاق پرداخت . فلسفه نیچه غیر از موضوعات اخلاق و انسانشناسی، به مقوله های هنر و فرهنگ نیز می پردازد . امروزه اشاره میشود که هیچکس مثل او به جنبه های منفی هنر و فرهنگ یونان باستان نپرداخته است . نیچه در جوانی آثار متنوعی در باره فرهنگ یونان نوشت ولی آشنایی او با نظرات شوپنهاور باعث شد که او سراغ فلسفه برود .

بیشتر آثار نیچه انتقادی از اخلاق و دین مسیحی آنزمان هستند . او میگفت که دین همچون اخلاق تبدیل به یک ایدئولوژی شده است . توماس مان نوشت که او دارای یک روانشناسی تیزبینانه است که دگم های اخلاقی گذشته را به نقد می کشاند . در آغاز، تئوری اخلاق نیچه تحت تاثیر نظریه اخلاق اسپینوزا بود . نیچه اخلاق غرب در طول تاریخ را به دو بخش تقسیم میکند ؛ اخلاق مثبت اربابانه یونانی - و اخلاق منفی برده وار ادیان ابراهیمی . امروزه اشاره میشود که انتقاد او از اخلاق، جانبداری از بی اخلاقی در اجتماع نیست . کتاب جملات قصار او غیر از اخلاقگرایان فرانسوی و رمانتیک ها، زیر تاثیر آثار گوته، هاینه و لیشتنبرگ است .

مورخان فلسفه، آثار او را شامل سه دوره میدانند . مرحله اول شامل هنر و فلسفه است . در مرحله دوم او به نقد و اهمیت تاریخ گرایی در زندگی می پردازد . در مرحله سوم و در کتاب " چنین گفت زردشت " او غیر از فلسفه زندگی به رستاخیر ابرمرد یا انسان برتر اشاره میکند . ابرمرد نیچه میکوشد تا ورای اخلاق مسیحی قرار گیرد . امروزه گفته میشود که ابرمرد او مخلوطی از اسطوره های رمانتیک و داروینسم بی پایه بود . او به طنز می نویسد که انسان اروپایی، خدای مسیحی را کشت تا میدانی به ظهور انسان برتر بدهد . در نظر نیچه در طول تاریخ به کسانی که تجاوز شد، سراغ ادیان ابراهیمی رفتند و از برابری، برادری، همدردی، و آزادی، بجای شعار غرور یونانیها و رومیها، سخن گفتند . در نظر او معنی تاریخ خلاف خواسته اخلاق، نه رضایت بشر بلکه انتخاب و رشد ابرمرد است . بالاترین ایده، در مقابل مرگ، بیماری، ضعف و همدردی، ارزش زندگی است . در نظر نیچه، زردشت سنبل تکرار چرخ فلک است چون او نه خدایی می شناسد و نه متافیزیک و نه روح ابدی . نیچه مینویسد که از زندگی میتوان فقط بصورت پدیده ای استتیک دفاع کرد . ابرمرد صوری نیچه غیراخلاقی ولی استتیک است . اتوپی های نیچه مفاهیمی خیالی هستند . امروزه اشاره میشود که نیچه آنزمان طبقه و قشر

ارتجاعی خود را ترک نمود تا با کمک ابرمرد خیالی اش ، ایده آلی تازه بیابد . بعدها ادعا شد که چون خواهر نیچه هوادار فاشیسم آلمان بود به یکی از آثار او عنوان جعلی " اراده برای قدرت " را داد تا نزد نازیها خود شیرینی نموده باشد . او حتی عصای پیری و راه پیمایی برادرش یعنی نیچه را به هیتلر شخصا هدیه داد .

نیچه در زمان خود مخالف علم و تاریخ گرایی مرسوم بود . او حرکت جهان و تاریخگرایی را تکراری ، بوج و نیهلیستی میدانست . انتقاد او از سوسیالیسم و امپریالیسم ، انتقاد از انقلاب و تمایلات امپراتوری دوم آلمان در قرن 19 بود . او با تحقیر اصلاحگرایان و انقلابیون میگفت که میان ایده آله و زندگی انسان ، تضادی غیرقابل حل وجود دارد . نیچه با تبدیل متافیزیک اراده به متافیزیک هنری ، قطع رابطه با عقلگرایی را تکمیل نمود . او نوع زندگی هنرمندانه را وسیله ای برای حل تضادهای جهان مدرن برای انسان می نامید . نیچه میگفت چون جهانی منطقی و عقلگرا وجود ندارد ، از جهان میتوان فقط دفاعی استتیک نمود . زندگی نیچه و خلق آثارش ، با هم وحدتی آشکار دارند . در نظر او تاریخ انسان حرکتی است بدون هدف و پیشرفت ، چون انگیزهها و شرایط آن مدام فقط تکرار میشوند . نیچه با همه بدنامی اش در فلسفه ، علیه شونیسیم آلمان آن زمان و علیه یهودی ستیزی راسیست ها در اروپا ، مبارزه نمود . او خود را فیلسوف آینده تاریخ اروپا میدانست .

از نظر بیوگرافی، نیچه در سال 1844 در یک خانواده مسیحی در جنوب شرقی آلمان دنیا آمد و در سال 1900 بعد از 10 سال جنون، در شهر فرهنگی وایمار در گذشت . نیچه در جوانی به سبب نشر چند کار علمی دعوت به شغل استادی در دانشگاه باسل در سوئیس گردید . او آن زمان 25 ساله بود و پایان نامه دکترایش را هنوز تحویل نداده بود . وی بعد از بازنشستگی زودرس به سبب بیماری ، زندگی بی خانمانی را در جنوب آلمان ، ایتالیا و فرانسه آغاز کرد . نیچه سالها در مسافرخانه های ارزان در دره های کوه های آلپ برای کاهش رنج بیماری اش ، زندگی کرد .

نیچه در جوانی زیر تاثیر فلسفه شوپنهاور و موسیقی واگنر قرار گرفت . مسیحیت گرایی پایانی آثار واگنر موجب شد که او از واگنر جدا گردد. نیچه زیر تاثیر آثار ولتیر به انتقاد از فرهنگ آلمان زمان خود پرداخت . خلاف شوپنهاور هنر برای نیچه نقش آزادی بخش داشت نه برای فرورفتن در عالم خلسه . فلسفه او بیش از شوپنهاور با زندگی اش گره خورده است . امروزه ادعا میشود که او غیر از فاشیسم روی مارکسیسم و اگزیستنسیالیسم نیز بی تاثیر نبوده است . توماس مان نوشت که او روانشناسی زوال اروپای پیش از دو جنگ جهانی اول و دوم را پیش بینی نمود . نیچه غیر از تاثیر روی اگزیستنسیالیسم و علم فیلولوژی روی فیلسوفانی مانند کاسپارس و هایدگر نیز اثر گذاشت . در کتاب " چنین گفت زردشت " او شعر اکسپرسیونیستی را به اوج خود رساند . نویسندگان جریانات مختلف ادبی اروپا مانند شلاف ، ارنست یونگر ، توماس و هاینریش مان ، تسوایگ ، بن ، و هرمان هسه ، درباره او کتاب و مقاله نوشتند . نیچه مدعی بود که سقراط مقصر سقوط خلاقیت فکری در یونان باستان بود . نیچه را امروزه یکی از فیلسوفان خردگرای فلسفه غرب میدانند .

۴۴. بورژوازی و فیلسوفان اش .

Henri Bergson 1859- 1941

جایزه نوبل برای فیلسوف ادیب .

هنری برگسن ، مهمترین فیلسوف فرانسوی ، برنده جایزه نوبل ادبیات در سال 1927 بود . او همچون نیچه و شوپنهاور، نماینده " فلسفه زندگی " است . مورخین چپ این نوع فلسفه را بخشی از فلسفه ارتجاعی بورژوازی میدانند ، چون برگسن می گفت که جهان را نمیشود بر اساس عقل فهمید چون عقل برای درک ماهیت هستی ناتوان است . فلسفه زندگی برگسن روی اگزیستنسیالیسم فلسفی و ادبی در قرن گذشته تاثیر مهمی از خود بجا گذاشت .

فلسفه دینی برگسن تحت تاثیر مسیحیت بود . او عرفان را نوعی دین پویا میدانست . کلیسای کاتولیک آثار او را از سال 1914 به اتهام رواج آتئیسم ممنوع نمود . فلسفه دوئالیستی برگسن شامل زندگی و ماده است . جدایی عقل و غریزه ، جزو اصول فلسفه برگسن است . تئوری او در باره شرکت انسان در جهان متحول خلاق ، به فلسفه و ادبیات در قرن گذشته نیروی جدید داد . وی از این طریق تاثیر مهمی روی هنرمندان و نویسندگانی مانند مارسل پروست و برنارد شاو بجا گذاشت . از جمله فیلسوفان تحت تاثیر او ویلیام جیمز ، وایتهد و سورل هستند . گرچه برگسن خود در علوم دقیقه دانشمند بود ولی میگفت که جهان را نمی توان با کمک علوم تجربی شناخت .

در نظر برسن مهمترین عنصر هستی جهان ، انسان و آگاهی اش است . او مدعی بود که زبان وابسته به آگاهی انسانی است و عقل ، سازمان شناخت در علوم تجربی می باشد . برگسن از موضع زندگی به جهان می نگریست ، فلسفه هستی او فلسفه زندگی است . گرچه راسل او را جزو هیچ مکتب فلسفی نمی داند ، برگسن در آغاز ولی هوادار فلسفه مثبت گرایان یا پوزیوتیسم بود . از نظر تاریخی او را میتوان غیر از فلسفه زندگی ، نماینده فلسفه مدرنیسم یا رمانتیک نیز بشمار آورد . گروه دیگری او را یک فیلسوف جدی بحساب می آورند و نه یک خردگرای فرقه گرا . کمیته نوبل دلیل اعطای این جایزه به او را بخاطر، کوشش درخشان برای انتقال ایده های زنده و غنی به خواننده، اعلان نمود .

برگسن در مسائل عمل سیاسی ، متفکری فعال بود . او در سال 1917 طی ماموریتی از طرف دولت فرانسه به آمریکا رفت تا آن دولت را وادار به حمایت از فرانسه در جنگ جهانی اول نماید . برگسن

همچون داروین و اسپینوزا، در زبان نوشتاری و گفتاری، دقیق، خلاق، روشن، و مشخص بود. در نیمه اول قرن بیستم، برگسن گرایبی مترادف با نجات از عواقب صنعت زده گی، علم زده گی، و عقل زده گی بود. دلوژ در این رابطه نوشت که برگسن از فلج شدن فلسفه توسط علم و صنعت گرایبی افراطی جلوگیری نمود. علاقه برگسن به مقوله و کیفیت زمان، باعث شد که او به بحث با اینشتین بپردازد، ولی بدلیل ضعف سواد ریاضی لازم، نتوانست در مقابل نظرات اینشتین پایداری نماید. برتراند راسل او را یک فیلسوف خردگیز میدانست. یکی از بحث های مورد علاقه برگسن، رابطه میان زمان و آگاهی است. قطع رابطه برگسن با فلسفه قرن 19 یعنی فلسفه پوزیویتیسم، موجب اشتغال او به بحث زندگی فیزیکی، روانی و زمان ذهنی شد.

هنری برگسن در سال 1859 در فرانسه بدنیا آمد و در سال 1941 در آنجا در گذشت. پدر او یک موسیقی دان لهستانی یهودی و مادرش یک آموزگار ایرلندی یهودی بودند که سالها در سوئیس زندگی نمودند. برگسن در دانشگاه در رشته فلسفه تحصیل نمود و سالها معلم دبیرستان بود.

از جمله آثار او، زمان و آزادی، ماده و حافظه، تحول و تغییر خلاق، خنده و طنز، در باره آگاهی، از عجیب و غریب های عامه، پیرامون شرایط واژهها، خلاقیت مفاهیم فلسفی، مقدمه ورود به متافیزیک، تفکر و شدن خلاق، و در زمینه اخلاق و دین، هستند. کتاب "زمان و آزادی" او شامل نکاتی پیرامون تئوری روان جسمی و حافظه است. برگسن در کتاب "خنده و طنز" جدایی از فلسفه دانشگاهی را با یک توصیف پدیده شناسی دقیق عملی نمود.

برگسن پیرامون مقوله زمان مینویسد چیزی که علم اندازه میگیرد، چیزی نیست غیر از تغییرات در مکان و فضا. او تمام هستی را بخشی از آگاهی میداند که شامل، زندگی، تجربه، مشاهده، جبر و فشار، ادامه، آزادی، کشف، و انرژی خلاق است. در نظر او دو نوع اخلاق، نشان از دو نوع دین است. او عمل خنده را یک رفتار اجتماعی میداند. در نظر او طنز، تجربه خاص انسانی است که هم در علم و هم در مقوله علوم انسانی، مشاهده میگردد. 7.

۲۵. شاعره، میان جنگ و فاشیسم.

Ilse Aichinger 1921- !

ایلزه آیشینگر، - نویسنده اتریشی.

ما

نسلی بدون وداع
که مقصدی را مالک بود.
مقصد را باور مکن
وداع مهم شد.
میان من و زبانم
آتش بسی مرگبار؛
چون حرفی برای گفتن
نبود.

خانم ایلزه آیشینگر، شاعره و داستان نویس اتریشی یکی از نمایندگان مهم ادبیات مدرن بعد از جنگ جهانی دوم و عضو گروه ادبی 47 آلمان به سبب نیمه یهودی بودن تحت تعقیب فاشیسم قرار گرفت. او خالق شعر، داستان، رمان، نمایشنامه رادیویی، مقاله و نقد ادبی است، و به عنوان زنی نیمه یهودی اجازه تحصیل نیافت. مادرش یک پزشک یهودی تبار و پدرش یک آموزگار "آریایی" بود. چون خانه شان در شهر وین نزدیک اداره گشتاپوی فاشیسم بود او خود شاهد اعزام یهودیان اتریشی به اردوگاه های مرگبار گاز شد. مادر بزرگ و خواهران و برادران مادرش را ماموران فاشیسم در سال 1942 بقتل رساندند. در دوران کودکی او، کودکان یهودی نه تنها اجازه نداشتند روی صندلی پارکها بنشینند بلکه با حمل ستاره زرد داود روی سینه، باید در قبرستانها بازی میکردند. او در آثار اتوبیوگرافیک خود به کودکان یهودی اشاره میکند که بطور راسیستی از هم جدا شده اند. موضوع تنها رمان او سرنوشت راسیستی کودکان تحت تعقیب قرار گرفته جنگ جهانی دوم و فاشیسم آلمان است.

ایلزه آیشینگر گرچه در آغاز تحت تاثیر مکتب ادبی آبرورد بکت و یونسکو بود، زیر تاثیر سوررئالیسم کافکا آثاری آوانگارد نیز خلق نمود. او در آثارش خاطرات و مشاهدات خود را بصورت بیگانه ای مطرح نمود.

مجموعه آثار محدود او شامل داستان، شعر، رمان، نمایشنامه و نقد است. از آنجمله - پای چوبه اعدام، زنجیری، داستان آینه ای، محل زندگی ام، واژههای بد، من و زبانم، اخبار روز، دیدار از کلیسا، نقد ادبی کلاسیست و کافکا، دکمه ها، راهنمایی مجانی، الیزا الیزا، صحنه ها و دیالوگها، هیچ لحظه ای، سه دیالوگ، مادر بزرگم، یال کوه، خارج از وطن، دعوت به سوء ظن، چهارمین دروازه، ساختن روستا، الاغ سبز، و خاطرت کودکی ام در سینما، هستند.

رمان مشهور او "امیدی بزرگتر" نام دارد. او خالق نمایشنامه های رادیویی فراونی نیز است. پیترو هرتلینگ در باره اهمیت تنها رمان او می نویسد که آن هنوز منتظر نظر منتقدین ادبی است. آیشینگر در کتاب مجموعه نقدهای ادبی به همکاران نویسنده اش مانند کلاسیست و کافکا اشاره می نماید.

ایلهزه آیشینگر برنده جوایز ادبی بیشمار از جمله جایزه ادبی گروه 47 و جایزه ادبی کافکا است . او با وجود دریافت جوایز گوناگون می نویسد که نویسنده نباید خادم دولت گردد . بعد از جنگ او به دلیل وظایف ادبی ، تحصیل رشته پزشکی را ناتمام گذاشت .

آثار ایلهزه آیشینگر تاثیر مهمی روی داستان کوتاه نویسی مدرن ادبیات آلمانی زبان بجا گذاشته است . او در آثارش تقاضای استقلال زبان می نماید . وی توصیه میکند که انسان نباید به سانسور خاطرات جنگ و مرگ خود بپردازد . او در آثارش امید به عشق ، انسانیت ، آشتی و برادری را تبلیغ می نماید . او تحت تاثیر شک زبانی رادیکال خالق بوتیقای ادبی سکوت نیز است . در پایان ، مقوله های رنج و مرگ در آثار او بسوی امید گرایش پیدا میکنند . او در پایان خلاقیت ادبی خود خالق زبانی دقیق ، فشرده و تصویری نیز شد .

8

۴۶. نخستین جایزه نوبل برای شعر نو .

شعر مدرن ، - زیباگرا یا اجتماعی ؟ Jimenez, Juan Ramon 1881 – 1958

ژوان دامون - ژیمنس ، شاعره اسپانیایی ، برنده جایزه نوبل ادبیات سال 1956 و نماینده مدرنیسم ادبی و شعر مطلق ، و معلم یک نسل از شاعران جوان کشورش ، کوشید از پرداختن به تضادهای اجتماعی خودداری کند .

او میگفت که بجای زیبایی ظاهری ، ساده گی مطلق شعر مهم است . شعر عربان او را شعر مدرن لخت نامیده اند . منقدین ادبی مینویسند اگر شعر لورکا در رابطه با واقعیات اجتماعی سروده شده است ، شعر رامون ژیمنس حاوی استتیک صوری است . کمیته نوبل دلیل اعطای آن جایزه به وی را تفکرات عالی ، جلا و پاکیزه گی هنری، در شعر اعلان نمود .

رامون ژیمنس در ششسال 1881 در ایالت اندلس در جنوب اسپانیا دنیا آمد و در سال 1958 در کشور اسپانیایی زبان پورترکو در آمریکای جنوبی در مهاجرت درگذشت . پدرش تاجر فروش شراب بود . او در جوانی به تحصیل حقوق در دانشگاه پرداخته بود . در سالهای کودکی، وی در مدرسه شبانه روزی احساس تنهایی و دوری از ولایت می نمود . بعدها او به دلیل افسرده گی ، مدتی ساکن بیمارستان روانی شد . او غیر از شعر ، مترجم و ناشر مجلات ادبی نیز بود . ژیمنس در جوانی دلخواهانه به آمریکای شمالی مهاجرت نمود و در آنجا با یک زن مترجم معروف ازدواج کرد . و چون در زمان اعطای جایزه نوبل ، همسرش در بستر مرگ بود ، او از رفتن به شهر اسلو خود داری کرد و نوشت که جایزه نوبل حق همسر او است که 40 سال مشوق ، پشتیبان و یار وی بوده است .

مهمترین اثر ژوان رامون ژیمنس رمان " من و الاغم پلاترو " است . از جمله دیگر آثار او - ابدیت ها ، ستاره و آسمان ، ماهیت عمیق ، بمیر قلب ولی بخوان ! ، سرودهای غمگین ، یادداشتهای روزانه یک شاعر ، اقلیت قدرتمند ، اسپانیایی ها در سه جهان ، آهنگ و قافیه در شعر ، ناله های پاک ، تنهایی خوش آیند ، اشعار زیبا ، و اشعار مثبت هستند . رمان " من و الاغم " بر اثر ترجمه های زیاد ، کتاب درسی ، خلقی و هنرمندانه ای در کشورهای اسپانیایی زبان شد . آثار بی شمار او غالباً کتاب شعر هستند ، آنان مهمترین بخش زبان اسپانیایی می باشند . در آثار شاعر ، غم و ماتم اندلسی مشاهده میگردد . در کتب درسی مدارس اسپانیا ، 138 داستان از وی درج شده است .

ژیمنس یکی از مهمترین شاعران قرن 20 و نماینده مدرن ادبیات اسپانیایی ، زیر تاثیر شعر روبین داریو بود . مهمترین شاگرد ژیمنس ، گارسیا لورکای معروف می باشد . افکار روشنفکرانه ژیمنس زیر تاثیر والری و بیت هستند . او میگفت که شعر، خالق واقعیات، - و واقعیات خالق شعر است . شعر نو او تاثیر مهمی روی اشعار آلبرتی و لورکا بجا گذاشت . لورکا با اشاره به آثار بیشمار ژیمنس ، به او لقب فرمانده کل قوا داده بود . ژیمنس تاثیر مهمی نیز روی گروه ادبی " نسل 27 " گذاشت . وی در شعر، رهبر و سازمانده مدرنیسم و مثالی عالی برای شعر کشورهای اسپانیایی زبان قاره آمریکای لاتین بود . کمیته نوبل با اعطای جایزه نوبل به ژیمنس ، احترامی به اعدام و مرگ زودرس لورکا و ماخادو نیز نمود . پانته ایسم و خیالپردازی ژیمنس زیر تاثیر مطالعه آثار فلسفی اسپینوزا است . امروزه اشاره میشود زمانیکه ژیمنس آغاز به سرودن شعر نو نمود ، ادبیات اسپانیایی زبان کشورهای آمریکای لاتین از شعر کلاسیک فاصله گرفته بود .

در اشعار رامون ژیمنس غیر از مناظر زیبای طبیعت اندلس ، صدای غمگین و لطافت عارفانه نیز مشاهده میشود . وی در اسپانی، معروف به این است که با حداقل تعداد واژهها ، تاثیری حداکثر در کیفیت شعری بجا می گذارد . منقدین چپ اشاره میکنند که رنج و احساس از خود بیگانگی او نشان از نارضایی خرده بورژوازی در جامعه کاپیتالیستی است . در شعر ژوان رامون ژیمنس گاهی روح تبدیل به شناخت عرفانی جهان مطلق میگردد. از جمله موضوعات مرحله سوم شعر او ، خدا و ماهیت عمیق روان، و خلسه شاعرانه است .9

۴۷. دو شاعر عرب . Khalil Gibran 1883-1931, Mahmoud Darwish 1942 . ?

محدود درویش فلسطینی، - خلیل جبران لبنانی .

خانه ام میگفت

کلبه را ترک مکن
تاریخ ات آنجاست .
کوچه ام میگفت
خیابان را دنبال کن
آینده ات آنجاست .
من به هر دو؛
خانه و کوچه ام گفتم
نه گذشته ای دارم و نه آینده ای .
اگر اینجا بمانم
ماندم،
رفتن است
و اگر بروم
رفتم،
ماندن است .
فقط عشق و مرگ
استاد عمل اند .

خلیل جبران شاعر و نقاش لبنانی در سال 1883 در بیروت بدنیا آمد و در سال 1931 در سن 48 سالگی بر اثر بیماری الکلی در مهاجرت در نیویورک درگذشت . او از یک خانواده مسیحی مارونی عرب برخاسته بود . وی در آمریکا سالها مسئول ادبیات مهاجر و تبعید عرب بود . او را مهمترین نماینده ادبیات مدرن و رمانتیک عرب نامیده اند . مجموعه آثار او همچون شعر فوق، ترکیبی از میان راه بودن است - یعنی نه اینجا نه آنجا ، نه اکنون نه فردا ، و جدایی کلمل میان جهان و خدا و من . با این وجود او در شعرش به وحدت دوتالیسم بصورت متعالی یعنی عشق ، مرگ ، خدا ، و شعر، میرسد . زندگی او نیز دچار دوتالیسم بود / لبنان و آمریکا ، عربی و انگلیسی ، محبوب عربی و مهاجر دردمند . مادر او در سال 1895 همراه فرزندان به آمریکا مهاجرت کرده بود . دو سال بعد خلیل جبران به دلیل استعداد ادبی با کمک یک بورس تحصیلی به لبنان بازگشت تا زبان و ادبیات عرب را مطالعه نماید . او در 16 سالگی در آمریکا در شهر خود نقاش معروفی بود . در غرب نیز او ابتدا بعنوان نقاش مشهور شد . ضربه های روحی خانوادگی مانند مرگ خواهر ، برادر و مادر، موضوعات آثار ادبی و هنری او شدند . در جهان عرب او نخستین بار از طریق کتاب عروس چمن مشهور شد . در شعر او یک سادگی غیر مصنوعی وجود دارد که سنبل ادبیات مدرن جوان عرب است . او با کمک زبان شاعرانه و آهنگین با سنت عربی زبان، وداع کرد . بخش مهمی از اشعارش پیرامون انتقاد اجتماعی هستند . او در اشعارش نشان میدهد که چگونه عشق جوان و مدرن بر اثر معیارهای سنتی قدیمی عرب دچار سرکوب میشود .

در سال 1932 کتاب پیامبر او در غرب مشهوریت فوق العاده ای یافت . او از سال 1912 ساکن شهر نیویورک بود . در غرب به او عنوان فیلسوف و عالم خلورمیانه داده اند . آثار عرفانی بعدی او موفقیتی نیافتند . امروزه اشاره میشود که تاثیر او روی ادبیات عرب ماندنی است . او جستجوگری است که مزده نیل به هدف را پیشگویی میکند . کتاب ارواح او انتقاد از مذاهب در لبنان است . در کتاب طوفان او خواهان آهنگ در شعر است . از جمله دیگر آثار او - بالهای شکسته ، دیوانه ، روح شورشی ، و عیسی ولد انسان ، هستند .

محمود درویش شاعر فلسطینی را مهمترین شاعر مدرن زمان حال ادبیات عرب ، مبارز آزادی ، صدای خلق فلسطین و ناجی زبان عربی می نامند . او تجربیات آواره گی و بی وطنی خود را بصورت منحصربفردی به شعر درآورد . در شعر او زندگی مهاجر و تبعیدی، سنبل زندگی غالب انسانها است . آثار و زندگی او رابطه نزدیکی با تاریخ وطن اشغال شده اش دارند . او در سال 1942 در روستای جلیله در اسرائیل امروزی بدنیا آمد . پدرش یک روستایی مرفه بود که در حین نخستین جنگ اعراب و اسرائیل به لبنان فرار نموده بود . گرچه او امروزه در رامله، در فلسطین اشغالی زندگی میکند ولی او خود را یک تبعیدی ابدی میداند. موتور شعر او آواره گی و بی وطنی است . او مجبور شد که وطنی از واژهها در غربت برای خود بسازد . محمود درویش تا سال 1961 عضو حزب کمونیست اسرائیل بود ولی در سال 1970 به مصر فرار نمود . در شهر حیفا در اسرائیل او بارها به سبب کوششهای سیاسی و ادبی دستگیر شد و به زندان افتاد .

منبع الهام شعر او، ادبیات عرب ، و ادبیات کشورهای آمریکای لاتین مخصوصا اشعار پابلو نرودا هستند . او کوشید تا ادبیات مترقی عبری اسرائیل را نیز به خوانندگان عرب در مجله ای ادبی به سردبیری خود معرفی نماید. محمود درویش در شهر قاهره سالها مسئول مرکز تحقیقات سازمان آزادی بخش فلسطین بود . او خود در لبنان شاهد محاصره شهر از طرف نیروهای اسرائیل گردید. سالهاست که جلسات شعرخوانی او در کشورهای عربی سالنهایی پر از شنوندگان را شاهد هستند . او شعر خود را سیاسی نمی داند گرچه منقدین ادبی به او لقب شاعر شهادت و صدای خلق فلسطین داده اند . در شعر او عناصری از ادبیات فارسی ، یونانی و مسیحی نیز مشاهده میشوند . در سالهای اخیر شعرش

بسوی سنبل و اسطوره راه یافته است . گروهی دیگر شعر او را میان اسطوره ، سیاست و علیه جنون بحساب می آورند. از جمله آثار او - برگهای درخت زیتون ، عاشقی از فلسطین ، حافظه ای برای فراموشی ، و چرا اسب را تنها گذاشتید ؟ ، هستند 10.

۴۸. جشن سه قرن روشنگری سکولار .

La Mettrine , Julien 1709- 1751

ما- که را- و چه را - جشن بگیریم ؟

بعضی از رسانه های اروپا این روزها سالگرد تولد و مرگ لامتری ، فیلسوف و پزشک روشنگری فرانسوی راهنوزبعادزسه قرن جشن میگیرند. تولد و مرگ او در چنین روزهایی ، پیش از فرارسیدن مراسم عید کریسمس بود. او یکی از مهمترین نمایندگان ماتریالیسم روشنگری فرانسه در سه قرن پیش اروپا است. وی در سن 42 سالگی در تبعید درآلمان، در دربار فریدریش دوم، پادشاه پرویس، بر اثر مسمومیت مشکوک عمدی درگذشت. دولت پرویس که مخالف دولت آلمان فرانسه بود ، ادعا نمود که لامتری قربانی حماقت حاکمان و آخوندهای مسیحی گردیده است. در زمان لامتری در قرن 18 رد تئوری ابدی بودن روح، از طریق کلیسا حکم اعدام داشت. پیش از فرار لامتری از فرانسه آثارش را بجرم آتیه ایسم، و ماتریالیستی بودن ، در انظار عمومی سوزاندند. بدلیل نفی وجود خدا او را آلمان یک آتیه ایست رادیکال بحساب می آوردند. لامتری ، فرزند خلف روشنگری فرانسه بود. آتیه ایسم او محصول جهانیابی مادی- مکانیکی اش میباشد. او میگفت که انسان یک ماشین ویا یک ساعت خودکار است. وی مینویسد که رفتار اخلاقی، بدون اعتقاد به دین و خدا نیز ممکن است، و بجای روحانیون و قضات مذهبی، پزشکها و آتیه ایستها باید در مملکت و برای سعادت عمومی ، حکومت کنند.

از جمله دیگر نظریه های او این بود که میگفت انسان فاقد آزادی اراده است ولذت و سعادت انسان تنها در نفی دین ممکن است و دولت آتیه ایستی ، سعادت مندترین دولت ممکن برای مردم است، و کسیکه نیرویش را در خدمت جامعه قرار دهد، احساس سعادت خواهد نمود و فلسفه، علم ردیف کلمات زیبا است ، و چون انسان ماشینی است که خودسکان آنرا در دست دارد، نیاز به روح ندارد. در نظر لامتری ماده پایه و اساس تمام واقعیات است و هر چیزی که وجود داشته باشد، آغازی مادی دارد، و گرچه ماده عنصری مستقل و ابدی است، آن ولی زیر تاثیر قانون تغییر و تحول و تکامل قرار دارد. دو صفت خاص ماده حرکت ، گسترش و تغییر حجم آنست. لامتری تاثیر مهمی روی ماتریالیسم روشنگری فرانسه از خود بجا گذاشت. امروزه اشاره میشود که او بیشتر یک پدیده شناس (فنومنولوگ) است تا یک ماتریالیست. تاریخ علوم، او را در ردیف دیدرو و هیوم قرار میدهد. لامتری نماینده یک ماتریالیسم رادیکال بود که وجود روح غیرمادی را انکار میکرد. در نظر او انسان نیز بخشی از جهان مادیست یعنی یک ماشین زنده است، یک طبیعت مکانیکی حامل ماده محض، دقیق و فیزیولوژیک طبیعی است. باید اشاره نمود که فلسفه لامتری متکی به شناخت علم پزشکی و علوم تجربی زمانش بود. او به سبب مبارزاتش علیه فرهنگ فئودالیستی ، تئورسین بورژوازی جوان آلمان اروپا شد. او گرچه ضد دین بود ولی آنرا برای مردم عامیانه آلمان ضروری میدانست.

لامتری حدود سه قرن پیش در فرانسه در خانواده ای مرفه دنیا آمد ، پدرش دکان بزازی داشت . او در سال 1709 در فرانسه بدینا آمد و در سال 1751 در تبعید در شهر پوتسدام در آلمان درگذشت. وی چون در دانشگاه در رشته پزشکی تحصیل کرده بود ، مدتی پزشک ارتش دولت فرانسه بود. او در سال 1746 وطن و خانواده اش را ترک نمود و ابتدا به هلند و سپس به آلمان فرار کرد. وی پیش از آن بدلیل ماتریالیستی و آتیه ایستی بودن قاطعانه اش، تحت تعقیب قرار گرفته بود. یکی از آثار او در سال 1746 ضد دین اعلان گردید و در مجامع عمومی به آتش کشانده شد. شاهکار او یعنی کتاب "انسان، یک ماشین" در سال 1748 در مهاجرت منتشر گردید. لامتری خود تحت تاثیر روشنگری- دیدرو، هولباخ، و هلوئتیس بود. وی زندگی در شهر پوتسدام در دربار پرویس و در تبعید را، زندگی در یک قفس طلایی نامید. در قرن 19 " تئوری دانش" او طرفداران زیادی یافت ، به این سبب تاثیر او روی تحقیقات مادی و طبیعی قرن 19 قابل توجه است. فریدریش کبیر در یک مراسم دولتی و روی قبر او از مرگ زودرسش در سن 42 سالگی ابراز تاسف نمود، ولی ساموئل کونینگ، یک روحانی مسیحی نوشت که اکنون جهان از شر همچون متفکران لائیکی راحت گردیده است.

لامتری در فلسفه اخلاق ، نوعی زندگی اپیکوری را قابل ارزش می دید. او اروتیک غیرمبتذل رانوعی لذت و هنر زندگی دانست. وی مینویسد که انسان موقعی سعادت مند است که به بالاترین پله لذت برسد، یعنی هم لذت مادی و هم لذت معنوی. او از نظر اخلاقی، نماینده فلسفه لذت گرایی است و میگفت که لذت بالاترین کالای انسان وهدف عمل او است و چون انسان بخشی از جهان حیوانات است، او فاقد هرگونه اصول اخلاقی ارثی و غریزی است. در نظر لامتری هیچ ارزش مطلق ، اصول اخلاقی و ابدی وجود ندارد، چون آنان قابل تغییر هستند و در جوامع مختلف، گوناگون میباشند. وی میگفت که اصول ، ارزشها ، و قوانین عملی، باید خلق شوند تا زندگی اجتماعی ممکن گردد.

لامتری همچون دکارت ، استاد تفکر قرن 19 ، حیوان را ماشینی میدانست ، بدون روح و بدون عقل، او میگفت که نه خدای خالق و نه آزادی اراده وجود دارند ، و خدا فقط یک مکانیک یا تعمیرکار است . لامتری تحت تاثیر اسپینوزا یکی از ماتریالیستهایی بود که از الهیات بسوی پزشکی رفت. او از نظر تئوریک، احساس گرایی جان لاک را نمایندگی میکرد و میگفت که ادراک حسی تنها منبع شناخت است . آلمان روشنگری شکاکانه او موجب اختلاف وی با بخش دیگری از روشنگران فرانسوی گردید.

لامتری پزشک‌ها را بهترین قضاات میدانست و میگفت هدف تحولات تاریخی اینست که درهرجامعه ای سرانجام آتیه ایست‌ها بقدرت برسند. اوچون به رد ابدی بودن روح انسان میپردازد، میگوید انسان باید در این جهان به قله سعادت و لذت جویی برسد. در تئوریهای سیاسی او هدف زندگی مشترک انسانها باید برقرارکردن یک نظم حقوقی عادلانه که متکی به اکثریت شهروندان باشد، برقرارگردد و سرپیچی یک حاکم از این قوانین و نظم، باید به سلب قدرت از وی منتهی گردد. او به رد نظریه ایده‌های ارثی و غریزی میپرداخت و موضوعات شناخت را بدون استثنا، مادی و شیئی میدید. درنظر او روح، فکر، و بیان، نقش و کارکردی مادی دارند.

ازجمله آثار او- تاریخ طبیعی روح، بحثی پیرامون سعادت، شوق شهوت، هنر لذت بردن، هستند 11.

۴۹. فلسفه و دین، آتن و اورشلیم.

اندیشه غرب و متفکران یهودی اش. Leo Schestow 1866- 1938, Karl Mannheim 1893- 1947.

در اینجا بطور مختصر- به زندگی و آثار یک فیلسوف روس و یک جامعه شناس مجارستانی اشاره میشود. هردو یهودی تبار بودند. یکی بعد از "کودتای" لنین در سال 1918 به فرانسه گریخت و دیگری بعد از بقدرت رسیدن فاشیسم، به آمریکا پناه برد.

آخرین اثر لیف شستوف، فیلسوف مهاجرو روس، " آتن و اورشلیم " نام داشت. گرچه او در جنگ جهانی اول تنها پسرش را از دست داده بود ولی به سبب فضای یهودی ستیزی بعد از انقلاب اکتبر، مجبور به فرارگردید. امروزه او را یکی از رادیکال ترین شکاکان تاریخ فلسفه غرب میدانند. او میگفت که آتن نقطه مرکزی یک فلسفه عقلگرایانه و اورشلیم پایتخت دو دین یهود و مسیحیت بوده ولی سرانجام مسیحیت به این نتیجه رسید که آتن هیچگاه با اورشلیم تفاهم نخواهد کرد.

در این رابطه مارتین لوتر قبلاً گفته بود که عقل بزرگترین مانع ایمان و عقیده است چون آن الهیات و روحانیت را مقوله‌هایی آبرورد میداند، و خدا در آنجاست که آزادی باشد و نه قوانین بشری. از دیگر وقایع زندگی تلخ لیف شستوف این بود که در سن 12 سالگی از طرف آنارشیستها بخاطر باج گیری از پدر ثروتمندش ربوده شد ولی تزار روس مانع هرگونه معامله میان خانواده او و آدم ربایان گردید، گرچه سرانجام او را بعد از 6 ماه آزاد نمودند ولی تاثیر کابوس این حادثه برای همیشه روی روان کودکان شستوف بجای ماند.

مورخین فرهنگ مدعی هستند که فلسفه غرب در قرن 19 در ادامه مبارزه دین و عقل، به نفع عقل خاتمه یافت. نیکولای بونیف مینویسد که خصوصیات مهم فلسفه روسی - اخلاق گرایی، عرفان دینی، و انسانشناسی بود که به فلسفه تاریخ ختم گردید. در مقابل این صفات، علاقه فیلسوفان روسی به منطق و تئوری شناخت؛ صرفنظر از گروه مارکسیستها، ناچیز بود. یعنی فلسفه روس را میتوان نوعی هستی شناسی عقل گریزانه نامید. غالب فیلسوفان روس پیش از انقلاب، غیرسیستماتیک بودند چون آنان در برابر هرسیستم فلسفی، مظنون و شکاک بودند. در نظر آنان سیستم یک لباس اجباری برای عقل و زنجیری برای شکوفایی تفکر آزاد است، به این دلیل بونیف حق دارد اگر شستوف را یک فیلسوف مذهبی بداند. شستوف مشتاقانه در جستجوی شناخت خدا بود، او به عقیده و وحی بیشتر بها میداد تا به دانش و شناخت. شستوف در تمام طول عمر خود مبارزه ای تلخ علیه به اصطلاح "حقایق ابدی عقل" در فلسفه نظری را نمایندگی نمود.

وی میگفت که باید فلسفه قلب را بجای فلسفه عقل نشانند چون عادت به منطقی فکرکردن موجب مرگ خیالپردازی و خلاقیت میشود، و عقیده و ایمان، و رای شناخت و عقل قرار دارند و برای رسیدن به حقیقت بیکراه وجود دارد چون راه منطق به آبرورد میرسد، و منطق موجب سرگشتگی میگردد. داستان آدم و حوا در کتب مقدس نشان داد که آنهایی که میوه درخت شناخت را مزه کردند، مسموم و تنبیه شدند و به زندگی در این جهان محکوم گردیدند! یعنی آنان باید گوش به دستور ممنوعیت میدادند که خدا برایشان در بهشت تعیین کرده بود و کنجکاوی برای شناخت نمی نمودند. شستوف میگفت که انسان میتواند از اجبارهای عقل و حقایق ابدی آن با کمک عقیده آزاد گردد. به شستوف، عارف و فیلسوف دین، لقب فیلسوف زیرزمینی نیز داده بودند چون او از جمله ماجراجویان تاریخ فلسفه بشمار می آید.

شستوف در سال 1866 در شهر کیف در روسیه آن زمان دنیا آمد و در سال 1938 در سن 72 سالگی در پاریس درگذشت. نام حقیقی او اسحاق شوارتسمان است و پدرش یک تاجر ثروتمند بود. او در دانشگاه ریاضیات و حقوق خوانده بود. بعدها دختر وی یعنی ناتالی بارانف یک کتاب بیوگرافی مشهور درباره پدرش با عنوان "انسان در تاریکی شبستان" نوشت. شستوف همچون نیچه استعداد عجیب موسیقی خود را وارد سبک زیبای ادبی اش نمود. او طی مقالاتی ادعا نمود که ناتوانی جنسی نیچه و کایرکگارد موجب شد که آنان بسوی فلسفه بروند و اگر آن زمان درمان میشدند، فلسفه از دستشان خلاص میشد!

از جمله دیگر آثار شستوف - روی ترازوی ایوب، درباره منابع حقایق ابدی، کوشش برای یک فلسفه مذهبی، تئوریهای فیلسوفان مشهور غرب، و اثری درباره شکسپیر؛ معلم واقعی فلسفی اش می باشند. نخستین اثر او "نیچه و تولستوی" نشان از جدایی او از ایده آلیسم و سمتمگیری بسوی اخلاق است. او در کتاب "تئوریهای فیلسوفان مشهور غرب" مانند پارمیندس، افلاتون، ارسطو، دکارت، اسپینوزا، لایبنیس، و کانت به انتقاد از حاکمیت عقلگرایی در تاریخ اندیشه پرداخت. او میکوشد تا ثابت کند فیلسوفان بزرگ که در شکار صید دانش بودند، گرانترین هدیه خالق یعنی آزادی را از دست دادند.

گرچه شستوف خود زیر تاثیر نظرات - پاسکال، داستایوسکی، کایرگارد، و نیچه بود ولی وی روی ادیبان و فیلسوفانی جوان مانند - پاسترناک، کامو، یعقوب تاویه، جرج باتالی، و ام سیوران اثر گذاشت. کامو، او و کایرگارد را پیشگام ترین و موثرترین نماینده آگزیستانسیالیسم مدرن میدانست. شستوف گرچه از نظر فلسفی قطب مخالف نظرات هوسرل بود ولی با او یک دوستی عمیق داشت. از جمله دیگر طرف بحث های فلسفی او آشنایانی مانند آندره ژید، اینشتین، مارتین بوبر، هایدگر و مارینا سوتایوا، بودند.

تاریخ فلسفه نشان میدهد که آنانی که در جستجوی حقیقت صوری بودند، به شکار احکام جزئی نهایی رسیدند. اوکه ضد فیلسوف است مینویسد که میانه روی فلسفی به عقلگرایی میرسد که ارسطو در آن حاکم بود، نه برای مناطق حاشیه ای یا فلسفه ماجراجویانه ضروری. او در پایان مدعی شد که انسان واقعی چیزی نمیداند چون عقل درباره رازهای زندگی به انسان چیزی را نمیتواند بگوید.

کارل مانهایم، جامعه شناس مجار، یهودی تبار، پایه گذار "جامعه شناسی دانش" است. او را یکی از تئوریسین های مهم علوم اجتماعی میدانند. وی یکی از مبارزان ضد فاشیسم از موضع لیبرالی بود. با وجود فاصله گیری اوازیسیست مارکسیستی، مخالفانش او را متهم به تبلیغ ماتریالیسم تاریخی نمودند، گرچه چپها نیز او را متهم به خیانت به مارکسیسم نمودند. وی میگفت که برای جامعه باید برنامه ریزی نمود. او در اثر مشهورش یعنی در کتاب "ایدئولوژی و اتوپا" خواهان آزادی و دموکراسی برنامه ریزی شده بود.

مانهایم مینویسد که ایدئولوژیها، ساختارهای شناختی هستند و هر ایدئولوژی به گونه ای - ناقص، محدود، یکطرفه، جانبدارانه، و چکنویس است. مانهایم را بر اساس کتاب "ایدئولوژی و اتوپا" اش یکی از کلاسیکهای رشته جامعه شناسی میدانند. او سهم مهمی در بحث عینی گرایی در علوم اجتماعی داشت.

کارل مانهایم بین ساهای 1893-1947 زندگی نمود. وی دردانشگاه به تحصیل فلسفه و جامعه شناسی پرداخت. او شاگرد ماکس وبر و همکار جرج لوکاج بود. وی در سال 1933 با قدرت رسیدن فاشیسم، به سبب یهودی بودن، دست به مهاجرت زد. او باعث شد که رشته "جامعه شناسی دانش" دردانشگاه های غرب گسترش یابد. آثار او سالها مورد بحث جامعه شناسان جوانی مانند فوکو، باختین، ریچارد رورتنی، و پیره بوردی بودند.

مانهایم غیر از لوکاج و اسکار جاژی، تحت تاثیر آثار متفکرانی مانند مارکس، زیمل، دیلتی، شلر، و ماکس وبر، نیز بود. او موضوع دکترایش را درباره "تجزیه و تحلیل ساختارهای تئوری شناخت" نوشت. از جمله دیگر آثار او - وظایف کنونی جامعه شناسی، انسان و جامعه در عصر بازسازی، تشخیص بیماری عصر ما، ساختارهای تفکر سنتی، و یک واژه نامه جامعه شناسی، هستند.

از جمله تحقیقات او- رنسانس فرهنگ با کمک نظرات داستایوسکی، تحقیق درباره شناخت و دانش انسان با ساختارهای اجتماعی و پروسه هایش، میباشند. در غرب در نیمه دوم قرن گذشته، مارکسیست های نو، از جمله آدرنو، هورکهایمر، و مارکوزه، به مخالفت با نظرات او پرداختند. 12

۵۰. گاندی، - مبارزات و آموزگاران او . Mahatma Gandhi 1869 – 1948

گاندی در کتاب اتوبیوگرافی اشت اعتراف میکند که نخستین بار در 17 سالگی در مدرسه، از نظر انسان دوستی تحت تاثیر اشعار "شمال بهات"، شاعر هندی قرار گرفت، ولی مورخین، او را از نظر فلسفی زیر تاثیر نظرات افلاتون و سقراط بحساب می آورند. گاندی تحت تاثیر افلاتون میگفت که قدرت سیاسی دولت باید زیر کنترل قوانین مجلس باشد، و همچون سقراط میگفت که در هر شرایطی روشنفکر باید از حقیقت دفاع کند حتا اگر او دچار درد و رنج و مرگ گردد. گاندی زیر تاثیر شاعر آمریکایی "داوید تورنو" و کتابش "وظیفه سرکشی در مقابل دولت" میگفت که انسان در مقابل دولت و حاکمان خود سرش موظف به سرکشی و سرپیچی است.

مهاتما گاندی نام مستعار او به معنی "روح کبیر" میباشد. او سیاستمدار، حقوقدان، مدافع حقوق بشر، و رهبر جنبش ملی هند در مقابل دولت استعماری انگلیس در آن زمان بود. گاندی بعد از تحصیل رشته حقوق در انگلیس، به کشور آفریقای جنوبی رفت و در آنجا رهبر جنبش هندیان مقیم آفریقای جنوبی علیه دولت نژادپرست آپارتهاید گردید. او در سال 1914 به هند بازگشت و رهبر جنبش ضد استعماری مردم هند گردید. وی در کشور آفریقای جنوبی و در هند چندین بار دستگیر گردید و به زندان افتاد. او شخصا آن زمان با تولستوی رابطه مکاتبه ای داشت. مورخین چپ درباره گاندی مینویسند که او به رد سوسیالیسم علمی و مبارزه طبقاتی پرداخت و خواهان اصلاحات اجتماعی سیاسی بود و یک اتوبیوگراف خرد بورژوازی دهقانی را نمایندگی می نمود. گاندی از پایه گذاران کنگره ملی هند بود و در راه حذف اختلاف میان مسلمانان و هندوها کوشش نمود. بعد از استقلال پاکستان از هند در سال 1947، یک هندوی متعصب در سال 1948 گاندی را بقتل رساند چون او خواهان تقسیم ذخیره بانکی بین دو کشور شده بود.

گاندی از نظر سیاسی تحت تاثیر روسکین، مصلح اجتماعی انگلیس، و از نظر مبارزات صلحجویانه زیر تاثیر نظرات تولستوی، نویسنده روس بود. او میگفت که تنها باتکیه بر نیروی حقیقت باید مخالفین را قانع کرد و بردشمن پیروز شد. او کوشید تا شعار عملی "سرکشی در مقابل قانون" را وارد جنبش عمومی نماید.

غیرارزسنت فلسفی ودینی هند ، گاندی تحت تاثیر نظرات امرسن نیز بود. او همچون مارتین لوترکینگ ، ایده ل دوران مدرن ، یعنی پرهیز از خشونت را تبلیغ می نمود . برای گاندی پرهیز از خشونت یک تاکتیک نبود بلکه یک اصل اخلاقی مهم بود. او براساس این تاکتیک نه تنها پدرکشورهند بلکه رهبر اخلاقی هندوها گردید. وی سلامتی جسمی را مقدمه سلامتی فکری میدانست و به رد ماتریالیسم غربی، از جمله به رد پول و کالاهای مادی پرداخت . مهمترین اصل او در زندگی ، از خودگذشتگی و پرهیزکاری بود. او نه تنها با اعضای کاستها که مورد تحقیر قرار می گرفتند ، ابراز همبستگی نمود بلکه میگفت که در مقابل تمام جانداران باید دوستانه رفتار کرد و هیچ موجودی را نباید به قتل رساند. او مدافع حقوق زنان نیز بود و از مسلمانان خواست از مصرف گوشت گاو پرهیز کنند تا موجب انتقاد هندوها قرار نگیرند. گاندی مبلغ یک خودکفایی دهقانی بود که موجب بازگشت از مدرنیته اجتماعی میگردد. وی با شعار گفتار و کردار و پندار نیک خواهان کنترل احساسات و علایق شخصی بود . او حتی تا امروزه سنبل یک مقاومت و مبارزه اجتماعی صلح آمیز برای انسانها و سیاستمداران است . شعار او آزادی فردی ، آزادی اجتماعی و هومانیزم طرفداران زیادی دارد .

گاندی به رد شهرهای صنعتی بزرگ پرداخت و از ایده آل نمودن شوراهای روستایی حمایت میکرد . او میگفت که با پیشرفت صنعتی ، اخلاق جامعه رو به زوال میرود. او می نویسد که تمام کوششهای انسان بدون تقوا و بدون ترحم الهی ، بی نتیجه است . او خواهان برابری ناپاک ها با هندوهای معمولی بود . گاندی فلسفه دین هندو را خالق نیروی زندگی میدانست که در اخلاق و هستی شناسی زندگی میتواند با بهترین نیروهای فکری غرب رقابت نماید . بعضی از مدافعان حقوق بشر و سیاستمداران غرب از جمله مارتین لوتر کینگ ، بعدها تحت تاثیر عقاید گاندی قرار گرفتند.

گاندی از طبقه متوسط برخاسته بود ، پدر وی کارمند دولت و اجدادش بازرگان بودند . او در سال 1922 در هند به 6 سال زندان محکوم شد ولی بعد از 2 سال به سبب بیماری گوارشی آزاد شد. گاندی نخستین مقاومت منفی را از شهر احمدآباد سازماندهی نمود و خواهان بایکوت انتخابات و تحریم کار دولتی در کنار انگلیس ها شد. او در سال 1930 مارش نمک علیه مالیات نمک را براه انداخت . وی در یک مدرسه غیردولتی که در سال 1918 به تقلید از نولستوی ساخت ، کار دستی و تولید کشاورزی را در کمونهای دانش آموزی جزو وظایف دانش آموزان نمود.

از جمله آثار گاندی،- هند جوان ، راهنمای سلامتی ، رفاه برای هند ، و کتاب اتوبیوگرافی اش، یعنی "تاریخ تجربیات من با حقیقت " است که به تقلید از نظرات سقراط نوشته شده بود . 13

۵۱. آنارشیزم ،- شورش و انقلاب یکنفره .

Max Stiner (kaspar Schmidt) 1806 – 1856

ماکس اشتیرنر- و سالهای کودکی آنارشیزم .

ماکس اشتیرنر ، نام مستعار کاسپر شمیت ، فیلسوف ، آنارشیزم ، ژورنالیست ، مقاله نویس ، و مترجم آلمانی همعصر مارکس و انگلس است . شاهکار او کتاب " فرد و مالکیت اش " در سال 1844 یکی از پرخواننده ترین کتب کلاسیک فلسفه مدرن بود . او یکی از هگل گرایان چپ ، مدافع و خالق یک تئوری فردگرایی رادیکال در آنارشیزم است . وی پایه گذار فلسفه آنارشیزم ، مخالف کمونیزم و یکی از نمایندگان ایده آلیسم شخصی و فردگرایی مطلق بود . انقلابی گری ظاهری و حرافی او نمی تواند نظرات ارتجاعی اش را بپوشاند . نخستین منفدان فلسفه آنارشیزم اشتیرنر ، مارکس و انگلس بودند که در کتاب " ایدئولوژی آلمانی " مدعی شدند که او مبارزه واقعی طبقاتی را تبدیل به مبارزه ایده ها نموده است . انگلس میگفت که اشتیرنر هیچگاه از محدوده نظرات هگل و فویرباخ قدمی فراتر نگذاشت و تا پایان ، یک ایدئولوگ خرده بورژوازی و طبقه متوسط ماند. اشتیرنر با شعار تشکیل " اتحادیه فردگرایان " ، کمونیزم را نوع جدید دیکتاتوری طبقه کارگر و روشنفکران اش دانست .

ماکس اشتیرنر از پایه گذاران آنارشیزم و نماینده فردگرایی اغراق آمیز و شورشی بود . او را جد کبیر متافیزیک آنارشیزم میدانند. اشتیرنر با موضعی میان فلسفه و آنارشیزم فردگرایانه به رد ایدئولوژی های زمان خود پرداخت . او یک نویسنده شورشیگری است که به انتقاد از دین ، دولت ، قانون ، اخلاق ، و کلیسا پرداخت و میگفت که انسان را باید از زیر یوغ دین و کلیسا رها نمود. وی می نویسد که هیچ کس نباید از فرد و انسان طلبکار باشد حتی خدا ، دولت ، جامعه ، بشر ، قانون ، دین ، عقل و حقیقت . وی میگفت که فرد و فردیت حتی بر خدا برتری دارند چون انسان فردگرا طبیعتاً موجودی کافر است و هر دولتی نماینده نظام مطلقه و زورگو میباشد ، و دولت متکی به برده گی کار است و اگر روزی کار و کارگر رها شوند ، دولت نیز فوری سقوط خواهد نمود .

اشتیرنر گرچه شخصاً در کلاسهای درس هگل و شلاپرماخر شرکت نمود ولی تحت تاثیر فلسفه و انتقاد فویرباخ از دین بود . او در برلین در محفل هگلی های چپ با انگلس آشنا شد . فلسفه او زمانی مطرح شد که فلسفه های دیگر خود را زیر نفوذ نیروهای خاصی قرار داده بودند . کانت ، هگل ، فویرباخ ، ولاینتیس ،- از دولت ، اخلاق ، خدا ، میهن ، و عقل می گفتند . اشتیرنر آن زمان خلاف جمع گرایی پرودن ، از فردگرایی آنارشیزمی سخن میگفت . آنارشیزم فردگرایانه و فردگرایی سوسیالیستی او با جمع گرایی انگلس فرق داشت . او گرچه روی نیچه و باکونین اثرات مهمی گذاشت ولی خود نیچه ای بود پیش از نیچه . فردگرایی اشتیرنر را دلیل حضور ابرمرد نیچه ای میدانند . او پیش از نیچه تئوری اراده بقدرت رسیدن فرد را مطرح نمود . وی پایه گذار نیهلیسم مدرن نیچه ای نیز است . پرودن بعدها

در رابطه با فلسفه اشتیرون نوشت که " مالکیت دزدی است " . نقش تحریک کننده اشتیرون دست کمی از نظرات تحریک کننده ماکیاولی در مجامع سیاسی و فلسفی نداشت . اشتیرون به ترجمه آثار اقتصاد سیاسی انگلیسی و فرانسوی مخصوصاً آثار آدام اسمیت بزبان آلمانی پرداخت . در ادبیات آگریستتسیالیستی قرن بیست ، داستایوسکی ، سورل ، فروید ، کامو و سارتر نیز تحت تاثیر افکار او قرار گرفتند . هنرمندان و ادیبانی مانند تورگنیف ، ارنست یونگر ، آندره ژید و آندره برتون نیز از او بی تاثیر نماندند . خانم دورا مارسدن ، یکی از زنان فمینیست رادیکال اوایل قرن بیست نیز مبلغ نظرات او بود . ماکس اشتیرون همچون هرتسن ، متفکر روس ، به افشای لیبرالیسم زمان خود پرداخت . اشتیرون غیر از نظرات انتقادی فوریخ از دین ، متکی به شاخه های آته ایستی و ماتریالیستی دوره روشنگری اروپا نیز بود .

جامعه مورد علاقه اشتیرون یعنی " اتحادیه فردگرایان " نام دارد که مخالف دولت و جامعه معمولی است . اشتیرون هیچگاه خود را آنارشییست ندانست . او میگفت همیشه حق با کسی است که قدرت داشته باشد ، چون چند مشت قوی مهم تر از صدها گونی قانون هستند . او قانون ، حقوق ، و حق را یک فرم از رابطه قدرت میدانست . اشتیرون هم دولت پارلمانی لیبرالها و هم دولت مطلقه سلطنتی را زورگویانه میدانست . او میگفت که سیستم کمونیستی به نام جمع و اجتماع موجب سقوط و زوال فرد خواهد شد . آنارشییسم او را میتوان لیبرالیسم سوسیالیستی دانست و نه ایده کمونیستی یا سوسیالیستی . همچون مقوله خدا در الهیات ، در تئوری او فرد و رای منطق و حقیقت است . او به انتقاد از لیبرالیسم سیاسی ، دولت ملی و پادشاهی بورژوازی نیز پرداخت . اشتیرون بر اساس تربیت آنتی اتوریته میگفت که انسان باید هر کاری که دلش خواست ، انجام دهد . موضوع غالب آثارش ، اعاده حیثیت از فرد و حمایت او در مقابل برتری گروه و جمع است .

ماکس اشتیرون همزمان مارکس میان سالهای 1856-1806 در آلمان زندگی نمود . او در فقر زیست . پدرش سازنده آلات موسیقی در کلیسا بود . وی در دانشگاه به تحصیل فلسفه ، الهیات و زبانهای کهن پرداخت . کتاب " فرد و مالکیت اش " را مهمترین اثر تاریخ فلسفه انزمان میدانند . اثر مهم دیگر او " تاریخ ارتجاع " نام داشت . او نظرات خود را مقدمه سوسیالیسم دمکراتیک بشمار می آورد ، و میگفت که باید هر کسی بتواند ادعا نماید که " انسان منحصر بفردی است " . آنارشییسم او بعدها در آمریکا طرفداران رمانتیک بیشماری یافت . 14

۵۲. محمد اقبال ، - رنسانس اسلام مدرن . - 1938 - ' Mohammad Iqbal 1873

شاعر شرق ، - و انترناسیونال اسلامی .

محمد اقبال ، شاعر ملی پاکستان ، فیلسوف ، سیاستمدار ، و خداشناس اسلامی ، مبلغ یک انترناسیونال اسلامی و فلسفه محبت و عمل بود . اومدعی بود که انترناسیونال پیشنهادی اسلامی اش ، و رای مرز ، فرهنگ ، کشور ، ملیت ، زبان ، و نژاد است . او کوشش برای نوزایی و اصلاح جهان اسلام نمود و سعی کرد تا فرهنگ شرقی و اسلامی را با افکار و تمدن اروپایی با هم ادغام نماید . وی میگفت که پیام شرق ، پیام عشق و تنها راه رسیدن به شناخت حقیقت است . او در آثارش برتری اسلام بر فرهنگ غربی را تبلیغ می نمود . او برای استقلال پاکستان از زیر سلطه هند نیز کوشش کرد . اشعار وطن پرستانه او به زبان اردو ، دعوت به مبارزه استقلال طلبانه علیه سلطه هند برپاکستان هستند . سرود " هند " او شعری حماسی ملی و خلقی گردید . گرچه او خود شاهد استقلال پاکستان در سال 1947 نشد ، ولی امروزه او را پدر فکری و فرهنگی پاکستان نو بحساب می آورند . او از طبقه متوسط بود و در سال 1873 در ایالت پنجاب ، در شمال غربی هند ، در پاکستان امروزی دنیا آمد و در سال 1938 در لاهور درگذشت . وی در سال 1905 برای تحصیل رشته حقوق و فلسفه به اروپا رفت تا افکار فلسفی و ادبی اروپایی را همراه خود به پاکستان بیاورد . وی غالب آثارش را بعدها بزبان فارسی نوشت تا از آن طریق معروفیت جهانی بیابد .

مجموعه آثار او هم زیر تاثیر آثار مشاهیر ادبی غرب و هم تحت تاثیر آثار کلاسیک زبان و فرهنگ فارسی و ایرانی هستند . اوغیر از عرفان اسلامی و کتاب قرآن زیر تاثیر متفکرین غرب مانند برگسن ، نیچه ، و گوته نیز بود . وی بعدها به نقد و برخورد به آثار مارکس ، لنین ، لاک ، کانت ، شوپنهاور ، کنت ، بیرون ، تولستوی ، هگل ، اینشتین ، و برونینگ ، از دید اسلامی پرداخت . وی از نظریات غرب زیر تاثیر کتاب فاولست گوته ، کمدی الهی دانته ، و بهشت گمشده میلتن بود . آثار او بعدها تاثیر مهمی روی شاعران جدید زبان اردو گذاشت . او موضوع دکترایش در آلمان را " تحول و پیشرفت متافیزیک در ایران " انتخاب نمود . وی در ادبیات شعر جهانی علاقه خاصی به آثارهائیه و گوته داشت ، و مخصوصاً احترام خاصی برای افکار گوته داشت . و در جواب کتاب دیوان غرب و شرق گوته ، کتاب پیام شرق خود را منتشر نمود . ابلیس و شیطان در آثار او چهرههایی شورشی در دین و اجتماع هستند . در آثار او یک منیت شخصی با مشاهیر فرهنگ غرب و جهان اسلام و چهره های اسطوره ای مذهبی ادبی ، دیدار میکند .

آثار متنوع ولی پرتضاد او شامل شعر ، فلسفه ، جامعه شناسی ، و فرهنگ اسلامی هستند که خالی از تنفر به هند میباشند . از جمله آثار او - پیام شرق ، سرودهای مذهبی ایرانی ، جاویدنامه ، بانگ درا ، بالهای جبرئیل ، بانگ اذان ، هیمالیا ، هدیه حجاز ، مسافر ، چه باید کرد ؟ ، و اسرار خودی هستند . او کتاب جاویدنامه را شاهکار خود نامید که جام جهانمای فلسفه وی نیز میباشد . این کتاب همچون کمدی الهی دانته ، کتابی است که تبلیغ رنسانس اسلامی و فلسفه عمل و تئوری اجتماعی میکند .

اودر آثارش به نقد و بررسی سنت مدرنیته غرب نیز میپردازد. گرچه غالب آثار او بزبان فارسی هستند ولی اشعارش بزبان اردو سروده شده اند. دو موضوع مهم دیگر آثار او ؛ رازهای شخصیت انسان ، و شوروشوق مذهبی و اسلامی می باشند.

محمد اقبال میان سالهای 1873-1938 زندگی نمود و در سال 1922 از ملکه انگلیس لقب و عنوان "جناب" را دریافت کرد. اودر آثارش نه تنها برای آزادی جهان اسلام ، بلکه برای زندگی صلح آمیز میان مسلمانان و هندوهای کشور هند نیز کوشش نمود. او گرچه در آغاز به رد صوفیسم و عرفان اسلامی ، بدلیل منفعل بودنش پرداخت ولی بعدها سنت اسلام ایرانی را تبلیغ می نمود. او مبلغ فلسفه عمل و فلسفه فردگرایی نیز بود. ستون و موضوع اشعار و آثارش ، اغلب محبت ، آزادی شخصی ، و اعمال نیک میباشند. او می خواست با وحدت فرهنگ اروپایی و سنت اسلامی ، اسلام را به اهمیت آغازین اش در صدر اسلام برساند .

15

۵۳. از زیبایی مقاومت- تا وداع با مادر .

Peter Weiss 1916-1982

پیتر وایس ، - ادبیات سیاسی .

پیتر وایس ، نویسنده یهودی تبار آلمانی ، خالق دو اثر "استتیک مقاومت" و "وداع با والدین" است. او میگفت که ادبیات هرکشور بخشی از سیاست و تحولات اجتماعی و تاریخی آن است . وی در نمایشنامه " تروتسکی در تبعید " ، موضع مارکسیستی خود را اعلان نمود. سوسیالیسم او مخالف استالینیسم و دکم های آن در کشورهای بلوک شرق سابق بود. او وقایع نگار انتقادی عصر زمان خود است. وی مینویسد که درون حزب بودن، مانع خلاقیت ادبی میشود.

در آثار او وحدت ماکسیسم و انترناسیونالیسم با ادبیات مشاهده میگردد. مورخین ادبی چپ ، آنزمان مواضع او را انتقادی، رئالیستی، و ضدامپریالیستی میدانستند که به طرح پاره ای از جنایات امپریالیسم در جهان میپردازد. پیتر وایس کوشید تا نقش بورژوازی آلمان در نابودی یهودیان در زمان فاشیسم را نیز افشا کند. اودر رابطه با جنگ ویتنام به دفاع از مبارزه مسلحانه توده ای علیه امپریالیسم آمریکا پرداخت. آثار او آنزمان بخشی از مکتب ادبی آوانگارد و سوررئالیسم اروپایی بودند. خصوصیت نمایندگان ادبیات آوانگارد آنزمان ، نارضایی آن در رابطه با برخورد زبان و ادبیات با واقعیات اجتماعی و سیاسی بود . آثار نخستین پیتر وایس ، در رابطه با چهارچوب اینگونه ادبیات آوانگارد نوشته شدند. او خلاف ادبیات درونگرایی آنزمان، به مسائل جهان بیرونی انسان و اجتماع پرداخت. وی بارها در کنار برشت به بحث امکانات یک هنر و ادبیات مسئول سیاسی اشاره نمود. او میگفت که تئاتر و سیاست باید به وقایع جهان بپردازند. وی برای انسان یک فردگرایی رادیکال با مسئولیت انقلابی و اجتماعی آرزو می نمود. در آثار او مبارزات ضد فاشیستی نیز مشاهده میگردد. اودر آثارش برخوردی ادبی-روایتی با سنت انقلاب اجتماعی می نماید. وی بارها پرسید که ادبیات و هنر چه فواید و اهداف سیاسی و حقیقت جویی دارند. او طبق تجربه شخصی ادعا نمود که انسان در دوران مهاجرت و بیگانگی؛ بدون زبان، بدون هویت میگردد. او جهان سرمایه داری را یک تیمارستان و خانه جنون نامید و در آثارش برای فهم زندگی خود و جهان کوشش نمود.

پیتر وایس در سال 1916 در روستای نوآوس در اطراف برلین در خانواده ای یهودی آمد و در سال 1982 در شهر استکهلم در سوئد درگذشت. پدر وی یک ثروتمند چک و مادرش یک زن هنرپیشه سوئیسی بود. پدرش عضو حزب سوسیال دمکرات آلمان و یک تاجر صنایع بافندگی بود. پیتر وایس در انگلیس به تحصیل رشته عکس برداری و در شهر پراگ به تحصیل رشته نقاشی پرداخت. وی در ابتدا ملیت و پاسپورت سوئیسی و در پایان ملیت و پاسپورت سوئدی داشت. او در سال 1934 با قدرت رسیدن فاشیسم به سوئد مهاجرت نمود و غالب سالهای عمر خود را در لندن، پراگ، سوئیس و سوئد گذراند . وی زمانیکه در جنگ داخلی اسپانیا در کنار کمونیستها شرکت کرد از محاکمات نمایشی استالین در شوروی باخبر گردید. او در کشور سوئد سالها به شغل کارگری پرداخت و چندسالی عضو حزب کمونیست آن کشور بود.

پیتر وایس ، خالق مقاله، نمایشنامه، رمان ، و داستان است. او یکی از نویسندگان نمایشنامه نویسی مدرن بود. غالب داستانها و رمانهای او اتوبیوگرافیک هستند. از جمله آثار او - 3 جلد رمان استتیک مقاومت ، وداع با والدین ، تعقیب و قتل ژان پاول مرآت ، سرود وحشت ، درباره تاریخ ویتنام ، هلدلین شاعر ، نقطه فرار، تروتسکی در تبعید، دفتر خاطرات میان سالهای 1960-1980 ، سایه بدن در شبکه چپی ، بحث سه آدم رهگذر، برج، رمان بیمه ، و مهمان مارکس جوان ، هستند. او نمایشنامه ای هم درباره سیاست استعماری آنزمان کشور پرتغال نوشت. وی میگفت که سوسیالیسم انسانی فقط در اتوپی ممکن است . در آثار وی وحدتی از تضاد نیز مشاهده میگردد .

در نمایشنامه های او عناصر فلسفه آیزور و خشونت تحت تاثیر آثار ژانیت ، استریندبرگ ، و بکت دیده میشوند . او همچون برشت خواهان نمایشنامه نویسی سیاسی بود و همچون برشت کوشید تا مواضع برتضاد "سیاست ، استتیک ، و ایدئولوژی" را در آثارش بیان نماید. داستانسرایی او زیر تاثیر جویس و ویرجینیا ولف بود . او در دوران جوانی به مطالعه آثار - آرپ ، جویس ، و خانم گنرود ه اشتاین پرداخته بود. کافکا و استریندبرگ نیز روی رمان نویسی او تاثیر گذاشتند. او همچون هرمان هسه به سبب آواره

گی و بی وطنی ناشی از جنگ و حاکمیت فاشیسم، در جستجوی وابستگی به جایی، مکانی و گروه و فرهنگی، بود. منقدین ادبی امروزه اور در ادبیات آلمانی زبان در کنار گوته گراس، مارتین والسر، و اووه جانسن، میگذارند.

اوتایر مهمی روی تناظر سیاسی ار خود بجا گذاشت. در آثار او خواننده با بازی - هنر، سیاست، فرهنگ، ادبیات، و تاریخ، روبرو میگردد. نثر آغازین او شدیداً اکسپریمنتل و اتوبیوگرافیک بود که به موضوعات تنهایی و ترک شدن انسان میپردازد. نمایشنامه های سندی، آموزشی، و تبلیغی او حاوی عناصر انتقاد اجتماعی هستند. او در آثارش مینویسد که به سبب یهودی و کمونیست بودن، احساس بیگانگی و تنهایی میکرد. به این دلیل در آثارش خواهان وابستگی به محفل، جا و مکان، و فرهنگ و سرزمینی است. احساس هیجان او در نمایشنامه هایش میان تضاد و عمل - ویا - فردگرایی و سوسیالیسم هستند. وی به تجزیه مدام طبقه کارگر در اروپا از سال 1918 نیز اشاره می نماید.

خلاف معمول، علم و هنر تاریخ، به سبب عدالت اجتماعی، گرچه به موضوع تاریخ پیروزی میپردازد، ولی امید به آزادی رانیز مطرح می نماید. او در آثارش درس مقاومت میدهد؛ از جمله در غرب مقاومت در مقابل فاشیسم هیتلری و در اروپای شرقی آلمان، مقاومت در برابر استالینیسیم و سوسیالیسم سربازخانه ای اش. او همچون سوررئالیستها و نمایندگان مکتب "رمان نو" روی توضیح جزئیات عینی تاکید میکند، و ادبیات سیاسی اوتا مرز نزدیکی به تبلیغات مرامی پیش میرود. وی در آثارش مدافع قاطع انقلاب و دوستی خلقها است گرچه گاهی از مواضع شکاک و فردگرایی رادیکال. او در طرح تضاد میان احساس فردگرایی و افکار اجتماعی، جانبداریک انقلاب سوسیالیستی است. از جمله موضوعات آثار او - تاریخ پرتضاد چپ اروپایی، بحث استتیک ماکسیستی از زمان جنگ جهانی اول در سال 1914، و تاثیر هنر و ادبیات سیاسی در مبارزات اجتماعی، هستند. او در آثارش گرچه گاهی التاطی ولی یک مارکسیست خواهان تحول اجتماعی است.

۵۴. تئوری روسو، دولت روسپیر.

اعدام روسپیر، خودکشی روسو. Rousseau, Jan-Jacques 1712 - 177

ژان ژاک روسو یکی از نمایندگان مهم روشنگری فرانسه در قرن 18 بود. تئوری دولت و تئوری تربیتی او تاثیر مهمی روی کانت، هردر، گوته، شیلر، هگل، فیشته، و مارکس گذاشت. روسو را امروزه یکی از جاده صاف کن های فکری انقلاب فرانسه میدانند. او یکی از نظریه پردازان اصلی انقلاب فرانسه بود. روسو به سبب مبارزه سیاسی علیه شاه و روحانیت مسیحی سالها تحت تعقیب قرار گرفت و محکوم به زندان شد. بر اثر اینگونه فرار، آواره گی و تعقیب ها او در پایان عمر جنون گرفت و سرانجام دست بخودکشی زد. پیش از مرگ روسو، روسپیر یک دانشجوی انقلابی رشته حقوق به ملاقات او رفته بود. روسپیر بعدها خود بعد از بقدرت رسیدن و اعمال خشونت علیه مردم، از طرف دیگران به زیر گیوتین فرستاده شد و اعدام گردید. روسپیر مغز رهبری انقلاب فرانسه پیش از پیروزی انقلاب، در شهر کوچکی وکیل دعاوی شده بود. حکومت کوتاه مدت روسپیر نخستین کوشش عملی برای اجرای نظریه های روسو بود. روسو خود پیش از روسپیر به سبب انتقاد از کلیسا، دربار و مسیحیت، به زندان محکوم شده بود. او سالها در کشورهای مختلف اروپا در تبعید و مهاجرت زیست. روسو در کتاب اتوبیوگرافیک "اعترافات" به شرح آواره گی زندگی سیاسی خود پرداخته است. مجلس فرانسه حتی یکبار دستور به آتش زدن نوشته های روسو داد. روسو یکی از آموزگاران تعلیم و تربیت مدرن عصر جدید اروپا نیز بشمار می آید.

او در آثارش برای عملی نمودن یک بهشت غیر کمونیستی، حذف مالکیت خصوصی در جامعه را پیشنهاد نمود. او نه تنها روی سوسیالیسم تخیلی فرانسه بلکه روی سوسیالیسم انقلابی مارکس نیز اثر گذاشت. کانت بعدها او را نیوتون جهان اخلاق در غرب نامید. در زمان شکوفایی عقلگرایی دوران روشنگری، او تاکید خاصی روی اهمیت طبیعت و احساسات پاک و لطیف انسانی نمود. وی میگفت که مالکیت خصوصی نه تنها موجب ذوال اجتماعی، تنفر، حسادت، و رقابت منفی میشود بلکه نخستین مالکیت های خصوصی در تاریخ بشر موجب جنگ و قتل انسانها شده اند. در نظر روسو انسان ذاتاً نیکوسرشت است ولی قوانین جامعه طبقاتی فئودالی و بورژوازی موجب توحش او شده اند. غالب آثار روسو حاوی تئوریهای پیرامون انسان، جامعه، و دولت هستند. روسو مخالف تولید کالاهای غیر ضروری و لوکس بود. او مینویسد که اگر جامعه از خدایان تشکیل میشد، حکومت دلخواه آنان نظام دمکراتیک میبود.

مهمترین اثر روسو یعنی کتاب "قرارداد اجتماعی" اثری است پیرامون فلسفه سیاسی دولت و اصول قوانین دولتی. این کتاب در زمان انقلاب فرانسه، کتاب مقدس رهبران انقلاب شده بود. محتوای این کتاب بیشتر شبیه نظرات هابز است تا نظرات جان لاک. روسو چون خود شهروند ژنو در سوئیس بود، نظراتش پیرامون دولت ایده آل شبیه به شهر-دولت های یونان باستان هستند. او مدعی بود که دمکراسی، مناسب شهر-دولت ها، و اریستوکراسی مناسب کشورهای با جمعیت متوسط، و نظام پادشاهی مناسب کشورهای وسیع و پرجمعیت است. برای روسو نظام عادل و برابر مهمتر از اجرای اصول دمکراسی در یک جامعه بود. بعدها اشاره شد که نظام های توتالیتر دنباله رو نظرات روسو و نظام های دمکراتیک دنباله رو نظرات جان لاک بوده اند. و فلسفه روسو مورد استفاده هگل برای دفاع از اریستوکراسی پروپرسی شده است. روسو نه تنها خالق سیستم های فکری و فلسفه سیاسی بلکه

پدر جنبش ادبی رمانتیک در آلمان و فرانسه نیز بود. روسو بعدها اعتراف نمود که از طریق آثار پلوراخ طرفدار جامعه اسپارت در یونان باستان بوده است.

روسو نه تنها خود را شاگرد افلاتون میدانست بلکه تحت تاثیر کتاب تربیتی جان لاک، کتاب مشهور تربیتی خود یعنی "امیل" را نوشت. او در آنجا مدعی است که هدف تعلیم و تربیت در یک جامعه آزاد باید خلق انسانهای عقلگرا، مستقل، متقی و سعادتمند باشد؛ انسانهایی که مهربان، باگذشت، بلند نظر، مدارا و انتقادی باشند. او در این کتاب تربیتی، فلسفه دین خود را نیز مطرح نمود. روسو میگفت که دین وابسته به جغرافیا نیز است مثلاً دین عربی و دین رومی نشانه های جغرافیای دارند؛ در اولی گوشت شتر می خوردند و گوشت خوک را حرام میدانند، و در دومی گوشت خوک را می خوردند و گوشت شتر را نمی شناسند. در یکی شیره انگور حرام است و در دیگری شیره خرما را نمی شناسند. او بازگشت به دامن طبیعت را توصیه میکرد چون رشد بدون کنترل علم و هنر را موجب ذوال آداب و رسوم و اخلاق جامعه میدانست. در فلسفه اجتماعی و فرهنگی روسو، آموزش از طبیعت نقش مهمی دارد، با این وجود او مخالف آته ایسم و ماتریالیسم دیدرو بود.

روسو در سال 1712 میلادی در سوئیس بدنیا آمد و در سال 1778 در فرانسه درگذشت. پدرش ساعت ساز بود، او خود شغل مس کاری را آموخته بود. روسو بعد از 23 سال زندگی با کلفت خصوصی اش، با وی ازدواج نمود، گرچه او 4 فرزند خود را تحویل خانه های بچه های بی سرپرست داده بود. روسو گرچه در آغاز همکار گروه دائرت المعارفی بود ولی بعدها با همه آنان به مشاجره پرداخت و تنها گردید. از جمله آثار روسو - ریشه نابرابری میان انسانها، گفتاری در باره علم و هنر، و بحثی پیرامون حکومت در لهستان، هستند. در میان ایده آلهای روسو، طبیعت نقشی مهمتری از نقش فرهنگ دارد.

روسو آنزمان نماینده یک جریان بدبینی فرهنگی بشمار می آمد. شیلر میگفت که سقراط را سوفسطائیان اعدام نمودند و روسو را مسیحیان وادار به خودکشی کردند. روسو مینویسد که اعمال اراده جمعی بالاترین نشانه استقلال و خودمختاری در یک دولت است. او میگفت که دولت باید خلق و خلق باید دولت شود. نه تنها کانت بلکه رمانتیک های اروپایی بعدها برای او احترامی خاص قائل شدند. روسو غیر از ادیبان روی فیلسوفانی مانند کانت، فیشته، هگل و مارکس نیز تاثیر گذاشت. او را در تاریخ فرهنگ بشر، پیامبر دوره ادبی آلمان یعنی "طوفان و هجوم" نیز میدانند. روسو نه تنها به انتقاد از نویسندگان دائرت المعارفی پرداخت بلکه خود را رقیب ولتیر نیز میدانست. اگر برای ولتیر، عقلگرایی و روشنگری مهم بود، برای روسو توجه به قلب و احساسات، ارزش خاصی داشت. راسل با انتقاد شدید از خصوصیات شخصی روسو مدعی شد که هیتلر و استالین را میتوان شاگردان روسو، و چرچیل و روزولت را میتوان شاگردان جان لاک در تئوری سیاسی بحساب آورد. 17.

۵۵. از جوی مولیان - تا آب رکن آباد .

رودکی و حافظ در منابع غرب . Rudaki 859-941, Hafez 1325-1390

رودکی، شاعر، خواننده و موسیقی دان تاجیک، پایه گذار شعرکلاسیک فارسی در بیش از هزار سال پیش است. از حدود صد هزار شعر او، حدود 1000 شعر بجا مانده که در ژانرهای گوناگون سروده شده اند. زبان فارسی نو بعدها شامل زبان دری، زبان فارسی، و زبان پارسی شد. او نه تنها شاعری متفکر بلکه استادی در شعر اروتیک استتیک است. وی غیر از انتقاد از بی عدالتی و زورگویی، دارای جهان بینی پخته ایستی (طبیعت خدایی) نیز بود.

ابوعبدالله جعفر بن رودکی در سال 859 میلادی در رودک سمرقند بدنیا آمد و در سال 941 در آنجا درگذشت. به روایت تاریخ، او در 8 سالگی حافظ قرآن بود و شعر میسرود. وی در موسیقی، شاگرد بختیار، استاد فلوت آن دیار بود، حکومت سامانیان در قرن 9 و 10 برای شکوفایی فرهنگی جامعه خود کوشید تا ادبیات اسلامی را با ادبیات پیش از اسلام آشتی دهد. در دربار نصر دوم، ابول فضل بلعمی وزیر مشوق ادبیات و افرادی چون رودکی بود. بامرگ بلعمی حضور او در دربار پایان یافت و در سال 937 رانده شد و به روستای محل تولدش بازگشت و در فقر درگذشت.

از رودکی غیر از غزل و جملات قصار، اشعاری درباره عشق و شراب و اشعاری مدحی بجا مانده. غیر از کتاب عشقی سندبادنامه، رودکی افسانه های 2000 ساله کتاب کلیله و دمنه را که از زبان سانسکریت ترجمه شده بودند، به شعر درآورد. کتاب کلیله و دمنه افسانه هایی بودند از زبان یا پیرامون حیوانات و جانوران. شعرا و میان لذت جویی طبیعی و بیان بدبینی و یاس نوسان دارد. از جمله دیگر موضوعات اشعارش، جستجوی سعادت، اهمیت عشق، دانش، تجربه، هنر، مرگ اجتناب ناپذیر، بی وفایی روزگار و سایر موضوعات مرکزی زندگی انسان هستند.

ساده گی غزلهای رودکی بعدها مورد تقلید شاعران جوان آینده قرار گرفت. از آنزمان زبانی که الفبای آن عربی و فارسی بود و قوانین جدید هنر شعر سرایی را تعریف نمود، شعر فارسی را تحت تاثیر خود و اشعار رودکی قرار داد. چنانچه کوری و نابینایی مادر زاد رودکی صحت داشته باشد، او را مهمترین شاعر نابینای ادبیات جهان در کنار هومر، شاعر یونانی، میدانند. دولت حاکم آنزمان برای تبلیغات سیاسی خود به مداحی شاعرانی چون رودکی نیز نیاز داشت.

شمس الدین محمد حافظ، مهمترین شاعر فارسی زبان و استاد غزل است. او نه تنها زیبایی های زندگی از جمله عشق و شراب را به آواز درآورد بلکه به انتقاد از ریای دینی و اسلام نمایی فریب آمیز

پرداخت. با وجود لباس عرفانی اشعارش، او آزاداندیشی و انتقاد اجتماعی را تبلیغ میکند. غزل‌های او اوج ادبیات فارسی و شعرکلاسیک فارسی را نشان میدهند. غیر از عشق و شراب، دوستی و زیبایی طبیعت، او به موضوعات دین، ادبیات، و حاکمان نیز میپردازد. سمبل‌ها و استعاره‌های گوناگون در اشعارش موجب شدند که از شعر او تفسیرهای گوناگون بشود. آثار او بدون شک، بخشی از ادبیات جهانی هستند. خواجه و حافظ دو لقب احترام آمیز هستند که او مفتخر به آنان شد. او با کمک زبان عالم غیب خود، عشق و شراب را درکامل‌ترین فرم در ادبیات فارسی مطرح نمود. دیوان حافظ همچون کتاب قرآن، مهمترین کتاب کتابخانه‌های خصوصی گردید.

بعدازمرگ حافظ، اشعارش که شامل 500-600 غالباً غزل هستند، در سال 1390 میلادی در دیوانی گردآوری شدند. موضوع غالب اشعار طبیعت‌گرایانه عرفانی او عشق و شراب هستند. عرفان اسلامی اشعارش نشانه توانایی او در بازی با زبان فارسی و عربی است. شیراز محل زندگی حافظ، آنزمان محل روشنفکری و فرهنگی مهمی بود. او در شعرش تجربه‌های انسانی را نیز بصورت شعر مطرح می‌نماید. حافظ زبان فارسی را به نقطه‌عالی خود رساند چون شعرش دارای دو صفت اعتبار جهانی و زیبایی ابدی است. مانیفست اخلاقی حافظ و انتقادش از روحانیون مسلمان نما و دربار، موجب خشم قدرتمندان گردید. امروزه اشعار حافظ غیر از ایران، در افغانستان، پاکستان، هند، ترکیه، و کشورهای آسیای مرکزی خوانندگانی دارند.

موضوع متضاد اشعار حافظ شامل - احساس و عقل، این جهانی و آن جهانی، لذتی و آموزشی، و رنجی و سعادت، هستند. او خالق اشعاری اروتیک، عشقی و لذت‌جویانه نیز است. حوضه اشعار او از شوق ذوب با خدا، تا لذت جویی در زندگی، وسعت دارد. محتوای قوی، طنز زبانی، نقل قول‌هایی بازی‌گرانه از شعر سستی ایرانی، باعث بی نظیری شعر او شده‌اند. منقدین مدعی هستند که بدون شناخت عرفان اسلامی و صوفی‌گری، شعر حافظ قابل فهم نیست، چون او احتمالاً خود عضو یک محفل صوفی بوده است. از اینکه خدا و معشوقه را با یک ضمیر مطرح میکند، نشان از به اوج رساندن عشق انسانی و احترام به معشوقه را نشان میدهد. چون زبان فارسی فقط یک ضمیر سوم شخص مفرد یعنی "او" دارد، مترجمین غربی مدعی هستند که عشق او گاهی هم جنس گرایانه نیز میتواند استنباط گردد. حافظ میان عشق به خدا و عشق به انسان فرقی نمی‌گذاشت. در نظر او که لقب زبان عالم غیب گرفت، همه چیز روی به وحدت دارد، از جمله - نزدیکی مرگ، لذت زندگی، مستی و وحی، رستاخیز، هنر، زندگی و غیره.

اوتاثیر عمیقی روی ادبیات و شاعران غرب از جمله گوته و دیوان شرق و غرب اش گذاشت. گوته میگفت که شعر حافظ ساختاری دیالکتیکی و محتوایی انتقادی شکاکانه دارد. مترجمین مشهوری مانند ریگرت نخستین بار اشعار حافظ را در اروپا به زبان آلمانی ترجمه و موجب معروفیت وی شدند. او در بعضی از اشعارش غیر از بیان شور و شوق و بی‌خیالی، به تحسین بعضی از حاکمان زمان خود نیز میپردازد. بخشی از اشعار او مداحی هستند، چون ادیبان آنزمان از نظر مادی یا وابسته به مدارس آموزشی درس قرآن و اسلام بودند، و یا در دربار حاکمان در جلسات فرهنگی شرکت میکردند.

حافظ میان سال‌های 1325-1390 میلادی در شیراز در شرایط فقر زندگی نمود. چون او پدرش را در کودکی از دست داد، مادرش او را برای آموزش علوم اسلامی به مدرسه فرستاد. بعدها گویا او در مکاتب اسلامی، قرآن درس میداد. او گاهی روابط حسنه‌ای با دربار حاکمان داشت و گاهی به سبب توطئه روحانیون دولتی، بدلیل آزاداندیشی و یا به اتهام بی‌ایمانی، او را طرد نمودند، گرچه حافظ همیشه علاقمند بود که عضو محفل فرهنگی دربار باشد. سرانجام او در سال 1369 میلادی در دربار حاکمی بنام مظفرالدین، قربانی سیاسی شد و با کمک نظامیان و روحانیون دربار، وادار به گوشه‌گیری گردید.

18

۵۶. زندگی انتظار مرگ نیست .

Samuel Beckett 1906-1989

ساموئل بکت کیست ؟

آه سرنوشت ،
چیزی برای گفتن نیست ،
کاری برای انجام نمانده ،
و وحشت آنچنان عظیم .
در لحظه‌هایی مشخص ،
احساس تنهایی نمودن ؛
طرد شده ، تنها با خود ،
خطر آنجاست ، ای جان .

ساموئل بکت ، نمایشنامه‌نویس و داستان‌سرای ایرلندی ، برنده جایزه نوبل ادبیات سال 1969 ، بود. مشهورترین نمایشنامه او " در انتظار گودو " است . بکت ، یک ایرلندی مهاجر بود که در فرانسه بعد از جنگ جهانی دوم، مسکن گزید و وطن دومی یافت . مسئولان تئاتر بعد از پایان جنگ ، مدعی شدند که مکتب رئالیسم ادبی دیگر قادر به شرح و توصیف رنج جامعه و زندگی مردم نیست.

منقدین چپ نوشتند که ساموئل بکت، نماینده اصلی ادبیات زوال بورژوازی است. بکت در نمایشنامه "درانتظار گودو" مینویسد که معمولا انسان در تمام عمر خود درانتظار چیزی است، و سرنوشت یعنی در "اطاق انتظار" زندگی بودن. نمایندگان افشار رو به زوال معمولا در انتظار- شکست، مرگ، ناامیدی، سرگردانی، جنگ و غیره هستند. و نمایندگان افشار پویا و مردمی معمولا در انتظار- انقلاب، پیروزی، انسانیت، سعادت، زیبایی و غیره می باشند.

در این نمایشنامه، انتظار در مقابل عمل- تراژدی در مقابل کمدی- غم در روبروی شادی - و خوشبینی در مقابل بدبینی، قرار میگیرند. در این اثر ساموئل بکت، دوانسان سرگردان، آواره و بی خانمان به نامهای استراگون و ولادیمیر در میانه راهی به ناکجا آباد، منتظر شخص سومی بنام گودو هستند که قول تغییر زندگی را به آنان داده، و این فرد سوم یعنی گودو، به وعده اش عمل نمی نماید و آنان را روزها در انتظار ناخوشایند میگذارد. آندو راه چاره دیگری غیر از انتظار در سکوت نمی بینند. انتظار آنان، بحث و جدلی روی خاطرات گذشته است یا میکوشند در جستجوی بحث یک معنی برای زندگی باشند. بکت در اینجا به مقوله انتظار از دید بورژوازی مینگرد، در صورتیکه مقوله انتظار در میان زحمتکشانش- تداعی- کوشش، مبارزه، پیروزی، سعادت، امید، تحول و ترقی و زیبایی است.

ساموئل بکت، نویسنده ایرلندی را بعضی از مورخین ادبی، مهمترین نمایشنامه نویس قرن 20 نامیده اند. وی در کنار اوژن یونسکو، یکی از نمایندگان تاتر آبزورد و ادبیات اگزیستانسیالیستی غرب است. وی یکی از پرخواننده ترین نویسندگان قرن 20 نیز بود، و شاید آخرین نویسنده مهم قرن 20 نیز باشد. بکت، خالق شعر، داستان، رمان، و نمایشنامه بود. 3 رمان تریلوژی او - مولای، مرگ مالونه، و گمنام نام دارند. سه نمایشنامه او - درانتظار گودو، پایان بازی، و روزهای نیک، نام دارند. درام های آبزورد او بشکل آوانگارد، پوچی و بی معنی بودن زندگی انسان و هستی جهان رانشلن میدهند. شخصیت های نمایشنامه های بکت خلاف شخصیت های نمایشنامه های سارتر و کامو، کم حرف هستند و مخالف پرگوپی و روده درازی می باشند. امروزه تحقیقات فلسفی مفصلی روی آثار بکت از نظر جستجوی مفاهیم آبزورد، اگزیستانسیالیسم، و معنی زندگی، انجام شده است. دورمان دیگر بکت یعنی "انطور که او هست" و "مورفی" محتوایی تراژدیک - کمدی دارند.

آثار بکت گرچه زیرتاثیر جویس و پروست هستند ولی خواننده را بیاد آثار کافکا و فلسفه "زندگی وحشتناک" شوپنهاور می اندازند. معلمان ادبی بکت، درام نویسان دوره رنسانس ایرلند بودند. در رمان سه جلدی تریلوژی او فلسفه دکارت مشاهده میگردد. آثار او انتقادی طنزآمیز از ادبیات اروپایی آن زمان نیز هست. بکت تاثیر مهمی روی نمایشنامه نویسان جدید مانند - پاینتر، آلبی، و استوارد، گذاشته است.

بکت در آثارش هنرمندانه به طرح تنهایی انسان در نظام سرمایه داری و جامعه طبقاتی می پردازد. وی میگفت ما باید یاد بگیریم به خدا عشق بورزیم؛ بدون اینکه از آن خدا انتظار محبت متقابل داشته باشیم. و گرچه زندگی ارزشی ندارد ولی آنرا باید تا آخرین لحظه زیست، و گرچه نویسنده چیزی برای گفتن نمی یابد، با این وجود او باید سخن بگوید.

اجداد "هیگنوتی" و پروتستان ساموئل بکت در دوره جنگهای مذهبی فرانسه میان کاتولیکها و پروتستانها، به ایرلند فرار نموده بودند. بعدها بکت بعد از پایان جنگ جهانی دوم به سرزمین اجدادی خود یعنی فرانسه باز گشت. وی در توصیف شخصیت های ادبی اش، به آنان علاقه شخصی خود به موسیقی را نسبت میدهد. قهرمانان آثار بکت انسانهای بی ریشه و آواره ای هستند که بطور تراژدی- کمدی پوچی و بی معنی زندگی انسان اسیر جامعه سرمایه داری رانشان میدهند. وی از موضع دکادانس (زوال) به تصویر غیر انسانی بودن جامعه پایان بورژوازی میپردازد و زوال و انحلال بی معنی بودن و خالی بودن آن جامعه را نشان میدهد. آثار بکت این تناقض را نشان میدهند که او چیزی را که گفتنی نیست، بگوید. بکت میکوشد تا با کمک زبان، واقعیات را روشن نماید. در نظر او چون ادبیات مدرن محتوایی برای مطرح کردن ندارد، باید خود روال روایت و نوشتن را موضوع نویسندگی نمود. او دلفک بازی و طنز ادبی را نوع استعاره زندگی روزمره در جامعه خرافاتی و طبقاتی میداند. 19

۵۷. وداع با شعر و شاعره های غرب .

شعر - از دختر برقکار- تا دختر اسقف . ! - Gabriele Wohmann 1932 , ! - Sarah Kirsch 1935

نیچه میگفت
در یک روز آفتابی خنک
روی سخره سنگی در یونان
تنها نشسته بود .
ناگهان زردشت با کوله باری از راه
از آنجا درگذشت .
نیچه میگفت
دیگر تنها نبود .

سارا میگفت
 در یک روز گرم و سبز تابستان
 در مسکو
 روی صندلی پارکی
 تنها نشسته بود .
 او در آنجا
 تنهایی خود را
 تا مغزاستخوان احساس نمود
 چون در سمت چپ
 و
 در سمت راست اش
 خود او؛
 یعنی سارا نشسته بود .

نام واقعی سارا کیرش ، شاعره آلمان شرقی سابق ، پیش از ازدواج با یک شاعر ، اینگرید برنشتاین بود . او خالق داستانهای اجتماعی-انتقادی ، رمان ، و اشعار خصوصی و بدبینانه است . ترجمه از زبان روسی نیز یکی از مشغله های ادبی او است . وی گرچه آثاری به نثر نوشت ولی بیشتر یک شاعر است تا یک نویسنده . اشعارش مشاهدات اتوبیوگرافیک غیر روشنفکرانه ولی آهنگین با تمایل به ساده گی و سکوت و غم و سرخورده گی در دوران کودکی ، رویا و امید به صلح ، انساندوستی ، سعادت ، طبیعت و مناظر طبیعی چهار فصل سال هستند . زمانی که سارا کیرش به لغو شهروندی ترانه سرای سیاسی ساکن آلمان شرقی ، یعنی وولف بیرمن اعتراض نمود ، او را از کانون نویسندگان آلمان شرقی و حزب کمونیست آن کشور اخراج نمودند . سرانجام او در سال 1977 با اعلان ورشکستگی سوسیالیسم استالینیستی ، به آلمان غربی مهاجرت نمود ، یا فرار کرد .

در آثار سارا کیرش معمولا زنان ، قهرمان داستان هستند . او غیر از تعثیرآدلبرت اشتیغتر ، زیر تاثیر شعر مدرن روس ؛ مخصوصا آثار آنا آخمتاوا و آکساندر بلوک است . در شعر او طبیعت بعنوان آینه بیان روابط انسانی و شرایط اجتماعی است . او شاعر عشق و طبیعت ، عشق و روابط زن و مرد با کمک اسطوره های طبیعی و تصاویر افسانه ای است . اشعار او با کمک عناصر سبک رمانتیک ، صاف ، سبکبال و بازیگوشانه هستند . او از آهنگ و قصه گویی علیه واقعیات وحشت آور اجتماعی استفاده میکند . موضوع دیگر آثارش در باره معشوقه های دوردست ، خاطره ، امید و پیشگویی شکست است . او در پایان با بازگشت به زبان سنبلیک و تصویری سده های میانه ، مسیر دیگری را در پیش گرفت . سارا کیرش در سال 1935 در آلمان شرقی دنیا آمد ، پدرش برقکار کارخانه بود . او در آنجا به تحصیل رشته بیولوژی ، ادبیات و نویسندگی پرداخت و مدتی کارگر کارخانه قند و شکر بود . وی میگوید که ساده لوحی و بی تجربگی باعث شاعری اش گردید ، چون بدون مطالعه زیاد شعر ، شروع به سرودن نمود . وی برنده جوایز ادبی بیشمار از جمله جایزه ادبی بوشنر است .

از جمله آثار خانم سارا کیرش - یک روز در مسکو ، اقامت در روستا ، کلمات جادویی ، چه تابستان عمیقی ، کارولین خانم منتظر قطرات آب است ، باد از پشت سر ، عمق رودخانه ، موجهایی به بلندی کوه ، یادداشت های روزانه ، زندگی ساده ، کتاب تصاویر و نقاشی ، چسب سر گریه ، اشعار زمستانی ، وسعت زمین ، زندگی گریه ای ، صد شعر ، گرمای برف ، معلق ، عشق غازی ، توضیح چند خبر ، کتاب کودکان ، ستاره گمراهی ، گپی با محصلین ، اشعار منتخب ، تعویض جنس ، بادکنک هوایی ، راه های روستایی ، زندگی ساده ، نظم و نثر ، پرش در فضا ، قبل از طلوع آفتاب ، و غیره هستند .

خانم گابریله ووهمن ، شاعره آلمانی نه فریاد خشمگین فمینیسم و نه شاعر درونگرایی مسائل روانی انسان و نه طراح و مبلغ اتوبی اجتماعی است . در آثار او خواننده با تنهایی ، سرخورده گی ، مطرود بودن ، دستکاری و مغزشویی انسان در یک جامعه سرمایه داری بدون امید و بدون آینده است . او بیشتر در آثارش به بحث و نقد خود و برخورد با خود میپردازد . او به انتقاد از طبقه متوسط مرفه آلمان در دهه 70 آذاتور و حرص و طمع هایش میپردازد . گابریله ووهمن خالق دهها رمان و صدها داستان کوتاه است . او غیر از شعر ، استاد نثر کوتاه از جمله نمایشنامه رادیویی و تلویزیونی نیز است . در آثار او علاقه به شرح جزئیات ، کمبودهای اجتماعی روزمره ، مونولوگ های انسانی ، روابط میان انسانها ، مکانیسم فشار خانواده ، غیاب عشق و همدردی و گرمی انسانی و برخورد با مرگ و بیماری است . گابریله ووهمن یکی از نویسندگان پرکار زمان حال آلمان است . او در طول 40 سال 80 کتاب داستان و رمان و شعر منتشر نمود . آثار وی چنان بشمارند که خواننده بسختی قادر به همراهی آثار ادبی او است . او از نظر ادبی تحت تاثیر جویس ، پروست ، و ساراتوات است . طنز تلخ و گزنده او زیر تاثیر دورنمات میاشد . چون تمام آثار او اتوبیوگرافیک هستند ، منقدین از وی ایراد میگیرند که او فقط از سوراخ در زندگی خود به جهان بیرون مینگرد . او با زبانی فشرده و رئالیستی به تفسیر زندگی روزمره و ناتوانی انسان در ارتباط گیری با یکدیگر میپردازد . از جمله دیگر موضوعات آثارش ، ترس ، بیماری ، ازدواج ، عشق های جنبی ، الکل ، تلویزیون ، غم و شرح محیط اطراف خود هستند . او زیر تاثیر فرهنگ زمان خود میگفت که کودکان نباید ابزاری برای آزمایش روشهای تربیتی گردند .

گابریله ووهمن در سال 1932 در خانواده ای روحانی مسیحی در آلمان غربی دنیا آمد و به تحصیل زبان و ادبیات آلمانی و رومی ، فلسفه ، و موسیقی پرداخت . تحول و تغییر ادبی او میان توصیف منفی روزمرگی و جهانی مثبت و انساندوستانه است . از جمله آثار او - زیباترین در کشور ، داستان زنان ، داستانهای 30 ساله ، مقالات اتوبیوگرافیک ، نکاتی برای خواننده ، وداع طولانی ، منظور جدی ، جشن روستایی ، مهمان کدخدا ، خدمتکار مطیع ، اکنون و هیچگاه ، با یک چاقو ، طمع ، سیر روی کرسی ، تنهایی و عاشقی ، تابستان روستایی ، پر فروش ، لطفا نمک ، شاید او موضوع را بفهمد ، روی صندلی در اتوبوس ، انتخابات ایام عید ، زنان به چهره توجه میکنند ، پاولین خانم تنها میماند ، قماربازی ، لطفا تمیز ، ولی آن بدترین نبود ، ناقص العضو ، حمام سلامت ، زیبا و جالب ، وداع با خواهر ، نامزد ازدواج ، نوه و نبیره ، صدای فلوت ، بهانه برای همین ، بیاد ماه مه ، من میتوانم آن باشم ، مسیر زیبا ، لانه رضایت و امنیت ، منظور جدی ، ولی تازه آن بدترین نبود ، پیروزی علیه غروب ، نوشیدن زیباترین است ، تئاتر از درون ، شکار غریزی ، هر چیز زمانی دارد ، سفر با مادر ، منم بهتر نمیدانم ، میخوام بنویسم ، لطفا نمیرید ، خواهران ، حمله متقابل ، داستانهای 20 ساله اخیر ، ویلهلم چاقالو ، پنج شنبه بیا ، ما یک خانواده هستیم ، روزی مناسب ، کمک گوته ، بلبل ها هم چیزی نمیدانند ، روز تولد ، در بین راه ، باید نوشت ، و غیره هستند . 20

۵۸. دوره های ادبی غرب و شاهکارهایش . Werke der Weltliteratur.

1 - دوره باستان ، خشم و نفرین خدایان و اسطوره گرایی .

افسانه ها ، اثر ازوپ . اورستی ، اثر آشیلوس . آنتی گون ، اثر سوفکلس . مدآ ، اثر اورپیدس . لیبسیسترات ، اثر اریستفانس . رافینس و خلوعه ، اثر لانگوس . آمفی ترون ، اثر پلوتوس . انیس ، اثر ورژیل . متامورفوزن ، اثر اوید . اعترافات ، اثر آگوستینس .

2 - سدههای میانه ؛ خداجویی و شوالیه ها . سرود قهرمانی ، اثر سید . ترانه نیلونگ ، اثر والتر فوگل وایده . پارزیوال ، اثر آشنباخ . ترستان ، اثر گوتفرد اشتراسبورگ . مرگ آرتوس ، اثر توماس مالوری .

3 - از رنسانس تا باروک . گانسوینزه ، اثر پترارکا . اشعار فرانس ویلون . یهودی اهل توله دو ، اثر فلیکس دوگا . زندگی یک رویا است ، اثر پدرو کالدرون . ماجراجویی سیمپلیسموس ، اثر گریملهاوزن .

4 - دوره روشنگری و رمانتیک . زندگی و نظرات ، اثر لاورنس اشترن . تام جونز ، اثر فیدلینگ . خادم ارباب دوم ، اثر گولدونی . کاندیده ، اثر ولتر . یعقوب قدری و اربابش ، اثر دیدرو . عشق های خطرناک ، اثر پیره دلاکلوس . اما ، اثر آوستن . فرانکن اشتاین ، اثر ماری شلی . ایوان هو ، اثر والتر اسکات . خویشوندی اختیاری ، اثر گوته . میشل کولهاس ، اثر هاینریش کلايست . مرد شنی ، اثر هافمن . از زندگی یک آدم مفلوک ، اثر یوسف آیشندورف . اشعار عجیب پیتر شلمی ، اثر آلبرت خامیسو . آخرین مهیکان ، اثر جیمز کوپر . موبی دیک ، اثر هرمان ملویل . نامزدها ، اثر آلساندرو مانزوتی .

5 - دوره رئالیسم . اوج توفان ، اثر امیلی برونته . لباس آدم ساز است ، اثر گاتفرید کالر . اسب ابلق سوار ، اثر تتودور اشتروم . پینوچیو ، اثر کالرو کلودی . آلیس در سرزمین عجایب ، اثر لویز کارول . جزیره گنج ها ، اثر روبرت استون سون .

6 - دوره ادبیات مدرن . گرسنگی ، اثر کنوت هامسون . غم نامه ، اثر استریندبرگ . سفرهای نیل با غازهای وحشی ، اثر سلما لاگرف . تصویر دوربان گرای ، اثر اسکار وایلد . الاغ خانم ، اثر آرتور شنیتر . یادداشتهای مالته ، اثر ماریا ریلکه . هرکسی ، اثر هوفمنتال . شش نفر در جستجوی یک نویسنده ، اثر پیراندلو . مانهاتان ، اثر دسپاسوس . شاهزاده کوچک ، اثر آنتونی اگزوپری . آن یک انسان است ؟ ، اثر پرمو لوی . لئوپارد ، اثر توماس لامپدوزا . باغهای کونتنی ، اثر گیورتنی باساتی .

7 - شاهکارهای ادبی زمان حال در غرب . زنگبار یا آخرین دلیل ، اثر آلفرد آندرشن . اشرافی ، اثر سائل بلو . قصابخانه شماره پنج ، اثر کورت فونه گوت . تریلوگی نیویورک ، اثر پاول آوستر . زولاریس ، اثر استانیسلاو لم . سفر طویل ، اثر یورگ سمپرون .

۵۹. شاهکارهای ادبی غرب .

(بخش دوم)

الیاس و ادیسه ، اثر هومر . کمدی الهی ، اثر دانته . دکامرون ، اثر بوکاسیو . دون کیشوت ، اثر سروانتس . مقالات ، اثر مونتینی . رومئو و ژولیا ، اثر شکسپیر . هاملت ، اثر شکسپیر . دشمن بشر ، اثر مولیر . اعترافات ، اثر روسو . ناتان یهودی ، اثر لسینگ . رنجهای عاشقی ورتز جوان ، اثر گوته . فاوست یک و فاوست دو ، اثر گوته . ویلهلم تل ، اثر شیلر . قصه های خانگی کودکان ، اثر برادران گریم . مرگ دانتون ، اثر بوشنر . آلمان یک افسانه زمستانی ، اثر هاینه . قتل دونفره ، اثر ادگار آلن پو .

. کوژیشنت نتردام ، اثر ویکتور هوگو . رویاهای بربادرفته ، اثر بالزاک . بیچاره گان ، اثر ویکتور هوگو . اشرافی اهل مونت کریستی ، اثر آکساندر دوما . دماغ ، اثر گوگول . یوگنی اوپکین ، اثر پوشکین . قصه ها ، اثر هانس کریستیان آندرسن . اولیور توئیست ، اثر چارلز دیکنز . مادام بواری ، اثر فلوبر . سفر به مرکز زمین ، اثر ژول ورن . تقسیر و گناه ، اثر داستایوسکی . جنگ و صلح ، اثر تولستوی . آنا کارنینا ، اثر تولستوی . الفی بریست ، اثر تئودور فونتان . ماجرای تام ساویر ، اثر مارک تواین . کتابهای جنگلی ، اثر کیپلینگ . قلب سیاهی ، اثر یوسف کنراد . خوشه های خشم ، اثر بودلر . نورا خانم ، اثر هنریک ایبسن . تصویر دوریان گرای ، اثر اسکار وایلد . باغ البالو ، اثر چخوف . خانواده بودن بروک ، اثر توماس مان . سیدارتا ، اثر هرمان هسه . محاکمه ، اثر کافکا .

اپرای سه شاهی ، اثر برشت . میدان آکس در برلین ، اثر دوبلین . در جستجوی زمان از دست رفته ، اثر مارسل پروست . ایس ، اثر جیمز جویس . دوشیزه دالووی ، اثر ویرجینیا وولف . الکترا باید ماتم زده باشد ، اثر اوانیل . شهر کوچک مان ، اثر توماس وایلد . جهان زیبای جدید ، اثر هوکسلی .

رمان سال 1984 ، اثر جرج اورل . جامعه بسته ، اثر سارتر . طاعون ، اثر کامو . خانه برناردا آلیاس ، اثر لورکا . خیال ها ، اثر بورخس . در انتظار گودو ، اثر ساموئل بکت . اشتیاق ایستگاه آخر ، اثر تانیس ویلیامز . مرگ یک تاجر ، اثر آرتور میلر . پیرمرد و دریا ، اثر همینگوی . قاضی ، اثر دورنمات . هومو فابر ، اثر ماکس فریش . طبل حلبی ، اثر گوتتر گراس . عکس جمعی با مادام ، اثر هاینریش بول . زبان نجات یافته ، اثر الیاس کانتی . لولیتا خانم ، اثر نابوکف . دکتر ژبوگو ، اثر پاسترناک . صد سال تنهایی ، اثر مارکز . قصه گو ، اثر ماریو وارگاس لوسا . 21

۴۰. نویسنده ی ورق پاره های شیطان .

نامی ناشناس روی موج رادیوی جوانی!

Jean Paul 1763 1825

ژان پاول

درگرماي تابستاني جنوب،درحين تعطيلات مدارس،چند ماهي قبل از شروع انقلاب،هر ازگاهي كه مادنال راديوهاي فارسي زبان خارجي مي گشتيم، گاهي روي موج راديو فسقلي مان، فرستنده اي ظاهر ميشد كه فقط نقل قولهايي از "ژان پاول" را تکرار ميکرد. محفل دوستان جوان ما آن زمان نميدانستند كه منظور، ژان پاول سارتر فرانسوي، يا ژان پاول آلماني، يا آن، نام مستعار يك تئوريسين انقلابي است. امروز دراينجا به طور خلاصه به معرفي ژان پاول آلماني پرداخته ميشود. او بين سالهاي 1825 تا 1763 زندگي نموده و نام واقعي و كامل او : يوهان پاول فريدریش ريشتر است . مارکس دريك رابطه ديگري او را " داروسازي ادبي" ناميده بود.ژان پاول گویا بدليل فقر مالي بيشتتر اوقات، در جواني، يا مطالعه ميکرد و يا نتايج مطالعاتش را يادداشت مينمود.و بعدها درآثار ادبي اش آنقدر لغات خارجي بكار ميبرد كه فقط قشر روشنفكر نوشته هايش را مي فهميدند. ممكن است مارکس به اين دليل اور داروساز ادبي ناميده باشد.

او نویسنده پرخواننده و مدرن زمان خود بود که خلاف جو فرهنگ و ادبیات حاکم شنا میکرد و به ادبی نمودن زندگی فرهنگ عصر خود پرداخت. با نگاه امروزی، میتوان او را یکی از مهمترین نویسندگان اروپا بحساب آورد. زنان تحصیل کرده قشر مرفه گویا آن زمان علاقه خاصی به او و آثارش از خود نشان دادند.

رمانهاي انتقادي -اجتماعي ژان پاول سالهاست كه مورد نقد مارکسيت-لنينيستي قرار گرفته اند. چون آنان نه تنها حاوي ایده آلهای هومانيسم كلاسيك آلمان و انقلاب فرانسه ،بلکه جنبش ميهن پرستانه و آزاديخواهانه عليه اشغال ناپلئوني بودند. او يکي از پيشگامان ادبيات دمکراتيك و معترض نیز است . آثار او نشان از مسئوليت جهانونطني هومانيستي درخود دارند.او از موضع دمکراتيك خرده بورژوازي متحدخلق ،به تضاد روشنگري ایده آلهای مترقي اروپا - و روابط عقب افتاده ملوک الطوايفي آن زمان ميپردازد.و علاقه خاصی به انسانهاي فقير و معمولي جامعه خود داشت.فهرمانان خرده بورژواي او در فضاي تنگ روستاها يا شهرکهاي کوچک زندگي ميکنند.

آثار او را امروزه تربيتي-آموزشي بحساب مي آورند که ضد سردی ایده آلهای زیبا شناسی کلاسیک آن زمان بودند. در آثار او غیر از طنز احساسات، فلسفه، روانشناسی، دانش استتیک و مسائل علمی آن زمان مطرح میشوند تا شرایط معمولی زندگی را بهتر به خواننده بشناساند.دوتالیسم هنری او نه تنها شامل ادبیات و واقعیات بلکه با خیالپردازی طنزآمیز به استفاده از واقعگرایی و ایده آلیسم نیز میپردازد.

کتاب "کودکستان زیباشناسی" ژان پاول حاوی تئوری رمان و طنز است. آثار اجتماعی و واقعگرایانه ضد کلاسیک او غیر از مزاح های دوستانه شامل خیالپردازی های گروتسک نیز میباشند. او از سال 1800 بدلیل آثار فلسفی و تربیتی اش در اروپا معروف گردید. خویشاوندی او با ادبیات رمانتیک را به سبب خیالپردازیهای عجیب، تمایلات گروتسک و مخالفت با ادبیات "عروضی" آلمان کشورش میدانند. او میکوشد تا شک شوخ طبع را در مقابل جادوهای ایده آلیسم قرار دهد. رمان مدرن دایره المعارفی فعلی ریشه خود را در آثار او می جوید، چون در زمان حال، بازهم علاقه به هزارتوی پیچیده روایت داستانی، بازار داغی پیدا کرده است.

ژان پاول از نظر فلسفی گویا مخالف فیخته بود و از نظر ادبی زیر تعنیر رمان انگلیسی مخصوص نویسنده گانی چون اشترنه و فیدلینگ میباشند. او میان دو سبک ادبی رمانتیک و کلاسیک قلم زد. آرنو شمیت، سبک مدرن ادبی او را آغاز ادبیات قرن بیست اروپا بشمار می آورد، گرچه آلمان گوته و شیلر به حمایت ادبی و شغلی از او نپرداختند و ژان پاول مجبور شد که سالها در فقر و گوشه گیری زندگی کند. آثار او زیر تعنیر پایان زندگی، همیشه سایه مرگ را بالای سر خود می بیند. ژان پاول با کمک طنز به انتقاد از انگل صفتی حکومتها مطلقه و محلی آلمان میپردازد که قادر به اتحاد علیه اشغال فرانسوی ناپلئون نیستند. وی میگفت که هر مهاجم آسمانی، سرانجام باید به غار زمینی خود بازگردد.

از جمله آثار ژان پاول : تیتان ، زندگی خوشگذرانه دختر دبیرستانی، کتاب کوچک آزادی، کودکستان زیباشناسی، فرود و سقوط آلمان، اعلان جنگ علیه جنگخواهی، منتخبی از ورق پارههای شیطان، دکتر کوه گریه ای، مؤمنین صحرايي، درسهای آموزشی، مقالات فرهنگی-تاریخی، هریرز، زندگی ك.ف. و دست مخفی لوگه، هستند. کتاب "هزیرز" اثری است پیرامون آزادیخواهی و جمهوری دوستی. " مسیح مرده"، بخشی از يك رمان او را، در رابطه با مخالفت با پوچگرایی ادبی قرن 19 غرب، بارها به زبانهای خارجی ترجمه کرده اند. مجموعه آثاری 10 جلدی ژان پاول در سال 1960 در آلمان منتشر گردیده است.

پدر او يك روحانی جزء بود. و بعد از مرگ پدر، ژان پاول به سبب فقر مالی مجبور شد که تحصیل فلسفه و الهیات خود را ناتمام بگذارد و زیر فشار فقر، فقط به مطالعه و یادداشت برداری بپردازد. او در آثارش از زنان فقیری میگوید که بدلیل فشار مالی، اکثر اوقات خود را به نظافت در خانه -ویا نظم آفتابه و لگن ناچیز خانگی میپردازند!.

۶۱. فیلسوفانی که پیامبر شدند!

کنفوسیوس . (پیش از میلاد 479 – 551) Konfuzius

کنفوسیوس ، نخستین فیلسوف چین ، در سال 551 پیش از میلاد دنیا آمد. او پایه گذار تفکر فلسفی سیستماتیک چین و آموزگار درسهای اخلاقی و مذهبی مرام کنفوسیوس گرایي است. اروپائیان نخستین بار از طریق کانت به اهمیت کنفوسیوس در تاریخ سیر اندیشه شرق پی بردند ، چون کانت او را با سقراط مقایسه نموده و یکی از مهمترین اخلاقگرایان تاریخ نامیده بود . همچون ارسطو که تفکر غرب را تحت تعنیر، قرارداد ، کنفوسیوس فرهنگ يك چهارم جمعیت جهان ، یعنی جامعه چین را زیر تعنیر خود قرار داده است . او را میتوان نایغه نظرات انساندوستی نامید، فلسفه او بدون استتیا پیرامون روابط میان انسانها و کوشش برای احساس رضایت و رفاه بین آنان است. کنفوسیوس رادکنار بودا و لائوتسه ، مهمترین فیلسوف شرق مینامند، گرچه افکارش با آن دو فرق دارد ؛ همانطور که نظرات ارسطو با سقراط و دیوگنس شباهت کامل ندارد . او مانند بودا و مسیح و سقراط ، اثری کتبی از خود بجای نگذاشت و مانند افلاتون ، عبادت را، از جمله صفات رشوه خواری خدایان دانست و میگفت که اگر ما زندگی را نشناسیم ، چگونه میخواهیم پیرامون زندگی بعد از مرگ ، سخن پرکنی نمائیم . گرچه اهمیت کنفوسیوس در فرهنگ چین را به عظمت دیوار چین در تاریخ آن کشور میدانند، ولی سیستم فکری قوی و غالب او باعث شد که نظرات جدید و غیرچینی نتوانند وارد فرهنگ آن کشور شوند. دلیل فلسفه او در زمینه سیاست و اخلاق را میتوان در مقایسه با فردگرایی غربی، نوع جمعگرایی آسیایی نامید ، البته بدون اینکه او خطری برای ساختارهای جامعه قدیم چین ایجاد کرده باشد. او میگفت که عمل انسان وابسته به خواست و اراده او است - و خواست و اراده انسان وابسته به درجه شناخت اش میباشد، و نظم اجتماعی را نباید از طریق قدرت و قانون ، بلکه با کمک درسهای اخلاقی برقرار نمود ، چون مردم را نمیتوان با کمک زور به رعایت قوانین وادار نمود. از جمله متفکرین غرب که خود را با نظرات کنفوسیوس و فلسفه شرق آشنا نمودند؛ ولتر ، دیدرو ، وولف ، و گوته ، هستند. گرچه در قرن 13 میلادی پای بازرگانان اروپایی به بازار تجارت چین باز شد ، ولی نخستین بار لاینیتس بود که در قرن 17 موجب احترام به اندیشه های کنفوسیوسی گردید.

در تمام شاخه های فلسفه چین ، کوشش برای سازش و هماهنگی انسان با طبیعت و جهان وجود دارد ؛ به این دلیل تعصب و بنیادگرایی کمتری نسبت به سایر ادیان در آنان ، ریشه دوانده است . فلسفه چین ، بیشتر از فلسفه هند، تمایل به نزدیکی به زندگی ، انسان ، جامعه ، و دولت ، دارد و به جای توجه به مسائل گذشته و آینده ، به زمان حال ، میپردازد، درحالیکه از جمله مهم ترین پرسشهای فلسفه هند، پرسش : از کجا آمده ایم و به کجا میرویم ، است . سه شاخه مهم فلسفه چین یعنی : کنفوسیوس گرایي ، تائوئیسم ، و موهیسم ، را میتوان فلسفه مفید زندگی نامید که میخواهند با

کمبودهای جامعه مبارزه کرده و در راه رفاه و رضایت انسان کوشش نمایند. کنفوسیوس گرایي از دوران باستان تا 200 سال پیش از میلاد در حال شکل گیری بود و گاهی بودیسم هند به رقابت با آن پرداخت ولی سرانجام کنفوسیونیسیم جدید در چین پیروز شد. کنفوسیوس در تمام عمر به موضوعات سیاسی و احتمایی نیز علاقمند بود، گرچه هدفش رسیدن به اوج قله اخلاق است. او میگفت همان وظایفی را که شهروندان دارند، دولت نیز باید داشته باشد و خواهان انتقال ارزشهای خانوادگی به درون رابطه دولت و مردم شد. کنفوسیونیسیم گرچه دارای ایده‌های ترقیخواه بود ولی بدلیل تکیه بر قشر برگزیده و عالمان، سرانجام در خدمت برده نمودن فئودالی خلق قرار گرفت و در پایان عناصر ارتجاعی بخود جذب نموده و دینی دولتی شد. تاکید آنان در قرن دوم پیش از میلاد، روی يك دولت مقتدر مرکزی، مورد سوء استفاده حاکمان بعدی قرار گرفت. کنفوسیوس گرایي در تطابق با نظام فئودالی، خواهان اطاعت؛ پسران از پدران، جوانان از پیران، و زنان از مردان شد، و با طرح شعارهای: صبر، قناعت، وفا، رضایت، از خود گذشتگی، شهامت، و مقاومت، باعث شد که زنان دارای وظایف و مسئولیت‌های گوناگون شوند، ولی حقوقی بدست نیاورند.

دین و فلسفه کنفوسیوس از 200 سال پیش از میلاد تا سال 1911 فلسفه حاکم و دولتی امپراتوری چین بود و تعیین کننده قوانین اجتماعی و نظم درونی جامعه گردید. با انقلاب سال 1911 کنفوسیوس گرایي اهمیت پیشین خود را از دست داد و جایي به عقاید کمونیستی داد. سه قرن بعد از مرگ کنفوسیوس، یکی از سلسله‌های حاکم چینی، دین کنفوسیونیسیم را دین دولت اعلان نمود و احترامی خداگونه برای آن قائل شد. امروزه گفته میشود که آسیبی عظیم تر وجود ندارد، اگر يك جهانبینی یا دین، دولتی شود و از آن بعنوان ایدئولوژی دولتی سوء استفاده گردد. و 1000 سال بعد از مرگ کنفوسیوس، فیصله آنزمان چین دستور داد تا در هر شهری برایش معبدی بسازند. کنفوسیوس خود در زمان حیات چنان به ضرورت نظم و آرامش و امنیت اجتماعی تاکید کرد که وقتی وزیر دادگستری امپراتوری چین شد، رقم بيشماري از خلافکاران از کشور فرار نمودند. با اینوجود او میگفت که به حاکمان غیرقانونی، خدمت نمودن، خیانت به اصول اخلاقی است. او از هوادارانش خواست که به سنت و آداب قدیمی احترام بگذارند، ولی مدام آنان را آزمایش کنند که مناسب شرایط حال هستند یا خیر. طبق نصیحت کنفوسیوس، چیزی که برای خود نخواهی، برای همسایه ات نیز آرزو نکن! کانت بعدها این دستورا یکی از اصول فلسفه روشنگری خود نمود. کنفوسیوس در مخالفت با لائوتسه میبرسد؛ اگر بدی را با خوبی جبران کنی، پس خوبی را با چه جبران خواهی نمود؟ دو اصل مهم فلسفه کنفوسیونیسیم: یان و یان هستند. یان، سنبل؛ مؤنث بودن، غیرفعال بودن، غیرشفاف بودن، و لطافت، است. و یان، نشان؛ مذکر بودن، روشنی، و فعال بودن، است. این دو مقوله، نقش مهمی در تمام تغییر و تحولات جهانبینی کنفوسیوس گرایي دارند. او در تربیت انسان، نقش مهمی به ادبیات و موسیقی میداد و موسیقی را نشانه واقعی نظم و هماهنگی روحی میدانست. در نظریات ادب و تربیت کنفوسیوس، حدود 300 قانون! و حدود 3000 ماده و تذکره گوناگون قید گردیده است. امروزه غالب ایده‌های کنفوسیوس را میتوان درسهای اتویستی و غیر عملی نامید.

کنفوسیوس، فلسفه اخلاق غول پیکر خود را با يك سیستم سد دفاعی مقایسه کرد و میگفت کسیکه آنرا خراب کند، دچار سیل و توفان خواهد شد، ولی سرانجام جهانبینی وی با شکست روبرو شد، چون با تحولات تاریخی، همراهی نداشت. او مانند افلاتون خواهان صراحت و روشنی مفاهیم و کلمات بود و همچون سقراط و لائوتسه، کوشش برای هماهنگی حرف و عمل در زندگی را مهم شمرد. امروزه گفته میشود که چینی‌ها نظام: دیوانی، فرهنگی، و دولتی، خود را قرن‌ها مدیون نظرات او بودند. در چین، کنفوسیوس را چهره مورد علاقه کارکنان دولتی - و لائوتسه را شخصی مورد تمایل شاعران و هنرمندان دانستند. در نظر کنفوسیوس، تجربه خاص هستی، بی نظمی جهان نیست، بلکه غیر انسانی بودن آنست. فلسفه چین نیز مانند فلسفه یونان و فلسفه اسلام، دارای سفسطه گران کبیری! بود. کنفوسیوس مبارزه سختی را با آنان به پیش برد. او میگفت، نه مجموعه دانستنیها مهم، بلکه رابطه آنان با همدیگر باید برای انسان مهم باشد. آثار کنفوسیوس در 4 کتاب بصورت "سخنان برگزیده" گردآوری شده اند. او به روشنفکران زمان خود میگفت که بجای طرح نظرات صوری متافیزیکی، پیرامون علل وجود جهان و اوضاع بعد از مرگ، به زندگی روزمره مردم فک زده بیشتر توجه داشته باشند.

۶۲. کردها پسر عموی ما هستند!

زبان کردی و کردها در واژه نامه .

به مناسبتی در کتاب "معلومات عمومی" خانگی دنبال ادبیات کردی میگشتم که با نکات زیر برخورد کردم:

زبان کردی از شاخه‌های زبان ایرانی است و مانند زبانهای تاجیک، افغانی، پشتو، بلوچ، اوسنی قفقازی، و فارسی جدید، جزو زبانهای (ایرانی جدید) است. زبانهای ایرانی بخشی از شاخه غربی زبانهای (هندوایرانی) غربی - و شاخه ای از خانواده زبانی (هندواروپایی) هستند، از آنجمله: زبان ایرانی کهن (تأفرن سوم پیش از میلاد)، فارسی کهن و اوستایی، ایرانی میانه (از قرن سوم پیش از میلاد

تا قرن هفتم بعد از میلاد)، با زبانهای: سغدی، ساکی، فارسی میانه (که پهلوی نیز نامیده میشود)، و زبان ایرانی جدید (از قرن نهم میلادی)، با: کردی، تاجیک و اوسنی خویشاوند هستند. کردها همچون افغانها از اقوام ایرانی هستند. کردستان منطقه ای است میان رشته کوههای تاورس در شرق ترکیه، سلسله جبال زاگرس در غرب ایران، و کوههای قفقاز در شمال ایران و ترکیه. کردستان سرزمینی است کوهستانی میان فرات علیا و دریاچه ارومیه که حدود صد هزار کیلومتر مربع وسعت و حدود 18 میلیون نفر جمعیت آن در کشورهای: عراق، سوریه، و ایران، پخش هستند. دویست هزار کرد در جنوب شوروی سابق می زیستند. کردها غالبین کشاورز و یا نیمه عشایر هستند. آنان به سبب کوشش های خودمختاری، بارها با دول حاکم وارد مبارزه شدند و در سال 1974 در عراق برای مدت کوتاهی به این هدف خود نزدیک گردیدند.

۶۳. پیرامون مفهوم فرهنگ

فرهنگ، آینه آزاد انعکاس شکوفایی فکر و استعداد است، واحه ارزش ها در برهوت سودجویی و تعصب است، فرزند و زائیده تاریخ است، عامل ارزش دهنده به زندگی است. به زبان دایرت المعرفی، فرهنگ مجموعه ارزش ها، هنرها، عادات، آداب و رسوم، عقاید، نظریات، اخلاقیات و حقوق است. و به زبان آدم شوخ طبعی، برای فرهنگ، غیر از نیاز به ورزش و غذا، انسان قدری هم به هنر نیاز دارد. در دانش مارکسیستی، فرهنگ یعنی روبنای یک نظام اجتماعی و اقتصادی. فرهنگ، نوع زندگی گروه یا خلقی مشخص در مکانی معین و در دوره ای مشخص است. فرهنگ، فضایی است برای مطرح کردن هویت خود. مقوله ای است محدودتر از جامعه و اقتصاد، ولی وسیع تر از تئوری و ایدئولوژی. فرهنگ را انسان بوجود می آورد، نه طبیعت. فرهنگ و تمدن دو طرف سکه یک جامعه هستند.

در قرن 19 فرهنگ را به معنی تمدن نیز بکار میبردند، یعنی مجموع آفریدههای مادی، و معنوی در جامعه. سرودهای هومر تا شعارهای روی دیوار تا اوراد شیطانی، هر یک به نوعی، بخشی از فرهنگ هستند. آرایش مو، جویدن آدامس، عادات غذایی، نامیدن خاله و عمه، چنانچه جنبه زیبایی شناسی آنها مد نظر باشد، نیز بخشی از فرهنگ می باشند.

بعد از کلمه طبیعت، مقوله فرهنگ از پر تعریف ترین مفاهیم لغتی است. آنها دو همزاد، ولی متضاد و رقیب هم هستند. جامعه شناسان مدعی هستند که فرهنگ به معنی امروزی، نخستین بار در آغوش عصر روشنگری دنیا آمد. آنها تمدن را محصول قرن 18 و فرهنگ را تئوریزه شده، قرن 19 میدانند، یعنی دو صفت عمده عصر جدید، ولی دست در دست هم. با توسعه استعمار و آغاز کلنیالیسم در قرن 19، نیاز به تعریف مقوله فرهنگ نیز احساس شد. بر اثر پدیده ناسیونالیسم و کلنیالیسم، تعریف و معنی فرهنگ دوچندان گردید. درگیری میان فرهنگ و تمدن بخشی از مبارزه میان مدرنیته و سنت گرایان نیز میتواند باشد. بخشی از مورخین میگویند، خلاف تمدن، فرهنگ عصر روشنگری، حامل بت های افتخارآمیزی از قبیل: دولت سکولار، ترقی و پیشرفت اجتماعی، و بلوغ سیاسی و دفاع از آزادی است.

در زبان عامیانه، فرهنگ گاهی به معنی تمدن، شهروندی و یا ادب شخصی بکار برده میشود. فرهنگ غالباً موضعی انتقادی در مقابل دولت، تمدن و علائم آن دارد. هرچه دولت بی رحم تر و تمدن غارتگرانه تر باشند، نیاز به انتقاد فرهنگ لازم تر است. فرهنگ یعنی انتقاد از زمان حال و با دیدی سنجش گرانه نسبت به ارزشها. فرهنگ یا نقد اوتوپی است یا چگونگی و توضیح نوع زندگی، یا خلایق هنری و فکری می باشد. هر دو، متفکر آلمانی، اولین بار مقوله فرهنگ را به معنی مدرن و بعنوان مشخصه هویت انسان یا گروه بکار برد. او میگوید فرهنگ سعی بر آن دارد که قطب مقابل جهانی شدن تمدن باشد. فرهنگ مجموعه ای است رنگین از تنوع خصوصیات خلقها و ملتها، در صورتیکه تمدن خواهان همگونی و یکپارچگی جهانی است. با ورود به قرن بیستم، بدبینی، یاس و سرخوردگی فرهنگی در غرب نیز آغاز شد. فرهنگ در دوره دیکتاتوری، نقش سیاسی بخود میگیرد و مردم عبادی سیاستمدار را به شاعر میدهند چون مبارزه به علت خطرهای سیاسی، شکل فرهنگی بخود میگیرد. فرهنگ گاهی باید میان بورژوازی با ادب و خلق خشکین شورشی، یکی را انتخاب کند و چون فرهنگ خواهان میانه روی، هماهنگی و آرامش و ضد سیاست بازی است، ملایمت را انتخاب میکند. میانه روی همیشه یکی از تقوای فرهنگی بوده. در زبان عامیانه میگویند، آدم با فرهنگ کسی است که آب دهن اش را روی قالی نیندازد، اسیر جنگی را آزار ندهد و یا نارنجک توی کتابفروشی دگراندیشان پرت ننماید.

فرهنگ معمولاً صفاتی محلی، ملی یا ایلی، قومی، قبیله ای دارد تا جهانی. پست مدرنها و رمانتیکها، بهایی عراق آمیز به فرهنگ میدهند. برای رمانتیکها هر فرهنگی جالب است و ارزش خاص خود را دارد، مخصوصاً اینکه اگر مورد هجوم تمدن و جامعه مدرن قرار گیرد. اگر تمدن پدیده ای صوری، سطحی، بیگانه، سنوآل برانگیز، مکانیکی، سودجویانه و مادی است، فرهنگ نشانه تکامل، هماهنگی، پیوستگی، ایده آل خواه، خودکفا، هدفمند و جامع است. عنوانهای قدیمی مانند، فرهنگ ساده، ابتدایی، عقب افتاده، محلی، در فلسفه پست مدرن نام رمانتیک، فولکلوریک و خلقی بخود میگیرند. در این زمینه آدم بیاد مائوئیست های طرفدار نظریه محاصره شهرها از طریق روستاها می افتد. پسامدرنها با کمک پست رمانتیک به یاد نوستالژی فرهنگی گذشته می افتند. آنها فرهنگ

قومي و اقلیتی را ایده آلیزه کرده و به آسمان میرسانند . برای رمانتیکهای رادیکال ، هنر و خیالپردازی و فولکلور ، بیان نوع خاص انرژی خلاق انسانی هستند . فرهنگ به معنی شهروندی ، مفهومی است در مقابل بربریت دیکتاتوری . یعنی میتوان از فرهنگ خشونت و بربریت ، یا از فرهنگ قوم بربر شمال آفریقا ، و یا از فرهنگ نفوذ عروسک باربی در میان کودکان پنج قاره جهان نام برد . منظور اینکه هرکدام فرهنگ خاص خود را دارد .

صاحبنظران میگویند ، فرهنگ مدرن نیست ، بلکه پیشامدرن و یا پسا مدرن است و چنانچه در زمان حال مطرح شود ، یا سایه گذشته است یا پیشگویی آینده . فرهنگ و جامعه زمان حال، همیشه از طرف شاخه های اقتصاد و سیاست غرض ورز ، تحت فشار قرار میگیرند ، یعنی برای رشته های سیاست و اقتصاد ، دو بخش جامعه و فرهنگ ، بی اهمیت و بی ارزش هستند . باید در جواب آنهایی که میگویند ، فرهنگ در بحران است ، گفت : فرهنگ و بحران همیشه دست بدست هم بوده اند . با اشاره به شرایط فعلی و جنگ فرهنگی غرب و شرق باید گفت : مهمترین مشکل ، اختلاف فرهنگی نیست ، بلکه اختلاف در درجه آگاهی سلطه گران و آتش بیاران معرکه و طرفین دعوا است .

در تاریخ اندیشه انسان ، افرادی مانند : هنری جیمز ، الیوت ، گاندی ، مارکس ، آدرنو ، و والتر بنیامین از جمله کسانی هستند که به بحث پیرامون مفهوم فرهنگ پرداختند . بنیامین مینویسد : نوستالژی و شور و شوق فرهنگی میتوانند نقشی انقلابی داشته باشند . آدرنو میگفت : نازیها شانس پیروزی فرهنگیشان را در اقدام به قتل عام دگراندیشان می دیدند . اگر فرهنگ زورگویی وجود داشته باشد ، حتما فرهنگ مقاومت هم وجود خواهد داشت . الیوت مدعی بود که انسان در حالت خواب هم دارای فرهنگ است ، چون بخشی از فرهنگ غریزی است . او توصیه میکند که هرکس باید در ولایت خود بماند تا دچار بیگانگی فرهنگی نشود ، گرچه خود او آمریکا را ترک کرد و تا نفس آخر در مهاجرت زیست .

۶۴. داستان کوتاه غرب؛-چند پرسش !

آن هایی که داستان کوتاه نوشتند.

داستان کوتاه ، رمانی است پنج دقیقه ای ؟!

Short Story – Kurze Geschichte

آیا داستان کوتاه اروپا در قرن بیست ، همان داستان کوتاه (شورت استوری) آمریکا در قرن نوزده است؟ آیا سبک داستان نویسی همیگویی و فاکنر- در قرن بیست توانسته جای استاد و نظریه پرداز داستان نویسی ، مانند ادگار آلن پو در آمریکای قرن 19 را بگیرد ؟

چرا باید خواندن متن يك داستان کوتاه سه تا پنج دقیقه طول بکشد؟ آیا باید يك داستان کوتاه حاوی دو تا 4 هزار واژه باشد یا حدود 1200 کلمه کافی است ؟

چرا انسان رمان زده فعلی غربی؛ مخصوص زنان اهل کتاب!؛ حاضر نیستند يك کتاب داستان رمان را با بهترین کتاب "مجموعه داستانی" تعویض کنند؟ آیا آنطور که لوکاچ قبلاً گفته بود، انسان جامعه فشار و بحران زده سرمایه داری ، میخواهد خودرا در هزارتوی گمشده گي داستان بلند - و نشئه گي اعتیادی فکری، سرگردان کند تا شوک و ضربه های روحی و جسمی 12 ساعت کار ناخوشایند و ملال آور روزانه را فراموش نماید؟

آیا مکتب داستان کوتاه نویسی اروپا در قرن 20 شامل دو سبک : چخوف-همیگویی و یا کافکا-بورخس شده است ؟ چه کسانی چخوف را مهمترین آموزگار داستان نویسی قرن 20 مینامند؟ چه افرادی داستان "حاجی مراد قفقازی" تولستوی در قرن 19 را بهترین اثر داستان نویسی غرب معرفی کردند؟

آیا آنطور که ادعا میشود برای شکوفایی داستان کوتاه در يك جامعه، نیاز به رونق و آزادی مطبوعات برای چاپ و نشر؛ بدون ترس و لرز؛ داستان است؟ آیا در جامعه ای که هر سه هفته یکبار روزنامه و یا مجله ای ادبی-فرهنگی را ممنوع میکنند، شانسی برای موفقیت داستان کوتاه دختران هوا و پسران آدم ! وجود دارد؟

آیا انسان عاجل و بی پول نظام سرمایه داری بدلیل کمبود وقت و جیب خالی علاقه به مطالعه داستان کوتاه؛ آمده در مطبوعات را، به خرید رمانهای گران چند صد صفحه ای کتابفروشی ها ترجیح میدهد؟

آیا تعریف مشخص و مطمئنی میان : داستان، حکایت، قصه، داستان کوتاه، ناول، داستان بلند، لطیفه و غیره وجود دارد ؟ آیا تعداد اسامی آمده در داستان کوتاه باید مانند رمانهای داستایوسکی؟ بیشتر! از تعداد جملات متن باشند؟!، گرچه طبق تئوری غربی ها ، داستان معمولن پیرامون زندگی يك شخص و فرد است .

آیا برای مطالعه داستانهای ترجمه نشده، حتمن باید يك زبان فرنگی! آموخت تا با مشاهیر ناشناخته شده داستان نویسی کشورهای ماوراء البحر و ماوراء النهر بهتر آشنا گردید، و نه فقط داستانهای منتشر شده بنگاههای: فرانکلین غربی و پروگرس شرقی و مدرسه بغدادیه وسطی ! راخواند.

آیا دوران جنگ سرد ابرقدرتها باعث شد که دو گروه داستان نویسی در ادبیات جهان تبلیغ شود؛ بدون آنکه داستان نویسان جوان کشورهای جهان سوم از مقاصد غیرفرهنگی غرض ورزانه آنان خبری داشته باشند ؟ چه کسانی در تاریخ ادبیات و تئوری داستان نویسی، به طرح سوال : چخوف یا همیگویی - ، بورخس یا تورگنیف- ، کافکا یا اسحاق بابل - ، نابوکف یا هاینریش بول -، می پردازند ؟

آیا بهتر نیست داستان نویسان دوران بلوغ!، همزمان، آغاز به مطالعه آثار داستان نویسانی مانند : موپاساد، مارك تواین، گوگول، پوشکین، جك لندن، ایروینگ، لاورنس، کنراد، جویس، هنری جیمز، بالزاک، و غیره بنمایند؟

آیا داستان کوتاه غرب، ژانری مطبوعاتی و محصول ژورنالیسم مدرن در دوران تجدد خواهی بود ؟ آیا مدرنیته اجتماعی نیاز به آزادی مطبوعات و شکوفایی داستان کوتاه اجتماعی و واقعگرایانه دارد ، آیا آنطور که "اوکونور" نویسنده ایرلندی میگوید، داستان کوتاه، هنری است تنها؛ چون بهترین ژانر برای توصیف انسانهای نسل بریادرفته، حاشیه ای و طرد شده، در جامعه است؟ آیا داستان کوتاه در بعضی جاها سکوت میکند تا خواننده فعال شود و خود به فکر خلاق بیفتد؟

آیا دلیل داستان نویسی بعضی از اهل قلم به سبب ترس و احتیاط آنان از فرم های طویل تر مانند رمان و ناول است؟ اگر اینطور باشد باید پاره ای از شاعران تازه کار را ترسو ترین آنان دانست !
آیا داستان کوتاه ینگی! آمریکایی توانست داستان کوتاه کشورهایمانند : فرانسه، ایتالیا، روسیه، آلمان، و غیره را نیز تحت تاثیر خود قرار دهد ؟

آیا آزمایشی و "اکسپری منتل" بودن داستان کوتاه دلیل رونق آن: در مجلات، سایت ها، و روزنامه ها، و جلسات قصه خوانی، شده است ؟

به ادعای مورخین ادبی، چرا آمریکای قرن 19 سرزمین مناسب و "مدینه فاضله ای" برای اشاعه داستان کوتاه شد: حضور مطبوعات آزاد : محلی، ایالتی، ولایتی، سراسری- و یا ساده گرایی فرهنگی خواننده شهرستانی - یا فقر و آسمان جلی مهاجران جدید- یا گاوچرانان "کابویی" چکمه پوش آس و پاس کلبه های چوبی؟

غیر از استادان داستان نویس ذکر شده در بالا، کدام استاد دانشگاهی ادبیات امروزه ، نام داستان کوتاه نویسانی مانند :

پاولدینگ، کرانه، ایروینگ، مل ویل، فیتزجرالد، ویلیامز، مالاموند، سالیانگر، آپدیک، کاپوته، توماس ولف، بالدوین، آو. هنری، بیرسه، هارته، جان چیور، رایموند کراور، فلانری اوکونور، شرود آندرسن، و غیره در آمریکا - و :

هبل، هوفمن، کلايست، هرمان کانت، آنا زگر، مارتین والسر، سیگفرد لنس، اریش، بورشرت، توماس مان و غیره در آلمان - و :

تورگنیف، چخوف، گوگول، پوشکین، اسحاق بابل و غیره در روسیه - و :
کیپلینگ، فورستر، ماوفام، کنراد، گرین، آ. هوکسلی، لاورنس، ویرجینیا ولف، جویس، دوریس لسینگ. و غیره - در انگلیس را میداند !

چرا اروپا داستان کوتاه بعد از جنگ جهانی دوم خود را کاملن مستقل از داستان کوتاه (شورت استوری) آمریکایی قرن 19 میداند ؟ آیا واقعن چخوف، کافکا، بل، همینگوی، فاکنر، و بورخس، توانستند اتوریته ادگار آلن پو در داستان نویسی را کاهش دهند؟

۶۵. سه اسم مستعار دریک ترورسیاسی.

تروتسکی؛ ادیب، فیلسوف، سیاستمدار. Leo Trotzki 1879-1940

در سال 1940 در کشور مکزیک جوانی بنام "رامون مرکاد" پیرمردی 60 ساله بنام داود برونشتاین رابدستور آمری بنام یوسف چوقاشویلی بقتل رساند. امروزه هر سه فرد فوق با نام های مستعار، فرانک جکسون، لئون تروتسکی، و یوسف استالین، در تاریخ مبارزات اجتماعی ثبت شده اند. آنزمان بعد از حمله، اطرافیان تروتسکی، ضارب رادستگیری به کتک کاری شدید او پرداختند، تروتسکی ولی از آنان میخواهد که او را زنده تحویل پلیس دهند تا او نام آمراین سوء قصد را افشا کند، و روز بعد، پیش از مرگ، تروتسکی خطاب به اطرافیان میگوید که به پیروزی انترناسیونالیسم پنجم، که ضد استالینیسم است، یقین دارد.

تروتسکی در سال 1879 در یک خانواده دهقانی یهودی در کشور اوکراین بدنیا آمد. خانواده آنان به کارکشاورزی و پرورش دام اشتغال داشت و در سال، حدود 400 کارگر فصلی را روی مزرعه خود مشغول می نمود. او از سال 1902 بانام مستعار "تروتسکی" به مبارزه سیاسی علیه حکومت تزاری پرداخته بود، ولی بدلیل مخالفت با سیاست استالینی در سال 1927 از حزب کمونیست ، و در سال 1929 از شوروی اخراج شد و در سال 1940 بدستور استالین در تبعید ترور شد.

تروتسکی در کنار لنین، یکی از محبوب ترین چهره های انقلاب اکتبر در سال 1917 بود. او پیش از انقلاب مدتی هوادار جنبش نارودنیکی بود و میگفت که برای شکست تزاریسم باید روشنفکران انقلابی با دهقانان متحد شوند. تروتسکی نخستین بار در 20 سالگی دستگیر شد و در زندان، مارکسیست گردید. وی در سال 1900 همراه همسر و دخترش به بازداشتگاهی در سیبری تبعید گردید. او در اردوگاه های سیبری بعد از مطالعه کتاب انجیل والهیات مسیحی، با آثار داروین، پلخانف، و میشل الوسکی آشنا شد، و از طریق آثار آنتونیو لوبریولا با ماتریالیسم تاریخی آشنا گردید. تروتسکی پیش از مارکسیست شدن میگفت که دهقانان باید با چریک هایی وحدت کنند که در راه مبارزه از جان خود گذشته اند. او از درون زندان بانام مستعار "ضد زهر" یا آنلید او تو در بحث های سیاسی خارج از زندان شرکت میکرد.

تروتسکی در آغاز هوادار نظرات لنین، مارتف و پلخانف بود و در روزنامه ایسکرا "جرقه" مقاله مینوشت. او آنزمان خواهان حزب طبقه کارگر به رهبری انقلابیون حرفه ای بود. وی در دوران تبعید به نوشتن مقالات ادبی، فلسفی و سیاسی، بیشماری پرداخت. در روزنامه ایسکرا غیر از لقب "قلم" به او عنوان "گزر لنین" نیز داده بودند. او در اتوبیوگرافی مشهورش یعنی در کتاب "زندگی من" در سال 1928 اعتراف نمود که در خارج از کشور قصد ادامه مبارزه علیه استالین را دارد. استالین همسر او را به جرم تروتسکیست بودن، در زندان بقتل رساند.

در دانشنامه های شوروی پیرامون تروتسکی آمده که او دشمن مارکسیسم ولنینیسم و خط عمومی حزب کمونیست است که به سبب فعالیت‌های ضد شوروی اش در سال 1928 از حزب اخراج شد. در آنجا تروتسکی را نماینده ایدئولوژیک یک جریان خرده بورژوا و ماجراجویانه چپ‌گرا نامیده اند که به نیروی طبقه کارگر برای پیروزی باور نداشت و به سیاست‌های شبه انقلابی و اپوتونیستی می‌پرداخت و علیه ساختمان سوسیالیسم در شوروی و سیاست کمونیستی انترناسیونالیستی فعالیت می‌کرد. انترناسیونالیسم پنجم تروتسکی در سال 1938 رافقه گرایی دانستند که حامل تجزیه و ازهم پاشیده گی در جنبش کارگری بود. منابع استالینیستی، تروتسکی را ادامه دست دراز امپریالیسم در جنبش مخالفت با سوسیالیسم میدانستند.

تروتسکی تا زمان انقلاب اکتبر، منشویک بود، سپس کوشید تا میان بلشویکها و منشویکها میانجیگری کند و آنان را با هم آشتی دهد. با پیروزی انقلاب اکتبر و نیز بلشویک شد. او زمانی که منشویک بود از "مرکزیت گرایی یعقوبی" لنین در حزب انتقاد نمود. منشویکها، بورژوازی را در رأس انقلاب آینده می دیدند که باید ابتدا یک سرمایه داری معمولی را براه اندازد و روابط دمکراتیک بورژوایی را برقرار کند. در نظر منشویکها، سوسیال دمکراسی میتواند نقش اپوزیسیون را بعهده گیرد و مقدمات انقلاب پرولتاری آینده را تامین کند.

تروتسکی بعد از پیروزی انقلاب، بعنوان کمیسار جنگ، یکی از موسسان ارتش سرخ شوروی بود. تئوری انقلاب مداوم او در مقابل تئوری "سوسیالیسم ابتداریک کشور" شکست خورد. او در سال 1923 خواهان روابط دمکراتیک در حزب بود و میگفت که اگر در شوروی اصلاحات آغاز نشود، سیستم دچار شکست خواهد شد. او نه تنها خواهان دمکراتیک نمودن نظام شوروی بلکه خواهان یک پلورالیسم حزبی سوسیالیستی بود. تروتسکی زوال اقتصادی، فرار مغزها، گرسنگی، و بیماری را آنزمان از عوارض دوران گذر میدانست و نه ضعف‌های نظام سوسیالیستی. در جنگ داخلی، او مدافع ترور علیه نیروها و احزاب پیشین تزاری بود چون در نظر او با کمک زندان نمیتوان آنان را ساکت نمود بلکه باید از طریق ترور و ایجاد ترس آنان را آرام کرد. اعدام‌های خیابانی و صحرایی که در حین جنگ داخلی انجام گرفتند متکی به این تئوری تروتسکی بودند. او میگفت که ترور نیز وسیله ای قوی در اجرای سیاست است و در مقابل یک طبقه ارتجاعی که حاضر نیست میدان را ترک کند و تسلیم شود، باید خشونت بکاربرد.

سئوال این است که چرا استالین در داخل و خارج شوروی به قتل صدها تن میاز تروتسکیستی پرداخت. از اعضای کمیته مرکزی سالهای 1923-1924 تنها لنین و استالین به مرگ طبیعی مردند. تروتسکی در مبارزات درون حزبی، استالین را خائن به انقلاب و سنبل بوروکراتیک و نوع جدید تیپ بناپار تیسم دانست. وی میگفت که اگر بناپار تیسم تاکنون وسیله سیاسی رژیم کاپیتالیستی در دوران بحران بوده، استالینیسم نیز نوع منحرف همان سیستم در سوسیالیسم است. وی به صفات مشترک فاشیسم و استالینیسم نیز اشاره کرد. گرچه مدت‌ها انتظار میرفت که تروتسکی جانشین لنین شود ولی استالین توانست او را از میدان خارج کند. در سالهای نخستین بعد از انقلاب بدلیل جنگ داخلی، بحث‌های درونی در حزب بسیار محدود بودند. لنین در آغاز محتاطانه توصیه میکرد که استالین شاید نتواند از قدرت خود بطور صحیح استفاده کند، او در پایان میگفت که باید راه‌هایی یافت تا از قدرت رسیدن استالین جلوگیری شود. تروتسکی در تبعید نیز مبارزه ای آشتی ناپذیر علیه استالین را ادامه داد. او در سال 1930 تروتسکیسم خود را دوباره تئوریزه نمود تا به یک جنبش جهانی علیه استالینیسم تبدیل شود.

تروتسکی نخستین بار در انقلاب 1905 نقش مهمی در تشکیل شوراهای شهر پتر و گراد داشت. او در زمان تزار بعد از دستگیری دوم به خارج فرار نمود و در کشورهای اتریش، فرانسه و آمریکا زندگی نمود. او در تبعید با پلخانف و لنین و دیگر سوسیالیست‌های مهاجر روس آشنا شد. وی سرانجام در ماه مه سال 1917 به روسیه بازگشت و در انقلاب اکتبر شرکت کرد.

تروتسکی از سال 1905 خالق آثار مهمی از جمله: نتایج و پیش بینی ها، نیروهای محرک انقلاب، و زندگی من، بود. او میگفت که انقلاب بطور خودکار در وقت معینی اتفاق نخواهد افتاد، چون غیر از روابط تولید به عناصر دیگری نیز وابسته است. وی مصممانه میگفت که انقلاب نباید فقط در یک چارچوب ملی محدود شود، بلکه باید به کشورهای دیگر نیز صادر شود. تئوری انقلاب مدام او تحت نظرات پاروس هالپند بود. او تا پایان عمر به این تئوری باور داشت. وی با تکیه بر نظرات مارکس و انگلس میگفت که انقلاب سوسیالیستی در یک کشور پیروز نمیشود بلکه باید از طرف خلق‌های کشورهای دیگر نیز حمایت شود چون انقلاب سوسیالیستی در چارچوب ملی غیر ممکن است و دیکتاتوری پرولتاریا تنها در وحدت با دهقانان انقلابی قادر به نابودی ساختارهای پیشین و ارتجاعی است. تروتسکی همچون آنچه یکی از اهداف سوسیالیسم را خلق انسان نوین و ابرمردی میدید، او میگفت که در سوسیالیسم آینده انسان‌های متوسط و نوین، استعدادهایی در حد ارسطو، مارکس، و گوته خواهند داشت. او درباره انسان نوین آینده در نظام سوسیالیستی، یک عقیده شبه اتوپیستی را نمایندگی میکرد.

۶۶. ادبیات در خدمت روشنگری .

نویسنده میان دین و سلطنت .

روشنگری- و برادر خواندن ادیان .

لسینگ . Lessing , Gotthold Ephraim 1729 – 1781

سه شعار جاودانه! ادبیات روشنگری غرب: انساندوستی، عقل گرایی، و مدارایی با عقاید و نظرات دیگران، بودند. لسینگ، نویسنده آلمانی در 250 سال پیش، مهمترین نماینده ادبیات روشنگری و پایه گذار ادبیات ملی، با کمک آثارش، افکاری پیرامون این سه خواسته را به میان انسانهایی برد که تحت فشار: دین ارتجاعی، حکومت مطلقه، و استثمار فئودالی، قرار داشتند. او با سلاح آزاداندیشی که آن زمان جرمی نابخشودنی بود، به تحقیر آخوندهای مسیحی پرداخت. چپ‌ها او را امروزه یک دمکرات بورژوازی میدانند که آن زمان صفتی ترقی خواه بود، چون علیه شاه و شیخ و خان قد علم کرده بود. لسینگ میگفت که نه صاحب و مالک حقیقت بودن مهم است بلکه کوشش و زحمتی که انسان در راه کشف آن متحمل میشود، ارزشمند است. او غیر از پایه گذاری تئاتر ملی آلمان، بنیادگذار یک استتیک رئالیستی در ادبیات ملی و بورژوازی کشور خود نیز بود. و در یک بحث و جدل فلسفی-تئوریک خطرناک با بنیادگرایی دینی و روشنگری فریبکارانه خرده بورژوازی به فلسفه "پانته ایسم" رسید که آن زمان اوج تفکر فلسفی-تاریخی زمان اش بود. پانته ایست ها طبیعت را خدا و سبب هر پدیده ای می دانستند!

لسینگ باتکیه بر یک زیباشناسی واقعگرایانه، خلاف همکاران اجبر درباری خود، خواهان بازگشت ادبیات به زندگی شد و تقاضای آزادی ادبیات از فشارهای دین و سلطنت گردید. وی میگفت که ادبیات نه برای حاکمان و اشراف، بلکه برای شهروندان نوشته میشود. او از این راه آرزوها و تصورات شهروندان ترقی خواه را ابراز نمود و به عنوان نویسنده سرانجام رؤیاهای دوره روشنگری آلمان را به قلم آورد. لسینگ خلاف نویسندگان پیش از خود، بجای فرار از واقعیات اجتماعی، شخصا با مسائل و نیازهای شهروندان روبرو شد. و با اشاره به تئوری ادبی خود میگفت که جهان ادبی باید مستقل باشد و نه وابسته به دولت و یا دین. او با کمک نقد و نظریه های ادبی و نمایشی به انتقاد اجتماعی زمان خود پرداخت. وزیرپوشش مبارزه با نمایشنامه نویسی کلاسیک فرانسه، به مبارزه با فرهنگ رسمی و درباری کشور خود پرداخت و با نوشتن نمایشنامه هایی به نظریه های تئاتر خود جامه عمل پوشید. نمایشنامه (امیلیا گالوتی) او را امروزه نخستین درام سیاسی در ادبیات آلمان بحساب می آورند. او نه تنها خالق ادبیات مدرن، بلکه یکی از نوگرایان نمایشنامه نویسی آلمان و نقد آن در زبان مادری است. وی میگفت بجای "غول های زیبایی" ادبیات درباری، باید معیارهای معمولی انسانی، هدف قرار گیرند و در غمنامه (فیلوتاس)، غیرانسانی بودن جنگ، فخرمان پرستی کور، و تحقیر رواقی مرگ درد دولت پروس را مورد سرزنش قرار داد. لسینگ با کمک ادبیات؛ مخصوصا تئاتر، کوشید در راه وحدت ملی آلمان که آن زمان دچار ملوک الطوائفی بود، اقدام نماید. او نخستین نویسنده آلمانی است که میخواست از طریق ادبیات و نقد ادبی، امرار معاش نماید.

پیرامون نمایشنامه (خانم سارا سامبسون) او، در گزارشی از سال 1755 آمده که بینندگان همچون مجسمه حدود سه ساعت در جای خود گریه کنان خشک زده بودند. لسینگ میخواست بجای حاکمان و اعضای طبقه اریستوکرات، شهروندان معمولی را وارد نمایشنامه های تراژدی اش بنماید چون تا آن زمان فقط در نمایشنامه های کمدی به مردم معمولی نقشی واگذار میشد. وی میگفت که ما میخواهیم انسانهای معمولی را روی صحنه ببینیم و نه نمایندگان اصناف را. او تراژدی بجای آموزش و شعار، انتظار احساس همدردی با قربانیان را داشت و کوشید تا تئاتر را محلی برای جدل های فکری و مکانی برای عقل گرایی نماید. لسینگ تحت تاثیر نمایشنامه نویسی انگلیس، خالق غمنامه های دمکراتیک آلمانی گردید.

نخستین کمدی واقعگرایانه آلمان یعنی نمایشنامه (مینا پارنهللم) لسینگ، در دولت پروس ممنوع گردید. چون او میگفت که "ادیان وحی بی" اساسی هستند برای رسیدن به یک دین عقلگرای جهانی، کلیسای قدرتمند آن زمان، دولت را وادار نمود تا لسینگ نتواند در موضوعات دینی، دخالت کند. و لسینگ مجبور شد سکوی حمله را به تئاتر و ادبیات بکشانند. نمایشنامه (ناتان، یهودی دانا) ی او نظرانی پیرامون انساندوستی و مدارای دینی و عقیدتی و دگراندیشی را بیان میکند. این نمایشنامه علیه تعصبات مذهبی و فشار فکری به دیگران نیز است. دو شخصیت مهم این اثر یعنی سلطان صلاح الدین ایوبی و ناتان یهودی، هستند. زمان حادثه، در دوره جنگهای صلیبی مرحله سوم! یعنی ساهای 1189-1192 میباشد. این نمایشنامه را گویا لسینگ تحت تاثیر نوول دکامرون، اثر "بوکاسیو" ایتالیایی نوشته باشد. نمایشنامه (ناتان، یهودی دانا) امروزه غیر از مدارس، در برنامه ثابت تئاترها نیز قرار دارد تا عقاید 250 ساله لسینگ پیرامون ادیان: اسلام، مسیحیت، و یهودی را مطرح کند. او در این نمایشنامه از پیروان همه ادیان میخواهد که به همدیگر احترام بگذارند و همدیگر را کافر! نامند و به نقل از ضرب المثلی عامیانه، به خواهش "عیسی به دین خود - و موسی به دین خود" احترام بگذارند. نمایشنامه ناتان در زمان فاشیسم ممنوع بود ولی از سال 1945 تاکنون یکی از پربیننده ترین درام های کلاسیک آلمان شده است.

لسینگ غیر از آشنایی با ادبیات رم و یونان باستان، با آثار شکسپیر، مولیر، دیدرو و ولتر نیز آشنا بود. رمانهای انگلیسی؛ خصوصا آثار ساموئل ریچاردسن و هنری فیدلینگ نیز روی وی اثر گذاشتند. او آشنایی دقیقی نیز با کمدیهای فرانسوی و تراژدیهای انگلیسی زمان خود داشت. منقدین چپ یا

مارکسیست ، همچون (مهرینگ) آلمانی و (چرنیشفسکی) روس، او را نویسنده ای مترقی نامیده و در کنار کلاسیک های فرهنگ ملی چون : گوته، شیلر، هردر، و هاینه قرار میدهند. چرنیشفسکی او را در طراز پوشکین نیز بحساب می آورد و در او یک دمکرات انقلابی و پیشتاز زیباشناسی واقعگرایانه ادبی را میدید که معلم دمکراتهای انقلابی قرن 19 نیز گردید . مارکسیستها ادعا نمودند که بورژوازی ارتجاعی قرون 19 و 20 به ایده های مترقی قرن 18 پیشینیان خود یا خیانت نموده و یا به جعل آنان پرداخته اند. گاتهودل افراهیم لسینگ در سال 1729 در آلمان بدنیا آمد و در سال 1881 در آنجا درگذشت. پدرش یک روحانی پروتستان بود که به حمایت از اصلاح گرایان دینی زمان خود پرداخت . گروهی از محققین لسینگ را روشنفکری لائیک می نامند. او در دانشکاه غیر از فلسفه و زیباشناسی، الاهیات و پزشکی نیز خوانده بود. و با وجود شغل های : روزنامه نگاری، کتابداری، کتابفروشی، ترجمه و نقد ادبی، سالها در فقر نسبی زیست .

آثار لسینگ شامل : نمایشنامه ، قصه ، شعر، و مقالات انتقادی فرهنگی، فلسفی، و دینی هستند ؛ از آنجمله : نامه های مربوط به ادبیات جدید، درام هامبورگی، هفده مین نامه ادبی ، و غیره . مجموعه آثار او تاکنون در زبانهای بیشماری ترجمه گردیده اند.

۶۷. تولستوی ، خالق سومین زن "نانجیب" ادبیات جهان !

تولستوی میان اخلاق مسیحی و ادبیات انتقادی . Lew Tolstoi 1828- 1910

منتقدی ادبی، خانم "آنا کارنینا" قهرمان خیالی زن رمان تولستوی را در کنار "مادام بواری" فلور و خانم "عفی بریست" فونتان، سومین زن مشهور "نانجیب" ادبیات جهانی نامید!، گرچه لنین در سال 1908 مقاله ای با عنوان "لئو تولستوی ، بعنوان آینه انقلاب روسیه" منتشر کرده بود. در غالب کتب تاریخ ادبیات جهان، تولستوی را در کنار داستایوسکی و بالزاک، یکی از غولهای ادبیات جهانی؛ مخصوصا در ژانر رمان بحساب می آورند. موضوع اصلی رمان (آنا کرینینا) را میتوان تراژدی عشق در میان طبقه اشراف آن زمان دانست، ولی زن ایده آل جهانی تولستوی، "ناتاشا" ، قهرمان رمان (جنگ و صلح) است. در بعضی دیگر از رمانهایش، تولستوی به انتقاد از : دولت، کلیسا، نظام بورژوا-فئودالی روسیه تزاری، سیستم مالک الرعیتی، تمدن و صنعت بورژوایی آن زمان جدید، میپردازد.

غالب آثار تولستوی را اتوبیوگرافیک و رئالیسم پلاستیکی او را، اخلاقی بحساب می آورند. تولستوی در طول سالهای عمر از فرهنگ زیباشناسی طبقه اشراف مرفه خود بسوی نظرات اخلاقی واجتماعی تمایل یافته بود. منتقدین او را یک اریستوکرات شرمنده و پشیمان نامیدند، چون او میخواست جبران ظلمی که طبقه و اجدادش به دهقانان نموده بودند، بنماید. کوشش های او برای اصلاح نظام مالک الرعیتی، با سوء ظن دهقانان محل زندگی اش روبرو شد. لنین مینویسد که او از موضوعی ساده لوحانه به انتقاد و افشای زمینداران کلان پرداخت. چون او کوشید تا تضاد موضوعات اجتماعی را تبدیل به اهمیت موضوعات اخلاقی بنماید، منتقدین چپ او را متهم کردند که کوشیده است تا از این طریق جلو مبارزه طبقاتی سوسیالیستی و مارکسیستی جدید زمان خود را بگیرد.

نظریه مبارزه منفی او بدون خشونت اجتماعی مورد توجه گاندی در جنبش ضد استعماری علیه انگلیس قرار گرفت و نظرات او درباره هستی، بیگانگی در زندگی، پوچی و معنی ظاهر، نیز بعدها مورد توجه اگزیستنیالیست ها و مارکسیست ها قرار گرفت. فلسفه مسیحی غالب رمانهای او، پرسش پیرامون معنی زندگی و تاکید روی پوچی هستی است. نظرات شبه فلسفی او را گاهی یک آنارشیسیم مسیحی عقلگرا و یا یک آنارشیسیم سیاسی نامیده اند. او خواهان اصلاح مسیحیت از معجزه و جزم بود و جنایت را محصول سقوط اخلاقی افراد در جامعه میدانست. وی نه تنها خواهان آزادی فرد بر اساس یک مسیحیت ابتدایی بود، بلکه فعالیتی شدید علیه حکم اعدام نیز آغاز نمود. بدلیل انتقاد از کلیسای ارتدکس روس، مسیحیت بوروکراتیک و کلیسای شرق اروپا، وی در سال 1901 از عضویت در کلیسا محروم گردید. وی با انتقاد از جامعه بورژوا-فئودالی روسیه، تضادهای آنرا نیز نشان داد، غیر از آن او به انتقاد از هنر، موسیقی و زندگی ملال آور کارمندان دولت تزاری پرداخت. درباره وضعیت ادبی مرگ ، او نیز یکی از استادان قلم است.

تولستوی تاثیر مهمی روی مکاتب ادبی رئالیسم و ناتورالیسم بعد از خود بجا گذاشته است. او همچون داستایوسکی خود را با روانشناسی انسان سرگرم نمود. در ادبیات جهانی، اسامی چون : رومن رولان، هایتمن، توماس مان، و آنا سگر، راتحت تاثیر او میدانند. پاره ای از رمانهای او را میتوان شاهکاری در ادبیات توصیف غم انگیز جنگ بشمار آورد. وی میگفت که هنر میتواند گاهی یک مرامنامه را اصلاح نماید. تولستوی گرچه در فلسفه اخلاق شاگرد شوپنهاور است ولی از نظر ادبی او تحت تاثیر لسینگ، پوشکین، و چرنیشفسکی بود. او همچون داستایوسکی تاسیسات زندان و بازداشت را مکانی برای توهین و تحقیر و نابودی شخصیت انسان میدانست. در پایان عمر، ایده آل او، واقعیت بخشیدن به اصول اخلاقی اش شده بود. از جمله نظرات عجیب او این بود که میگفت، موسیقی نقش منحرف کننده ای روی اخلاق دارد و روابط جنسی زن و شوهر، اغلب موجب جدایی و اختلاف آنان میگردد. در غالب رمانهای او اشاره به خیانت زن و مرد طبقات اشراف آن زمان به همدیگر در روابط زناشویی شان میشود. پیرامون محتوای آثارش گفته بود که هر زمان او از اول تا آخر حامل محتوای خاص خود است.

تولستوی در جوانی باتکیه بر تئوریهای تربیتی روسو به ساختن مدارسی برای روستا زاده گان پرداخت و حتی برای آشنایی بیشتر بانظام تربیتی غرب، به چند کشور اروپایی آن زمان سفر نمود. او یکی

از روشنفکرانی است که از طبقه خود جدا شد تا با کمک مسیحیت غیر کلیسایی اش به خدمت به رعایا بپردازد، گرچه دهقانان به دیده یک ارباب زمیندار به وی مینگریستند. تولستوی با بازگشت به یک مسیحیت آغازین، خشم کلیسای ارتدکس درباری روس را برانگیخت. از دیگر اصول اخلاقی او: خدمت به دیگران، نفی استفاده از خشونت در حین اعتراض، و پناه به عرفان مسیحی بود. در گروه دیگری از آثارش پیرامون: عشق، ازدواج، و تلاق بحث میگردد. او عشق به خدا را موجب عشق به انسان میدانست و پیرامون اوضاع رنجبران گفته بود که تمام خانواده‌های خوشبخت شبیه هم هستند، ولی هر خانواده بیچاره‌ای، با دیگری فرق دارد و به نوع خاص خود فلک زده است.

از جمله رمانهای تولستوی: جنگ و صلح، آنا کارنینا، رستاخیز، رقص روی کشتی، قزاق‌ها، اعترافات من، قاضی مراد، مرگ ایوان ایلیچ، و کتاب سه جلدی اتوبیوگرافیک او هستند. از جمله نمایشنامه‌های وی: قدرت تاریکی، و جنازه زنده، میباشند. پاره‌ای دیگر از آثار او: انتقاد از الاهیات جزمی، فردای زمین داران کلان، و غیره نام دارند. نمایشنامه‌هایش غالباً پیرامون روابط ارباب و رعیتی هستند اورمان (جنگ و صلح) خود را در حد حماسه الیاس هومر مهم میدانست. در این کتاب به حدود 250 نام در رابطه با موضوع داستان اشاره شده است. موضوع اصلی کتاب، جنگ‌های ناپلئونی در روسیه و زندگی اشراف در آغاز قرن 19 بود. ورمان (آنا کارنینا) را داستایوسکی در ادبیات غرب بی همتا میدانست. پیرامون کتاب (مرگ ایوان ایلیچ)، مویاساد گفته بود که حاضر بود تمام آثارش را با آن رمان تعویض نماید. نایکوف آنرا بهترین اثر تولستوی و هایدگر آنرا خطاب به فلسفه اگزیستنیالیستی خود میدانست. از جمله موضوعات کتاب، غیر از مقدس مابی، اشاره به پوچی زندگی انسان زمان تزاری است. رمان رستاخیز او نشان میدهد که هر چه تولستوی اخلاق‌گراتر میشد، از نبوغ هنری-ادبی اش کاسته میشد. کتاب سه جلدی اتوبیوگرافی تولستوی را چرنیشفسکی، دیالکتیک روح او نامیده بود. در داستان و نوول‌های قفقاز او از طبیعت کوهستانی و مردم سرکش قفقاز سخن گفته بود. در نظر تولستوی، قفقاز، وطن کوه نشینان یاغی است و نه مکانی برای اشغال گران روس. تولستوی در اینگونه آثار نشان میدهد که چگونه آنزمان در ایالات قفقاز، استبداد اروپایی تزاری با استبداد فئودالی آسیایی باهم برخورد میکنند. او در آنجا با سبک رمانتیک پوشکین و لرمانتف از توصیف قفقاز، که خارج از روسیه را رمانتیک می نمودند، قطع رابطه نمود و فقر و زورگویی و بیچاره‌گی مردم رانشان داد. امروزه آثار تولستوی را پلی میان: مزایای زمینداران کلان، روانشناسی دهقانان بی چیز، و جهان خارج میدانند.

لئو تولستوی بین سالهای 1828 تا 1910 زندگی نمود. شرمنده‌گی او از طبقه اش چنان بود که چکمه و لباس دهقانی می پوشید و به کار مزرعه داری پرداخت. گرچه او از سال 1882 زیر نظر پلیس امنیتی تزاری بود ولی در زمان حیات اجازه بیان و عمل بیکرانی داشت. بعد از مرگ غیرمنتظره او در ایستگاه قطار شهر آستاپف، از طرف دولت نزار سه روز اعلان عزای ملی شد. در غالب کشورهای اروپایی مجموعه آثار چند جلدی او سال‌ها است که به چاپ رسیده است.

۶۸. تولستوی میان اخلاق مسیحی و ادبیات انتقادی .

Lew Tolstoi 1828- 1910

منتقدی ادبی، خانم "آنا کارنینا" قهرمان خیالی زن رمان تولستوی را در کنار "مادام بواری" فلور و خانم "عفی بریست" فونتان، سومین زن مشهور "نانجیب" ادبیات جهانی نامید!، گرچه لنین در سال 1908 مقاله‌ای با عنوان "لئو تولستوی، بعنوان آینه انقلاب روسیه" منتشر کرده بود. در غالب کتب تاریخ ادبیات جهان، تولستوی را در کنار داستایوسکی و بالزاک، یکی از غولهای ادبیات جهانی؛ مخصوصاً در ژانر رمان بحساب می آورند. موضوع اصلی رمان (آنا کارنینا) را میتوان تراژدی عشق در میان طبقه اشراف آنزمان دانست، ولی زن ایده آل جهانی تولستوی، "ناتاشا"، قهرمان رمان (جنگ و صلح) است. در بعضی دیگر از رمانهایش، تولستوی به انتقاد از: دولت، کلیسا، نظام بورژوا-فئودالی روسیه تزاری، سیستم مالک الرعیتی، تمدن و صنعت بورژوایی آنزمان جدید، میپردازد.

غالب آثار تولستوی را اتوبیوگرافیک و رئالیسم پلاستیکی او را، اخلاقی بحساب می آورند. تولستوی در طول سالهای عمر از فرهنگ زیباشناسی طبقه اشراف مرفه خود بسوی نظرات اخلاقی و اجتماعی تمایل یافته بود. منتقدین او را یک اریستوکرات شرمنده و پشیمان نامیدند، چون او میخواست جبران ظلمی که طبقه و اجدادش به دهقانان نموده بودند، بنماید. کوشش‌های او برای اصلاح نظام مالک الرعیتی، با سوء ظن دهقانان محل زندگی اش روبرو شد. لنین مینویسد که او از موضعی ساده لوحانه به انتقاد و افشای زمینداران کلان پرداخت. چون او کوشید تا تضاد موضوعات اجتماعی را تبدیل به اهمیت موضوعات اخلاقی بنماید، منتقدین چپ او را متهم کردند که کوشیده است تا از این طریق جلو مبارزه طبقاتی سوسیالیستی و مارکسیستی جدید زمان خود را بگیرد.

نظریه مبارزه منفی او بدون خشونت اجتماعی مورد توجه گاندی در جنبش ضد استعماری علیه انگلیس قرار گرفت و نظرات او درباره هستی، بیگانگی در زندگی، پوچی و معنی ظاهر، نیز بعدها مورد توجه اگزیستنیالیست‌ها و مارکسیست‌ها قرار گرفت. فلسفه مسیحی غالب رمانهای او، پرسش پیرامون معنی زندگی و تاکید روی پوچی هستی است. نظرات شبه فلسفی او را گاهی یک آنارشیسم مسیحی عقلگرا و یا یک آنارشیسم سیاسی نامیده اند. او خواهان اصلاح مسیحیت از معجزه و جزم بود و جنایت را محصول سقوط اخلاقی افراد در جامعه میدانست. وی نه تنها خواهان آزادی فرد بر اساس یک مسیحیت ابتدایی بود، بلکه فعالیتی شدید علیه حکم اعدام نیز آغاز نمود. بدلیل انتقاد از کلیسای

ارتدکس روس، مسیحیت بوروکراتیک و کلیسای شرق اروپا، وی در سال 1901 از عضویت در کلیسا محروم گردید. وی با انتقاد از جامعه بورژوا-فئودالی روسیه، تضادهای آنرا نیز نشان داد، غیراز آن او به انتقاد از هنر، موسیقی و زندگی ملال آور کارمندان دولت تزاری پرداخت. درباره وضعیت ادبی مرگ، او نیز یکی از استادان قلم است.

تولستوی تعثیر مهمی روی مکاتب ادبی رئالیسم و ناتورالیسم بعد از خودیجا گذاشته است. او همچون داستایوسکی خود را با روانشناسی انسان سرگرم نمود. در ادبیات جهانی، اسامی چون: رومن رولان، هاپتمن، توماس مان، و آنا سگر، راتحت تعثیر او میدانند. پاره ای از رمانهای اورامیتوان شاهکاری در ادبیات توصیف غم انگیز جنگ بشمار آورد. وی میگفت که هنر میتواند گاهی یک مرامنامه را اصلاح نماید. تولستوی گرچه در فلسفه اخلاق شاگرد شوپنهاور است ولی از نظر ادبی او تحت تعثیر لسینگ، پوشکین، و چرنیشفسکی بود. او همچون داستایوسکی تاسیسات زندان و بازداشت را مکانی برای توهین و تحقیر و نابودی شخصیت انسان میدانست. در پایان عمر، ایده آل او، واقعیت بخشیدن به اصول اخلاقی اش شده بود. از جمله نظرات عجیب او این بود که میگفت، موسیقی نقش منحرف کننده ای روی اخلاق دارد و روابط جنسی زن و شوهر، اغلب موجب جدایی و اختلاف آنان میگردد. در غالب رمانهای او اشاره به خیانت زن و مرد طبقات اشراف آن زمان به همدیگر در روابط زناشویی شان میشود. پیرامون محتوای آثارش گفته بود که هر زمان او از اول تا آخر حامل محتوای خاص خود است.

تولستوی در جوانی باتکیه بر تئوریهای تربیتی روسو به ساختن مدارسی برای روستازاده گان پرداخت و حتا برای آشنایی بیشتر بانظام تربیتی غرب، به چند کشور اروپایی آن زمان سفر نمود. او یکی از روشنفکرانی است که از طبقه خود جدا شد تا با کمک مسیحیت غیر کلیسایی اش به خدمت به رعایا بپردازد، گرچه دهقانان به دیده یک ارباب زمیندار به وی مینگریستند. تولستوی با بازگشت به یک مسیحیت آغازین، خشم کلیسای ارتدکس درباری روس را برانگیخت. از دیگر اصول اخلاقی او: خدمت به دیگران، نفی استفاده از خشونت در حین اعتراض، و پناه به عرفان مسیحی بود. در گروه دیگری از آثارش پیرامون: عشق، ازدواج، و تلاق بحث میگردد. او عشق به خدا را موجب عشق به انسان میدانست و پیرامون اوضاع رنجبران گفته بود که تمام خانوادههای خوشبخت شبیه هم هستند، ولی هر خانواده بیچاره ای، با دیگری فرق دارد و به نوع خاص خود فلک زده است.

از جمله رمانهای تولستوی: جنگ و صلح، آنا کارنینا، رستاخیز، رقص روی کشتی، قزاق ها، اعترافات من، قاضی مراد، مرگ ایوان ایلیچ، و کتاب سه جلدی اتوبیوگرافیک او هستند. و از جمله نمایشنامه های وی: قدرت تاریکی، و جنازه زنده، میباشد. پاره ای دیگر از آثار او: انتقاد از الاهیات جزمی، فردای زمین داران کلان، و غیره نام دارند. نمایشنامه هایش غالباً پیرامون روابط ارباب و رعیتی هستند اورمان (جنگ و صلح) خود را در حد حماسه الیاس هومر مهم میدانست. در این کتاب به حدود 250 نام در رابطه با موضوع داستان اشاره شده است. موضوع اصلی کتاب، جنگ های ناپلئونی در روسیه و زندگی اشراف در آغاز قرن 19 بود. رمان (آنا کارنینا) را داستایوسکی در ادبیات غرب بی همتا میدانست. پیرامون کتاب (مرگ ایوان ایلیچ)، مویاساد گفته بود که حاضر بود تمام آثارش را با آن رمان تعویض نماید. ناکوف آنرا بهترین اثر تولستوی- و هایدگر آنرا خطاب به فلسفه اگزیستنیالیستی خود میدانست. از جمله موضوعات کتاب، غیر از مقدس مابی، اشاره به پوچی زندگی انسان زمان تزاری است. رمان رستاخیز او نشان میدهد که هرچه تولستوی اخلاقگراتر میشد، از نبوغ هنری- ادبی اش کاسته میشد. کتاب سه جلدی اتوبیوگرافی تولستوی را چرنیشفسکی، دیالکتیک روح او نامیده بود. در داستان و نوول های قفقاز او از طبیعت کوهستانی و مردم سرکش قفقاز سخن گفته است. در نظر تولستوی، قفقاز، وطن کوه نشینان یاغی است و نه مکانی برای اشغال گران روس. تولستوی در اینگونه آثار نشان میدهد که چگونه آن زمان در ایالات قفقاز، استبداد اروپای تزاری با استبداد فئودالی آسیایی با هم برخورد میکنند. او در آنجا با سبک رمانتیک پوشکین و لرماتنف از توصیف قفقاز، که خارج از روسیه را رمانتیک می نمودند، قطع رابطه نمود و فقر و زورگویی و بیچاره گی مردم رانشان داد. امروزه آثار تولستوی را پلی میان: مزایای زمینداران کلان، روانشناسی دهقانان بی چیز، و جهان خارج میدانند.

لئو تولستوی بین سالهای 1828 تا 1910 زندگی نمود. شرمنده گی او از طبقه اش چنان بود که چکمه و لباس دهقانی می پوشید و به کار مزرعه داری پرداخت. گرچه او از سال 1882 زیر نظر پلیس امنیتی تزاری بود ولی در زمان حیات اجازه بیان و عمل بیکرانی داشت. بعد از مرگ غیرمنتظره او در ایستگاه قطار شهر آستاپف، از طرف دولت تزار سه روز اعلان عزای ملی شد. در غالب کشورهای اروپایی مجموعه آثار چند جلدی او سال ها است که به چاپ رسیده است.

۶۹. لوتر، ادیب - یا اصلاح گرای دین ؟

داستان و روایت يك کتاب " آسمانی "

از وحی الهی تا نقل مدنی !

روحانیونی که وارد ادبیات شدند !

مارتین لوتر - Martin Luther 1483 - 1546

مارتین لوتر، استاد زبان، مترجم انجیل به زبان آلمانی، اصلاحگرای مذهبی، و پایه گذار مسیحیت پروتستانی یا ایوانگلیشی، - به توصیه اراسموس، هومانیست مذهبی هلندی که گفته بود کتابهای آسمانی را باید از زبانهای یونانی، عبری، لاتین، و عربی، به زبان مردم هر کشور ترجمه نمود تا استقلال

انتخاب داشته باشند، گوش فرا داد و این توصیه اراسموس را عملی نمود. لوترکوشید باکمک ترجمه و ادبیات، از پاپ و کلیسای سنتی منحط رومی، استقلال یابد. سبک ترجمه او، دیگر برگرداندن صوری و ظاهری واژه‌ها نبود بلکه انتقال محتوا و معنی جملات است. ترجمه انجیل او به زبان آلمانی موجب وحدت زبانی بین اقوام و ایالات آنزمان رقیب هم، در آلمان شد. اهل نظر این ترجمه او را حتی امروزه یک "قطعه استادانه نثر زبان" بحساب می‌آورند. او بنیادگذار زبان کتبی آلمانی جدید است و بعنوان پدر زبان آلمانی نو، جشن گرفته میشود. اهمیت او برای تحول و پیشرفت بعدی زبان آلمانی، متکی بر وحدت زبان کتبی آلمانی در استانهای مختلف بود.

لوتر چون از نظر فلسفی یک نوافلاتونی است میگفت که انسان از طریق واژه‌ها و ادبیات میتواند با خدا رابطه برقرار کند. خلاف محفل روشنگران هومانستی آنزمان، او کوشید تا آثارش را نه به زبان لاتین بلکه به زبان مردم ترویج دهد. امروزه لغات بیشماري در ادبیات و زبان آلمانی را خواننده مدیون قدرت خلاقیت زبانی او است. ترجمه او از زبان مبداء به زبان مقصد، پایه وحدت زبانی گردید. اوغیر از کوششهای اصلاحگرایانه در دین و جامعه، در تاریخ ادبیات زبان میهنش، هنرمند نابغه زبان نیز نامیده میشود.

با وجودیکه رقم باسوادان آنزمان بین 5 تا 10 درصد بود، بین سالهای 1534 و 1570 حدود صد هزار جلد کتاب ترجمه شده انجیل بچاپ رسید. او همچون قشر روشنفکر جهان بورژوازی در سال 1530 به نقش آموزشی ادبیات پی برده بود. کیرگه گارد مینویسد که او نه تنها طبیب بلکه بیماری پرشور و مشتتاق درمان نیز بود. و نیچه بعدها مدعی شد که انجیل ترجمه شده لوتر، تاکنون بهترین کتاب زبان آلمانی است، لوتر وجدانی ادبی درگوش و زبان داشت و میدانست که چگونه یک واژه یا یک بخش و سیلاب کلمه، راه میرود، پرواز میکند، سقوط میکند ویا به زمین می افتد. کار ترجمه کامل کتاب انجیل که در سال 1521 شروع شده بود در سال 1534 با ترجمه تورات به زبان آلمانی پایان یافت. ترجمه انجیل او را آغاز ادبیات مسئول و اجتماعی نیز بشمار می‌آورند، چون بورژوازی نوپا، باکمک آن کوشید تا علیه پاپ، روحانیت ارتجاعی، فئودالیسم، استثمار و حماقت خرافاتی مردم، بپردازد. لوتر با شور و شوق ملی‌گرایي، خواهان یک الاهیات وطنی علیه نفوذ پاپ گردید. زبان و ادبیات مسئول او موجب شد که در درام شهری و تئاتر آموزشی مدارس در قرن 16، از موضوعات مذهبی استفاده شود.

مارتین لوتر، گویا دانشجوی رشته حقوق دانشکده هنرهای زیبای زمان خود بود که بدلیل جان سالم بردن از یک حادثه "رعد و برق" شدیداً مذهبی شد و به تحصیل الاهیات تا درجه دکترا پرداخت. و بر اساس ادعای پاره ای از مورخین، اوزمانیکه مدتی به شغل مددکار اجتماعی مشغول بود به نیاز مردم محتاج به یک دین اصلاح شده پی برد، دینی که صد درصد وابسته به پاپ و کلیسای سنتی حاکم نباشد. خشم لوتر علیه آموزشهای الاهی همکاران و همعصران، باعث پایه گذاری یک الاهیات "انقلابی" گردید. آنهايي که خود را استنمار شده روحانیون و کلیسا میدیدند به جنبش مبارزاتی لوتر پیوستند. او میگفت باید به انسانهای مذهبی کمک کرد تا مستقل و بالغ شوند. لوتر، پدر اصلاحات دینی و مذهب پروتستان در جهان است. او باکمک انتقاد از دگم های کلیسایي، به جزم "غیر اشتباه کردن پاپ" اعتراض نمود و به مخالفت با اتوریته نامحدود کلیسا روی زندگی مردم پرداخت. لوتر تحت هومانیسیم، عرفان و ایده آلیسم اسکولاستیکی، در سال 1517 به جنبش مردمی علیه پاپ پیوست، این جنبش مردمی زیر نفوذ بورژوازی انقلابی آغازین، علیه پاپ نیز بود. حاکمان محلی و فئودالی به دلیل تضادهایشان با پاپ و نیروهای خارجی مسیحی، نیز به حمایت مقطه ای از او پرداختند و زمانیکه پاپ امر به دستگیری لوتر در سال 1521 داد، او مخفی شد و کار ترجمه را آغاز نمود. لوتر مینویسد که روحانیون و طلاب مسیحی نباید نسبت به سایر مردم، دارای امتیازی الاهی باشند.

لوتر در سال 1517 میلادی اعلامیه اصلاحگرایانه 95 تزی خود را در محافل روشنفکری دانشگاهی منتشر نمود و در سال 1518 در شهر زادگاهش مورد محاکمه قرار گرفت. وی میگفت که کلیسا و دین ظاهرگرا را باید با کمک ارزشهای باطنی و عمیق، اصلاح نمود. دهقانانی که زیر بار مالیات اجباری کلیسایي و سرباز گیری غیردوطلبانه جنگهای صلیبی رنج میبردند، از نخستین هواداران لوتر شدند. امروزه گروهی از هواداران لوتر، حتی او را پیام آور آزادی و عدالت زمان خود بحساب می‌آورند. لوتر به تغییر اصلاح مراسم دینی در کلیسا پرداخت و میگفت انسان نباید باکمک عبادت از خدا، انتظار عدالت و مغفرت داشته باشد، چون ترجم الاهی باید بالاترین نشان عدالت خدایی باشد. او مردم را تشویق به کارتولیدی و شغل این جهانی- و ازدواج نجیبانه و نك همسری نمود. این آموزشهای او امروزه بخشی از اخلاق پروتستانی مسیحی بشمار می‌آیند- که ماکس وبر و کانت را نیز تحت تاثیر خود قرار دادند. فلسفه "مسئولیت و اخلاق" کانت گویا متکی بر آموزشهای لوتر باشد.

مارتین لوتر بین سالهای 1483 و 1546 میلادی در جنوب شرقی آلمان امروزی زندگی نمود. پدرش کارگر معدن بود. او خلاف درسهای کلیسای کاتولیک، در سال 1524 با یک راهبه تحت تعقیب، ازدواج نمود و صاحب 6 فرزند شد. وی در جوانی چند سالی استاد الاهیات در دانشگاه بود. از جمله آثار: اوغیر از ترجمه، کتاب انجیل، - 37 سرود مذهبی، پیرامون آزادی انسان مسیحی، خطاب به نجیب زادگان مسیحی آلمان، نامه ارسالی پیرامون کار ترجمه، زندانیان بابلی کلیسا، و اراده غیر آزاد، هستند.

لوتر در پایان، در سال 1525 از جنبش انقلابی دهقانان فاصله گرفت و با موضعگیری ارتجاعی، از حاکمان محلی و فئودال، آن حرکت اجتماعی را محکوم نمود. موج اصلاحگرایي اقتصادی و اجتماعی او به نفع فئودالیسم و بورژوازی نوپای خودی، خاتمه یافت. بعدها اصلاحگرایي او چند قرن وسیله ای در دست حاکمان جدید پروتستانی، پایه حاکمیت مطلقه شاهزادگان جوان شد.

۷۰. گاندی ،- مبارزات و آموزگاراناش . Mahatma Gandhi 1869 – 1948

گاندی در کتاب اتوبیوگرافی اشت اعتراف میکند که نخستین بار در 17 سالگی در مدرسه، از نظر انساندوستی تحت تاثیر اشعار " شمال بهات "، شاعر هندی قرار گرفت ، ولی مورخین ، او را از نظر فلسفی زیر تاثیر نظرات افلاتون و سقراط بحساب می آورند. گاندی تحت تاثیر افلاتون میگفت که قدرت سیاسی دولت باید زیر کنترل قوانین مجلس باشد، و همچون سقراط میگفت که در هر شرایطی روشنفکر باید از حقیقت دفاع کند حتی اگر او دچار درد و رنج و مرگ گردد. گاندی زیر تاثیر شاعر آمریکایی "داوید تورنو" و کتابش " وظیفه سرکشی در مقابل دولت " میگفت که انسان در مقابل دولت و حاکمان خود سرش موظف به سرکشی و سرپیچی است .

مهاتما گاندی نام مستعار او به معنی " روح کبیر " میباشد. او سیاستمدار، حقوقدان ، مدافع حقوق بشر، و رهبر جنبش ملی هند در مقابل دولت استعماری انگلیس در آن زمان بود. گاندی بعد از تحصیل رشته حقوق در انگلیس ، به کشور آفریقای جنوبی رفت و در آنجا رهبر جنبش هندیان مقیم آفریقای جنوبی علیه دولت نژادپرست آپارتهاید گردید. او در سال 1914 به هند بازگشت و رهبر جنبش ضد استعماری مردم هند گردید. وی در کشور آفریقای جنوبی و در هند چندین بار دستگیر گردید و به زندان افتاد. او شخصا آن زمان با تولستوی رابطه مکاتبه ای داشت . مورخین چپ درباره گاندی مینویسند که او به رد سوسیالیسم علمی و مبارزه طبقاتی پرداخت و خواهان اصلاحات اجتماعی سیاسی بود و یک اتوبیوسم خرده بورژوازی دهقانی را نمایندگی می نمود. گاندی از پایه گذاران کنگره ملی هند بود و در راه حذف اختلاف میان مسلمانان و هندوها کوشش نمود. بعد از استقلال پاکستان از هند در سال 1947 ، یک هندوی متعصب در سال 1948 گاندی را بقتل رساند چون او خواهان تقسیم ذخیره بانکی بین دو کشور شده بود .

گاندی از نظر سیاسی تحت تاثیر روسکین ، مصلح اجتماعی انگلیس ، و از نظر مبارزات صلحجویانه زیر تاثیر نظرات تولستوی ، نویسنده روس بود. او میگفت که تنها باتکیه بر نیروی حقیقت باید مخالفین را قانع کرد و بردشمن پیروز شد. او کوشید تا شعار عملی " سرکشی در مقابل قانون " را وارد جنبش عمومی نماید. غیر از سنت فلسفی ودینی هند ، گاندی تحت تاثیر نظرات امرسن نیز بود. او همچون مارتین لوتر کینگ ، ایده ل دوران مدرن ، یعنی پرهیز از خشونت را تبلیغ می نمود .

برای گاندی پرهیز از خشونت یک تاکتیک نبود بلکه یک اصل اخلاقی مهم بود. او بر اساس این تاکتیک نه تنها پدرکشور هند بلکه رهبر اخلاقی هندوها گردید. وی سلامتی جسمی را مقدمه سلامتی فکری میدانست و به رد ماتریالیسم غربی، از جمله به رد پول و کالاهای مادی پرداخت . مهمترین اصل او در زندگی ، از خودگذشتگی و پرهیزکاری بود. او نه تنها با اعضای کاستها که مورد تحقیر قرار میگرفتند ، ابراز همبستگی نمود بلکه میگفت که در مقابل تمام جانداران باید دوستانه رفتار کرد و هیچ موجودی را نباید به قتل رساند. او مدافع حقوق زنان نیز بود و از مسلمانان خواست از مصرف گوشت گاو پرهیز کنند تا موجب انتقاد هندوها قرار نگیرند. گاندی مبلغ یک خودکفایی دهقانی بود که موجب بازگشت از مدرنیته اجتماعی میگردد. وی با شعار گفتار و کردار و پندار نیک خواهان کنترل احساسات و علایق شخصی بود . او حتی تا امروزه سنبل یک مقاومت و مبارزه اجتماعی صلح آمیز برای انسانها و سیاستمداران است . شعار او آزادی فردی ، آزادی اجتماعی و هومانیتسم طرفداران زیادی دارد .

گاندی به رد شهرهای صنعتی بزرگ پرداخت و از ایده آل نمودن شوراهای روستایی حمایت میکرد . او میگفت که با پیشرفت صنعتی ، اخلاق جامعه رو به زوال میرود. او می نویسد که تمام کوششهای انسان بدون تقوا و بدون ترجم الهی ، بی نتیجه است . او خواهان برابری ناپاک ها با هندوهای معمولی بود . گاندی فلسفه دین هندو را خالق نیروی زندگی میدانست که در اخلاق و هستی شناسی زندگی میتوان با بهترین نیروهای فکری غرب رقابت نماید . بعضی از مدافعان حقوق بشر و سیاستمداران غرب از جمله مارتین لوتر کینگ ، بعدها تحت تاثیر عقاید گاندی قرار گرفتند.

گاندی از طبقه متوسط برخاسته بود ، پدر وی کارمند دولت و اجدادش بازرگان بودند . او در سال 1922 در هند به 6 سال زندان محکوم شد ولی بعد از 2 سال به سبب بیماری گوارشی آزاد شد. گاندی نخستین مقاومت منفی را از شهر احمدآباد سازماندهی نمود و خواهان بایکوت انتخابات و تحریم کار دولتی در کنار انگلیس ها شد. او در سال 1930 مارش نمک علیه مالیات نمک را براه انداخت . وی در یک مدرسه غیردولتی که در سال 1918 به تقلید از تولستوی ساخت ، کار دستی و تولید کشاورزی را در کمونهای دانش آموزی جزو وظایف دانش آموزان نمود.

از جمله آثار گاندی،- هند جوان ، راهنمای سلامتی ، رفاه برای هند ، و کتاب اتوبیوگرافی اش، یعنی "تاریخ تجربیات من با حقیقت " است که به تقلید از نظرات سقراط نوشته شده بود .
آخرین فیلسوفان ماقبل کامپیوتری

۷۱. (و جنبش دانشجویی غرب)

فیلسوفان " مکتب فرانکفورت " از جمله : مارکوزه- هورکهایمر- آدرنو - و هابرماس ، نام مکتب فلسفی خود را " تنوری انتقادی " گذاشتند تا در طول سالهای تبعید در آمریکا به اتهام مارکسیست بودن، مورد تعقیب قرار نگیرند؛ آنطور که مامورین مکاریتی به اذیت و آزار برشت و سایر مبارزین صادق پرداختند. از نظر

تاریخی، پیش از اینکه دو ایرانی معترض نیمه لخت هموطن، در قرن 21 باعث اغتشاش در کنفرانس برلین گردند و برای شرکت کنندگان ایرانی آن در وطن، دردسر ایجاد شود، در نقطه دیگری یعنی در شهر فرانکفورت، در تاریخ 6 آگوست سال 1969، دختران دانشجویی کاملاً لخت، نیز به نشان اعتراض، سخنرانی آدرنو، فیلسوف مدرن آلمانی را به هم زدند، و زمانیکه او به پلیس دولت فدرال تلفن زد و از آنان خواست تا از ورود دانشجویان مزاحم و اعتصابی به دانشگاه جلوگیری کنند. دانشجویان در اعلامیه ای نوشتند؛ این چه فیلسوف طرفدار آزادی جهان است که تحمل آزاد شدن دانشگاه را از وجود نیروهای بوروکراتیک دولتی ندارد؟ و سمینار و سخنرانی هایی که به دانشجویان نیاموزد، آنها چگونه دانشگاه لعنتی و خانه فرهنگی مزخرف آمریکا را آتش بزنند، چه فوایدی دارند!

در اواخر دهه 60 میلادی قرن گذشته، منبع فکری جنبش دانشجویی آنزمان، غیر از آثار بلوخ و لوکاچ، نوشته های سالهای جوانی: مارکوزه- هورکهایمر- هابرماس- و آدرنو بود. غالب این فیلسوفان، یهودی آلمانی تبار و از اعضای مکتب فرانکفورت بودند. قبل از آن در سال 1923، بنیادی بنام "انستیتو برای تحقیقات اجتماعی" که یک موسسه مارکسیستی بود، با سرمایه یک تاجر یهودی آلمانی تبار بنام هرمان وایل و به مدیریت هورکهایمر تاسیس شده بود. این بنیاد و موسسه تحقیقات اجتماعی، در سال 1933 از جانب نازی ها منحل شد. آنها بعد از فرار، به آمریکا رفته و در آنجا فعالیتهای تحقیقی و تئوریک خود را ادامه دادند. مکتب فرانکفورت یا تئوری انتقادی، یکی از منابع مهم ایدئولوژیک جنبش دانشجویی اروپا شد، مخصوصاً نظرات مارکوزه. هورکهایمر، نقش احتمالی فلسفه را، در انتقاد از شرایط موجود میدانست، شرایطی که انسان مدرن اروپا را به بحران و فلاکت روانی و مادی کشانده است.

بعد از پایان جنگ جهانی دوم و داغان شدن فاشیسم، هورکهایمر و آدرنو به آلمان برگشته و کتابی با عنوان "دیالکتیک روشنگری" یا دیالکتیک عقل گرای، منتشر کردند. با کمک اعضای مکتب فرانکفورت و تئوری انتقادی بود که مارکسیسم غربی، ولی غیر استالینیستی به میان روشنفکران راه یافت. دانشجویان معترض، اغلب به آثار آدرنو و هورکهایمر، منتشر شده در دهه 30 میلادی قرن گذشته مراجعه کرده و از آنها کمک میگرفتند. امروزه میتوان گفت که جهانی جنبش دانشجویی، یک ایده اختلاطی از نظریات: هورکهایمر- آدرنو- مارکوزه- هابرماس- لوکاچ- و بلوخ بود. ولی فیلسوف واقعی دانشجویان غرب، مارکوزه شد چون دانشجویان او را نه تنها انقلابی بلکه فیلسوف عمل میدانستند. مارکوزه تا آخر عمر از بکاربردن خشونت در مبارزات اجتماعی دانشجویان، فاصله نگرفت و از آن انتقاد نمود. او در پایان کتاب "انسان یک بعدی" نوشت، مقاومت، حق طبیعی هر گروه اقلیت یا تحت فشار است و آن آزاد است از وسایل غیرقانونی نیز استفاده کند، تا زمانیکه نتواند قانوناً مبارزه نماید. استفاده از خشونت همیشه موجب خشونت زنجیره ای نمیشود، بلکه ممکن است باعث قطع خشونت نیروی زورگو گردد. به این دلیل: مربی، روشنفکر، و یا فیلسوف حق نصیحت و دخالت ندارد. ولی هورکهایمر بدلیل جانبداری از آدرنو و شرکت نمودن در تظاهرات ضد آمریکایی، آنزمان از جانب دانشجویان و روشنفکران چپ بایکوت شد. زمانیکه آدرنو استفاده از خشونت در مبارزه اجتماعی را "سند بربریت" نامید، دانشجویان او را "مارکسیست سمیناری و دانشگاهی" بی عمل نام گذاشتند. هابرماس هم رهبری جنبش دانشجویی را "چپ فاشیست" نامید و علیه مارکوزه با آدرنو هم پیمان گردید.

صاحب نظران چپ در مورد تئوری انتقادی مکتب فرانکفورت نوشتند: جریانی اجتماعی-انتقادی در فلسفه و جامعه شناسی بورژوازی، دارای تئوری ایده آلیستی، که ترکیبی از دیالکتیک هگل گرای چپ انقلابی با مشخصاتی از روانکاوی فرویدی و مکتب اصالت وجود اگزیستنیالیستی است. با اینهمه هدف آن، تجزیه و تحلیل و نقد جامعه با کمک تئوری انتقادی است و با تکیه بر نظرات هورکهایمر و خلاف تئوری مارکس، نقش تاریخی خاصی برای پرولتاریا قائل نیست.

مارکوزه در کتاب "درسهای آموزشی مارکسیسم شوروی" نوشت که در شوروی نیز مانند غرب، صنعتی شدن جامعه به ضرر آزادی فرد و به موازات هم ادامه یافت. در شوروی، صنعتی کردن تحت شرایطی انجام گرفت که مخالف اخلاق لیبرالیسم و آزادی فرد بود و در غرب صنعتی نمودن جامعه باعث زوال اخلاق هومانستی-لیبرالیستی گردید. اساس نظرات مارکوزه بر پایه ایده مارکسیسم و شناخت روانکاوی فروید بود. مارکوزه می نویسد، انسان قادر به خروج از شرایطی که سرمایه داری و جامعه مصرف برایش ایجاد نموده، نیست. او مینویسد، جامعه بورژوازی چون قطاری است که با سرعت در حرکت است و راننده خود را از پنجره بیرون انداخته و هر لحظه امکان سقوط به دره فاجعه آنرا تهدید میکند.

آدرنو و هورکهایمر جامعه صنعتی مدرن را فرزند ناخلف و ناخواسته عصر روشنگری میدانستند. به نظر آنها جامعه سرمایه داری، انسانی را آفریده که هویتی ندارد و فقط پژواک محیط اطرافش گردیده، انسانی که فقط تقلید یا تکرار میکند و برای سازش با محیط و هم رنگ جماعت شدن، و ادامه زندگی میمون وار، ادا و اطوار در می آورد. به نظر آندو تمام بوق و کرنای فرهنگ بورژوازی متوجه کالا و تولید و سودآوری است و همه فعالیت زبان و رسانه ها، تبلیغ برای مصرف بیشتر است و شناخت جای خود را به عقلگرایی صنعتی و فنی داده است. در جامعه ای که انسان و رفتارش از خود بیگانه شده اند، روشنگری تبدیل به دروغ و فریب تودهها گردیده تا نیازها را دستکاری کند و آرزوهای دروغین و جعلی بسازد.

آدرنو می نویسد، تئوری انتقادی مکتب فرانکفورت، باید فلسفه ای شود تا از عادت انسان به بیگانگی خود، جلوگیری نماید.

مارکوزه غیر از تجزیه و تحلیل جامعه صنعتی، خواهان انقلاب جنسی و عشقی بین اولاد حضرت آدم و حوا نیز شد! هورکهایم می گفت، اطلاعات بی شمار و دقیق غیرضروری، لذت‌های دیروز، طنز و حماقت، جای آزادی و روشنگری را گرفته اند. تسلط اسطوره‌ها بجای تسلط به طبیعت، موجب خودکشی روشنگری و آگاهی اجتماعی گردیده و عقلگرایی وسیله ای شده برای سوء استفاده از او. در جامعه ای که به پرستش تولید صنعتی و فنی می پردازد، فرد دیگر دارای هویت و تاریخ نیست، بلکه خود را تحویل جامعه استثمارگر و سودجوی صنعتی داده.

و مارکوزه می گفت؛ جامعه رقابت صنعتی در کشورهای بلوک شرق و در غرب، نوعی از بیگانگی را باعث گردیدند که دلیل یک بعدی شدن انسان شد. انسانی که از خودبیگانگی را پذیرفته و مشتاقانه در شوربختی خود شرکت میکند. او چنان بی هویت شده که محیط و جامعه و حوادث اطراف اش را احساس نمی کند. بحران عقلگرایی تبدیل به بحران فرد شده. فشار و فرهنگ مادی زباله ای، ایدئولوژی صنعت با اصول بوروکراتیک خود، موجب هویت ایستا و یک بعدی انسان گردیده. بجای مسایل سیاسی، اغلب دلایل و موضوعات روانشناسی مطرح میشوند. مرز بین روانکاو و فلسفه اجتماعی، بر اثر شرایط ناگوار انسان امروزی، مخدوش شده. استثمار طبیعت در مناطق صنعتی، تاثیر منفی عظیمی روی فرهنگ امروزی بشریجا گذاشته.

کتاب مشهور مارکوزه یعنی " انسان یک بعدی " مارکسیسم مدرن نام گرفت که به توصیف زندگی انسان در نیمه دوم قرن بیستم در دوران کاپیتالیسم می پردازد. به نظر او سرمایه داری جهانی، نظامی است که از خودبیگانگی انسان را به شکل شبه آزادی دروغین و لیبرالیستی به خورد او میدهد.

۷۲. بچه فنودال ها قناری باز شدند،- و بچه دهاتی ها، مائوئیست !

مائو ؛ زندگی و فلسفه . Mao Tse-tung (Mao Zedong) 1893-1976

یکی از شعارها و خواسته های انقلاب فرهنگی در سال 1966 به رهبری طرفداران مائو در چین، منع پرنده بازی، یعنی یکی از سرگرمیهای سنتی مردم بود، چون رهبران جنبش انقلاب فرهنگی، پرنده بازی را از بازماندههای فرهنگ فنودالی چین در دوره پیشین میدانیدند. موضوع دیگر اینکه :

تا چند روز دیگر 118 مین سالروز تولد مائو میباشد، نمیدانم کسی، جریانی، حزبی یا محفلی آنرا جشن میگیرد یا نه؟. مائو در ماه دسامبر سال 1893 بدنیا آمد و در سال 1976 در سن 83 سالگی درگذشت. او نه تنها سیاست مدار و ایدئولوژیست حزب کمونیست بلکه پایه گذار جمهوری خلق چین نیز بود. وی فرزند یک روستایی بود که در سال 1918 معلم شد و بعدها به شغل کتابداری در کتابخانه پرداخت. او در سال 1921 عضو حزب کمونیست گردید و در سال 1928 رهبریک جنبش پارتیزانی کمونیستی در جنوب چین گردید. مائو میان سالهای 1924-1927 یکی از فعالان جنبش دهقانی در چین بود. پیش از او، سون یاتسن، پزشک معروف، در سال 1912 آخرین قیصر چین را کنار زده و بعد از اینکه اعلان جمهوری نمود، اصلاحاتی را آغاز کرد، و بعد از اینکه جنبش ناسیونالیستی چیان کایچک در سال 1949 شکست خورد و او به جزیره تایوان (فرمز) فرار کرد، کمونیستها در چین اعلان حکومتی جدید نمودند. مائو در سال 1945 رهبر کمیته مرکزی، و بین سالهای 1945-1959 رهبر سیاسی چین شد. پیاده روی طویل مائو و رنجبران بین راه، در سال 1934 تا مرز مغولستان، در سراسر چین ادامه داشت. او بعد از آن پیروزی بعنوان رهبر حزب کمونیست انتخاب گردید. جمهوری خلق چین از سال 1964 کشوری اتمی است و از سال 1972 عضو سازمان ملل متحد، و از سال 1979 با آمریکا رابطه سیاسی برقرار نمود. در سال 1984 ریگان از چین، و در سال 1997 رهبر چین از آمریکا دیدن نمودند.

انتقاد شدیدی که امروزه از مائو میشود به سبب قربانیانی است که به رهبری او در انقلاب فرهنگی چین در سال 1966 پیش آمد. در سال 1981 رهبری جدید حزب اورامتهم نمود که از سال 1956 مقصر سیاستهای غلط در چین بوده است. در دانشنامه های استالینیستی زمان شوروی سابق، مائو را نماینده یک جریان ناسیونالیستی خرده بورژوازی در حزب کمونیست چین میدانستند و اورامتهم نمودند که در دهه 30 قرن گذشته، رهبر سیاسی ایدئولوژیست مبارزه علیه جریان مارکسیستی در حزب بوده و کشور چین را به سوی یک کمونیسم سربازخانه ای، اتوپیستی و ارتجاعی هدایت کرده و از طریق همکاری با ارتجاع و امپریالیسم باعث تجزیه در جنبش جهانی کمونیستی شده و موسس یک دولت بوروکراتیک و نظامی شد تا از طریق شوونیسم ابر قدرت جوانه خود، فعالیتها را ضد شوروی را تشدید کند.

در چین از سال 1957 کودکان و جوانان را برای همکاری و آموزش به میان دهقانان و روستاها میفرستادند تا آنان با خلق و کار آشنا شوند و هر دو طرف از هم دیگر بیاموزند. مائو در سال 1962 خواهان یک جنبش تربیتی سوسیالیستی شد و میگفت که باید در جوانان روح انقلابی بودن را دوباره زنده نمود چون بر اثر دخالت صنعت و اقتصاد آنان دچار پریشان حالی روحی شده اند و جوانان باید به اخلاق سنتی چین یعنی فرد در خدمت جمع، بازگردند؛ گرچه منظور از جمع، در دوره پیش از کمونیسم، در خدمت خانواده بودن، میباشد.

با اینهمه مائو را میتوان یکی از نظریه پردازان ماکسیسم چینی بشمار آورد. از جمله آثار فلسفی او در زمینه سیاست: درباره تضاد، درباره عمل، و سخنان رهبر (یا کتاب سرخ مائو)، هستند که باتیرازی به اندازه کتاب انجیل مسیحی میان جوانان چین پخش گردید. او غیر از متون سیاسی بی شمار، خالق اشعاری به سبک ادبیات کلاسیک چین نیز میباشد. کتاب سخنان رهبر، او مجموعه نقل قولهایی سیاسی هستند، که بعد از " خیزش بزرگ " از طرف وزیر دفاع چین یعنی لین بیا برای تربیت سربازان در ارتش، گردآوری شده

بودند. آنان سخنان مائو میان سالهای 1926-1964 هستند. این کتاب دارای 33 بخش است که در هر بخش آن 5 تا 25 سخن برگزیده از مائو آمده است. غالب این سخنان از مجموعه آثار مائو پیرامون: حزب، جنگ، صلح، رهبری، کمیته مرکزی، فعالیت سیاسی، تربیت، روش کار، مبارزه، وحدت، آموزش، قهرمانی انقلابی، اعتماد به نفس، انضباط، نقد، انتقاد از خود، زبان، جوانان، هنر، فرهنگ، و غیره میباشند. کتاب فوق حاکی از یک تصور اراده گرایانه پیرامون جهان است و در آن اشاره میشود که انسان فقط اگر بخواهد، قادر به هر کار و عملی میباشد. این کتاب در حین انقلاب فرهنگی در سال 1966 مورد استفاده شدید گاردهای سرخ و در جنبش دانشجویان اروپا در سال 1968 مورد استفاده جوانان قرار گرفت، گرچه برای بخشی از اروپائیان که به قانونمندی تاریخ باور دارند، این گونه عقاید اراده گرایانه، و عجیب به نظر میرسیدند.

و گرچه مائو نسبت به رژیم پیشین، موجب اصلاحاتی عمیق در چین شد ولی در سال 1960 بر اثر سیاست های غلط حزب، یک گرسنگی سراسری در چین پیش آمد. او ولی براه انداختن انقلاب فرهنگی با کمک گاردهای سرخ بر مخالفین نظری و سیاسی خود پیروزی شد. مائو نخست بعد از پایان مارش طول و پیروزی، امکان یافت تا خود را با پرسشهای نظری و متون کلاسیک کمونیستی مشغول کند. او توانست در سال 1937 با کمک منشی خصوصی اش یعنی چن بودا دو اثر مهمش درباره فلسفه سیاسی یعنی پیرامون تضاد، و درباره عمل، را منتشر کند. آثار دیگر مائو از جمله: تئوری شناخت ماتریالیسم دیالکتیکی، و تئوری ماتریالیستی دیالکتیکی وحدت دانش و عمل، او تحت تاثیر نظرات انگلس، لنین، و استالین نوشته شده اند. او بعدها کتاب "درباره عمل" را مهمترین نوشته فلسفی خود معرفی نمود، و با تائید روی عمل انقلابی بعدها توانست جزم گرایان در حزب را خاموش کند، گرچه عملگرایی مارکسیستی او ظاهراً با سنت فرهنگ و ادیان چینی مانند دائونیسیم، کنفوسیوس گرای، و بودیسم در تضاد بودند. مهمترین شعار مائو آن زمان: "عمل، تئوری، عمل" بود. وی میگفت که اگر میخواهید به شناخت برسید، ابتدا باید در واقعیات عمل تغییر دهنده شرکت کنید، و اگر میخواهید با تئوری و عمل انقلاب آشنا شوید، باید نخست در انقلاب شرکت کنید. سرانجام بعد از مرگ مائو در سال 1976، با کنار زدن نتایج انقلاب فرهنگی طرفداران مائو، سیاست جدید اقتصادی در کشور شروع شد.

اصالت نظریه های فلسفی مائو در آنجاست که او در کتاب "درباره تضاد" به تفصیر مستقلانه ای از مقوله های مارکسیستی پرداخت که بعدها راهنمای نظرات سیاسی آینده اش شدند. او میگفت که تضادهای عام فقط بصورت تضادهای خاص ظاهر میشوند، و چنانچه یک مدعی مارکسیست آنرا نفهمد، دچار جزم گرایی فلسفی شده است. مائو به دو جهانبینی باور داشت: ایده آلیستی، و ماتریالیستی دیالکتیکی. او در ایده آلیسم نگاهی ایستا و در دیالکتیک ماتریالیستی نگاهی پویا به جهان را میدید. این دو نظریه تحت فلسفه انگلس بودند. مائو آن زمان با مارکسیسم روسی دهه 20 قرن گذشته و مارکسیسم غربی به رهبری: لوکاچ، کوروش، و هورکهایمر آشنایی نداشت. در مجموع، دکترین مارکسیستی مائو تحت نظرات انگلس، لنین، و استالین هستند، با این وجود مائو از جزم گرایی مارکسیسم بنیادگرا فاصله گرفت و کوشید تا آنرا با شرایط چین تطبیق دهد. برای مائو مفهوم تضاد: همچون نزد انگلس، چنان عام است که مانند حرکت، تحول و جنبش در تمام جریانات زندگی قابل مشاهده است. او تضادهارا به اصلی و فرعی یا به آشتی ناپذیر و آشتی پذیر نیز تقسیم میکرد.

مائو در مورد وضعیت خاص و نیمه استعماری چین آن زمان میگفت که تضادهای طبقاتی که معمولاً بصورت تضادهای اصلی در جامعه ظاهر میشوند، ممکن است تحت تاثیر تضاد امپریالیسم و ناسیونالیسم قرار گیرند، به این دلیل به مقوله تضاد باید با تحلیلی ماتریالیستی-دیالکتیکی نگریست و نه بانگاهی ماتریالیستی-مکانیکی. مائو با تکیه بر لنین که قبلاً گفته بود که در سوسیالیسم نیز تضادهای آشتی پذیر کاملاً از بین نمیروند، مینویسد که مارکسیسم او به کشف تضادهای آشتی ناپذیر و آشتی ناپذیر رسیده است. لنین، تضاد و آشتی ناپذیری را یکی میدانست. تضادهای آشتی ناپذیر ممکن است به یک انقلاب سراسری منتهی شوند، ولی تضادهای آشتی پذیر بصورت رفرم و اصلاحات حل میشوند، تضادهای آشتی پذیر و آشتی ناپذیر ممکن است به همدیگر تبدیل شوند. استالین ادعا میکرد که با ملای کردن و دولتی شدن اقتصاد در بخش صنعت و کشاورزی، امکان رشد تضادهای آشتی ناپذیر از بین رفته و غیر ممکن شده است. در نظر مائو حل یک تضاد اصلی اجباراً موجب حل تضاد فرعی بطور خود بخودی نمیشود، بلکه با حل هر تضاد ممکن است تضادهای جدید بوجود آیند و سوسیالیسم گرچه تضادهای سرمایه داری را حل میکند ولی خود زاینده تضادهای جدید است، به این دلیل یک نظام سوسیالیستی ممکن است در شرایط شکست و ناتوانی به نظام سرمایه داری بازگردد.

آنطور که کانت قرنهای پیش گفته بود، مبارزه اجتماعی ممکن است در زمینه فلسفه نیز آغاز گردد. یانگ، یکی از نظریه پردازان حزب کمونیست چین مدعی بود که تضاد سرانجام موجب وحدت میشود، و مائو در مخالفت با نظریه مینویسد که وحدت بعد از مدتی به زایمان تضادی در خود میپردازد، به این دلیل زایش تضادهای جدید در سوسیالیسم نیز ادامه دارد و مبارزه طبقاتی در آنجا نیز آتش نشانی خاموش نیست. او می پرسد که ایده های صحیح، جالب و مفید انسان از کجا سرچشمه میگیرند: از آسمان؟ از زن اجداد؟ و یا محصول عمل اجتماعی هستند، یعنی از: مبارزه روابط تولید، مبارزه طبقاتی، و تجربه های علمی. او این سه نوع عمل اجتماعی را موجب هستی اجتماعی انسان، افکار و ایده های اومیدانست، و میگفت که آن ایده های صحیح و مفید هستند که یک طبقه مترقی نشان میدهد و در جستجوی عملی کردن آنان است. این ایده ها اگر به عمل تبدیل شوند، تبدیل به یک نیروی مادی میشوند. در مقوله ایده، بر اثر گذر ماده عینی به شناخت ذهنی، و از هستی به ایده، مرحله دوم پروسه شناخت یعنی از آگاهی به ماده و عمل میرسد. از این طریق بیان مائو اعترافی در فلسفه سیاسی است، با کمک اینگونه دلایل مائو ایمان خود به

توان انسان با کمک آگاهی برای تغییر، بیان میشود. مطلق دانستن اینگونه نظرات باعث شد که حزب مدعی شود که طبقه ترقی خواه، امیدوار و مترقی زحمتکشانش، در اصول هیچگاه اشتباه نمی کند.

۷۳. انقلابیونی که 60 ساله شدند.

نئومارکسیسم، - از انقلاب تا اسطوره شناسی .
 ماکس هورکهایمر 1895 - 1973 Max Horkheimer

هورکهایمر، جامعه شناس و فیلسوف آلمانی مکتب فرانکفورت، به سبب مارکسیست و یهودی بودن، با روی کار آمدن فاشیسم، به آمریکا فرار کرد. او از جمله نئومارکسیست های غرب ضد شوروی بود که خلاف روشنفکران دیگر مانند برشت، در آمریکا از طرف سیاست ضد کمونیستی مکارترتی تحت تعقیب قرار گرفت.

وی گرچه در جوانی با نظرات مارکسیسم عملی، به انتقاد از سرمایه داری پرداخته بود، بعد از پایان جنگ جهانی دوم و بازگشت به وطن اش، به جستجوی خدا و اسطوره های جدید بورژوازی مانند: پول، سود، هنرمبتدل، بوروکراتیسم، صنعت پرستی، رفاه کذائی، فرهنگ مصرف، و غیره پرداخت. او یکی از نظریه پردازان مهم مکتب فرانکفورت بود که بی تاثیر در جنبش دانشجویی سال 68 غرب نبود. جنبشی که غیر از گفتمان های: محیط زیست، فمینیسم، و فاشیسم زدایی، حامل و بارور مشی مبارزه مسلحانه سازمان چریکی ارتش سرخ آلمان نیز شد. اعضای از این سازمان که تا سال 1990 در درگیری های خیابانی کشته نشده اند، اکنون به سن 60 سالگی رسیده اند. توضیح آنکه اخیرا قرار بود یکی از اعضای محکوم شده آن، بعد از 24 سال زندانی، آزاد شود، ولی چون وی چند هفته قبل به مناسبت سالگرد قتل خانم رورا لوکزامبورگ، از درون زندان، پیامی برای برگزار کنندگان آن مراسم فرستاده و در آنجا خواهان مبارزه غیر نظامی با سرمایه داری جهانی شده بود، دولت مدعی لیبرالیسم و دمکراسی!، تا اطلاع ثانوی تصمیم برای آزادی وی را به سبب این پیام به تاخیر انداخته، و آن را دلیل پابرجایی وی در مواضع قبلی خود ارزیابی کرده است.

کتاب مشترک هورکهایمر و آدرنو با عنوان "دیالکتیک روشننگری" یکی از منابع مهم فکری جنبش دانشجویان جوان علیه جنگ ویتنام، کره و فلسطین، بود.

روشننگری که با اتوپی سیاسی و عمل انقلابی شروع شده بود، سرانجام بصورت انتقاد بنیادین از تمدن مدرن درآمد و به یک خدایشناسی مذهبی رسید که در آغاز قصد آزادی انسان از آن را داشت. وی خلاف مارکس اعتقادی به نقش تاریخی ترقی خواهانه پرولتاریا نداشت، و گرچه میگفت که شوروی برای آرمانگرایان، یک تجربه ضروری است، ولی سوسیالیسم استالینیستی را بدتر از کاپیتالیسم نامید. او سرانجام دچار بدبینی و ناامیدی انقلابی- اجتماعی گردید. انتقاد از جامعه به امید یک آینده بهتر با انتقاد از تمدن مدرن بنام یک حقیقت ایده آل، سرانجام به بحث و جدلی دینی- الهی با مفهوم خداجویی، شد.

هورکهایمر پایه گذار "تئوری انتقادی" است که در دهه های 20-30 قرن گذشته، بعنوان تئوری انقلاب منتشر شد. تئوری مکتب انتقادی نئومارکسیستی او، بازگشت به نظرات شوپنهاور نیز بود. این تئوری نه مارکسیسم محض و نه نئوهگلی بود، و به پیروی از روش کانت، خود نیز انتقادی است. گروهی از اهل نظر، مکتب فرانکفورت را نتیجه شکست انقلاب در آلمان میدانند. تئوری انتقادی، بعنوان فلسفه ای ماتریالیستی، ضد متافیزیک، - و بعنوان فلسفه دیالکتیکی، ضد پوزیتیویسم (مثبت گرایی؟) بود، گرچه ماکسیسم نیز در تئوری انتقادی نقش مهمی داشت. چون هدف او تغییر کل است، مدل او تئوری مارکس هم بحساب می آید. تئوری انتقادی در آغاز، وطن اعضای مکتب فرانکفورت در تبعید بود. این نظریه هادر راه فرار از آدم کشان فاشیست، سرانجام خود را بصورت "دیالکتیک روشننگری" بیان نمودند. از جمله آثار هورکهایمر: دیالکتیک روشننگری، تئوری انتقادی و تئوری سنتی، نقد عقل ابزاری، مه آلود نمودن عقل گرایی، غروب، یادداشتهای در آلمان، از سالهای جوانی، مجموعه سخنان برگزیده، جستاری پیرامون اتوریته و خانواده، یادداشتهای بیست ساله، نول های اجتماعی انتقادی بدبینانه، و غیره هستند.

زمینه مطالعات هورکهایمر در سالهای جوانی: آثار ایبسن، استرینبرگ، مارکس، شوپنهاور، و کانت بودند. ولی بدبینی شوپنهاور نقش مهمی روی نظرات او داشت. غالب اعضای مکتب فرانکفورت از جمله هورکهایمر زیر تاثیر نظریه های فروید نیز بودند. در زمان او مکتب نئوکانتی در دانشگاه فعال بود و غیر از پدیده شناسی هوسرل، او با محافل مارکسیستی نیز رابطه داشت. در کار تحقیق مکتب فرانکفورت: مسئولیت روانشناسی را اریش فروم، و مسئولیت جامعه شناسی ادبی را لئولونتال، و مسئولیت اقتصاد را پولوک، و مسئولیت فلسفه و نئوفاشیسم را هربرت مارکوزه، به عهده گرفتند. برخورد انتقادی آنان با مارکسیسم و استالینیسم، مکانی شد برای نظرات دیگری از جمله: روانکاوی، کانت گرایی، اگزیستنیالیسم و غیره. در نظر آنان مارکسیسم باید گسترش جدیدی می یافت چون آن جوابگوی حل بحران جدید آن زمان نبود، چون مارکسیسم آن زمان به رد: روانشناسی، تئوری عقلی و فرهنگی می پرداخت. هورکهایمر به انتقاد از ماکس وبر خواهان غیرایدئولوژیک بودن تحقیق و آزادی نظریه از بار "ارزش گرایی"، پرداخت.

یکی از ادامه دهندگان نظرات هورکهایمر، امروزه هابرماس بحساب می آید.

هورکهایمر میگفت که حقیقت یعنی طرح واقعیتی بهتر و درست تر . او با شعار اراده غیرقابل اجتناب ناپذیر برای حقیقت، خواهان کوشش برای يك جامعه بهتر بود. انتقاد او از عقل مدرن، انتقاد از خود است. وی میگفت که پیشرفت ابزار صنعتی همراه با ، جریان غیرانسانی بودن، شده است و در سرمایه داری عقل فقط وسیله ای برای حسابگری شده است . وی با ناامیدی میگفت که جهان اسیر روابط تیره سراسری شده است . روشننگری مدل غربی او سرانجام حامل نظرات ناامید و بدبینانه گردید. در نظر او عقل روشننگر دوباره خودبه اسطوره گرایی روی آورده است، چون در جهان کاملاً بوروکراتیک و مدیریت شده، آزادی فرد نیز نابود شده و ابتذال و بی خیالی دفرهنگ ، حاکم گردیده است. جادوزدایی آغازین از جهان که هدف روشننگری بود، خود اسیر اسطوره‌های عقلگرایی صنعتی و حاکمیت و تسلط و استثمار کامل طبیعت شد. در نظر او روشننگری که میخواست برای استقلال انسان مبارزه کند، خود دچار دردهای صنعت و بوروکراتیسم شده است.

هورکهایمر در میان فیلسوفان منقد روشننگری، از مطرح ترین بود. در نظر او جهان اداره شده سازمانی باعث نابودی آزادی شخص گردید. صاحب نظران، تئوری انتقادی او را تئوری انقلاب و نقد عقل مینامند. در مکتب فرانکفورت، تئوری اجتماعی در زمینه های: اقتصاد، جامعه و روانشناسی، نیز فعال بود، چون خود را نه تنها ضد متافیزیک بلکه ضد پوزیتیسم (مثبتگرایی!) نیز میدانست. جریان روشننگری و جریان جادوزدایی: جهان، طبیعت و علم، سرانجام خود به اسطوره گرایی روی آورد. ایدئولوژی، فاشیسم، اتوریته عقل ابزاری، استثمار طبیعت، خود نشانه جنبش ضد روشننگری هستند. در نظر او به این دلیل لشکرکشی پیروزمندانه روشننگری به سیاهی، خود به بازگشت اسطوره منتهی شد.

بعضی از اهل نظر، تئوری اجتماعی مکتب فرانکفورت را تئوری انقلاب شکست خورده بعد از پایان مبارزات انقلابی در آلمان میدانند و تئوری انتقادی در دهه 40 را تئوری انقلاب "غیرممکن" مینامند. در قرن بیست خلاف قرن 19، تئوری انتقادی موجب اتحاد: انتقاد از ایدئولوژی، روانشناسی اجتماعی، و نقد عقل شد. تئوری انتقادی را میتوان انعکاس و عکس العمل فلسفی "دیالکتیک روشننگری" دانست. یادآوری اینکه افسانه های اسطوره ای آغازین محتوی نظرات اجتماعی و تاریخی نیز بودند. اسطوره شناسی رامیتوان فرم نخستین و لازم و بدون شرط شناخت دانست که مادر دانش فعلی ماست.

هورکهایمر بعد از پایان جنگ در آلمان از آن نظر به تعجب افتاد که بعد از قتل عام 6 میلیون یهودی مردم بدون ناراحتی و جدان به سوی کالاهای مصرف، تعطیلات تفریحی سالانه و غیره روی آوردند. او با اشاره به نظریه اراده شوینهاور و نظریه غریزی فروید، اجبار برای رفاه و لذت را توجیه کرد و یاس خود را بدین سبب میدانست. وی با شکایت از سرمایه داری میگفت که "اقتصاد تفریح" توده‌ها را بسوی سرگرمی های مبتذل هدایت میکند و پیش بینی میکرد که نیروهای بیگانه نمودن روابط انسانی ، مانند سازمانها، مؤسسات ، و فرهنگ دولتی، بشریت را بسوی نوع دیگری از بربریت هدایت مینمایند، چون اکنون فرد متوجه شده است که سرنوشت زندگی اش را نیروهای مکانیکی، بی روح و اداری، از پیش تعیین کرده اند. و مدعی شد که در غرب يك تحول اجتماعی عادلانه و خردمندانه باشکست روبرو شده است.

ماکس هورکهایمر بین سالهای 1895-1973 در آلمان زندگی نمود. پدرش يك کارخانه دار یهودی ثروتمند بود . او در نوجوانی علاقه خاصی به ادبیات و فلسفه داشت. و در دانشگاه به تحصیل فلسفه، روان شناسی و اقتصاد پرداخت و مدتی استاد درس فلسفه اجتماعی بود. هورکهایمر در جنگ جهانی اول در ارتش دولت پروس پرستار بیمارستان بود . او دکترای خود را پیرامون نظرات کانت نوشت و پایان نامه استادی اش را: آغاز فلسفه تاریخ بورژوازی، نام داد.

قرن 19 غرب، قرن مبارزات فکری روشنفکران بود از آنجمله: هاینه، زولا، و مارکس. و از جمله نظریه پردازان فلسفه آن قرن، از مارکس و نیچه نام برده میشود. نیچه میگفت که در مرکز عقلگرایی همیشه اراده بقدرت رسیدن، مخفی است. غیر از قدرت، - غریزه، خشونت، و طبیعت نیز ادعای اهمیت میکنند. به نظر او عقلمندی که در زمان یونان باستان با کمک روشننگری، انسان را از اسطوره آزاد کرده بود، در قرن بیست خود ابزار و هدفی بی روح شده است.

در پایان باید اشاره نمود که انتقاد روشنفکران یهودی تبار غرب از روشننگری و خردگرایی شاید بدین سبب باشد که آنها می پرسند چرا این دو ابزار مهم هومانیزم اروپا نتوانستند ارزش فاشیسم و نابودی یهودیان غرب جلوگیری نمایند.

۷۴. رستاخیز ماکس وبر- و مرگ مارکس .

اندیشمند مفاهیم اجتماعی جدید .
 ماکس وبر . 1864 – 1920 Max Weber

" هل . شین " میگفت موقعیکه برای نوشیدن چای بیدن مانو رفتم، او دو دستش را باحالتی دوستانه روی شانه هایم گذاشت و با ژستی روستایی گفت که: تو "نوکانتی" هستی و من "نوهگلی"! . من هم جواب دادم که ماکس وبر، جامعه شناس مشهور غرب هم نوکانتی بود. مانو لبخند زان جواب داد : بله ولی يك جامعه شناس امپریالیستی! . گفتم : مارکس و شما چپها باعث بدنامی و ناشناخته ماندن او و گمراهی پنجاه ساله روشنفکران غرب شدید، چون او ادراستایه آدم پرخاشگری مانند مارکس، ناشناخته نمودید. مانو اشاره نمود که او میخواست سرمایه داری را با کمک تئوری دشمنانه ضد کمونیستی اش نجات دهد و با کمک به اصطلاح "عقلگرایی" به بورژوازی کمک کند

نابرجهان تسلط یابد . گفتم او مثل احمد کسروی ما، در زمان خود متفکری نوگرا بود و در چند زمینه متاسفانه فعال شد بدون اینکه یک رشته راناپایان خط به هدف ایده آل خود برساند، به این دلیل خیلی از نظرات اش امروزه اعتبار علمی خود را از دست داده اند. مائو عصبانی شد و گفت : "زیرت پیرت اله ده !"، یعنی خفه شو- و در حالیکه اطاق راترک میکرد گفت شما بجای مارکس و انگلس چرا دنبال تئوریهایی کائوتسکی و ماکس وبر افتاده اید؟".

حتا امروزه قضاوت پیرامون آثار ماکس وبر آسان نیست ، همچون نیچه ، همه جا از او نقل قول می آورند و لی کسی او را قبول ندارد . و عده ای از اهل نظر او را حتا جامعه شناس بحساب نمی آورند. گرچه او چون انگلس یک بچه بورژوازی کارخانه دار بود، مورخین لیبرال اهمیت او را امروزه در رشته جامعه شناسی، مهمتر از مارکس برای نسل های آینده بحساب می آورند. و او را در کنار جامعه شناسان کلاسیک قرن 19 مانند : کنت ، دورکهایم، و مارکس قرار میدهند. وی چون نیچه در سن 39 سالگی بدلیل فشار کار همه جانبه و سنگین تحقیقاتی ، و تضاد طبقاتی بورژوازی و جهانی شدن سرمایه داری، نیز به بیماری روانی دچار شد .

وبر از نخستین کسانی است که جامعه شناسی را علم نامید و خالق مفاهیم و واژههای نوی ی در علوم انسانی و اجتماعی گردید؛ از آنجمله : سیاست اجتماعی، شناخت علمی، جادوزدایی جهان، سیاست زمان جنگ. جامعه شناسی دینی، و غیره. وبر از محققین میخواید که در کار علمی خود، ایدئولوژیک عمل نکنند و قضاوتهایشان آزاد از ارزش گزاریهایی اخلاقی یا سیاسی شان باشد ، چون به هرحال در نظر او علوم تجربی و اجتماعی نمیتوانند به زندگی انسان معنی ی و بیاهدفی بدهند. از جمله خصوصیات مهم اظهارات او کوشش برای پلورالیسم و کثرت گرایی در ارزشها بود. جامعه شناسی او ، علمی است ساختاری تحت تاثیر تئوری شناخت کانت . وی کوشید تعریفی از جامعه شناسی و اصول جامعه شناسانه بدهد. بعدها تحقیقات او اهمیت خاصی برای سایر علوم از جمله : رشته اقتصاد، تاریخ، دین، حقوق، فرهنگ، سیاست، و فلسفه یافت . وبر کوشید باکمک جادوزدایی تئوریهایی سنتی حقوق طبیعی پیشین، به تعریف جدیدی از علم سیاست و مقوله دولت و حاکمیت بپردازد.

از سال 1945، بعد از پایان جنگ جهانی دوم تاکنون، جامعه شناسان آمریکایی کوشیدند تا او به رنسانس جدیدی در غرب در رقابت با نظریات مارکس برسند ، و محافظی او را : حقوقدان، اقتصاددان، دین شناس، مورخ فرهنگ، فیلسوف، سیاست مدار، محقق اجتماعی، جامعه شناس و غیره نامیدند. در نظر وبر، جامعه شناسی، علمی است که میخواید رفتار اجتماعی انسان را معنی کرده و بفهمد . او چهارچوبهای اجتماعی مانند : دولت ، اجتماع، و حقوق را نیز نتیجه روابط و عمل خاص افراد اجتماع بحساب می آورد و حاکمیت را نوعی فرم خاص رفتار اجتماعی معرفی می نماید. ماکس وبر در : جامعه شناسی و تئوری سیاسی، پایه گذار بحث های مندیك خاصی بود . او در جستجوی کشف رابطه بین : عمل سیاسی افراد، و تئوری اجتماعی علمی است . او رفتار اجتماعی افراد را نتیجه تقلید آنان از انسانهای دیگر میداند.

ماکس وبر در همه جا و همه پدیدهها، پروسه جهانی عقلگرایی را می بیند و حتا خردگرایی را سرنوشت انسان میدانست . عقل و خرد گرایی نزد او، غیر از نظم و سیستماتیک نمودن، دارای معانی گوناگون از جمله : بوروکراتیسم، صنعتی شدن، روشنفکرگرایی، تخصصی شدن، سازمانگرایی، شیئ گرایی، روش گرایی، جادوزدایی، سکولار شدن، و غیرانسانی شدن جامعه مدرن است . وی با اشاره به شرق میپرسد چرا عقلگرایی در غرب بوقوع پیوست، گرچه شرق دارای فرهنگی کهن تر بود؟ . او علت را در : انحلال جهانیینی واحد دینی، آزادی تشکیل جهانیینی براساس علوم تجربی، پروسه صنعتی شدن، و آزادی تشکیل سازمانهای اجتماعی مستقل، میدانست. او از مقوله های ظاهرا غیر عقلگرا مانند: دین، اخلاق، هنر، عشق، و فرهنگ یاد میکند که با این وجود، نظم درونی جهان را تعیین میکنند. آخرین انسان پروسه فرهنگ صنعتی غرب را، انسانی بدون روح، لذت جو، و بدون قلب، مینامد. محققان نوشته بود کسیکه میخواید درباره تئوری عقلگرایی ماکس وبر حرف بزند، نباید پیرامون سرمایه داری سکوت کند . و کسیکه میخواید درباره سرمایه داری سخن بگوید، نباید درباره دین مسیح و پروتستان سکوت کند . و کسیکه میخواید پیرامون سرمایه داری پروتستانی صحبت کند، نباید پیرامون پروسه عقلگرایی سکوت کند . و کسیکه میخواید از پروسه راسیونالیسم صحبت نماید، حق ندارد پیرامون انسان سنتیزی بوروکراتی سکوت کند.

ماکس وبر در سال 1864 در شرق آلمان آن زمان دنیا آمد و در سال 1920 در جنوب آلمان درگذشت. وی از خانواده ای کارخانه دار برخاسته بود . پدرش یکی از سیاست مداران مشهور لیبرال دولت پروس بود. او در دانشگاه در رشت های : حقوق، تاریخ، و اقتصاد ملی، درس خوانده بود و پیش از روانی شدن در دانشگاههای مختلف به تدریس: علوم اجتماعی، تاریخ اقتصاد، حقوق بازرگانی، حقوق آلمانی، و امور مالی و بودجه، پرداخت.

از جمله آثار او : جامعه و اقتصاد، اخلاق پروتستانی و روح سرمایه داری، سیاست بعنوان شغل، علم بعنوان شغل، ریشه های سرمایه داری، و مجموعه آثار سیاسی، هستند.

وی مینویسد، جایی که مسیحیت پروتستانی نباشد، سرمایه داری نیز بوجود نخواهد آمد. و از جمله مقدمات سرمایه داری مدرن غرب، سکولار کردن عقاید پروتستانی دین مسیح بود. چون عقاید: عرفانی، قناعت، صرفه جویی، در مسیحیت؛ مخصوصا در مذهب پروتستان کالوینیستی، نقش مهمی

در تشکیل اقتصاد مدرن سرمایه داری داشتند. و مذهب پروتستان با ایجاد ترس از آن جهان و شعار قناعت در این جهان، انسان غربی را دنبال کار و ارزش یابی مادی میفرستد. منقدین چپ مدعی هستند که ماکس وبر برای طرح يك "جامعه شناسی قابل فهم" کوشید تا عقلگرایی علمی-تخصصی را با يك خردگرایی فلسفی ترکیب نماید و در پروسه تاریخ، عقایدی خرافاتی-سرنوشتی را نمایندگی کند. و دمکراسی ایده آل، بدون رهبر، او، موجب هرج و مرج در جمهوری وایمار و روی کار آمدن فاشیسم گردید.

بخش دیگری از روشنفکران دانشگاهی، امروزه براین باورند که او کوشید تا سرمایه داری را قدری انسانی کند و از آخرین باقیمانده‌های آزادی فرد در يك جامعه بوروکراتیک عقل زده، حفاظت نماید. وبر میگفت که دولت امروزی در غرب، ربطی به روح عینیگرایی هگل ندارد و مهمترین مسئله سیاست امروزی در غرب، آن نیست که کوششی برای زندگی مشترک انسانها بنماید. امروزه جامعه شناسان متعددی را تحت تاثیر نظرات ماکس وبر میدانند؛ از آنجمله: پارسون و هابرماس .

۷۵. باختین، مارکسیسم، فرهنگ و رمان

Michaeil Bachtin 1895-1975

هورای بورژوازی برای چپ های متزلزل .

میشائیل باختین، زبان‌شناس و نظریه پرداز ادبیات و فرهنگ، فیلسوف التقاطی یا رویونیست روزهای آغازین انقلاب اکتبر، در سال 1895 در روسیه دنیا آمد و در سال 1975 در شوروی سابق درگذشت. آثارش غیر از استتیک فلسفی در باره رابطه نویسنده و قهرمان داستان هستند. مشهوریت بعدی او در غرب مدیون مبارزه وی علیه فرهنگ انحصاری استالینیستی بود. باختین و کتاب مشهور وی یعنی "نویسنده و قهرمانش" تحت تاثیر آثار لوکاچ و کتاب "تئوری رمان" او بودند.

باختین در سال 1929 دستگیر و در سال 1938 به سبب بیماری، یک پای خود را از دست داد. سخنرانی معروف او در باره "خدا و سوسیالیسم" در سال 1918 انجام گرفت. امروزه اشاره میشود که اگر او در سال 1929 دستگیر نمیشد و در مسکو میبود، یقیناً جان سالم از محاکمه و ترورهای استالینیستی دهه 30 بدر نمی برد.

در دهه بیست قرن گذشته محفل باختین در شوروی تصمیم به انتشار مجموعه "فلسفه زمان حال اروپای غربی" گرفت. باختین بعد از مرگ در سال 1975، در کشورهای انگلیسی زبان بعنوان نابغه علوم انسانی معروف شد. او را یکی از نخستین دانشمندان علوم اجتماعی اروپا در قرن 20 بشمار می آورند. گرچه غالب آثار او با تاخیری 70 ساله وارد غرب شدند، در دهه هفتاد، وی در غرب مشهور گردید.

امروزه اشاره میشود که آثار او متکی به سنت فلسفی غرب از جمله - انسانشناسی کانت، فرد و ذهن گرایی کوهن، اخلاق پدیده شناسی شلر، و افکار اجتماعی زمیل هستند. پدیده شناسی هوسرل روی مفهوم سازی باختین نیز تاثیر مهمی از خود بجا گذاشت. همدردی و اعتراف به گناه در آثار باختین بر اساس اخلاق پدیده شناسی ماکس شلر است. هنریک برگسن که در آغاز قرن بیست در روسیه خوانندگان زیادی داشت، نیز روی باختین بی تاثیر نبوده است. باختین در مخالفت با نظریه فروید پیرامون "من اسیر آن است" می گفت که ضمیر آگاه خیلی پیچیده تر از ضمیر ناخودآگاه در روان انسان است. باختین غیر از وطن خود، در کشورهای آلمانی زبان، انگلیسی زبان، لهستان، فرانسه، وایتالیانیزمشهرشد.

منقدین ادبی مدعی هستند که در آثار باختین، نویسنده و قهرمان داستان، با هم در زندگی دیدار و برخورد میکنند. مهمترین اثر باختین یعنی کتاب "نویسنده و قهرمانش در وحدت استتیک" تحت تاثیر انگیزه‌ها، منابع و بحث های روز قرن بیست مانند - مارکسیسم، فرمالیسم، نوکانتیسم، پدیده شناسی، فلسفه زندگی، و فلسفه دین بودند. تاثیر مکتب فرمالیسم روی باختین چنان قوی بود که او در سال 1928 مقاله "مشکل محتوا، فرم، و موضوع در خلاقیت کلام" را منتشر نمود.

غالب آثار آغازین باختین آمیخته با نظریه فلسفه زندگی هستند. او میگفت که کتاب اتوبیوگرافی مطمئن تر از کتاب بیوگرافی است. در نظر او، هنر، کار با مواد خام است، و اهمیت و معنی استتیک همیشه بر اثر رابطه هنر و زندگی وجود می آیند. باختین میگفت که باید در زندگی و هر لحظه آن، موضعی ارزشی بگیریم یا ارزشمدارانه رفتار کنیم. در نزد او اشیاء، انسانها، و حوادث، همیشه در یک افق دوردست، با ارزشها آمیخته میشوند.

باختین خالق نظریه رمان و نظریه داستان روایتی بلند است. نظریه رمان و استتیک فلسفی او در نظریه ادبیات مدرن، بخشی از عرضه های فرهنگی مهم قرن بیست هستند. او که فیلسوف فرهنگ و نظریه پرداز ادبیات است، در سال 1941 در انستیتو گورکی در مسکو پیرامون ادبیات جهان تحقیق می نمود. مارکسیست بودن باختین کورکورانه نبود چون او همیشه در فلسفه زندگی یک رابطه دیالکتیکی میان فرد و جمع را عمده میکرد. وی همچون مارکس، هستی انسان را پدیده ای اجتماعی میدید، باختین در سال 1926 به سبب ترس از تعقیب گاهی با نام مستعار کائاف مقاله مینوشت. او میگفت که رابطه میان خدا و انسان مانند رابطه نویسنده و قهرمان اثر است. رویونیست بودن وی در آنجاست که به بهانه انتقاد از تئوریزه شدن زندگی، به اصول عقلگرایانه عصر روشنگری، جوابی منفی داد.

او مینویسد که وظیفه یک استتیک آینده نگر در آنجاست که مرزها را تعیین کند و این کوشش نه در تئوری فلسفی و نه در استتیک هنر، بلکه در یک اخلاق زندگی باید انجام گیرد. مبارزه عصر روشنگری و عصر رمانتیک در تاریخ فرهنگ اروپا به اشاره نیچه از زمان جدل خدای آپولو و خدای دیونیس در یونان آغاز شد.

نیکولای باختین گفته بود که خلاقیت حقیقی خود را در آنجا نشان میدهد که نه بشکل آغاز یا ادامه، بلکه بشکل نوزایی و تولد، ظاهر میشود. در هنر باید انسان از نظر استتیک تحت تاثیر آن چیزی قرار گیرد که از نظر اخلاقی، عملاً دنبال میکند. مخالفین باختین با اشاره به پیروی او از الله دیونیس، مدعی هستند که او به حاکمیت استالین، حالتی رسمی داد.

باختین در مقاله "هنر و مسئولیت" در سال 1919، خواهان جدایی مارکسیستی میان هنر و زندگی شد. وی در سال 1929 در رابطه با رمان چند صدایی، مقاله "مسائل خلاقیت هنری داستایوسکی" را منتشر نمود. امروزه اشاره میشود که مقدمه باختین بر مجموعه آثار دو جلدی تولستوی، از پایگاهی مارکسیستی نوشته شده است.

دو همکار سابق باختین یعنی "مدودف" و "ولوشینوف" آزمان دو کتاب با عنوانهای "مارکسیسم و فلسفه زبان" و "فرویدیسیم و روش علم ادبیات" را منتشر کردند. امروزه در بعضی از محافل ادبی ادعا میشود که این دو کتاب را نیز احتمالاً باختین نوشته است.

کتاب "نویسنده و قهرمانش" را کوششی برای خروج از گمراهی پست مدرن میدانند که مدتهاست به مرحله افسردگی و شکست رسیده است. در سال 1971 در جشن 150 مین سالگرد تولد داستایوسکی، در مقاله "مسائل ادبی آثار داستایوسکی"، باختین اشاره نمود که نوگرایی رمان اروپایی از طریق داستایوسکی انجام گرفته است.

در سال 1986 دو کتاب "جستاری در باره بوتیقا و نظریه رمان" و "استتیک خلاق هنری واژه" از او نیز منتشر شدند. مقاله "داستان روایتی و رمان" باختین، روش شناسی تحقیقی رمان است. آرشیو آثار باختین اکنون در انستیتو گورکی در شهر مسکو نگهداری میشود.

۷۶. میشل فوکو Michel Foucault 1926 – 1984

از فلسفه طبقاتی تا فلسفه عشق‌بازی!

تعریف تروریستی فلسفه غرب از انسان مدرن؟

میشل فوکو، فیلسوف "ساختارگرای" فرانسوی، نخستین قربانی بیماری علاج ناپذیر ایدز در میان متفکران بود. گرچه او در دهه شصت قرن گذشته مدتی عضو حزب کمونیست فرانسه شد ولی از فلسفه "مبارزه طبقاتی" دست کشید و سراغ موضوعات دیگر انسان مانند: عشق، اروتیک و روابط جنسی، رفت و به دفاع از حقوق همجنسگرایان پرداخت. او این گونه مسائل را نیز بخشی از مبارزه فرهنگی خود شمرد و در رابطه با همجنسگرایان دهها کتاب و مقاله منتشر نمود. او میگفت که غرب با تکیه بر عقل گرایی و هومانیزم ذهنی خود، از اوایل قرن گذشته به تعریف تروریستی از انسانهای نوگرا پرداخته و آنان را به بهانه های گوناگون، یا روانه زندان، تیمارستان، بیمارستان، تبعید و بازداشتگاه نموده و یا در سر هر چهارراه، کوچه و خیابان و مکانی، با نصب کردن دوربین های مخفی و ویدئو، انسان را به اتهام تروریستی، همه جا زیر نظر گرفته است. شاهکار فوکو، کتاب "روابط جنسی و حقیقت" نام داشت، ولی او با کتاب "جنون و جامعه" مشهوریت جهانی یافت. فوکو مشهورترین فیلسوف فرانسه بعد از سارتر است. صاحب نظران او را طبیب "فرهنگ" جامعه فرانسه نیز نامیده اند. انتقاد فوکو از هومانیزم و ذهنی گرایی، تکرار انتقاد نیچه از سنت عقلگرایی غرب است. او همچون نیچه در جستجوی "شکل خاصی" یا شکل دیگری از زیستن بود. در نظر او، فلسفه یعنی چهارچوب های فکری و ارزشی، برای اینکه انسان بتواند جور دیگری زندگی کند. فوکو میگفت که فلسفه، جنبشی است که با کمک آن، انسان خود را آزاد کرده یا حقایق قدیمی را بی اعتبار نموده. او میپرسد که چرا جنون گرفته ها مثلاً حق ندارند تا نوع دیگری از زندگی را عملی کنند؟ فوکو بدلیل همجنسگرایان، تمام عمر، خود را تحت تعقیب اخلاق و ارزشهای جامعه معیوب، احساس میکرد و بقول ریچارد سنت، فقط در بستر مرگ، احساس تحت تعقیب بودن را از دست داد.

فوکو مینویسد که ریشه بیماریهای روانی را باید در "ساختارهای" غلط اجتماعی یافت، چون فرهنگ خردگرای غرب، سازمانهایی را تشکیل داده تا دگر اندیشان را محدود کند و یا رفتار دیگران را نابگونه معرفی نماید. در نتیجه، در اینگونه موسسات و سازمانها، خواست فشار به دیگران همیشه حاکم و حاضر است. توضیح اینکه، فوکو بعد از خروج از حزب کمونیست فرانسه، به حمایت از قربانیان استالینیزم در اروپا پرداخت. در نظر او، تاریخ روابط: جنسی، عشقی، سکسی، و جنون، تاریخ فرهنگ نیز است. ادعای تحت فشار قرار دادن علائق از طریق ساختارهای اقتدارگر، بر اساس نظریه فروید بود. فرضیه های فوکو نه تنها فرهنگ گذشته غرب را زیر سؤال برد، بلکه قصد انفجار آنان را نمود. و اتهام آزارشیت زدن به او، تاکنون کمکی به جواب انتقادهایش ننموده است.

ساختارگرایان میگویند که امروزه وظیفه فلسفه، وداع با "جستجوی حقیقت" مطلق است، چون ما در جهانی چند بعدی و یا در چند جهان موازی هم، زندگی میکنیم و هدف دیگر، پرده زدایی از حقیقت

نیست، بلکه موضوعات: فرهنگی، سیاسی، تاریخی و انسانی برای مردم اهمیت یافته اند. چهار متفکر ساختارگرای مشهور قرن گذشته: فوکو، لاکان، رونالد بارت، و اوی اشتراوس، بودند. فوکو و هم سن و سالهای فرانسوی اش مانند: لاکان، دریدا، و دلوز را امروزه "پسا ساختارگرایان" مینامند. ساختارگرایان فلسفی در يك موضوع باهم وحدت نظر داشتند؛ آنان همچون سارتر، همه مخالف فلسفه ذهنگرا و جانبدار: زندگی، سیاست، و هستی شدند و زمینه کار همه آنان، تحقیق پیرامون "گفتمان های ساختاری شده" بود. آنان میخواستند که پروسه تشکیل و نقش ساختارهای اجتماعی-انسانی را روشن نمایند؛ تا اینکه سرانجام فلسفه ساختارگرایی، خود، علم زده شد و به فلسفه فرمالیسم، ختم گردید.

فوکو بعدها خود را نه تنها ساختارگرا ندانست بلکه در مبارزه با آن کوشید. "گفتمان"، بحث و جلسات کلان و عمومی بودند که در چهارچوب آنها، بین انسانها، رابطه و تماس برقرار میگردد، فوکو بر این باور بود که در گفتمان ها نیز مانند: خانواده، جسم، اخلاق، و سازمان، به انسان اعمال زور و قدرت میشود. و یا بقول نیچه، در گفتمانها نیز "اراده" برای بقدرت رسیدن وجود دارد. به این دلیل هدف همیشه؛ در محفل ها، حذف یا مطیع نمودن دیگران بودن است. فوکو را میتوان اندیشمندی شکاک نیز دانست، چون او به تمسخر میگفت که حقیقت نیز "تاریخ" خاص خود را دارد.

میشل فوکو در سال 1926 در فرانسه بدنیا آمد و در سال 1984 در سن 57 سالگی در اثر ابتلا به بیماری ایدز درگذشت. او فرزند يك پزشك بود و خود در دانشگاه روانشناسی و فلسفه خوانده بود. فوکو در شهر آفتابی کالیفرنیا در آمریکا، در حال ساختن محل و مکتبی برای هواداران اپیکوری اش بود که غیرمنتظره خبر بیماری ایدز را دریافت نمود.

از جمله آثار او: روابط جنسی و حقیقت، جنون و جامعه، حفاری و باستانشناسی در علوم انسانی، استفاده از غرایز و نفسانیات، به فکر خود بودن، و تعقیب و تنبیه - تولد زندان، هستند. فلسفه فوکو را فلسفه "اشتها" در فلسفه زندگی نیز نامیده اند. او به انتقاد از محدودیت های گوناگون، برای "نوع دیگری" زیستن پرداخت. فوکو نارضایی از روابط: عشقی، جنسی و اروثیک را حوزه ای نامید که در هومانیزم غرب سزاوار انتقاد است و میپرسد که چگونه فعالیت جنسی انسانها، بخشی از اخلاق حاکم شد. او با کمک استتیک هستی، به تعریف آزادی روابط جنسی -عشقی، پیش از مسیحیت پرداخت. در نظر او، یونانیها و رومیهای باستان، پیشنهادات و راههایی را کشف نمودند که موضوعات جنسی و عشقی را حل نمود. او به تعریف و تحسین از روابط عاطفی اریستوکراتهای یونان باستان پرداخت. و قصد داشت اینگونه روابط احساسی بین انسانها را در مجتمه ای در کالیفرنیا عملی نماید.

او میگوید که در يك جامعه بوروکراتیک، دیگر جایی برای طرح آرزوها نمانده است. در مقابله با عقلگرایی و با تکیه بر نیچه میگفت که فلسفه قرن 20 باید صحنه تئاتری را آماده کند تا "زردشت" مورد نظر نیچه، روی آن به رقص درآید و توی دهن آپولو، خدای عقل و منطق، بزند. او قصد نمود تا به تجزیه و پاشیدگی هومانیزم غرب کمک کند. انتقاد او از خردگرایی، بدلیل مبارزه برای آزادی "نوع دیگری" زیستن است و میگفت که بر اثر عقلگرایی، مدل غربی، انسانیت تاریخی مورد نظر مارکس و هگل، انسانیت مکتب پوزو، پتیسم و مثبت گرای اوگوست کنت، و انسانیت اگزیستنیالیستی سارتر، در حال از بین رفتن هستند. او خواهان تحولی در ارزشها شد تا انسانها بتوانند: جور دیگری فکر کنند، زندگی نمایند، و یا به عمل پردازند. صاحب نظران، فوکو و سایر "پست ساختارگرایان" را زیر تعثیر يك هایدگر "نیچه ای" نیز میدانند. او در فلسفه میخواهد که بطور رادیکال به درون تاریکیهای: ضمیر ناخودآگاه، جهان اسطورهها، و فرهنگ فولکلوریک مردم، برود تا به کشفیات حفاری و باستانشناسی جدیدی نائل آید. در نظر او وظیفه يك دانش غیر هومانیزستی، آنست که به نابودی ذهنگرایی و تاریخگرایی روشنفکری پردازد.

۷۷. به موازات ادبی کشور میزبان

اگر بشود سخنان مورخین اجتماعی فرهنگ را عمومیت داد، باید گفت که در آغاز، درکشورهای مختلف، قبایل بیشمار با لهجه های گوناگون وجود داشتند. گاهی مردم شمال بلبلستان زبان مردم جنوب آن کشور را نمی فهمیدند. بعدها درکنار لهجه های قبایل و ولایتی، و زبان اداری دولتی، يك زبان نوشتاری جدید نیز رشد کرد. ویا ایجاد زبان نوشتاری، ادبیات کتبی متولد شد. ولی در اینجا باید پرسید چه آثاری را میتوان آثار ادبی دانست؟ آیا تقسیم ادبیات به: مبتذل، مستول، و یا ادبیات هنرمندانه و ادبیات سرگرم کننده درست است؟

اینجا و آنجا ادعا میشود؛ زمانیکه یونانیها و رومیها آثار ادبی آفریدند و در تاترهایشان نمایشنامه اجرا کردند، درغالب کشورهای دیگر حتا از وجود خط نوشتاری هم خبری نبود. جملات جادویی ویا مذهبی، دراین گونه جوامع میبایست موجب آزاد شدن زندانیان و یا بردهها، یا بهبود پای شکسته اسب مجروحی میشد. مورخین رومی، دیگران را بربر و وحشی می نامیدند. هنوز از "کشور شاعران و متفکران" نشانه ای نبود. ادبیات دوران انتقال یا تحول، از جاهلیت و کافرئ به مذهبی کدام هستند؟ آیا داستانهای قهرمانی و پهلوانی بعضی ازکشورها شباهتی به تراژدیهای یونان دارند؟ در تراژدیها معمولا نشان داده میشود که چگونه انسان با همه تلاشهایش برای بدست گرفتن سرنوشت محکوم، باشکستی تلخ روبرو میشود.

چه کسی نخستین بار تمام قبایل يك کشور را بصورت مملکتی واحد باهم متحد نمود؟ چه کسانی خلاف حاکمین پیش از خود به فکر : آموزش و پرورش، ادبیات و هنر، علوم و غیره در برنامه سیاست و هدف يك دولت افتادند؟ چه کسانی نخستین بار به جمع آوری فرهنگ مردم؛ اشعار، افسانه ها، کلمات قصار، ضرب المثل ها، حماسه های قهرمانی ایالات و قبایل گوناگون افتادند؟، گرچه گاهی آنها جاهلانه و کفرآمیز و ابتدایی بودند.

چه کسانی به فکر حفاظت از زبان کتبی سراسری افتادند تا از هجوم واژه‌های خارجی و کلمات عامیانه جلوگیری کنند؟ چه کسی دست‌ور داد تا کتابهای دینی: قرآن، انجیل و تورات را از زبانهای بیگانه به زبان ملی یا مادری يك مملکت ترجمه کنند تا آنها در تمام نقاط کشور و برای همه قابل فهم شوند؟ اولین رمان منظوم را چه مادرمرده ای نوشت؟ اولین زن شاعره که بود؟ عبارها، شوالیه ها، سرداران و امیران، پهلوانان و قهرمانان، چرا وارد ادبیات شدند؟ در غرب به اسب سواران تادندان مسلحی که با وسایل سنگین رزمی شان، گوش بفرمان ارباب و حاکمی به میدان جنگ می‌رفتند، شوالیه گفتند.

سرانجام درعوض ادبیات مذهبی خرافاتی اسطوره ای آنجهانی، ادبیات درباری اشرافی این جهانی اهمیت یافت. باید پرسید اولین ستاره و یا چهره هالیوودی مشهور ادبیات درآندوره چه کسی بود؟ آغاز ادبیات کلاسیک در چه زمانی شروع شد؟ ادبیات درباری در چه قرون حاکم بود؟ آیا رابطه ای میان ادبیات و جنگهای مذهبی یا جنگهای صلیبی وجود دارد؟ آیا ادبیات شوالیه ای و قهرمانی خاص جنگهای مذهبی وجود دارد؟ گفته میشود که هدف ادبیات قرون وسطا، آفرینش آثار جدیدی نبود، بلکه آنها داستانها و اسطوره‌های قبلی را به شکل هنری وادبی جدیدی به بازار فرستادند. وازجانب دیگر ادعا میشود که درکنار ادبیات درباری شوالیه ای، ادبیات قهرمانی و سرودهای پهلوانی با تکیه بر سنت باستان اقوام آریایی آفریده شد. و ادبیات درباری مدح و ثنایی کشور " گل و بلبل " چند قرن طول کشید. کدام شاعران به انتقاد از تقوای مذهبی درباری و زندگی بریز و پباش، پرخوری و مست بازی و عشق‌بازیهای حرمسرایي و ولخرجی پرداختند؟

با ایجاد شهرها و تقویت فرهنگ شهری بورژوازی، صنف شوالیه ها، سرداران و امیران نیزضعیف گردید و در شهرها به محتوا بیشتر از فرم توجه شد. نخستین داستانهای ساده مردمی نوشته شد؛ داستانهایی که مقدمه رمان نویسی شدند، گرچه نقل حماسه های قهرمانی درباری نیز درشهرها ادامه داشت. اینگونه ادبیات ساده و سرگرم کننده را تئوریسین های ادبی بورژوازی، ادبیات مردمی نامیدند، درحالیکه غالباً نه طبقاتی بودند و نه مبارزاتی.

در اشعار و سرودهای جدید از : زندگی و مرگ، طبیعت و فصلها، جشنها و عشق؛ یعنی از احساسات انسان ساده و خلقی نقل میشود. در این دوره ادبیات نشان داد که تنها کار و نان انسان را ارضا نمیکند، بلکه شعر و فرهنگ نیز از جمله نیازهای فرهنگی انسان شهروند شدند، تا اینکه در قرن 16 حتا کفاح و نجار نیز امکان شاعر شدن یافتند.

ازچه زمانی ادبیات يك کشور به زبانهای خارجی ترجمه شد؟ چاپ سیاه و دزدانه، بدون اجازه مؤلف از چه زمانی شروع شد؟ بهلول و ملانصرالدین و یا هنرمندانی با ماسک دیوانگی و دلچکی نشان دادند؛ اگر سرنشینان زورقی ضعفهای خود را بشناسند، میتوانند سالم به ساحل برسند. آنها با اسلحه طنز، آینه ای جلو سایر اقشار و طبقات گرفتند تا ثروتمندان و حاکمان و قدرتمندان به ضعف ها و گناهان خود آگاه شوند.

روشنفکران، دیگر جواب را نزد کلیسا و کتب مذهبی نجستند، بلکه سراغ فیلسوفان و شاعران باستان و یا دوره هومانیسم رفتند. مارتین لوتر در رابطه با ترجمه انجیل گفت که فقط الاغ ها اثری را موبه مو و کلمه به کلمه ترجمه میکنند، درصورتیکه مفهوم و محتوای يك جمله مهم است و نه ترجمه ای صوری و مجازی. نیچه کتاب انجیل توسط مارتین لوتر، را موفق ترین کتاب ترجمه تاریخ اندیشه بشر نامید. تا اینکه دريك دوره ای، انسان جهان را دره زاری نامید، چون جنگهای مذهبی در قرن 17 میلادی، طاعون با نام "مرگ سیاه" ، و تعقیب زنان به بهانه جادوگری، وجود فقر و آواره گی باعث قربانیان زیادی شد. در این دوره نیز ادبیات و شعر رونق داشت، چون آنها خواهان نظم نوینی شدند. شاید به این دلیل در آن سالها فرم مهم شد. بحث تراژدی و کمدی صاحب نظران ادبی را نیز بخود مشغول نمود.

شاعری کوشید تضاد زمان را در قالب شعار زیر بیان کند :

من نمی دانم ، چه می خواهم / تو نمی خواهی ، آنچه می دانی

از نظر عده ای زندگی و هرچه این جهانی است، تار و بی معنی می باشد. و در قطب دیگر، امیدهای تازه با کمک رونق کشفیات و مخترعات و رونق علوم طبیعی ، به انسان امید میدادند. براین اساس ادبیات، آینه تضادهای زندگی شد.

قرن میان 16-17 را هنر باروک نامیدند. در غالب کشورها تجربیات ادبی شباهتهای زیادی باهم داشت. دوره باروک نیز تضادها را نشان میداد: قصرهای باشکوه درباری، مجاور کلبه ها و حلبی آبادها، گرسنگی در مقابل ریز و پاش ثروتمندان. هنر می بایست نیز به ظاهر و باطن، گذر زمان و ابدیت، دانش و ایمان، می پرداخت یا آنرا منعکس میکرد.

اشرافزادگان تحصیلکرده و روشنفکران بورژوازی ولی اشک تمساح برای زبان و ادبیات ریختند و شعار دفاع از خلوص آنها را مطرح کردند. مبارزه با کلمات خارجی و جلوگیری از ورود لهجه های محلی را شعار سیاست فرهنگی دولت ساختند. هدف آنها نه دفاع از زبان و ادبیات ملی و سراسری، بلکه عمده کردن هویت ملی و ناسیونالیستی خود بود.

گروه دیگری پرسیدند؛ وظیفه ادبیات چیست؟ با تکیه برشعارهای رنسانس و هومانیزم، ادبیات، دیگر فقط در خدمت اشراف نبود، بلکه شهروندان معمولی نیز سراغ رمان و شعر رفتند. در این زمان روسو آب پاک‌ی روی دست سایرین ریخت و ادعا کرد که فرهنگ باعث جدایی انسان از طبیعت و بیگانگی اوشده. و بهتر است انسان رمانتیک دوباره سراغ احساسات و غرایز طبیعی اش برود و نه دنبال عقل و جدل. رمانتیکها مردم را دلدادی میدادند و میگفتند؛ انسان گرچه فناپذیر است، ولی او آبستن نیرویی آسمانی و نیوغ آمیز نیز میباشد. بعد از دوره کوتاه رمانتیک، گوته و شیلر در آثارشان از انسان خواستند که برای آزادی و عدالت کوشش کند. و بتدریج شورشیان جوان انساندوست انقلاب فرانسه پا به سن کھولت گذاشتند. شیلر میگفت؛ انقلاب فرانسه نشان داد که تنها عقلگرایی عصر روشنگری موجب نجات بشر نمیشود، بلکه باید به زیارت کعبه هنر و ادبیات و فرهنگ رفت تا بتوان انسان نوین آینده را تربیت نمود.

۷۸. محمد اقبال ، - رنسانس اسلام مدرن . Mohammad Iqbal 1873 - 1938

شاعر شرق ، - و انترناسیونال اسلامی .

محمد اقبال ، شاعر ملی پاکستان ، فیلسوف ، سیاستمدار ، و خداشناس اسلامی ، مبلغ یک انترناسیونال اسلامی و فلسفه محبت و عمل بود. اومدعی بود که انترناسیونال پیشنهادی اسلامی اش ، و رای مرز ، فرهنگ ، کشور ، ملیت ، زبان ، و نژاد است . او کوشش برای نوزایی و اصلاح جهان اسلام نمود و سعی کرد تا فرهنگ شرقی و اسلامی را با افکار و تمدن اروپایی با هم ادغام نماید. وی میگفت که پیام شرق ، پیام عشق و تنها راه رسیدن به شناخت حقیقت است. او در آثارش برتری اسلام بر فرهنگ غربی را تبلیغ می نمود. او برای استقلال پاکستان از زیر سلطه هند نیر کوشش کرد. اشعار وطن پرستانه او به زبان اردو ، دعوت به مبارزه استقلال طلبانه علیه سلطه هند برپاکستان هستند . سرود "هند" او شعری حماسی ملی و خلقی گردید. گرچه او خود شاهد استقلال پاکستان در سال 1947 نشد ، ولی امروزه او را پدر فکری و فرهنگی پاکستان نو بحساب می آورند. او از طبقه متوسط بود و در سال 1873 در ایالت پنجاب ، در شمال غربی هند ، در پاکستان امروزی بدینا آمد و در سال 1938 در لاهور درگذشت. وی در سال 1905 برای تحصیل رشته حقوق و فلسفه به اروپا رفت تا افکار فلسفی و ادبی اروپایی را همراه خود به پاکستان بیاورد . وی غالب آثارش را بعدها بزبان فارسی نوشت تا از آن طریق معروفیت جهانی بیابد .

مجموعه آثار او هم زیرتأثیر آثارمشاهیر ادبی غرب و هم تحت تأثیر آثار کلاسیک زبان و فرهنگ فارسی و ایرانی هستند. اوغیراز عرفان اسلامی و کتاب قرآن زیرتأثیر متفکرین غرب مانند برگسن ، نیچه ، و گوته نیز بود. وی بعدها به نقد و برخورد به آثار مارکس ، لنین ، لاک ، کانت ، شوپنهاور ، کنت ، بیرون ، تولستوی ، هگل ، اینشتین ، و برونینگ ، ازدید اسلامی پرداخت . وی از نظرادبیات غرب زیرتأثیر کتاب فاوست گوته ، کمدی الهی دانته ، و بهشت گمشده میلتنون بود. آثاراو بعدها تأثیرمهمی روی شاعران جدید زبان اردو گذاشت. او موضوع دکترایش درآلمان را "تحول و پیشرفت متافیزیک درایران" انتخاب نمود. وی در ادبیات شعرجهانی علاقه خاصی به آثارهائینه وگوته داشت ، و مخصوصا احترام خاصی برای افکار گوته داشت. و در جواب کتاب دیوان غرب و شرق گوته ، کتاب پیام شرق خودرا منتشر نمود. ابلیس و شیطان در آثار او چهرههایی شورشی در دین و اجتماع هستند. در آثار او یک منیت شخصی با مشاهیر فرهنگ غرب و جهان اسلام و چهرههای اسطوره ای مذهبی ادبی ، دیدار میکند. آثار متنوع ولی پرتضاد او شامل شعر، فلسفه ، جامعه شناسی ، و فرهنگ اسلامی هستند که خالی از تنفر به هند میباشدند. از جمله آثار او - پیام شرق ، سرودهای مذهبی ایرانی ، جاویدنامه ، بانگ درا ، بالهای جبرئیل ، بانگ اذان ، هیمالیا ، هدیه حجاز ، مسافر ، چه باید کرد ؟ ، و اسرار خودی هستند . او کتاب جاویدنامه راشاهکار خودنامید که جام جهانمای فلسفه وی نیز میباشد. این کتاب همچون کمدی الهی دانته ، کتابی است که تبلیغ رنسانس اسلامی و فلسفه عمل و تئوری اجتماعی میکند . او در آثارش به نقد و بررسی سنت مدرنیته غرب نیز میپردازد. گرچه غالب آثار او بزبان فارسی هستند ولی اشعارش بزبان اردو سروده شده اند. دو موضوع مهم دیگر آثار او ؛ رازهای شخصیت انسان ، و شوروشوق مذهبی و اسلامی می باشند.

محمد اقبال میان سالهای 1873-1938 زندگی نمود و در سال 1922 ازملکه انگلیس لقب و عنوان "جناب" رادریافت کرد. او در آثارش نه تنها برای آزادی جهان اسلام ، بلکه برای زندگی صلح آمیز میان مسلمانان و هندوهای کشور هند نیز کوشش نمود. او گرچه در آغاز به رد صوفیسم و عرفان اسلامی ، بدلیل منفعل بودنش پرداخت ولی بعدها سنت اسلام ایرانی را تبلیغ می نمود. او مبلغ فلسفه عمل و فلسفه فردگرایی نیز بود. ستون و موضوع اشعار و آثارش ، اغلب محبت ، آزادی شخصی ، و اعمال نیک میباشدند. او می خواست با وحدت فرهنگ اروپایی و سنت اسلامی ، اسلام را به اهمیت آغازین اش در صدر اسلام برساند .

۷۹. ملانصرالدین - پیش از و بعد از " مشروطیت "

یا یادی از " مولانا " ملانصرالدین !

آخرین طنزی که خلق الله درباره ملانصرالدین ساخت، این بود که بر روی سنگ مزار او بجای سال وفات او، یعنی سال 683 هجری، بطور معکوس، رقم 386 را حک نمود، تا حتی قبر او هم محلی برای خنده و سبکبالی و بی خیالی گردد و مرگ و زمان را برای دوستداران او بی اهمیت جلوه دهند. شوخی دیگر این بود که در روی قبر او یک عمامه بسیار بزرگ از سنگ مرمر ساخته اند تا به بازدیدکنندگان و زوار بفهمانند که آنجا جای غم و افسردگی نیست. -چه نیکوست گر شادی همه جا بر ماتم پیروزمیشد!

به نظر محققین ترک "مولانا" ملانصرالدین در سال 1208 میلادی (603 هجری) در روستای حورتو در حومه شهر "سفرهزار" در جنوب ترکیه دنیا آمد. او در سال 1237 میلادی به شهر اخشهر کوچ نمود و در سال 1284 میلادی در آنجا دارفانی راوداع گفت. چون پدر او روحانی روستای محل اقامت بود، او هم به رسم آنروزگار ازدوران کودکی لباس آخوندی بتن کرد. عده ای او را همعصر مولوی رومی و عده ای همعصر تیمور لنگ، حاکم جبار آنزمان میدانند، گرچه حدود یکقرن اختلاف سلیقه در مورد این قضاوت وجود دارد. در مورد شغل او هم شایعات گوناگون وجود دارد، عده ای او را معلم مکتب خانه میدانند، عده ای آخوندی سبک سر و عده ای درویشی جهانگرد، آواره و فراری بحساب می آورند. قضاوت مورخین و محققین درباره شخصیت و طنزهای او هم مختلف است، یکی او را از چهره‌های درخشان فرهنگ عامیانه و فولکلوریک کشورهای خاورمیانه میدانند، دیگری او را بعنوان سقراط توده‌ی عوام میدانند که با کمک ادبیات شفاهی از جمله طنز و نثر کوتاه داستانی، به پند و اندرز جوانان میبردازد و به پیران درس هشدار میدهد. گروه سوم او را یکی از نمایندگان فکری، اخلاق و صفات و شخصیت شرقی بحساب می آورند. طنزهای او اغلب مضمونی انتقادی، فلسفی، اخلاقی، تحریک کننده دارند که بعزت ظرافت و سادگی قابل فهم خاص و عام هستند. او در کشورهای و فرهنگهای گوناگون بانام و ویوگرافی مختلفی بین مردم معروف است. شهرت او در طی قرن‌ها و کشورهای مختلف با کمک نقال‌ها و قصه گویان حرفه‌ای، بیشتر گردید. او حتی امروزه در زبانها و لهجه‌های کشورهای بیشمار نامی ناشناخته نیست، قرن‌هاست که توده‌های بیسواد و گروه‌های باسواد شرق درباره او افسانه‌ها سرایی میکنند. او غیر از رود ولگا، در روی جزیره کریم در کشور اوکراین، در جنوب سیبری، در جنوب ایتالیا و حتی نامرزیهای کشور چین، چهره‌ای معروف است. در اغلب فرهنگها، مثل ایران، ترکیه، کشورهای عربی، آذربایجان کردستان، تاجیکستان، ارمنستان، مناطق قفقاز، یونان، آلبانی، اقلیتهای یهود، بربرهای شمال آفریقا، او بنام ملا نصرالدین، و در میان ترکهای آسیای میانه به "افندی" معروف است که به معنی آقا و سرور است. چینی‌ها هم به پیروی از ترک‌زبانان آسیای میانه به او "آ-فان-تی!" "میگویند. اعراف نیست اگر بقول شاعر بگویم که او شهره‌ی آفاق است: از استانبول تا عدن، از سمرقند تا صوفیه، از نیشابور تا قونیه، از مراکش تا پکن. در میان مهاجرین گوناگون هم او چهره‌ای آشناست؛ در میان کارگران مهاجر غرب، در نزد ارمنیان مهاجر در آمریکا، در میان یهودیان مقیم اسپانیا. غیر از طنز و نثر کوتاه، بنام ملا، ضرب المثل و جملات قصار هم آورده میشود. با آغاز صنعت چاپ، شهرت "ملا" جهانی تر شد، چون او با اتوریته نام خود، جای نام بعضی از طنزگویان فرهنگ‌های دیگر را هم گرفت. در ادبیات تاتارها: احمد آغا، در ادبیات ترکمن: کمینه، در ادبیات ازبک‌ها: نافوی، در ادبیات قرقیزها: الدقوز، و در ادبیات فارسی و عربی: بهلول بتدریج معروفیت خود را به نفع "ملا" از دست دادند. بیشترین آثار کتبی منسوب به ملا متعلق به میانه قرن 19 میلادی است که به زبانهای فارسی، ترکی و عربی نوشته شده‌اند. معروفیت او در قرن اخیر تاحدی است که در اوایل دهه 90، تلویزیون هند، یک سری از طنزهای او را به زبان هندی در سراسر کشور پخش نمود و این حاکی از آنست که هندوها و بودیست‌های شبه قاره هند هم با نام ملا آشنا هستند. در سراسر جهان، در کتابخانه‌های مختلف بیش از 30 نسخه گوناگون از مجموعه طنزهای ملانصرالدین نگهداری میشوند. قدیمترین طنزی که بصورت دستنویس مانده و به او نسبت میدهند، در سال 1625 میلادی نوشته شده. بعضی از محققین حدود 300 طنز کوتاه و بلند را به او نسبت میدهند. او اغلب یا حوادث و اتفاقات زندگی روزمره را به طنز میکشد یا افراد خسیس، حیله‌گر، دغلاکار، و دروغگو، مقدس‌نما، رشوه‌خوار، ریاکار، متظاهر به علم و دین، و دلدادگان دروغین و دمدمی مزاج را، او طاق، قضاوت رشوه‌خوار و کینه‌جو میبردازد. او به اقشار و گروه‌های مرفه‌خان و مالک، بازاری و قاضی و حکمران و به جانبداری از مردم محتاج و غریب و آواره، حمله میکند. از حاکمان بی‌آبرو انتقاد میکند یا آنان را به تمسخر میگیرد. طنز او معروف به طنز مؤثر است که بقول دهخدا میتوان آنرا جزو ادبیات "چرند و پزند" به حساب آورد. علاقه به بحث و طنز و حمله به تابوها از مشخصات آن است. حمله به تابوهایی که به علت تعصبات قومی، سیاسی و مذهبی، تنها از طریق ادبیات شفاهی و طنز محفلی، آسیب پذیر هستند. او پایه‌گذار نوعی طنز اخلاقی و پند و اندرزی است که به انتقاد از حاکمان و جباران خشن و بدنام میبردازد. طنز او خلاف طنز مرسوم در غرب، جنبه‌های منفی سیستم اجتماعی و فرهنگی را افشا میکند. او ظاهراً آدم عامی و ساده‌لوحی است که با دیدی شبه فلسفی، مسائل اجتماعی، مذهبی، سیاسی، عرفانی، عشقی، خانوادگی و غیره را به نقد میکشد و تمسخر میکند. باین وجود عده‌ای از طنزهای منتسب به او، هم بی‌معنی بودن، ساده، بی‌ادبانه، خشن و دل‌آزار، هستند. طنز او اغلب بی‌رحم، بی‌تعارف و مستقیم است ولی او با ابزار صداقت، شجاعت، سادگی و مهربانی، منظور خود را هنرمندانه میرساند. او منتقدی سازشکار و بی‌خطر نبود، او ادیبی حاضر جواب، تیزهوش، زبردست و تیزبین است که در شرایط مختلف وجود خطر را احساس میکرد و تصویری دائم متغیر بخود میگرفت تا به چنگ حاکمان و پرونده‌سازان نیفتد.

از جمله محققین طنزهای ملا نصرالدین، محقق ادیب ترک، محمد توفیق (1843-1892) میلادی است که برای اولین بار به گردآوری طنزهای ملا پرداخت. او در شناخت علمی و معرفی جهانی ملا نقش مهمی داشت و کتاب مجموعه طنز "ابو آدم و ملا نصرالدین" را در سال 1890 میلادی منتشر کرد، ولی از اوایل قرن بیستم، عده ای ناشر و سانسورچی در ترکیه دست به پاکسازی طنزهای ملا زدند، مثلاً طنزهای تند سیاسی، مذهبی، عشقی، جنسی و غیره را حذف نمودند و سعی کردند به او چهره ای ترک زبان بدهند تا بتوانند او را نماینده اخلاق، طنز و روحیه ترکی، معرفی کنند.

غیر از عامل خط و زبان مشترک برای معروفیت ملا در کشورهای عربی-اسلامی، عوامل سیاسی و تاریخی مانند قرن‌ها حاکمیت دولت عثمانی در مناطق گوناگون یا رابطه جوامع ترک زبان آسیای میانه و بعضی خلق‌های ایلات قفقاز و جاهایی که فرهنگ عثمانی-اسلامی حاکم بود، در اشاعه ی شفاهی و معروفیت طنزهای ملا نقش مهمی داشتند. در بعضی از طنزها و قصه های قدیمی تر، که از طریق شفاهی به قرن ما رسیده اند، میتوان گاهی نوعی عرفان شرقی یافت که حتا امروزه دارای رمز و راز خاص مذهبی-فلسفی هستند. ادریس شاه، صوفی ترک، در آثار پراکنده خود، ملا را بصورت یک درویش و مولا معرفی میکند. شاید به این دلیل و دلایلهای سیاسی و جغرافیایی، ترک‌های نسل قرن اخیر اصرار بیشتر به ترک نمودن ملا کردند، در حالیکه طبق نظر عده ای از شرق شناسان در اسناد و مدارک اصلی و قدیمی تر، هیچ سندی دال بر ترک بودن ملا نصرالدین وجود ندارد. اثبات دقیق تاریخی زمان، مکان و ملیت ملا نصرالدین تاکنون ممکن نشده. قدیمی ترین مجموعه ی طنز منسوب به او به زبان ترکی از لثامی چلبی (فوت 1531 میلادی)، نویسنده ی ترک است که او را هم‌عصر سید حمزه، شاعر قرن 13 میدانند. جهانگرد ترک، مولا اولیه چلبی (میان 17م) مدعی است که شخصاً از قبر ملا نصرالدین در شهر اخشهر دیدن کرده است و او را هم‌دوره تیمور لنگ (1336-1404م) میدانند. در بعضی از طنزها، ملا همراه و هم‌چادر تیمور لنگ در جنگ‌ها و شب نشینها است که دائم با تیمور کلنجر می‌رود و هر شب بیم آن دارد که او را نفله کند. گوته شاعر آلمانی باتکیه بر این ادعا در کتاب خود "دیوان شرق و غرب" در فصلی بنام تیمور، از ملا به نیکی یاد میکند.

به دلیل اینهمه گفته ها و شایعات و دلایل شوق آتش فولکلوریک و فرهنگ مردم دوستی، از اوایل قرن بیستم در ترکیه ی فعلی، قبر همان‌مما را به درست یا به غلط! بنام ملا نصرالدین واقعی پذیرفتند و در تبلیغات فرهنگی اینچنین کوشش و ذوق از خود نشان دادند. ادارات فرهنگ و جهانگردی و آثار باستانی ترکیه برای معرفی ملا به توریست‌ها و محافل علمی و دانشگاهی اروپا، امروزه بعنوان یک شخصیت واقعی و تاریخی ترک استفاده میکنند و با کمک مجسمه و قبر او سعی میکنند از نام او، چهره و شخصیت کامل و با افتخار ترک را نشان دهند، اگرچه طنزهای منسوب به ملا نصرالدین حقیقی از پایان قرن 15 میلادی در زبان ترکی وجود دارند.

گروهی از شرق شناسان، ملا نصرالدین را ادیبی عرب بنام "چوفا یا جها" میدانند که در قرن هفتم میلادی در عراق میزیسته و از سال‌های 1800 به بعد، به عللی در میان جوامع غیر عرب، نام آشنای ملا نصرالدین بخود گرفته. در ادبیات عرب، او مجنون شوخ طبع دیوانه ای است که به مزاحگویی در میان مردم میبرد. نسخه نویسان عرب قبل از صنعت چاپ، قرن‌ها طنزهای او را از طریق دستنویسی، تکثیر و پخش کرده و در کتابخانه های خلفای اهل ذوق نگهداری نموده اند. در ادبیات عرب در قرن 12 میلادی، معروفیت چوفا به اوج خود رسید. طنز معروف "دانا و نادان" یا "آنهايي که میدانند، براي آنهايي که نمیدانند، تعریف کنند" که اکنون در اکثر منابع منسوب به ملا است، اولین بار در داتر المعارف نویسنده ی عرب ساکن اسپانیا، بنام احمد ابن محمد ابن عبد ربه (وفات 940) ثبت شده. بقول این اتفاق در شهر طائف در یمن، در رابطه با محمد بن اسحاق ابن ابراهیم سیماری، معروف به ابو ال انبار (وفات 888 م) که شاعر هم مجلس خلیفه ی عباسی، ال متوکیل و ال معتمد بود، پیش آمد. با این‌وجود این طنز و داستان در قرن 16 میلادی در ترکیه به ملا نصرالدیم نسبت داده شده و به نام او راهی محافل و اذهان گردیده. اینها همه نشان میدهد که شخصیت و نام ملا در اغلب کشورهای از طریق اینگونه طنزها جا افتاده و حالت بومی و ملی آنجا را بخود گرفته و این سوء تفاهم را پیش آورده که او متعلق به آن فرهنگ و کشور خاص است.

در اواخر قرن دهم میلادی کتابفروش بغدادی؛ محمدابن الندیم، از طنزهای جالب چوفا یا ملا نصرالدین نام میبرد. فیلسوف عرب، ابن غازی، در اواخر قرن 12 میلادی مدعی است که نام کامل چوفا: ابو ال قشن دوغین ابن ثابت است، که مردی عالم و با ایمان و شوخ طبع بود. او ادامه میدهد که: این تقصیر همسایه ها و بچه های بی سرو پا محل! بود که از عالم مؤمنی مثل ابوال قشن، چهره ای طنزگو و تمسخرآمیز ساخته و او را وارد ادبیات طنز عرب کردند. محققین عرب بعضی دیگر از طنزهای ملا را به جلال الدین تاسیوتی (فوت 1505م) نسبت میدهند.

در اروپا نخستین چاپ ماشینی آثار ملا که شامل 134 طنز است متعلق به سال 1837 میلادی است که با استناد بر بعضی از دستنویسهای قدیمی تر ترجمه شده اند. در میان قشر کتابخوان اروپا، ملا از حدود سال‌های 1850 میلادی نامی آشناست. گوته شاعر آلمانی و بنیادگذار ادبیات جهانی مینویسد که ملا، تنها آدم بزرگ و شوخ مزاج نبود که دیگران را دست می انداخت، بلکه او سخور و متفکری است که کمبودها و روابط ناسالم بین انسان و جامعه در شرق را نشان میدهد. کتابی با عنوان "گنجینه ی طنزهای ملا" در سال 1855 میلادی به زبان آلمانی در اتریش منتشر شد، ولی سالها این کتاب بدلیل سانسور ممنوع گردید، چون یکی از مشاورین مسیحی پادشاه اتریش آنرا مبتذل و غیر اخلاقی ارزیابی کرده بود. نخستین محقق اروپایی آثار ملا، آلبرت ولسلکی محقق چک است که تنوع شخصیت و

طنزهای ملانصرالدین و ارتباط جهانی طنزهای پراکنده ی او در اکثر نقاط مختلف را نشان داد. او در سال 1911 مجموعه ای حاوی 555 طنز منسوب به ملا را انتشار داد. او برای تهیه این مجموعه از منابع ترکی، عربی، فارسی و از منابع بربر، صربی، کواتی، اسپانیایی، مالتی و سیسیلی استفاده نمود. در سال 1939 در شوروی سابق کتابی معروف بنام "ملانصرالدین، شورشگری اهل بخارا" انتشار یافت که با کمک از افسانه های کشورهای آسیای میانه و قفقاز، آن، ملا را انقلابی مبارز ایرانی ضد استثمار و ضد ارتجاع معرفی میکند.

بزرگترین مجموعه طنزهای ملا را محقق روس: "م.س. خاریتونوا" در سال 1986 منتشر کرد. این مجموعه شامل 1238 طنز کوتاه است که از 24 زبان مختلف، از جمله زبانهای خلقهای گوناگون منطقه کوهستانی قفقاز و جمهوریهای آسیای مرکزی کمک گرفت. میخائیل گورباچف هم در سال 1985 در جلسه شرکت برای خلع سلاح در پاریس با کمک طنزی از ملا و در انتقاد از ژورنالیستها میگوید: داستان ما مانند داستان ملانصرالدین است که همراه پسرش هر جوری سوار الاغ میشد، مورد سرزنش و بازخواست رهگذران و روستائیان قرار میگرفت، تا اینکه آنها در انتهای راه مجبور میشوند، الاغ را خود حمل کنند تا از شر مزاحمت دیگران راحت شوند!

اسناد و مدارک موجود امروزه شخصیت تاریخی و واقعی ملا را گاهی چنان متناقض معرفی میکنند که حتی میشود به وجود او شک نمود. در هر مقطع از تاریخ، تعییرات محلی و بومی بر روی نام و طنز و بیوگرافی او نباید دست کم گرفت. در بعضی از محافل علمی-تحقیقی از او فقط تصویری یکجانبه نشان داده شده و در پیام او جذابیت و انتقاد و ظرافت فکر و اخلاق شرق مورد بی توجهی واقع شده. او سنبل و مغناطیسی برای جذب و تصاحب طنزها و قطعات نثر کوتاه در جوامع شرق است. سؤال این است که آیا میتوان با کمک اینگونه طنزهای کوتاه که غالباً از طریق شفاهی به دوران ما رسیده اند، از نظر تاریخی و جغرافیایی، ملیت ملا را تعیین کرد؟ آیا ممکن است شخصی را که در زمانها، مناطق، خلقها و زبانهای گوناگون، محبوبیت یکسانی دارد به ملت و کشور و دین خاصی نسبت داد؟ به این دلیل شاید بهتر است که ملا، شخصی عام و جهانی بماند و به کشور و فرهنگ خاصی نسبت داده نشود تا بتوان بدون پیشداوری از نقش متنوع تاریخی و استعداد ادبی اوسودبرد. در زبانهای گوناگون آسیایی، آفریقایی و اروپایی، صدها طنز به او نسبت میدهند و در آغاز هر تحقیقی تعیین هویت او باز هم مشکل تر میشود و به نقل طنزی از او: بهتر است آنهایی که جریان را میدانند، برای آنهایی که آنرا نمیدانند، تعریف کنند!

و به نظر محققین چپ، او یک ماتریالیست منتقد و خوشبین اینجهانی است که برای آزادی بیان و اندیشه دست به یقه ی حاکمان و مقدس نمایان شد و گاهی باید احتیاط میکرد تا نفع نشود، چون پیش از او، چه تعداد از اهل ذوق و ادب که از طرف جباران و مرتجعین، مهره شورشگر و کافری خوردند و پوست پر از کاه آنان را به دروازه شهرهای قرون وسطایی نیاویختند تا آنهایی که دیدند برای آنهایی که ندیدند تعریف کنند، تا از این طریق رعب و وحشت اندازند و منتقدین را به سکوت و سازش و فرار وادار کنند یا به مصاحبه تلویزیونی بکشانند. جامعه مردسالار هم در این بلبشوی تاریخی بیکار ننشست و طبق اصل "هرکس زورش به هر کی میرسد" ذوق و شوخ طبعی هنری بخرج داده و در صدها طنز خودساخته ی با مزه و بی مزه، با غرض و بی غرض، نام ملا را بهانه نموده و به تقلید از او به تمسخر زنان و هموعان پرداخت. دهقانان، روستائیان، عشایر و کارگران ساده دهات و شهرها، هنوز که هنوز است خلاف جوانان مدرن شهرها و فشر روشنفکر، طنزهای ملا را ساده و قدیمی و بی معنی و ارتجاعی و ملال آور میدانند، بلکه همچون گذشته معنی و طنز خاص پوشیده در آنها را قدر می نهند. حتی سالها پیش در شهر پکن در چین، گاهی در یک روزنامه دیواری عصر، به زبان چینی و اوغوری، طنزهای او به خوانندگان معمولی و ساده معرفی میشد و آنها شاید اغلب، خود یا زمانی آشنا، را در آن طنزها باز می یافتند.

۸۰. آن هایی که پیش از ما "مقاله" نوشتند، ونه شعرا!

M.E. Montaigne > 1533- 1592

مونتنی، نویسنده فرانسوی را، پدر مقاله نویسی در غرب، در 450 سال پیش می نامند. او خالق ژانری ادبی-فلسفی بنام مقاله بود و با مجموعه "مقالاتش" نه تنها ژانری جدید بلکه تحولی فکری از زمان عصرنو تا زمان حال را موجب شد، گرچه درجایی گفته بود که محتوای تمام مقالاتش، خود وی هست. فلسفه اومانیسم فرانسوی با نام مونتنی شروع شد و در کنار دکارت، او از پایه گذاران فلسفه جدید بود، گرچه بعضی از منتقدین او را "فیلسوفی غیرفلسفی" نام گذاشتند. با وجود اینکه مقالاتش اغلب غیرسیستماتیک و اتوبیوگرافیک گونه هستند، ولی آنها حاوی سبک درخشان نویسنده گی وی میباشند. او در مقالاتش با سبکی آزاد، افکار خود را پیرامون موضوعاتی مانند: ادبیات، هنر، سیاست، تربیت، دولت، جامعه، دین و یا مسایل روزمره چون: رفاقت، شکنجه و یا در مخالفت با تعقیب دگراندیشان بیان نمود. مهمترین موضوع آثارش، دفاع از شرف و حیثیت انسانی و آزادی دگراندیشی بود. او تحمل دگراندیشان را بزرگترین صفت و تقوای دینی و اخلاقی میدانست. مونتنی با فلسفه شک گرایي اش به مخالفت با مکتب مدرسین اسکولاستیک قرون وسطا پرداخت. خردگرایی و شکاکي او را بر اساس فلسفه رواقی، مخصوصاً اپیکور میدانند. او در مخالفت با زنجیرهای مذهبی و فنودالی به دفاع از آزادی شخصی پرداخت. مجموعه مقالاتش صد سال بعد یعنی در سال 1676 از طرف واتیکان ممنوع

شدند ، و این اقدام کلیسایی موجب شد که روشنفکران روشنگر بعدی ، از آنزمان تا امروز به نقد و اهمیت به آثارش بپردازند. یادداشتهای ادبی روزانه او نیز سند مهمی از سیر تاریخ اندیشه از اواخر دوره اومانیسم فرانسوی هستند. جمله معروف فلسفی اش به تقلید از پیرون ، اندیشمند یونانی، این بود که پرسید : " ما چه میدانیم؟".

مونتینی را میتوان يك اخلاق شناس دانست تا يك اخلاقگرا. او بجای وصف اخلاق، اصول رفتار و کردار انسان را مورد توجه قرار داد و در عوض آموزش درسهای اخلاقی، به انسانشناسی پرداخت. مونتینی پایه گذار اخلاق شناسی فرانسوی نیز به شمار می آید. موضوع آثارش اغلب انسان است، چون به نقل از او: "هر انسانی، اینه انسانیت جامعه است". گروهی از اهل نظر، آثار او را بخشی از تئوری و نظریه شناخت و یا فلسفه زندگی به حساب می آورند. مونتینی می نویسد که وظیفه فلسفه آنست که ذات و ماهیت انسان را روشن نماید. او یکی از منتقدین فرهنگ زمان خود بود و به سیاست استعماری و اشغالگرانه آنزمان اروپا در قاره تازه کشف شده آمریکا ، اعتراض کرد و نابودی بومیان و سرخپوستان از طریق مهاجمین اسپانیایی را ، بربریت نامید.

آثار مونتینی، تکانی اجتماعی برای جنبش روشنگری فرانسه آنزمان گردید. او خواست که میان اخلاق و فرهنگ باستان و عصر جدید پلی بزند و از انسان گرایی در مقابل سیاست تفتیش عقاید کلیسایی دفاع نماید. مونتینی کوشید با کمک فلسفه باستان یونان به مبارزه با اسکولاستیک مدرسین بنیادگرا بپردازد. صاحب نظران چپ ، او را مبارزی مسالمت جو و روشنفکر نماینده منافع بورژوازی نوپا، در مقابل نظام فئودالی و مسیحیت مذهبی میشمارند. مونتینی به شکل رئالیستی و واقعگرایانه به شرح زندگی فردگرایانه پرداخت و در آثارش به مبارزه با : اتوریته، دگماتیسم و جزم گرایی، و بنیادگرایی ارتجاعی ارتدکسی، پرداخت. کتاب چهار جلدی "مجموعه مقالات" وی شامل بیش از هزار صفحه است.

مونتینی همچون هراکلیت میگفت که چون جهان ذهن و عین دائم در حال تغییرات است، بنابراین آن قابل شناخت نیست. او ادعای شناخت حقیقی جهان را دیوانگی روشنفکرانه نامید و با تکیه بر نظرات فیلسوفی بنام سنکا گفت که به فرهنگ گذشته و سنتی باید با دیدی انتقادی نگریست. شك گرایی مونتینی نقطه عطفی در زمان عصر روشنگری شد. از جمله جنبه های فلسفه شك گرایان این بود که گفتند دانش و عمل انسان نسبی و غیر پایدار میباشد. او همچون طرفداران فلسفه رواقی میگفت که انسان نباید از مرگ وحشت داشته باشد، چون ؛فلسفه یعنی مقدمات آشنایی با مرگ. او شناخت حقیقت مطلق و دلایل آفرینش جهان را غیرممکن دانست و خواهان جدایی عقل از ایمان گردید و مکتب ایده آلیسم را به شارلاتانی، حيله و فریب خلق الله ! متهم نمود. او به عادلانه بودن ذاتی انسان ، نیز متاسفانه شك داشت . مونتینی را میتوان یکی از اجداد فلسفه وجود ، یا اگر بیستنیسیالیسم دانست.

نام اصلی میشل مونتینی (M.E. Montaigne 1533-1592)، میشل ایکوام بود . او سیاستمدار، حقوقدان، فیلسوف، و اومانیسم بود. پدرش از تاجران شراب، ماهی، و مواد رنگرزی، زمان خود بود که بدلیل ثروت کافی، از طرف پادشاه فرانسه، لقب اشراف گرفت و توانست قصری باشکوه بخرد. مادر مونتینی گویا از یهودیان مهاجر پرتغالی به فرانسه بود. به سبب رفاه خانوادگی، مونتینی بجای تربیت مذهبی کلیسایی، یا نظامی و ناسیونالیستی، از تربیتی اومانیستی روشنفکری، برخوردار شد. او در زندگی شاهد جنگهای مذهبی اواخر قرن 16 فرانسه شد. مقالات او را تصویری رنگین از زندگی اش بشمار می آورند. یکی از آثار مشهور او خاطرات سفرهایش به آلمان، ایتالیا و سویس بود. مونتینی چند سالی نیز شهردار شهر بوردو در فرانسه شد، ولی دعوت هاینریش چهارم برای مقامی درباری را رد نمود و به کار نویسندگی و تئوریک در قصر خود پرداخت. از جمله دیگر مبارزات او مخالفت با سازمانهای اجتماعی-سنتی مانند : ازدواج، کلیسا، تاجگذاری و غیره بود. دلیل آشتی مونتینی با موضوع مرگ را، حوادث ناگوار زمانش مانند: شیوع طاعون، وجود جنگ، آدم کشی و آتش سوزی ، یا وقایع خصوصی زندگی اش مانند : مرگ 5 فرزند خردسال و بیماری سنگ کلیه او میدانند.

میشل مونتینی، یکی دیگر از معلمان خودرا، سقراط نامید. او پیش از روسو ، خالق یکی از روشهای تعلیم و تربیت در غرب بود. استفاده بیشمار او از نقل قولهای دوره باستان را ، میتوان آینه عقاید شخصی او دانست. پاسکال ولی از جمله مخالفان سرسخت مونتینی بود. او آثار مونتینی را ضد مسیحی و خودخواهانه نامید. تأکید مونتینی روی آزادی فرد، این سوء تفاهم را بوجود آورد که عده ای او را به جنون خودبینی و خودپرستی متهم کنند. اندیشمندان انگلیسی، مخصوصا فرانس بیکن و شکسپیر، از تحسین کنندگان آثار مونتینی بودند. بحث های مونتینی پیرامون مقوله های زندگی و پیری، باعث تحسین باکون شد. از جمله دیگر طرفداران مقاله نویسی مونتینی، میتوان از : ولتیر، روسو، ژید و نیچه نام برد. نیچه میگفت که برای تحمل جهان انسان باید با مونتینی دمخور و همخانه گردد، و بحث های مونتینی پیرامون مرگ، موجب علاقه انسان به ادامه زندگی میشوند، چون او به خواننده درس مقاومت برای ادامه زندگی میدهد. نیچه خود را از جمله خوشاوندان فکری مونتینی دانست و او را همچون شوپنهاور، از آموزگاران کبیر انسان غربی دانسته و صداقت او را قابل تحسین شمرد. استفان تسواپک، مونتینی را یکی از پیشاهنگان مدرنیته و دانش نو دانست که در مقابل تاریخ اندیشی زمان خود قد علم کرده بود. و گونه هم گویا از قلم و عقاید مونتینی به شگفت آمده بود.

بعد از حمله هوایی چند جوان عرب به دو برج سنبل پیشرفت اقتصاد امریکا و کشته شدن هزاران نفر، در غرب، اسلام سیاسی مورد توجه ناگهانی قرار گرفت. کودکان 30 میلیون مسلمان ساکن اروپا که تا آن زمان اسلام را بطور غیررسمی و غیرسیستماتیک در حفره و حیره گاراجها و خرابه ها می آموختند، مورد توجه برنامه ریزان آموزشی مقامات غربی قرار گرفتند.

چون در قانون اساسی غالب این کشورها به جدایی دین از سیاست تاکید شده، در بعضی از ایالت‌های کشورهای فوق تصمیم گرفته شد که بجای آموزش دین غیرمسیحی، برای خارجیا درس اخلاق را عرضه و پیشنهاد کنند. غالب اینگونه کتابهای آموزشی مدارس ولی پیرامون رفتار و کردار عملی و روزانه فرد است و نه پایه دانش تئوریک آنان.

در فهرست کتاب دانشگاهی " مفاهیم مهم فلسفه اخلاق "، نوشته گرهارد شوپنهاوزر ولی به عنوان های ذیل پرداخته شده است - اخلاق و فلسفه اخلاق، ارزشها و معیارها، آزادی و عدالت، خودگردانی و سعادت، حقوق انسانی و جهانگرایی اخلاقی، وظایف و اجبارها، سیاست و فلسفه اخلاق، عقل عملی و غیره.

کانت میگفت که رفتار و عمل اخلاقی، عقل عملی و تصمیم شخصی آزاد است. نیچه مهمترین خصوصیت اخلاق را اجبار طویل آن میدانست، به این دلیل هدف نیچه تغییر ارزش ارزشها بود. در فلسفه امروزی جوامع بورژوازی شکایت از سقوط ارزشها، بخش مهم انتقاد از فرهنگ است. داستایوسکی و نیچه هزینه کلانی پرداختند چون سنوال نمودند، آیا اگر خدایی نبود، انسان اجازه انجام هر عملی را داشت؟

چپ ها میگفتند اخلاق بورژوازی در خدمت استثمار طبقاتی است ولی اخلاق کمونیستی در خدمت مبارزه طبقاتی پرولتاریا و ساختمان جامعه کمونیستی است. هابرماس انتقاد گفتمانی را یک فلسفه اخلاقی گفتمان میداند. طبق گزارش افلاتون در باره سقراط، او میگفت که هیچکس غیراخلاقی رفتار نمی کند اگر امکان و جایگزینی مناسب تری داشته باشد.

در نظر سقراط افلاتونی، عمل اخلاقی، رفتاری عقلگرایانه است، هیچکس آگاهانه ضد اخلاقی رفتار نمی کند. در بحث های امروزی فرهنگ غربی، کلمه اتیک یونانی را مترادف فلسفه اخلاق میدانند. نیکولاس لوهمن، جامعه شناس آلمانی میگفت که " اتیک " همان تئوری انعکاس علم اخلاق است.

در فلسفه اخلاق پیرامون اصول اخلاق، دلایل و موارد استفاده آن بحث میشود. از جمله ارزشهای اخلاقی فرهنگ غرب، به شجاعت و نجابت و رفتار و کردار نیک اشاره شده. افلاتون خالق روشنفکری اخلاقگرایانه بود. ماکیاولی، تئورسین علم سیاست، در سال 1513 گفته بود که هدف وسیله را توجیه میکند. او اخلاق را جدا از سیاست مورد قضاوت قرار داد.

هگل میگفت، اخلاقگرای، درونگرایی اراده است. وی مدعی بود که جامعه بورژوازی میدان نبرد منابع و علایق خصوصی فردگرایانه است، یعنی مبارزه هر کس علیه هر کس. لیبرالها خلاف هگل رقابت در جامعه را مفید میدانستند. مفهوم آزادی فلسفه سیاسی روسو، منظور مفهوم آزادی و خودگردانی فلسفه کانت بود.

هورستر، فیلسوف زمان حال میگوید که حق بدون عدالت غیرممکن است. نیچه سعادت را در تملک نداشتن یک خانه شخصی میدانست! فروید لذت را ستون تلم کوششها از جمله کوشش در راه سعادت میدانست. او میگفت که خدا حین خلق بشر به مقوله سعادت او نیندیشید. مکاتب مادی اپیکوری اخلاق را میتوان اعتراض به فلسفه عقلگرایانه زمان خود دانست. فلسفه همیشه مدعی طرح نظریه سعادت در چهارچوب فلسفه اخلاق بوده است.

۸۲. موسی میمندی، فلسفه و تاریخ یک قوم سامی.

Moses Maimonides 1134- 1204

میمندی نه ایرانی بود و نه مسلمان بلکه یک اندلسی عرب یهودی.

بارهامنابع گوناگون اشاره کرده اند که قوم یهود بدلیل 2000 سال آواره گی و بی وطنی دارای ادبیات و فلسفه ای یکدست و خاص خودنیست یعنی ادبیات آن وابسته به ادبیات کشورمیزبان و فلسفه آن نقدهایی هستند که فیلسوفان یهودی بر فلسفه یونان، فلسفه اسلام و فلسفه اروپا نوشته اند. مشهورترین فیلسوف یهودی موسی میمندی (ابن میمون؟) یک اسپانیایی عرب بود که در سال 1134 در اندلس اسپانیا بدنیا آمد و در سال 1204 میلادی در قاهره درگذشت. او پزشک خصوصی دربار سلطان صلاح الدین ایوبی بود. وی همچون ابن رشد اهل قرطبه و همدوره او بود و چون سایر متفکران ایرانی و عرب آن زمان تحت تاثیر فلسفه ارسطو و افلاتون بود. میمندی غیر از کتاب انجیل و سنت یهودی زیر تاثیر فلسفه عربی یعنی ابن سینا و فارابی بود و خود تاثیر مهمی روی فیلسوفان یهودی مانند کوهن، ماندلشتام، س. میمون، اسپینوزا، مکتب اسکولاستیک مدرسن و عرفان غرب از خود بجا گذاشت. کوشش میمندی در آنجا بود که خواست سنتزی از عقیده یهودی و فلسفه ارسطویی را به نفع یک دین عقلگرای خالص بوجود آورد. اسپینوزا فیلسوف دیگر یهودی کوشید تا آن دین را اصلاح نماید.

فیلسوف دیگری پیش از میمندی بانام سلیمان ابن جیبرول (1020-1081) خالق کتاب " منبع زندگی " است. میمندی میگفت که تنها فلسفه قادر به شناخت انسان است. مهمترین کار میمندی سیستماتیک نمودن آثار روحانیون و رابین های یهودی پیش از خود، پیرامون دین یهود بود. وی میگفت که شناخت انسان در علوم تجربی نباید موجب دوری وی از دین گردد. این نظریه میمندی بعدها روی متفکران اسلامی اثر

گذاشت. وی مینویسد که ماده بطورعام فقط بعد از وحدت بافرم، هستی می یابد و پیش از آن فقط یک امکان و ظرفیت است. توصیه دیگر میمندی این بود که میخواست تافلسفه زیرتعبیرواحی الهی قرارگیرد. موسی میمندی نماینده الاهیات منفی به روش خلف است. جمله مشهور او این بود که نوشت: "من میدانم خداچه چیزهایی نیست". در نظر او خدا ماورای مقوله های زبان، شناخت و جهان قرار دارد. او خالق آثاری عبری، و عربی-یهودی است، از آنجمله: تکرار کتاب تورات، آثاری پزشکی، رهبر و روشن فکران سرگردان فلسفی، آثاری پیرامون اخلاق، شناخت خدا، و کتاب شناخت. او در شاهکارش یعنی در کتاب "رهبر و روشن فکران گمراه فلسفی" میکوشد تا دین را با علوم تجربی ثابت کرده و دین و عقل را با هم آشتی دهد. او در آنجا به روشن فکری اشاره میکند که نمیتوانند میان عقیده و دانش تصمیم بگیرند. وی در آثارش جویای رابطه دستورات دین یهودی در کتاب تورات با فلسفه یونانی است.

الفیای زبان سامی در 1500 سال پیش از میلاد بوجود آمد که به سبب سادگی بر الفبای هیروگلیف و خط میخی برتری داشت. غالب آثاری یهودی به زبان کشور مقیم و یامیزبان یعنی زبانهای عربی، آرامی، یدی اسلاوی، اسپانیایی و غیره نوشته شده اند.

بر اساس اشاره تاریخ، قوم اسرائیل یکی از اقوام سامی در شهر "اور" در بین النهرین در عراق بود که 1800 سال پیش از میلاد راهی سرزمین موعود یعنی کنعان در فلسطین گردید و در سال 1250 پیش از میلاد سرانجام مقیم فلسطین شد. در منابع دیگر تاریخ کوچ آنان به فلسطین را سال 1400 پیش از میلاد قید کرده اند. از سال 1220 پیش از میلاد قوم اسرائیل با این نام وجود داشته است. قوم یهود از اجداد ابراهیم است، پدر این قوم یعقوب نام گرفته است. نوه ابراهیم یعنی یعقوب در یک سال قحطی زده پسران خود را به مصر فرستاد تا مواد غذایی تهیه کنند. یوسف برادر آنان در دربار فرعون قبالا به رفاه و شغلی رسیده بود. فرعون از برادران یوسف خواست که آنان نیز در مصر بمانند ولی بعدها طی حوادثی قوم یهود در مصر به اسارت درآمد. در سال 1220 موسی توانست آنان را از اسارت مصر نجات دهد و به کنعان بازگرداند و در پای کوه سینایی 10 دستور و قانون الهی دین یهود را به آنان اعلام نماید. موسی نه تنها قاضی و پیامبر بلکه آزادیخواهی بود که قوم خور آزاد نمود. او مدعی بود که روی کوه سینایی قوانین کتاب تورات به وی وحی شده اند. دوجای دوره باستان قوم یهود؛ کورش هخامنشی و موسی پیامبر بوده اند. در زمان دو پادشاه یهود یعنی داوود و سائول آنان دارای سرزمین خاص و مستقل خود شدند و در دوره سلیمان فرزند داوود آنان به رفاه اقتصادی رسیدند.

بعد از مرگ سلیمان در سال 925 پیش از میلاد کشور آنان به دو بخش اسرائیل در شمال و یودا در جنوب تجزیه شد. این دو بخش شمال و جنوب سرزمین کنعان در فلسطین سالها به مبارزه با هم پرداختند. در سال 722 پیش از میلاد یعنی دو قرن بعد از مرگ سلیمان، دولت آسور شمال کنعان را اشغال نمود و 30000 یهودی را به اسارت درآورد. در سال 587 یودا یعنی جنوب کنعان را دولت بابل به اشغال درآورد و یهودیان را به بین النهرین برد. کورش هخامنشی در سال 538 آنان را از زندان آزاد نمود و به کشورشان بازگرداند. حاکمی بنام "نبوقدنظار دوم" پادشاه بابل، اورشلیم پایتخت کنعان جنوبی را نابود نمود گرچه دولت مصر از حکومت یهودی جنوب کنعان در مقابل دولت بابل حمایت نمود. 1000 سال پیش از میلاد نخستین دولت یهودی در زمان دویادشاه بنامهای داوود و سائول بوجود آمده بود ولی بعد از مرگ سلیمان فرزند داوود، سرزمین کنعان به دو بخش اسرائیل و یودا تجزیه شد.

تاریخ تشکیل مفهوم یهودیت را قرن 6 پیش از میلاد در زمان تبعید در بابل بشمار می آورند. دین یهود قدیمی ترین دین تک خدایی و دارای کتاب تورات، کتاب مقدس یهودیان است. تورات به زبان عبری یعنی آموزش، خدا در دین یهود، یهوه نام دارد. کتاب دیگر یهودیان تلمود است. موسی، پیغمبر یهودیان متکی به وحی و کتاب تلمود، مدعی دینی جهانی و نجات بخش شده بود. یهودیان خود را قومی برگزیده میدانند چون یهوه خدای آنان، قوم یهود را برای مسئولیت نجات بشریت برگزیده بود. در کتاب تورات قوانین کتاب تلمود توضیح داده شده اند، و پرهیزکاران بدلیل اطاعت از دستورات یهوه بعد از مرگ به بهشت میروند. دین یهود به سبب اصرار روی پیروی از قوانین الهی شدیداً ادعای اخلاقی و اجتماعی بودن می نماید.

آواره گی یهودیان در سال 135 میلادی به سبب سرکوب شورش اورشلیم توسط رومیان بود. آنان بعد از فرار به خاورمیانه و جنوب اسپانیا یعنی جایی که اعراب و اسلام تحت تاثیر فلسفه ارسطو و افلاتون بودند، وطنی تازه یافتند. یهودیان با اعتقاد به خدایی واحد یعنی یهوه میان خود و سایر خلقهای باستان که چند خدایی را باور داشتند، فرق گذاشتند. قرنهای سیستم فئودالی اروپا بحرانهای اجتماعی خود را محصول ریا خواری یهودیان در غرب معرفی میکرد و هر از گاهی به تعقیب و آزار آنان می پرداخت. از سال 1492 بعد از میلاد مهاجرت یهودیان از اروپا به خاورمیانه و آمریکا آغاز گردید. جنبش روشنگری، هومانیسسم، و انقلابات فرانسه و آمریکا موجب حقوقی برای یهودیان اروپا در قرون اخیر گردید. پیروان دین یهود امروزه حدود 13 میلیون هستند که 6 میلیون آنان در اسرائیل و 7 میلیون آنان در آمریکا زندگی میکنند.

نجیب محفوظ، پیش از مرگ!

پیش از اینکه نجیب محفوظ نویسنده مصری چندی پیش فوت نماید، وی حدود 44 رمان مشهور نوشته بود. او در سال 1911 میلادی در قاهره بدنیا آمد و بعد از پایان دبیرستان به تحصیل فلسفه در دانشگاه پرداخت، سپس به شغلی اداری در دانشگاه و سازمان اوقاف کشور مصر مشغول گردید، چون به نقل از او: در کشورهای عقب افتاده، هنر نویسندگی یا هنرمندی، قبل از هرگونه خلاقیتی نیاز به یک شغل نان آور دارد. مبارزات سیاسی و جنبی او از دوران جوانی علیه استعمارگران انگلیس و سلطنت پادشاهی فاروق شروع گردید. اگرچه او از قشر مرفه شهروند قاهره بود ولی در آثارش به توصیف مشکلات همه انسانهای اطراف خود پرداخت. او در طول عمر طولانی خود فقط دو بار کشورش را ترک نمود. او غیر از رمان و داستان، چند

فیلمنامه نیز نوشت. اودرسال 1988 جایزه ادبی نوبل را از آن خود نمود. مشهورترین اثر او کتابی است با عنوان (بچه های محل ما). بعد از اعلان جایزه نوبل برای او، موجی از اخبار موافق و مخالف پیرامون او در رسانه های جمعی مصرخس گردید. گروه های بنیادگرای اسلامی ادعا کردند که او بدلیل انتقاد از دین، رعایت و تبلیغ معیارهای استتیک و زیبایی شناسی هنری غرب، و پخش و نشر سازشکاری اجتماعی و سیاسی بین روشنفکران عرب و طرفداري از پروسه صلح بین مصر و اسرائیل، این جایزه را از غریبه ها بعنوان پاداش دریافت نموده است. بدلیل اینگونه تبلیغات منفی، در سال 1994 سوء قصدي به جان او انجام گرفت که نزدیک بود به مرگ او منتهی شود. نقد ادبی چپ بر این باور بود که نجیب محفوظ در آثارش، برای آخرین بار و به طریق بنیادین و برای همیشه با دین تصفیه حساب نموده است! شاید غیر از دلایل بیماری و کحولت، به سبب پخش اینگونه نظرات و ادعاها بود که نجیب محفوظ در جشن دریافت جایزه نوبل شرکت نمود و تنها برای حصار، پیامی کتبی فرستاد. او نخستین نویسنده ی عرب زبان و از محدود دریافت کنندگان نوبل غیر مسیحی و غیر یهودی ادبیات است. گرچه از سال 1943 در مصر جایزه ای برای بهترین رمان سال تعیین شده، ولی قشر روشنفکر افراطی، سالها هنر رمان نویسی را پرحرفی خاله زنانه ای برای شکم سیرها بحساب می آورد. نجیب محفوظ در زمینه ادبیات عرب خود را زیر تاثیر منابع اسلامی نیز میدانست. از جمله اعترافات طنزآمیز او در حضور روزنامه نگاران این بود که بستن کراوات را هیچگاه یاد نگرفت و بهترین غذای مورد علاقه اش، سوپ آب لوبیا است!، همانطور که جالب ترین ژانر ادبی برای او مطالعه رمان است. از جمله ابرازهای ملی گرایی او این بود که میگفت: گرچه خلق مصر از نظر صنعت از قافله جهانی عقب افتاده ولی از نظر فرهنگی از ابرقدرتهای اتمی پیشرفته تر است!، به نظر، او این تمدن و فرهنگ مصر بود که پیش از هفت هزار سال پیش، حتی قبل از یونانیها، به کشف و خلق خدا و وجدان پرداخت. از نظر موضع سیاسی، او خود را بخشی از جناح چپ جنبش ملی مصر میدانست! و بسته به محفل شنوندگان اطراف خود، گاهی از سوسیالیستهای تخیلی سیصدسال پیش فرانسه و گاهی از ظهور مسیحیایی امام مهدی عسکری دفاع میکرد، گاهی بازگشت بدوران پرشکوه و جلال اهرام فرعون مصر و گاهی خواب صدر اسلام را میدید!، در "مانیفست" خود که اغلب در حضور روزنامه نگاران و معمرین امنیتی لباس شخصی بیان میکرد، تاکید مینمود که او نه تنها به اسلام اعتقاد دارد بلکه به سرزمین پدریش عشق میورزد، اتحاد ساکنین مصر را میخواهد و آزادی وحدت دنیای عرب را دارد، طرفدار عدالت و برابری است، به آزادی و دموکراسی احترام میگذارد، از عقل و منطق در رفع مشکلات کمک میگیرد، جویای حقیقت است و در آثارش از هنر و زیبایی و لذت ناشی از آنها دفاع میکند.

او از اوضاع جوامع اسلامی گله و شکایت می نمود و میگفت که به علت بیسوادی حاکم، اکثر مردم حتی نمی توانند تصویری از شغل نویسنده داشته باشند و فکر میکنند که نویسندگی نوعی بازی و سرگرمی و توطئه گری کناهکارانه است. او مشهوریت نویسندگی خود در دوران جوانی را مدیون سید قطب میدانست. او سید قطب را یکی از اولین و معروفترین منتقدین ادبی کشورهای عربی میدانست. سید قطب بعدها بعلت عضویت در سازمان اخوان المسلمین و اقدام جهت سرنگونی جمال عبدالناصر در سال 1966 اعدام گردید.

نجیب محفوظ در آغاز فعالیت ادبی خود تصمیم گرفت چهل رمان پیرامون مصر باستان و فراز و فرود فرعون تا بنویسد تا جنبه های ملی تاریخ مصر را به نمایش بگذارد. جنبش ملی و استقلال طلبی سالهای 1920 تا 1930 موجب علاقه روشنفکران و نویسندگان به دوران باستان در ادبیات شده بود و رمانتیکها ی اجتماعی، ترمیم و بازسازی "قناتها" را راه نجات کشاورزی کشورهای "شرق ال اوسط" با آب و تاب خاصی پیشنهاد می نمودند. نقد ادبی به سه رمان اولیه او نام بامسمای "مکتب فرعون" داد. او با گزارشهایی از "عهد حجر" میخواست مرهمی برای زخمهای جدید ساکنین جلگه های اطراف رودخانه ی نیل بیابد ولی بعد از مدتی دست از نوشتن رمانهای تاریخی کشید و به موضوعات روز جامعه اطرافش پرداخت. محفوظ بعد از دوره رمانهای تاریخی، به نوشتن آثار رئالیستی و واقعگرایانه پرداخت و در ریش رمان جدید، زندگی، تغییر و تحولات طبقه متوسط شهری مصر را از زمان جنگ جهانی اول به نمایش گذاشت. ادب شناسان اینگونه آثار او را تحت تاثیر ادبی نویسندگان قرن 19 اروپایی، از جمله والتر اسکات میدانند. محفوظ با اعتقاد عمیق انساندوستی، به خلق رمان و داستان و فیلمنامه پرداخت. او از پایه گزاران ادبیات مدرن غرب نیز است، گرچه ادبیات جدید عرب، دهها سال زیر تاثیر داستان نویسی بوده. خلاف سایر کشورهای عربی، در مصر از سال 1940 علاقه به رمان نویسی در بین اهل قلم آغاز گردید و حتی از طرف وزارت فرهنگ، سالانه جایزه ای برای بهترین رمان سال، تعیین گردید. در آثار نجیب محفوظ، جبر و اختیار، دومقوله فلسفه ی اسلامی، مدام در حال نبرد باهم هستند. پرسشهای فلسفی در آثار او اغلب منتهی به آزادی عملی نمودن نوعی سوسیالیسم تخیلی ادبی میشوند. اتفاقات سرنوشته، بخش دیگری از موضوع آثار او را تشکیل میدهند. سرنوشته در آثار او، دشمنی است که حتی اربکار بردن خشونت و زور نیز خودداری نمی کند. از نظر سبک ادبی، او از یک کاربردن لهجه ها و گویش های عامیانه و محلی در آثارش خودداری نموده و تنها زبان گرماری ادبی را بکار میبرد. لوپس اسود در این زمینه خطاب به او گفته بود که اگر نویسنده ای نتواند و یا نخواهد از لهجه ها و گویشهای عامیانه در آثارش استفاده کند، بهتر است که دست از نویسنده گی بردارد و سراغ "آهنگری" برود. نجیب محفوظ، بزرگترین دشمن هنر را تقلید و کپی کردن چشم بسته میدانست، او میگفت که آزادی در جامعه موجب شکوفایی علم و فرهنگ و آموزش میشود. به نظر او ادبیات باید مسایل اجتماعی را برای خواننده بصورت هنری و جذاب درآورد، چون هنر و ادبیات موجب جلای شخصیت انسان، رضایت

روحی، صداقت و صفای قلبی، میشوند. به عقیده او فرهنگ اغلب کشورهای شرق، چنان قوی و زیباست که آنها نباید ترسی از هجوم فرهنگ غرب صنعت زده داشته باشند. او در رابطه با فرهنگ اسلامی به نقل از داستانی میگفت که در جنگی با سپاهیان دولت بیزانس که سپاه اسلام پیروز شده بود، مسلمانان، اسیران جنگی خود را با چند صد کتاب مربوط به فرهنگ و تمدن یونانی در زمینه های علم و پزشکی و فلسفه مبادله نمودند، گرچه یقیناً آنها میدانستند که آن کتب، باقیمانده و نتیجه فرهنگ و تمدن دوران "جاهلیت" و خدانشناسی دوران باستان بود. نجیب محفوظ خود دوستدار آثار : دیکنز، مولیر، سوفوکلس و شکسپیر بود. آثار اجتماعی و واقعگرایی انتقادی او خواننده را بیاد داستانهای مویساد و چخوف یا رمانهای توماس مان و داستایوسکی، می اندازند. و در ادبیات جهان، او آثار : تولستوی، کافکا، پروست، جویس، ایسن، فلوربت، استاندال، سارتر، کامو، همینگوی و فاکنر را فراموش نشدنی میدانست.

۸۳. هیچکدام تان رابیندارت- تاگور نشد . Rabindranath Tagore 1861 – 1941

شاعر ، واسطه ای میان فرهنگ شرق و ادبیات غرب.

رابیندارت تاگور (1861-1941) ، شاعر و فیلسوف هندی، برنده جایزه نوبل ادبیات سال 1913 و خالق شعر، رمان، درام، مقاله، داستان کوتاه، ناول، و جملات قصار، واسطه ای بود میان فرهنگ شرق و غرب. او گرچه از خانواده ای زمیندار و ثروتمند؛ ولی با فرهنگ بنگالی، برخاسته بود، در آثارش به مبارزه با فئودالیسم و کلنیالیسم و سیستم کاستی هند پرداخت. او یکی از کلاسیکهای ادبیات بنگالی و یکی از نویسندگان ادبیات جهانی است که به مخالفت با امپریالیسم انگلیس پرداخت.

از طریق او برای نخستین بار جایزه نوبل به یک غیراروپایی اعطا گردید. چون آن زمان دریافت جایزه نوبل اقدامی به شناخت فرهنگ آسیایی نیز بود، او از این طیف نماینده فرهنگ آسیایی شد. کمیته نوبل دلیل اعطای آن جایزه به وی را : " به سبب زیبایی ویشاشیت ادبی در شعرش که در لباس ترجمه، بخشی از ادبیات غرب شد " اعلان نمود. او از این راه موفق به زدن پلی میان ادبیات مردمی اروپایی و فرهنگ سنتی هند گردید. اروپا با کمک آثار او با ادبیات هند آشنا شد.

تاگور در آثار فلسفی-سیاسی اش غیر از استقلال هند، خواهان ترقی اجتماعی بود. شعر او روی سنت قدیمی و خلقی ادبیات هند بنا گردیده است. او در تمام ژانرهای ادبی خالق آثار فراموش نشدنی بود. از جمله صفات آثارش: ساده گی زبان، شرح دقیق و رئالیستی زندگی انسانهای معمولی و ساده است. او در شعرش از واژهها و استعارههای محدودی استفاده میکرد. آثارش منعکس کننده هومانیتی عمیق، میهن پرستی، جهانوطنی، و ایمان نامتناهی به ترقی بشریت است. او در آغاز، آثارش را به زبان بنگالی می نوشت و بعد خود، آنها را به زبان انگلیسی ترجمه می نمود. تصویر جهانی که او در شعرش میدهد، در میان بنگالها تبدیل به یک دین شده بود. چون او در دوران کودکی در میان کاخ و قصرهای مرفه رشد نموده بود، بعدها در آثارش غیر از عشق به آزادی و راز و رمزها، یک نوستالژی رمانتیک نسبت به دوردستها و کشورهای خارج دیده میشود. او در آغاز تحت تاثیر رمانتیک نو اروپایی- و در پایان تحت تاثیر مکتب ادبی اکسپرسیونیسم بود.

آندره ژید در سال 1914 معروفترین کتاب شعر او را یعنی "قربانی ترانه " را به زبان فرانسوی ترجمه نمود. بیت درباره ترجمه انگلیسی این کتاب گفته بود : " من آنرا روزها همراه خود در ایستگاه راه آهن و در اتوبوسهای دوطبقه و در رستورانها همراه خود داشتم، چون آن به شرح جهانی می پردازد که من مدتها در جستجوی اش بودم ". شعر او تحت تاثیر فلسفه و الاهیات برهمایی دارای خصوصیات عرفانی، و رمانتیک است. او با کمک دیالوگ هایی میان خدا و انسان، خدا را گاهی معشوق و گاهی آقا و ارباب خطاب میکند. تاگور در زمینه نقاشی، موسیقی و فیلم نیز آثار مهمی از خود بجا گذاشته است. بعدها او افسوس روزهایی را می خورد که بطور ناشناخته میتوانست بمیان مردم برود و هنوز الاهه الهام خلاقیت شاعرانه او را ترک نکرده بود.

تاگور گرچه در 17 سالگی برای تحصیل به انگلیس رفته بود، غیر از مبارزه علیه استثمار، جنگ و فاشیسم، بعدها به شرکت در جنبش استقلال طلبانه هند علیه استعمار انگلیس پرداخت. او در آثارش خواهان آشتی با سنت فرهنگی هند گردید. تاگور در تمام مسائل سیاسی و اجتماعی زمان خود شرکت کرد و چون گاندی با حرف و عمل خواهان مبارزه ضد استعماری و پیشرفت اجتماعی در هند بود. وی گرچه از خانواده ای مرفه بود، مدافع انسانهای استثمار شده، مخصوصاً دهقانان گردید. وی خواهان بلند نظری و آزادی سیاسی و مذهبی میان مردم نیز بود. تاگور بعد از جنگ جهانی اول با سخنرانی هایی که پیرامون صلح در کشورهای مختلف نمود، خواهان دوستی خلقها باهمدیگر شد و با احساس احتمال جنگ جهانی دوم به موضع گیری ضد فاشیستی و ضد آلمانی پرداخت. او در ولایتش پایه گذار مدرسه و دانشگاهی شد که خواهان عملی شدن ایده آلهای شرق و غرب در آن گردید. زمانیکه تاگور شنید که گاندی در سال 1920 خواهان مبارزه با استعمار اروپائیان شده، گفت: " چه طنز سرنوشت گونه ای که من در این سوی اقیانوسها، در آمریکا، خواهان برادری فرهنگهای شرق و غرب میان خلقها میشوم و گاندی در وطن خواستار مبارزه با خارجیان گردیده است ". در سال 1921 گاندی شخصا به دیدار او رفت.

تاگور از دوران کودکی سفرهای گوناگونی به اروپا و آمریکا نمود، گرچه در انگلیس تحصیل رشته حقوق را ناتمام گذاشته بود. بعد از سفر به شوروی در سال 1930 گویا عملی شدن پاره ای از ایده آلهای خود را در آنجا میدید. وی در لندن با مشاهیر ادبی آن زمان انگلیس مانند شاول، بیت، پاوند، و راسل آشنا شد. 157

ترانه مشهور او حین سفری 16 ماهه در سال 1912 به انگلیس و آمریکا نوشته شدند. تاگور از خانواده ای بنگالی-برهمایی و پدرش یکی از اصلاح‌گرایان دین هندویی بود. او حین اداره زمینها و بناگاههای ملکی پدری با فقر و نیازمندی مردم معمولی آشنا شد. مدرسه ای که او در سال 1901 بنیاد نهاده بود، بعدها یکی از دانشگاه‌های معتبر هند گردید.

گرچه در دهه‌های 10 و 20 قرن گذشته در غرب یک تاگور گرایی بوجود آمده بود، بعد از جنگ جهانی دوم، او قدری فراموش شد. از جمله موضوعات شعرا و غیر از طبیعت و عشق، یک نوستالژی نسبت به خدا دیده میشود. خالق نزد او وحدتی سنبلیک از فلسفه و عرفان بود. او در رابطه با عشق بخدا حتا خالق اشعاری شبه اروتیک است و عشق به طبیعت او به سبب عشق به خدا است. در اغلب دیالوگهای شاعرانه او با خدا، غیر از عرفانی رمانتیک، افسرده گی و غم احساس میگردد. در وطنش او را دهها سال همچون انسانی مقدس بحساب می آوردند. وی از اینکه انسان کامل و متعالی نیست، به شکایت و زاری می پردازد. دلیل جذابیت شعرش غیر از رابطه با ایده آلیسم فلسفی، به سبب بازی زبانی میان فضایی اروتیک و ایده آلیسم فلسفی میباشد. در سال 1950 شعر "تو حاکم روح تمام انسانها هستی" سرود ملی هند گردید.

از تاگور میان سالهای 1914-1921 حدود 20 کتاب در زمینه های شعر، نمایشنامه، داستان، رمان، مقاله و اتوبیوگرافی منتشر شده است. مجموعه آثار ادبی-فلسفی او به 28 جلد میرسند. آثار وی به اغلب زبانهای زنده جهان ترجمه شده اند، از آنجمله: رمان گورا، نامه هایی از روسیه، خانه ایستاده گی، غروب آفتاب قرن، بحران تمدن و صنعتی شدن، زمانیکه روح ام آزاد شد، باغبان، هدیه ای عاشقانه، بخواب روح، شب ارضا، سنگهای گرسنه، پرندة سرگردان، اتحاد بشریت، و قربانی شعر، هستند. در کتاب "بحران تمدن و صنعتی شدن" او به محکومیت امپریالیسم می پردازد. در رمان "گورا" او مبارزه ضد استعماری هند را توصیف می کند. در کتاب "زمانیکه روح ام آزاد شد" وی به شکایت علیه فاشیسم در جنگ داخلی اسپانیا می پردازد. غیر از اینها، از او حدود 2000 تابلو نقاشی و 2000 آهنگ از ترانه هایش نیز با مانده است.

۸۴. رونالد بارت که بود ؟

Roland Barthes 1915-1980

فلسفه ساختارگرایی، چپ نبود.

رونالد بارت، نویسنده، فیلسوف، جامعه شناس، ادیب، منتقد فرهنگی، روانشناس، زبانشناس، و معنی شناس فرانسوی از هواداران و نمایندگان فلسفه ساختارگرایی در کنار اشتراوس، دریدا، فوکو، لاکان، و آلت هوسر است. او یکی از موضع گیران حوادث ادبی فرانسه ضد راسین بود که میگفت چون امکانات زیادی برای تفسیر و تاویل ادبیات وجود دارد، پس ادبیات قابل تعریف نیست.

رونالد بارت نه تنها تحت تاثیر شدید آثار نیچه بود بلکه او در تمام آثارش خود را با نوشته های برشت نیز مشغول نمود. وی میگفت که نویسندگی پدیده ای اجتماعی است. رونالد بارت را میتوان نماینده فضا و زندگی فرهنگی فرانسه بعد از جنگ جهانی دوم دانست. مشهوریت تئوری علامات و نشانه های او چنان جهانی بود که دانشمندان و نویسندگانی مانند امبرتو اوکو را نیز تحت تاثیر خود قرار داد. او از طریق مقالات درخشانش به طرح نظریه علامات و نشانه های زبانی و ادبی پرداخت.

بارت زیر تاثیر برشت نوشت که تئاتر نه جای هنرپیشگی بلکه جای هنر تماشایی و آموزش مبارزه اجتماعی است و تئاتری که قوانین استتیک برشت را رعایت نکند یک شبه تئاتر است. او همچون یاکوبسن و زاوسه اشتغال به مارکسیسم و تئاتر برشت برای اش مهم بود. امروزه ادعا میشود که او در مقالاتش منقد سرسخت ایدئولوژیها بود. وی میگفت که میان روابط اجتماعی قدرت و جهان مصرف یک ارتباط زنجیره ای وجود دارد. او رسانه ها را مقصر سیستم اشاعه بت ها و کالاهای مصرفی و مد میدانست. در نظر او چون هر زبانی روی یک سیستم و ساختاری سوار شده، داشتن یک زبان غیر بتی، غیر اسطوره ای و غیر مصرفی مشکل است و هر چیزی را که جامعه برای یک هدف خاص مناسب بداند بصورت بت و اسطوره در می ید.

رونالد بارت توانست از طریق تجزیه و تحلیل طنزآمیز بت ها و اسطوره ها در جامعه سرمایه داری مرز میان فرهنگ مسئول و فرهنگ مبتذل را مخدوش نموده و خوانندگان زیادی بیابد. در تکامل تئوری علامات زبانی، فردیناند زاوسه یکی از شاگردان او بود.

مورخین چپ مینویسند که ساختارگرایی یک فلسفه پایان بورژوازی است که در فرانسه رشد نمود و ضد تاریخ گرایی و دیالکتیک تاریخی بود. در ساختارگرایی ما شاهد تضاد بورژوازی امروزی با مسیر قانونمندی تاریخ هستیم. این فلسفه خود زیر تاثیر فلسفه زندگی، فلسفه وجود، پدیده شناسی، فروید گرایی، کانت گرایی و مثبت گرایی است. ضعف این جریان فلسفی در آنجاست که سیستم و متد را بصورت علم زبانشناسی، جامعه شناسی و فرهنگ شناسی مطلق می نماید. چون ساختارگرایی مدعی است که آن تنها علم است، پس تفسیری ناقص از ساختار واقعی دارد. در فرانسه غیر از علم زبانشناسی، ساختار گرایی، متد و روشی عمومی برای علوم دیگر از جمله انسانشناسی شد.

رونالد بارت در سال 1915 در فرانسه بدنیا آمد و در سال 1980؛ همچون آلبرت کامو، و در یک سانحه اتوموبیل کشته شد. پدر او نیز در جنگ جهانی اول در دریای شمال جان خود را از دست داده بود. وی

در دوران جوانی در دانشگاه به تحصیل ادبیات فرانسه و ادبیات کلاسیک یونان پرداخت . عنوان پایاننامه دانشگاهی او " ترازوی یونانی " بود .
از جمله آثار او - عشق به نوشتن ، نقد روایتی آثار ادگار آلن پو ، قطعاتی پیرامون زبان عشق ، در باره من ، ماجراجویی معنی شناسی ، زبان مد روز ، بت های روزانه مانند مد و ادبیات تبلیغی روی شانه های ایدئولوژی خرده بورژوازی ، انبارک روشن ، و غیره هستند .
ساختارگرایی در دهه 60 قرن گذشته زیر تاثیر یاکوبسن در فرانسه و بعدها زیر تاثیر روان پژوهی لاکان و نقد مارکسیستی آلت هوسر ، نقد پدیده شناسی و هرمنوتیک بوجود آمد . نمایندگان ساختارگرایی در فرانسه ، انسانشناسی لوی اشتراوس ، ایده های فوکو ، و نقد ادبی رونالد بارت بودند . امروزه ادعا میشود که آغاز جنبش دانشجویی سال 1968 ، ناقوس مرگ مکتب ساختارگرایی بود .
ساختارگرایان از نظر تئوریک ، بت پرستی کالایی و اسطوره گرایی را راستگرایانه میدانند و میگویند آوانگارد هیچگاه نتوانست منقد واقعی بورژوازی بشود چون روشنفکران آن از این طبقه بودند و یا از نظر مالی از آنجا تامین میشدند ، و بقول گورکی چون خرده بورژوازی از شناخت خود ناتوان است ، آن اغلب جانبدار ایده های فاشیستی میشود .

۸۵. تئوری روسو ، دولت روبسپیر .

اعدام روبسپیر ، خودکشی روسو . Rousseau, Jan-Jacques 1712 – 1778

ژان ژاک روسو یکی از نمایندگان مهم روشنگری فرانسه در قرن 18 بود . تئوری دولت و تئوری تربیتی او تاثیر مهمی روی کانت ، هردر ، گوته ، شیلر هگل ، فیشته ، و مارکس گذاشت . روسو را امروزه یکی از جاده صاف کن های فکری انقلاب فرانسه میدانند . او یکی از نظریه پردازان اصلی انقلاب فرانسه بود . روسو به سبب مبارزه سیاسی علیه شاه و روحانیت مسیحی سالها تحت تعقیب فرار گرفت و محکوم به زندان شد . بر اثر اینگونه فرار، آواره گی و تعقیب ها او در پایان عمر جنون گرفت و سرانجام دست بخودکشی زد. پیش از مرگ روسو ، روبسپیر یک دانشجوی انقلابی رشته حقوق به ملاقات او رفته بود . روبسپیر بعدها خود بعد از بقدرت رسیدن و اعمال خشونت علیه مردم ، از طرف دیگران به زیر گیوتین فرستاده شد و اعدام گردید . روبسپیر مغز رهبری انقلاب فرانسه پیش از پیروزی انقلاب ، در شهر کوچکی وکیل دعاوی شده بود . حکومت کوتاه مدت روبسپیر نخستین کوشش عملی برای اجرای نظریه های روسو بود . روسو خود پیش از روبسپیر به سبب انتقاد از کلیسا ، دربار و مسیحیت، به زندان محکوم شده بود . او سالها در کشورهای مختلف اروپا در تبعید و مهاجرت زیست . روسو در کتاب اتوبیوگرافیک " اعترافات " به شرح آواره گی زندگی سیاسی خود پرداخته است . مجلس فرانسه حتی یکبار دستور به آتش زدن نوشته های روسو داد . روسو یکی از آموزگاران تعلیم و تربیت مدرن عصر جدید اروپا نیز بشمار می آید .

او در آثارش برای عملی نمودن یک بهشت غیرکمونستی ، حذف مالکیت خصوصی در جامعه را پیشنهاد نمود . او نه تنها روی سوسیالیسم تخیلی فرانسه بلکه روی سوسیالیسم انقلابی مارکس نیز اثر گذاشت . کانت بعدها او را نیوتون جهان اخلاق در غرب نامید . در زمان شکوفایی عقلگرایی دوران روشنگری ، او تاکید خاصی روی اهمیت طبیعت و احساسات پاک و لطیف انسانی نمود . وی میگفت که مالکیت خصوصی نه تنها موجب ذوال اجتماعی ، تنفر ، حسادت ، و رقابت منفی میشود بلکه نخستین مالکیت های خصوصی در تاریخ بشر موجب جنگ و قتل انسانها شده اند . در نظر روسو انسان ذاتا نیکوسرشت است ولی قوانین جامعه طبقاتی فئودالی و بورژوازی موجب توحش او شده اند . غالب آثار روسو حاوی تئوریهایی پیرامون انسان ، جامعه ، و دولت هستند . روسو مخالف تولید کالاهای غیرضروری و لوکس بود . او مینویسد که اگر جامعه از خدایان تشکیل میشد ، حکومت دلخواه آنان نظام دمکراتیک میبود .

مهمترین اثر روسو یعنی کتاب " قرارداد اجتماعی " اثری است پیرامون فلسفه سیاسی دولت و اصول قوانین دولتی . این کتاب در زمان انقلاب فرانسه ، کتاب مقدس رهبران انقلاب شده بود . محتوای این کتاب بیشتر شبیه نظرات هابس است تا نظرات جان لاک . روسو چون خود شهروند ژنو در سوئیس بود ، نظراتش پیرامون دولت ایده آل شبیه به شهر-دولت های یونان باستان هستند . او مدعی بود که دمکراسی، مناسب شهر- دولت ها، و اریستوکراسی مناسب کشورهای با جمعیت متوسط ، و نظام پادشاهی مناسب کشورهای وسیع و پرجمعیت است . برای روسو نظام عادل و برابر مهمتر از اجرای اصول دمکراسی در یک جامعه بود . بعدها اشاره شد که نظام های توتالیتر دنباله رو نظرات روسو و نظام های دمکراتیک دنباله رو نظرات جان لاک بوده اند . و فلسفه روسو مورد استفاده هگل برای دفاع از اریستوکراسی پروبوسی شده است . روسو نه تنها خالق سیستم های فکری و فلسفه سیاسی بلکه پدر جنبش ادبی رمانتیک در آلمان و فرانسه نیز بود . روسو بعدها اعتراف نمود که از طریق آثار پلوراخ طرفدار جامعه اسپارت در یونان باستان بوده است .

روسو نه تنها خود را شاگرد افلاتون میدانست بلکه تحت تاثیر کتاب تربیتی جان لاک، کتاب مشهور تربیتی خود یعنی " امیل " را نوشت . او در آنجا مدعی است که هدف تعلیم و تربیت در یک جامعه آزاد باید خلق انسانهای عقلگرا ، مستقل ، متقی و سعادتمند باشد ؛ انسانهایی که مهربان ، باگذشت ، بلند نظر ، مدارا و انتقادی باشند . او در این کتاب تربیتی ، فلسفه دین خود را نیز مطرح نمود . روسو میگفت که دین وابسته به جغرافیا نیز است مثلا دین عربی و دین رومی نشانه های جغرافیای دارند ؛

در اولی گوشت شتر می خورند و گوشت خوک را حرام میدانند ، و در دومی گوشت خوک را می خورند و گوشت شتر را نمی شناسند . در یکی شیره انگور حرام است و در دیگری شیره خرما را نمی شناسند . او بازگشت به دامن طبیعت را توصیه میکرد چون رشد بدون کنترل علم و هنر را موجب ذوال آداب و رسوم و اخلاق جامعه میدانست . در فلسفه اجتماعی و فرهنگی روسو ، آموزش از طبیعت نقش مهمی دارد ، با این وجود او مخالف آتیه ایسم و ماتریالیسم دیدرو بود .

روسو در سال 1712 میلادی در سوئیس بدنیا آمد و در سال 1778 در فرانسه درگذشت . پدرش ساعت ساز بود، و او خود شغل مس کاری را آموخته بود . روسو بعد از 23 سال زندگی با کلفت خصوصی اش ، با وی ازدواج نمود ، گرچه او 4 فرزند خود را تحویل خانه های بچه های بی سرپرست داده بود . روسو گرچه در آغاز همکار گروه دایره المعارفی بود ولی بعدها با همه آنان به مشاجره پرداخت و تنها گردید . از جمله آثار روسو - ریشه نابرابری میان انسانها ، گفتاری در باره علم و هنر ، و بحثی پیرامون حکومت در لهستان ، هستند . در میان ایده آلهای روسو ، طبیعت نقشی مهمتری از نقش فرهنگ دارد .

روسو آنزمان نماینده یک جریان بدبینی فرهنگی بشمار می آمد . شیلر میگفت که سقراط را سوفسطائیان اعدام نمودند و روسو را مسیحیان وادار به خودکشی کردند . روسو مینویسد که اعمال اراده جمعی بالاترین نشانه استقلال و خودمختاری در یک دولت است . او میگفت که دولت باید خلق ، و خلق باید دولت شود . نه تنها کانت بلکه رمانتیک های اروپایی بعدها برای او احترامی خاص قائل شدند . روسو غیر از ادیبان روی فیلسوفانی مانند کانت ، فیشته ، هگل و مارکس نیز تاثیر گذاشت . او را در تاریخ فرهنگ بشر ، پیامبر دوره ادبی آلمان یعنی " طوفان و هجوم " نیز میدانند. روسو نه تنها به انتقاد از نویسندگان دایره المعارفی پرداخت بلکه خود را رقیب ولتیر نیز میدانست . اگر برای ولتیر ، عقلگرایی و روشننگری مهم بود ، برای روسو توجه به قلب و احساسات ، ارزش خاصی داشت . راسل با انتقاد شدید از خصوصیات شخصی روسو مدعی شد که هیتلر و استالین را میتوان شاگردان روسو ، و چرچیل و روزولت را میتوان شاگردان جان لاک در تئوری سیاسی بحساب آورد .

۸۶- سارتر ؛ فلسفه از طریق ادبیات

Jean-Paul Sartre- 1905 - 1980

سارتر ، یکی از روشنفکران قرن گذشته غرب

ژان پاول سارتر، نویسنده و فیلسوف فرانسوی، پسرعموی آلبرت شوایتزر، نیکوکار مشهور سوئیسی بود. او نه تنها نماینده مکتب اگزیستانسیالیسم فرانسوی و یکی از اخلاقگرایان واقعی زمان خود بلکه یکی از روشنفکران چپگرای قرن گذشته نیز بحساب می آید. سارتر همچون کامو و نیچه از جمله اگزیستانسیالیستهای آتیه ایست اروپایی است . وی مذهبی بودن را، خودکشی فلسفی نامید. در مرکز فلسفه هستی و وجودگرایی او، آزادی مشخص انسانی قرار دارد. وی میگفت که انسان از لحظه تولد به آزادی محکوم است. او فلسفه خود را هومانیزم واقعگرایانه نام نهاد. وی تنها معنی زندگی اش را در کار نویسندگی میدید. آزادی، مفهومی مرکزی و اصلی در فلسفه او بود. غیر از هوسرل و هایدگر، نظرات او متکی به عقاید کیرکه گارد، یاسپارز و هگل نیز هستند. او از پایه گذاران فلسفه وجود فرانسه بشمار می آید.

سارتر، مارکسیسم اگزیستانسیالیستی خود را بدون دگم بحساب می آورد. او هومانیزم را منبع مشترک مارکسیسم و فلسفه هستی گرایی دانست و مارکسیسم را فلسفه زمان خود معرفی نمود. اگزیستانسیالیسم او آتیه ایستی بود. او فلسفه اگزیستانسیالیسم را تبدیل به یک جنبش فکری بین المللی نمود. سارتر ایمانی خاص به تحلیل مارکس از سرمایه داری داشت. در زمان سارتر فلسفه وجودگرایی فرانسه در غالب کشورهای غرب، فلسفه مد روز شده بود. او مینویسد که انسان نباید به هیچ سازمانی مانند : خدا، اخلاق، و حقیقت، باور داشته باشد. او در پایان عمر تحت تاثیر نظرات فروید نیز قرار گرفت. گروهی از منقدین چپ او را نماینده یک فلسفه ذهنی و فردگرایانه میدانند که در آن اعتراضات روشنفکران خرده بورژوا علیه جامعه غیر انسانی امپریالیستی بیان میشوند، فلسفه سارتر در نظر آنان تاثیر مهمی روی نظرات رویونیستی زمان اش از خود بجا گذاشت چون سارتر در پایان عمر در لباس چپگرایانه، موضعی ضد کمونیستی و ضد استالینیزم روسی بخود گرفته بود.

سارتر، غیر از سه اثر فلسفی، خالق آثاری ادبی در زمینه های : رمان، نمایشنامه، مقاله، و بیوگرافی نیز بود . از نظر ادبی او تحت تاثیر: آندره ژید، داستایوسکی، و ویکتور هوگو، است و به نقد آثار: بودلر، مالر، و فلور، پرداخت. سارتر میگفت که نثر، وسیله بیان مناسبی برای واقعیات سیاسی است، نه شعر که تحت تاثیر تابیدیه زبان قرار دارد. او با موضعی انتقادی نسبت به شعر، مسئولیت پیامبران ای برای فرم های جدید نثر قائل بود. سارتر در یکی از آثارش با کمک تجزیه و تحلیل خود، موجب نوزایی اتوبیوگرافی نویسی در قرن بیست نیز بود. وی کوشید تا در آثارش: مسئولیت، آزادی، و تنهایی انسان را به نمایش بگذارد و میگفت که آبرورد بودن زندگی نباید موجب غیر اخلاقی بودن انسان شود چون انسان مثلن میتواند با کمک نویسندگی به مسئولیت خود عمل نماید.

سارتر گرچه در سال 1958 با ورود نیروهای شوروی به مجارستان، با کمونیسم قطع رابطه نمود و از حزب کمونیست فرانسه خارج گردید، ولی در فعالیتهای سیاسی اش همیشه از موضع چپ ها حمایت می نمود. او در مبارزه با امپریالیسم و دفاع از حقوق انسانی، همیشه در نزدیکی کمونیسم قرار داشت. وی از دهه 60 میلادی قرن گذشته وارد فعالیتهای سیاسی برای چپ های فرانسوی شده بود . او به محکوم نمودن سیاست استعماری فرانسه در ویتنام و الجزایر نیز پرداخت. سارتر اعتراف نمود که در طول یک

سالی که در زمان جنگ جهانی دوم در زندان فاشیست های آلمانی بود، از فردگرایی به جمعگرایی تمایل پیدا نموده است.

در نظر سارتر، تنها تجربه اصلی انسان مدرن، تهوع او از هستی است چون در جهان امروزی حتا در دین نمی توان یک معنی برای زندگی یافت و انسان تنها دلیل هستی خود را در: اتفاق، پوچی، و آرزو بودن، می بیند. او تولد خود را حتا یک تهوع ضروری نامید، و مینویسد که انسان یک " حرص پوچ " است که در جستجوی هستی میباشد. امروزه گروهی از منقدین مدعی هستند که نظرات بدبینانه سارتر را باید در رابطه با عواقب جنگ جهانی دوم و اشغال فرانسه از طریق آلمان دانست، همانطور که فلسفه هایپدگر؛ آموزگار او، محصول شکست آلمان در جنگ جهانی اول بود. سارتر در جای دیگری مینویسد که فرقی بین هستی انسان و آزادی او وجود ندارد، چون آزادی همچون رعد و برقی ناگهانی با تولد انسان، به او اصابت می نماید. در نظر سارتر آزادی انسان، برخورد با مفهومی بود که موجب استقلال فرد از خودش گردید.

سارتر اشاره میکند که از دوران نوجوانی آرزو میکرد که روزی کتابهایی بنویسد که همچون پروانه هایی رنگین روی قفسه های کتابخانه ملی فرانسه بنشینند. محتوای غالب آثار او، تنهایی انسانی است که بر اثر آگاهی از هستی پوچ و بی معنی، بوجود می آید، به این دلیل کلیسای واتیکان از سال 1948 ممنوعیت نشر بعضی از آثار او را ایتالیا را اعلان نمود.

از جمله آثار ادبی و فلسفی سارتر: دیوار، اسیران، تهوع، جامعه بسته، شهیدان بدون قبر، فاحشه محترم، دست های آلوده، نمایشنامه مگس ها، در پشت درهای بسته، شیطان و خدای عزیز، بیوگرافی فلوربت، رمان 4 جلدی راههای آزادی، هستی و نیستی، بازی تمام شده، کلمات، ادبیات چیست؟، علیه بی عدالتی، نقد عقل دیالکتیکی، کمونیست ها و صلح، نکراسف و ضد کمونیست های فرانسه، و آیا اگزیستنیسیالیسم انسانی است؟، می باشند.

سارتر در سال 1905 در خانواده ای بورژوا در فرانسه بدنیا آمد و در سال 1980 در آنجا درگذشت. چون پدرش در جوانی درگذشت، سارتر نزد پدر بزرگ و مادر بزرگ اش رشد نمود. یکی از نصیحت های مادر بزرگش این بود که انسان نباید در زندگی به چیزی بچسبید، بلکه مدام جاری باشد و سر بخورد، نه اینکه جایی ریشه بزند. او کتابخانه پدر بزرگش را همچون عبادتگاهی میدانست که میتوانست عطش او به کتاب را خاموش کند. سارتر در تمام عمر کوشید تا خود را بخشی از پرولتاریا بداند چون از ریشه های بورژوازی خود شرمگین بود. او بین سالهای 1952 تا 1956 عضو حزب کمونیست فرانسه شد. و در سال 1964 بدلیل سیاسی از دریافت جایزه نوبل برای ادبیات خودداری نمود. سارتر در پایان عمر بدلیل نابینایی بین سالهای 1973-1980 از نویسندگی دست کشید ولی در فعالیتهای اجتماعی فعال ماند. امروزه ادعا میشود که بدلیل رواج نظرات پست مدرن در فرانسه، عقاید سارتر محبوبیت خود را در میان قشر کتابخان از دست داده اند.

سارتر و خانم سیمین دوبوار از پایه گذاران زندگی زن و مرد، ولی بدون ازدواج باهم در غرب هستند. آندو علنا به رد تک همسری پرداختند و قرار گذاشتند تا روابط عاطفی و عشقی خود با زنان و مردان دیگر را آشکارا به اطلاع همدیگر برسانند .

۸۷. ادبیات تبعید غرب – یکی خودکشی کرد، دیگری وزیر فرهنگ شد .

ادبیات – فرار از فاشیسم ، مهمان استالینیسم .

Stefan Zweig 1881- 1942, Arnold Zweig 1887 – 1968

استفان تسواایگ و آرنولد تسواایگ، خلاف تصویر پیشین من، نه تنها برادر نیستند بلکه هم وطن نیز نبودند. استفان، نویسنده اتریشی است که 10 سال بعد از فرار از فاشیسم، بدلیل بربریت آن در اروپا، در برزیل خود را کشت. آرنولد ولی نویسنده ای آلمانی است که به به قدرت رسیدن فاشیسم به فلسطین آن زمان مهاجرت کرد و بعد از پایان جنگ جهانی دوم، به آلمان شرقی رفت و بدلیل هواداری از مارکسیسم ، در آنجا وزیر فرهنگ گردید. استفان از نظر سیاسی یک لیبرال مشروطه خواه اروپایی و آرنولد، یک سوسیالیست جهانوطن بود. هر دو ولی یهودی تبار بودند که خود را هومانیست بشمار می آوردند. پدر استفان یک کارخانه نساجی و پدر آرنولد یک کارگاه زین اسب سازی داشت. در مراسم خاکسپاری استفان دولت برزیل آن زمان بدلیل مشهوریت جهانی وی اعلان عزای ملی نمود ، و بعد از مرگ آرنولد در آلمان شرقی، او را در قبرستان مشاهیر بخاک سپردند. من در زمان نوجوانی بارها نام استفان تسواایگ را روی جلد کتابهای پشت و پشته و پشته و پشته و پشته ها دیده بودم ، ولی از نام آرنولد تسواایگ خاطره ای ندارم. احتمالاً بدلیل سوسیالیست بودن وی، آثار او در دوران شباب! من، ترجمه نشده بود.

استفان تسواایگ تحت تاثیر امپرسیونیسم شهر وین، سمبولیسم فرانسوی، و رمانتیک نو، در آغاز خالق آثاری از جمله اشعاری بود. آثار داستانی و روایتی او ولی تحت تاثیر تحلیل روانشناسی فروید می باشند. او در دهه 20 قرن گذشته یکی از پر خواننده ترین نویسندگان آلمانی زبان جهان در داخل و خارج از کشورش بود. خودکشی او که خود را شهروند هومانیست اروپایی میدانست، را به سبب حضور بربریت فاشیسم و جنگ جهانی در آن زمان میدانند.

وی در دانشگاه به تحصیل فلسفه، ادبیات و زبانهای رومی پرداخته بود. او کوشید تا ادبیات را در خدمت تفاهم خلق ها قرار دهد و واسطه ای میان انسانها، فرهنگها، شود و به منظور این هدف به معرفی و ترجمه آثار ادبی کشورهای دیگر پرداخت. او خود را مانند آراسموس هلندی، "انسان میان روی" می

دانست. و در جنگ جهانی اول با کمک نویسندگان مشهوری چون: هرمان هسه، جیمز جویس، و رومان رولان، به تشکیل انجمنی برای دفاع از صلح پرداخت. ماکسیم گورکی بعد از ترجمه وسیع آثار او در شوروی گفته بود: " فکر کنم تاکنون کسی مثل او درباره عشق این چنین مهربان ننوشته باشد". امروزه اشاره میشود که سرنوشت اومثالی است برای تازدی یک هومانیسیم جهان وطن صلح خواه در آن زمان. آثار او نماینده یک انترناسیونالیسم ادبی-شهروندی هستند. او با زبانی آهنگین در آثارش اهمیت خاصی برای مونولوگ های قهرمانان قابل بود.

در آثار او در مقابل اراده فرد، اراده قوی تاریخ قرار دارد. او ولی بجای دیدن پروسه های: اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی،- از جامعه و تاریخ تفسیرهای روانشناسانه می نمود. استفان تسواپیک در جنگ جهانی اول به کشور سوئیس و در جنگ جهانی دوم، به انگلیس و برزیل پناهنده و تحت تاثیر عواقب جنگ جهانی اول، پاسیفیست شده بود. توماس مان او را مهمترین محصول روشنفکری جنگ جهانی اول دانست. مادر استفان از خانواده ای بانکدار بود و او بدلیل رفاه مالی، به نویسندگان بیشمار در سالهای تبعید کمک نمود. چون فاشیسم و دیکتاتوری به نابودی: ایده های انسانی، عشق، آموزش، ترقی و تحول فکری پرداخت، خودکشی استفان تسواپیک را، توماس مان، پیروزی موقت فاشیسم بر روشنگری دانست.

او غیر از ترجمه آثاری از بودلر و بن جانسون و بیوگرافی هایی پیرامون ماژلان، کازانووا، فروید، و ماری استوارت، خالق زندگینامه هایی درباره: داستایوسکی، بالزاک، استاندال، نیچه، تولستوی، دیکنز، هلدلین، و کلابست نیز بود. او اینگونه مشاهیر را غولهای ادبی غرب نامید.

استفان تسواپیک کوشید تا در مقابل قهرمان پرستی تاریخی فاشیسم، به معرفی شخصیت های انسان دوست تاریخ فرهنگ بپردازد. از جمله آثار او: لحظه تولد انسانیت، جنون احساسات، بی صبری، عشق اریکا خانم، خانه ای در کنار دریا، جهان دیروز، رازهای سوزان، زن کم حرف، ترس، بازگشت لنین به روسیه با قطار آلمانی، نوول شطرنجی، سیم تار نقره ای، یوسف فوخه، درمان از طریق فکرو فرهنگ، نمایشنامه پرمیانس، مهندسان جهان (بالزاک، داستایوسکی، دیکنز)، بیوگرافی امیل فرهانز، و غیره هستند. عنوان پایان نامه دکترای او در جوانی: ریشه های مدرنیته فرانسوی، بود.

آرتولد تسواپیک، نویسنده آلمانی، خالق آثاری اجتماعی، انتقادی درباره جامعه امپریالیستی زمان خود بود. او در آغاز به انتقاد شدید از نظام شاهنشاهی ویلهلم آلمانی پرداخت و در پایان تحت تاثیر مارکسیسم، آثاری خلق نمود.

او گرچه مهمترین نویسنده چپ لیبرال اواخر دوره وایمار در آلمان بود، در آغاز تحت تاثیر تحلیل روانشناسانه و امپرسیونیسم مینوشت ولی بعدها سوسیالیست و مارکسیست شد که برای یک نظام اجتماعی هومانیستی کوشش می نمود. آرتولد تسواپیک در آثارش به تفسیر مبارزه میان فرد، جامعه، دولت، اختلافات عشقی و خانوادگی، و مسائل یهودیان اروپا در جهان مدرن در آغاز قرن 20 پرداخت. قهرمانان آثارش غالباً روشنفکران خرده بورژوا هستند. موضوعات یهودیان شرق اروپا را او با کمک فلسفه مذهبی مارتین بوبر مطرح نمود. او در پایان کوشید تا با کمک ابزار سنتی رمان رئالیستی، به توصیف مبارزه طبقاتی و تبلیغ برای یک کمونیسم مسئولانه بپردازد.

آرتولد در رابطه با دو جنگ جهانی آلمان مینویسد که در هر جنگی نه ارزشهای والا بلکه اهداف مادی مورد نظر هستند و در ماشین بی رحم جنگ، قدرت، دیگر حق و قانونی را نمی شناسد. او نشان میدهد که چگونه جنگ گرایایی پایه های حقوق فرد و اخلاق را زیر پا می گذارد. آرتولد در آثارش مبارزه میان بوروکراتهای ارتش و اخلاق هومانیستی در زمان جنگ را نشان میدهد. در آثار او سلاح انسانیت، پاسیفیستی است که با خودداری از اعمال خشونت و حمایت از ترقی و انسان دوستی حتی در انقلابات کوشش میکند. آن زمان چپ ها و لیبرال ها به او لقب "سرباز شجاع صلح" داده بودند.

آرتولد تسواپیک خالق آثاری در زمینه های: رمان، داستان، درام، و مقاله است؛ از آن جمله: زن جوان، جنگ کبیر مردان سفید، زمان مناسب، آتش بس، رویا و خیال گران و پرخرج هستند، کنعان نو، تربیت وردون، رمانی از جنگ جهانی اول، به قدرت رسیدن یک شاه، پرسشهایی درباره کلاودیا خانم، و نمایشنامه هایبل، هستند. بین سالهای 1959 و 1967 منتخبی وسیع از آثار او منتشر شدند.

او به تحصیل: تاریخ، فلسفه، هنر، زبان های مدرن، و روانشناسی پرداخته بود. آرتولد تسواپیک در سال 1915 جایزه ادبی کلابست و در سال 1950 جایزه ملی آلمان شرقی را از آن خود نموده بود. وی از سال 1933 بعد از مهاجرت به فلسطین، به فعالیت مطبوعاتی علیه فاشیسم پرداخته بود و در سال 1941 به تشکیل انجمنی برای حمایت از شوروی علیه فاشیسم کمک نمود. وی مدتی رئیس انجمن قلم آلمان شرقی نیز بود.

۸۸. ما و مشاهیر فرهنگی غرب .

شاه انگلیس و اعدام توماس مورس . Thomas Morus 1478-1535

توماس مورس، نویسنده، فیلسوف، هومانیست، و سیاستمدار انگلیس در پنج قرن پیش، یکی از آغازگران هومانیسیم اولیه سرمایه داری است. شاکهاراودر فلسفه سیاسی و ادبیات اتوپیستی (ناکجا آبادی، بهشت زمینی) رمان " اتوپیا " است. او این کتاب را در سن 38 سالگی نوشت. وی مهمترین نماینده سوسیالیسم اتوپیستی و هومانیسیم است. این رمان او سنتی برای ادبیات اتوپیستی اروپا گردید. او بر اساس این کتاب، خالق رمان سیاسی و ادبیات ضد دولتی بشمار می آورند. وی در بخش

نخست این رمان به انتقاد شدید از اوضاع اجتماعی و سیاسی آن زمان انگلیس و در بخش دوم آن به طرح یک دولت ایده آل بر اساس اصول کمونیسم آغازین می پردازد. این رمان دیالوگی او در دو بخش نوشته شده است. توصیف شرایط اقتصادی، اجتماعی، و نظم دولتی جزیره خیالی اتوپیا بعدها مدلی برای ژانر رمان اتوپیستی در غرب شد. توماس مورس در سال 1535 از طریق هاینریش سوم اعدام شد چون او حاضر نشد اتوریته شاه و سلطنت بر کلیسا و دین در انگلیس را تایید کند.

توماس مورس دولت پادشاهی انگلیس را متهم نمود که از توطئه های پولداران علیه زحمتکشان حمایت می نماید. او بعدها آموزگار اتوپیست های آینده گردید. اتوپیست ها مبارزان اجتماعی بودند که در فلسفه سیاسی به طرح یک بهشت این جهانی یا ناکجا آبادی پرداختند. در سوسیالیسم تخیلی توماس مورس، مالکیت شخصی وجود ندارد چون او آنرا عامل بی عدالتی، استثمار، و نابرابری اجتماعی میدانست. او مالکیت جمعی را در جامعه تبلیغ می نمود. وی میگفت بهترین تقوا، نیکوکاری است چون آن، رنج مردم را کاهش میدهد. توماس مورس با آثارش پایه گذار یک سنت تفکر سیاسی گردید. با دیدام روزی رمان اتوپیستی او از خیلی نظرها کتابی است لیبرال، گرچه او آته ایست ها را آن زمان فقط قابل مدارا میدانست. نظام اتوپیستی او قادر است بدون درس های اخلاقی دین مسیح روی پای خود دوام بیاورد؛ اگر انسانها این چنین فردگرا نبودند. تئوری سیاسی توماس مورس متکی به نظرات افلاتون و پیکو میراندولا بود. وی در آن زمان 6 ساعت کار جسمی در روز را کافی میدانست. تا مردم بتوانند به مشغله های فکری و عملی دیگر مانند هنر، ادبیات، فلسفه، تفریح، و تحقیق در علوم تجربی بپردازند. منفردین او امروزه مدعی هستند که تنوع در امور زندگی بخشی از احساس رضایت و سعادت انسان است ولی در نظامهای سوسیالیستی و اتوپیستی این چنین خواسته ها انکار میشوند. از جمله نویسندگانی که در ادبیات غرب رمان اتوپیستی را ادامه دادند میتوان از جرج اورل، آلدوس هاکسلی، یونی سامیاتین، ویلیام مورس، فرانس باکون، توماس کامپلا، و لویز مرسیر، نام برد.

توماس مورس از نظر فلسفی تحت تاثیر اپیکور و اراسموس بود. او از طریق دوستی نزدیک با اراسموس نتردامی، با اندیشه های هومانیستی او آشنا گردید. وی از نظر سیاسی متکی به نظرات افلاتون و آوگوستین است. راسل مینویسد که او از نظر انساندوستی جالبتر از اراسموس بود. کتاب خیالپردازی سیاسی او یعنی رمان "اتوپیا" تحت تاثیر کتاب "دولت" افلاتون است. توماس مورس با انتقاد از رنسانس متکی به افلاتون طرح یک دولت ایده آل بدون مالکیت خصوصی را ریخت. طرح های اجتماعی- کامپلا، باکون، فوریه، سنت سیمون، آون، و پرودن، ادامه نظرات سوسیالیستی او بودند. از جمله نویسندگان ادبیات لاتین مورد علاقه او/ ورژیل و سیسرو هستند. نظرات توماس مورس نزد مارکس و انگلس نیز مشاهده میشوند. هر دو مدعی بودند که طرح کمونیسم اتوپیستی را به کمونیسم علمی هدایت کردند.

توماس مورس در سال 1478 در انگلیس دنیا آمد و در سال 1537 اعدام شد. 400 سال بعد پاپ از او در سال 1935 اعاده حیثیت نمود و او را مقدس دانست. توماس مورس در خانواده ای مرفه بدینا آمد، پدرش یک قاضی معروف دولتی بود. او در دانشگاه به تحصیل فلسفه، حقوق، زبانهای کلاسیک، و الهیات پرداخته بود. از جمله آثار او - رمان اتوپیا، تاریخ ریچارد سوم، بیوگرافی پیکو میراندولا، مقالاتی علیه اصلاحات دینی، بهترین قانون دولتی و جزیره اتوپیا، و چند اثر تاریخی دیگر هستند. مجموعه آثار او در سال 1963 منتشر شدند. او پیش از اعدام گفته بود که خادمان شاه بهتر است ابتدا خادمان خدا باشند.

۸۹. مارکسیست ها زردشتی نشوند، حتما بعد از شکست های مخوف ویا موقت .

زردشت، از ماقبل باستان تا زمان ساسان، افسانه تا فلسفه .

(Zoroaster 628- 551) یا Zarathustra 630-553

پل والری می نویسد که تاریخ خطرناک ترین محصولی است که کیمیاگری روشنفکری تولید میکند - و رودکی در شعری میسراید: آنکس که از تاریخ نیاموزد، از معلم هیچگاه نخواهد آموخت. کدام نظر را باید میان جمله والری و شعر رودکی پذیرفت؟ سه هزار سال است که محققین به تجزیه و تحلیل دین زردشت می پردازند. در غرب، فیلسوفان، هنرمندان و موسیقی دانانی مانند نیچه، اشتراوس و موتسارت آثاری از خود را در رابطه با نام زردشت نامیدند به امید اینکه خواننده و شنونده را علاقمند، کنجکاو و باشوکه کنند گرچه آن آثار هیچ رابطه ای با نام زردشت نداشتند، حتما زردشت نیچه نیز ربطی با نام پیغمبر ایران باستان نداشت. یونانیها نام زردشت را بصورت "مالک شترهای طلایی رنگ" ترجمه کرده اند. برای گروهی از مورخین، او نخستین پیامبر ثبت شده تاریخ و یکی از نخستین ادیان کره زمین است .

پیرامون زمان زندگی زردشت اختلاف نظری 1000 ساله - در باره محل زندگی او حدسیاتی از دریاچه آرال تا دریاچه ارومیه، از آمودریا تا رود هیلمن در سیستان، از خوارزم تا شهرری وجود دارد. منابع یونانی مرگ او را 258 سال پیش از مرگ اسکندر مقدونی و او را هم دوره کنفوسیوس و بودا یا سال 588 پیش از میلاد میدانند. پارسهای زردشتی ایرانی مقیم هند تاریخ تولد او را 6000 سال! پیش از میلاد بشمار می آورند. در منابع چپ تاریخ تولد و مرگ او را با 5 قرن اختلاف نظر میان قرن پنجم و قرن دهم پیش از میلاد ثبت کرده اند. طبق گزارش هرودت، از میانه قرن ششم پیش از میلاد تصویر واقعی از دین زردشت وجود داشته است. گروههای دیگری مدعی هستند که قدمت آن بیش از 1000 سال پیش از میلاد نمی تواند باشد. در چند منبع ولی تاریخ تولد و مرگ او را در هزاره پیش از میلاد در شرق ایران میدانند یعنی در زمانیکه

امپراتوری ماد بوجود آمد. آنزمان پارسها واسال و خراجگذار دولت ماد بودند. محل تولد او را هامون و هیلمن در سیستان، آمودریا در خوارزم، ری در تهران یا روستایی در آذربایجان دانسته که بعدها به سبب تعقیب به شرق ایران فرار نموده است. کتاب اوستا از طریق اهورامزدا یا خدای دانایی گویا در سن 30 سالگی در ری به وی وحی شده. تاکنون معلوم نشده که زردشت در کجا بدنیا آمده و در کجا فعالیت پیامبری اش را آغاز نموده است. منبع دیگری مینویسد زمانیکه نبوناصر دوم حاکم بابل در بین النهرین شهر اورشلیم در کنعان (فلسطین و اسرائیل امروزی) را تسخیر کرد، در ایران زردشت معروفیت اجتماعی یافت.

زندگی او مصادف بود با مهاجرت قبایل و خلقهایی از شرق به غرب ایران یعنی از نواحی آسیای میانه به آسیای صغیر در قرن 11 پیش از میلاد. به روایت تاریخ، حاکمی بنام ویشتاسب همراه زردشت نقشه حمله به کشورهای همجوار برای صدور دین اهورایی نمود، گرچه آنزمان ادعا میشد که این اقدام به بهانه دفاع از خود بود و نه جنگ مقدس مانند زمان توسعه طلبی مسیحیت و اسلام. شهرری گویا مدتی واتیکان مغ های زردشتی بوده. به سبب نام اهورامزدا، دین زردشت را گاهی دین مزدایی نامیده اند. در مقابل پاتنه ایسم (طبیعت خدایی) ایران باستان پیشین، مزداگرایی دین زردشت یک دوتالیسم (ثنویت) خوشبینانه بود.

نشر اوستا را بین قرون 8 تا 3 پیش از میلاد گمان میزنند و از سال 411 پیش از میلاد از یک تقویم ایرانی نام آمده است، یعنی ما اکنون در سال 2419 اهورایی هستیم. خالق تئوری عبور از پل صراط در سردوراهی جهنم و پردیس! نیز زردشت است، زردشت نخستین دینی است که سخن از پایان جهان و آمدن روز قیامت می نماید. اهورامزدا را خدای دانایی ترجمه کرده اند. عقاید اهورایی گویا پیش از زردشت نیز وجود داشته اند. به شواهد تاریخ، یونانیها از اصول راستگویی، هنر سوارکاری، رفتار مهربان با شکست خوردگان، توسط ایرانیان به تعجب آمده بودند. در دوتالیسم دین زردشت، جهان مکانی است میان مبارزه نیکی و بدی که در پایان نیکی بر بدی پیروز میشود اگرچه به زمانی میان 6 تا 12 هزار سال نیاز است! زردشت میگفت که خوبی و بدی نمیتوانند محصول یک خدای مشترک باشند. از طرف دیگر اشاره میشود که اهورامزدا خدایی است جدی، خشن و بیرحم و مومن باید جویای عدالت باشد و نه در انتظار ترحم، و در صورت نیاز مومن باید با سلاح! علیه ادیان دیگر مبارزه پردازد. کورش گویا یکی از نخستین پیروان زردشت بود و در زمان حکومت داریوش اول دین زردشت جنبه دولتی و رسمی یافت. طبق گزارش هرودت در آغاز شاهان هخامنشی حتی به مبارزه با دین زردشت پرداختند. از طرف دیگر اشاره میشود که پارسها و مادها در آنزمان دین زردشت را به غرب فلات ایران آوردند. به نقل از آثاری، زردشت در سن 77 سالگی توسط قبایل مهاجم راهزن کشته شده است.

جامعه زمان زردشت ناآرام و پرهیجان بود چون قبایل علیه هم می جنگیدند. عشایر و روستاها هم در حال رقابت روی چراگاهها با هم بودند. زردشت خود عضو جامعه بی طبقه! گله داران و دامپروران بوده. به سبب تقسیم کار میان زن و مرد یک رابطه هماهنگ میان آنان وجود داشت. برای زردشت گله داران و دامپروران در مقابل عشایر مهاجم، انسانهایی صلح جو، با تقوا و خداترس بودند. دین او را میتوان دین گله داران و دامپروران دانست که وراثت و وضعیت و وابستگی اجتماعی افراد فرادداشت، جامعه ای که همچون هندوها به گاو احترام می گذاشت و از قصابی آن خودداری میکرد. در دوره ماقبل باستان غیر از مبارزه علیه گاوها، دفاع از راستگویی و مخالفت با دروغ، بالاترین اصل اخلاقی آنان بود. زردشت در آغاز میبایست علیه خدایان ایران باستان، علیه بت ها و علیه دیوهای مورد قبول مردم می جنگید. از جمله دیوهای مشهور: ایندیرا، ساورا، و ناقتیا بودند. از نظر فردی به انسانها توصیه می کردند که آنان باید بر عرایز، نفسانیات و شهوات شان مسلط شوند. مبارزه زردشت غیر از دیوپرستی هندی و قصابی گاو شامل جدل با اسطوره گرایی و عقیده چندخدایی بود. گروهی مدعی هستند که پیام زردشت برای همه و سوای وابستگی انسانها به کاست، طبقه و نژادشان بود گرچه زردشت خود تحت تاثیر ادیان هند و بودا بود. در آثار اوستایی دین زردشت محققین لهجه ایران شرقی را کشف کرده اند. دین زردشت در طول قرنها نه تنها دچار تغییر و تحول بوده بلکه امروزه آثاری در رابطه با آن وجود دارند که هنوز قابل ترجمه و تفهیم نیستند.

چون در آنزمان فرقی میان دین وایدئولوژی نمی گذاشتند، نمی توان از ایدئولوژی نمودن دین سخن گفت. میسیونرهای دین زردشت نه تنها به مبارزه با بودیسم بلکه با شیواپرستی هندی نیز می پرداختند. در منابع غربی دین مزدایی و دین زردشتی یکی هستند. اهورامزدا نه تنها خدای نیکی بلکه خدای حقیقت بود. در مقابل اهورامزدا، اهریمن فراداشت که سنبل دروغ، تاریکی و روح خشن بود. از آنزمان که اهورامزدا زندگی را آفرید، اهریمن مرگ را به جهان فرستاد. انسان مخلوق اهورامزدا از نظر طبیعی، موجودی است نیکوسرشت. سه اصل مهم زندگی انسان زردشتی: پندار نیک، گفتار نیک، و کردار نیک بودند و سه درس اخلاقی دیگر دین زردشت: کوشش برای تبدیل دشمن به دوست، با شکست خوردگان عادلانه رفتار نمودن، و به نادانان درس دانایی دادن، بود. زردشت در آغاز نه تنها به مبارزه با خرافات دینی و رسم و رسوم قربانی کردن حیوانات بلکه به مبارزه با مغ های مذهبی پرداخت. او میگفت که در روز قیامت نیکی بر بدی ونور بر تاریکی پیروز خواهد شد. محققین کتاب اوستا را به چند بخش تقسیم میکنند: ترانه ها (گاتها)، سرودها (جاشتها)، قوانین (ویده و اتها)، و صداها. این کتاب را آنان کتاب دانش و دانایی بحساب می آوردند.

در دکترین دین زردشت آزادی و کسب دانش مرتبه ای والا داشتند چون آزادی بدون آگاهی بی ارزش است. و چون هر کس بطور فردی و خصوصی میتواند با خدا رابطه برقرار کند، جایی برای واسطه گری

آخوندی وجود ندارد. عنوان "آخوند" از زبان های چینی و آسیای میانه وارد زبان فارسی کنونی شده است. خدا یا اهورامزدا زردشت وجه مشترکی با خدایان ایران باستان و بابل نداشت. زردشت بعنوان رهبری مومن و عادل، قول نجات به بشریت میداد. در معبد ایرانی خدایان باستان: میترا، وارونا، و اهورامزدا سه خدای مهم بودند که بعدها در غرب ایران نیز مشهور شده و مورد احترام قرار گرفتند. در دین زردشت غیر از مراسم آتش پرستی، آناهیتا، خدای ثمربخشی بود. امروزه اشاره میشود که دین زردشت روی ادیان دیگر از جمله: یهود، مسیحیت، و اسلام اثر گذاشته است. زردشت نه تنها عرفان و تقدیرگرایی را قبول نداشت بلکه مردم را به تجارت با نیت نیک و مبارزه علیه پلیدی تشویق می نمود. گروهی از مغ های دولت ماد بعدها دین زردشت را میان شاهان در غرب ایران بردند. مغ ها غیر از مسئولیت مذهبی و تربیتی، دارای وظایفی اداری و دولتی بودند. غیبتی از فعالیتهای آنان بود. امروزه بعضی از سرودها و ترانه های کتاب اوستا راجع به تأثیر سرودهای هندی بشمار می آورند. دین زردشت غیر از نجات مسیحایی و عقاید ملکوتی، دارای تضادهایی با عقاید دیوپرستی بود.

یونانی ها از زمان مدعی بودند که شاهان هخامنشی خود را خدا میدانستند. در سنگ نوشته های دوره هخامنشی گویا هیچگاه نامی از زردشت نیامده و چون بجای نام اهورامزدا آنان از واژه یغ برای خدا استفاده میکردند، ادعا میشود که پاره ای از آنان هنوز زردشتی نشده بودند و گرچه زردشت قربانی کردن حیوانات را ممنوع کرده بود، در هر دو امپراتوری هخامنشی و ساسانی، رسم قربانی نمودن حیوانات ادامه یافت. نقش روحانیون مزدایی که در زمان هخامنشی از مغ ها تشکیل شده بود، امروزه مورد اختلاف نظر محققین است. در سنگ نبشته های دوره هخامنشی همیشه تأکید روی مبارزه شاه با دروغ و بی عدالتی شده است. گروهی اشاره میکنند که آشنایی هخامنشیان با دین زردشت ممکن است حتا از زمان کورش، بنیادگذار آن شروع شده باشد، گرچه بدون تأکید روی نام زردشت آنان را باید مزدادگرا دانست. در پایان دین زردشت به دو مکتب مغ های اهل غرب، که سرنوشتی و قدری فکرمیکردند - و مکتب دیگری در سیستان و شرق که شفاهی بود؛ که بعدها با مکتب اول مخلوط گردید، تقسیم نمود.

در پایان ادعا شد که زردشت سه جانشین مسیحایی خواهد داشت که هر 1000 سالی یک تن از آنان برای نجات بشر ظهور خواهند نمود. بعدها طول زمان نجات بشر را از 6000 سال به 12000 سال رساندند. مفسر بعدی دین زردشت مزدک بود. تاریخ مزدکیان تاریخ یک جنبش اجتماعی در زمان ساسانیان است. در زمان یک بحران اجتماعی داخلی و خارجی مزدک بعنوان رهبر جنبشی مردمی یا روشنفکری ظاهر شد. مزدک سرانجام در زمان قباد اول در قرن پنجم بعد از میلاد کشته شد. او مالکیت شخصی و وابستگی زنان به مردان را از جمله دلایل نابرابری اجتماعی نامید. و میگفت تا عادلانه است اگر مردی بیش از مردان دیگر دارای مالکیت وزن باشد. در زمان شاپور اول به روحانیون زردشتی هربد و موید میگفتند. امروزه میتوان گفت که جنبش مزدکی، عرفانی و بدبینانه - و جنبش مانوی، خوشبینانه بود. بعدها میتراپرستی ایرانیان به امپراتوری روم نیز رسید. بعد از اشغال ایران توسط اعراب، گروهی از پارسهای زردشتی ایرانی؛ حدود 1000 سال پیش، به هند مهاجرت کردند. در حال حاضر رقم آنان را به صد هزار تخمین میزنند. اعراب جنبش مانوی را زندقی نام گذاشتند و در تعقیب و آزار آنان کوتاهی ننمودند.

ادبیات فلسطین - افسانه خاک!

ما درخت نارنجی داشتیم / و چون شکوفه هایش / آذین گردن دلدار بود / و موهایش بوی عطر میداد / درختمان را قطع کردند / تا بهار در چشمانمان خاموش شود. ذوقمندان به استعاره به اینگونه ادبیات فلسطینی، ادبیات درختهای قطع شده زیتون و نارنج و لیمو میگویند.

عنوان - ادبیات مقاومت - شاید از فرهنگ معاصر فلسطین به جامعه شناسی ادبیات ما وارد شده . خلیل بیداس ، نویسنده فلسطینی میگوید : زندگی ، مرگ و خلافت نویسنده واقعی در خدمت هنرش است . زمان تولد ادبیات داستانی فلسطین را باید سال 1937 دانست ، روزی که کتاب داستانهای کوتاه محمد سیف ایرانی ، منتشر شد ، گرچه منتقدین آثار او را بخشی از ادبیات گریه و زاری و ماتم و اشک میدانند . محمد شاهین ، نویسنده دیگر فلسطینی، به علت توصیف آداب و رسوم و بکار بردن زبان عامیانه کوچه و بازار و معرفی زندگی روستایی ، تصویری زنده از محیط اطراف خود نشان میدهد . او بعدها از نوشتن داستان کوتاه دست کشید و به خلق رمان پرداخت . ادبیات فلسطین را میشود شامل سه بخش دانست : ادبیات تبعید ، یعنی ادبیاتی که در سایر کشورهای عربی از طرف فلسطینی ها نوشته میشود . ادبیات افراد مقیم اروپا و آمریکا را رسماً جزء این بخش بحساب نمی آورند . بخش دیگر ، ادبیات نواحی اشغالی مانند نوار غزه و غرب رود اردن است . بخش سوم ، ادبیات فلسطینی های درون و مقیم اسرائیل است . هر سه شاخه ادبیات فلسطینی ، یعنی ادبیات تبعید ، ادبیات مناطق اشغالی ، و ادبیات فلسطینی های درون اسرائیل نشان دهنده يك حرکت تکاملی در زمینه ادبیات داستانی هستند. داستان کوتاه در ادبیات فلسطین سه مشخصه دارد : حرکت از ادبیات تسلیم و ناامیدی به ادبیات معترض ، و حرکت از ادبیات اعتراضی به ادبیات مبارز و انقلابی . اینگونه ادبیات سه خصوصیت دارد : ادبیات بومی و ملی خودی ، ادبیات تقلیدی از نویسندگان مشهور جهانی ، و ادبیات ترجمه شده . ادبیاتی که به دلیل فاجعه اشغال سرزمینها و رانده شدن مردم بوجود آمد ، حاوی احساسات رمانتیک افسرده و مغموم است . ادبیات داستانی اوایل قرن بیستم فلسطین همچون سایر کشورهای خاورمیانه ، دهها سال نتوانست با ادبیات نظامی و شعر رقابت کند ، تا اینکه به علت فعالیتهای رسانها مخصوصاً مطبوعات ، داستان کوتاه در میان خوانندگان موضوعات سیاسی و فرهنگی ، دستداران خود را پیدا نمود . در تاریخ ادبیات ، ادبیات ملتزم ، یعنی ادبیات مسئول همیشه اهمیت

خاص خود را داشت. با نقد و بررسی ادبیات مدرن غرب مانند آثار جویس، کافکا، فاکنر، کامو، و ویرجینیا ولف، زیبایی شناسی و استتیک ادبیات مسئول نیز اهمیت خود را به نمایش گذاشت. در نیمه اول قرن بیستم، ادبیات مسئول سارتر و کامو، خوانندگان خود را نیز راضی نمود. ادبیات مارکسیستی و اگزیستنسیالیستی ایدئولوژیک که جنبه تبلیغاتی واضح و قوی داشتند، در میان اهل کتاب با مشکل روبرو شدند. تضاد بین مرگ هزاران قربانی بدون مقاومت و رئالیسم سوسیالیستی ادبیات مسئول خوشبینانه کاملاً آشکار شد. در میان قشر تحصیل کرده در خارج، ایدئولوژی مارکسیسم و ناسیونالیسم معمولاً بدون برخورد انتقادی پذیرفته می‌شد. داستان کوتاه نویسی همچون سایر جوامع، تجربه و آزمایشی بود برای کارهای کسترده تر، از جمله خلق رمان. بعضی کارشناسان، اشاعه رمان نویسی را به سبب فعالان - ادبیات مقاومت- میدانند.

در مورد فلسطینی‌های ساکن درون اسرائیل میتوان گفت که آنها همیشه خود را در محاصره فرهنگی اسرائیل می‌بینند. آنها چون سایر فلسطینی‌ها به دلیل سرخوردگی از شکست ارتش‌های عرب به جانبداری از مبارزات و مقاومت چریکی در ادبیات پرداختند. آثار اهل قلم فلسطینی‌های ساکن اسرائیل فقط گاهی در نشریات مترقی و چپ اسرائیل از جمله در مجلات اتحاد، جدید و صبح چاپ و منتشر می‌شدند. تا سال 1981 لیست سیاهی از پنجاه کتاب ممنوع ادبی در اسرائیل تهیه شد. ورود و فروش ادبیات عرب مخصوصاً ادبیات اعتراضی و مقاومت در نواحی اشغالی در کتابخانه‌ها و کتاب فروشها زیر کنترل قوای اشغالی بود. امیل حبیبی، نویسنده زن فلسطینی مقیم اسرائیل می‌گوید: من در طنز اسلحه‌ای می‌بینم که ضعف‌های شخصیت را می‌پوشاند، همانطور که بیان تراژدی اثر، نیز این برجستگی را در خود دارد. از جمله دیگر نویسندگان فلسطینی که نه تنها در زمینه‌های داستان کوتاه بلکه در زمینه‌های شعر، نمایشنامه، رمان، نقد ادبی، ترجمه، و روزنامه نگاری فعال هستند، میتوان از راشد ابوشوار، سمیره اعظم، توفیق فیاض، محمود شکیر، و یحیی یهلوف نیز نام برد.

۹۰. ادبیات شهروندی - مدرن یا دود زده ؟

نه من جیمز جویس هستم نه این متن اولیسه و نه شهر زادگاهم دوبلین. با این وجود میخواهم در اینجا حرفهایی را در باره رابطه ادبیات و شهر مطرح کنم. اگر بقول عده‌ای پاریس بوی صابون میدهد استانبول بوی کاج-بغداد وکابل بوی باروت تهران بوی دود. شهرهایی نه تنها دودزده و مه آلود بلکه شهرهایی با ازدهام ملخه و چهرههایی از آدمهای بازنده و کودکان خیابانی. شرقشناسان هم با تکیه بر کتابهای آسمانی از رقاصه‌ها و دختران خیابانی بابل و رم و نینوا در دوران جاهلیت می‌نویسند. برشت نیز می‌گوید که امروزه در شهرها حقه بازی و حیل‌گری باچهره‌ای جدي و حق به جانب به کلاه گذاشتن سرقربانیان خود مشغول است. ادبیات در اینگونه شهرها نه کارنوال خونین و نه شرکت سهامی با انحصارات محدود است. شاعر مسئول هم بعد از یک مبارزه بی سرانجام با اداره سانسور و بوروکراتی کشنده دولتی شکست خورده کشور راترک کرده و مدتی بین پایتخت و بی درکجای ناکجا آبادی در حال رفت و آمد بوده اگرچه او خود پرچم رازمین گذاشت و با از زیر پرچم دررفت و دست به مهاجرت درونی زد ولی به دیگران پیام رساند که آی دل غافل! شهر منتظران است که شاعری بیاد و آنرا ورنجهایش را توصیف کند و با زحیثیت از دست رفته اش دفاع کند و خود چنان شوق زده شده بود که هنگامیکه پلیس اداره مهاجرت از او نام محل تولدش را جویا شد بر اثر خستگی و اغتشاش فکری جواب داد: بیمارستان نمازی شهر گل و بلبل! انتقاد انتقاد از خود نیز هست و طنز نباید موجب بی اعتباری گوینده گردد. زندگان حداقل میدانند که روزی خواهند مرد ولی مردگان هیچ چیزی نمیدانند. ایوب اسطوره‌ای خودمان هم گویا در سوره سې و چهار یکی از کتابهای آسمانی گفته: وای به جالت تو مجبوره انتخاب هستی ولی من خیر! ایوبی که درد ورنج بی انتهایش زبانزد هنر و تاریخ شد

و در جامعه اوطبق اسناد و مدارک موجود به هر کسی توپ فوتبالی نمیدادند تا خود را مشغول کند و به استادیوم ورزشی جهت تماشای بازی نرود. در شهرهای بزرگ امروزی میتوان تصویر فقر را حتا در پیاده رو خیابانها دید. با زبان اغراق میتوان ادعا کرد که محل تولد ادبیات مدرن در آغاز اینگونه پیاده روها بود. یعنی ادبیات یابوی درشکه زهوار دررفته روستاهای قدیمی اطراف شهر نیست بلکه کره‌اسبی است تیزیای سرمست و بازیگوش که رام کردنش بی دردسر نیست. وقایع نگاری کوچه گنجشکان یا محله کبوتربازان شهر بخشی از وظایف شاعر و داستان‌سرا گردیده. آنها میخواهند با کمک جنجال و هوچیگری واقعیات شوکی روشن‌گرانه به خوانندگان آثارشان بدهند. شاعری پیشگام هیچگاه بدون همراهی اسلحه‌ای در جیب جلیقه اش به بیرون از خانه نمی‌رفت و چنانچه او در تنگنا قرار میگرفت از آن نیز استفاده میکرد و گرنه جسد خفه شده اش را در نمکزارهای بین راه پیدا میکردند. گناه شاعر آن بود که در آرزوی رنسانس دیگری از دل و قلب آنارشی بود یعنی تولدی دوباره از جسم و جان هر ج و مرج انقلابی. جنجال و جیغ و داد واقعیات در زمان باستان نه تنها شعر و داستان و نمایشنامه بلکه ضرب المثل و کلمات قصار و جدول صفحات رنگین نامه‌های آن دوره را نیز مورد استفاده قرار میداد تا به مردم پیامی برساند. امروزه دین و دولت نباید خود را به عنوان معلم و داور و نگهبان بحث‌های جو روشنفکری به جامعه تحمیل کنند. از صفات برگزیده هر دولتی همیشه پدیده موقت بودن آن است. در بعضی از دوره‌ها بعد از رفتن دیکتاتور یا دوران مهاجرت آدم‌ها ناگهان فاقد یک دشمن یا قدرت مقابل شده و در آن شرایط عده‌ای از ادیبان و هنرمندان و مبارزین دچار بحران روحی شده و دشمن خود گردیده یا به اختلاف و درگیری غیر ضروری با دیگران می‌پردازند. صاحب غرضی در این باره ادعا میکند که: انسان شرقی غیر از غریزه تولید مثل و خورد و خوراک دوشوق و سرگرمی دیگر نیز

دارد: سروصدارانداختن شعاردادن و هیچگاه به کسی گوش ندادن. و به جای مطالعه عمیق اثرشاعروداستانسرا روی سنگ قبراو یک جاسیگاری یاسماواری نصب و حك میکند تاآرامگاه هنرمند نیز زیارتگاه دیگری برای اوگردد یعنی او نمیداندکه درسایه خدایان ونوایغ زیستن ممکن است باعث رنگ پریدگی ضعف وخفگی اش گردد. تاریخ ادبیات شهرهای مهم درتاریخ اینگونه شهرها قابل بررسی است وتاریخ هر شهری در تاریخ ادبیات آن نیز مورد توجه اهل خرد واحساس قرارگرفته. چه امیدهای انسانی که در دلهرهای ناشی از رشد وتوسعه بی برنامه وغلط وسریع وعظیم شهرهامدفون نگردیدند! درنظامهای شبه استالینیستی میگویند اگر دیکتاتور و سانسور نتوانند دیگر موضوعی راقدغن کنند به پایان حکومت زورگو وکوتاه بین خودزندیک شده اند. در غرب اولین بار مکتب ناتورالیسم بود که به سبب آشنایی بادستاوردهای جدید علم و صنعت آرزوی مدرن کردن ادبیات را مطرح کرد. درشهرهای بزرگ جوانان معترض حنادرشب نامه های خود شعار : زنده باد اکسپرسیونیست و فوتوریست را سر دادند. مدرنیست ها نیز خواهان تجدیدنظرو قطع ارتباط بامعیارهای زیبایی گرایي استتیک رایج شدند. آنها سرخورده خطاب به قشر مرفه طرفداررمانتیک ادبی میگفتند : مرگ برماه تابان و جلسه شمع وگل وپروانه وبلبل تان ! . از نتایج ناگوار شهروندی و صنعتی شدن جامعه این بود که طرفداران مدرنیته وبازندگان تاریخی آن باید درمقابل قدرت برتر وگاهی خشن شهر سرخم میکردند. عشق ورابطه دوستی بین اشرف زادگان و خانزاده های رمانتیک قبلی و روشنفکران تحصیل کرده قشرسرمایه داری وابسته جدید شهری مدتی طولانی به درازا نکشید . دارالفنونی های ازپاریس واستانبول بازگشته باکمک مطبوعات جدید وکرسی های دانشگاهی مکتبی ها و مدرسه دیده ها را به بحث وجدل دعوت کردند. آنها در این راه قربانیانی نیزبرای نهال جوان روشنگری دادند . صحنه و جو ادبی شهروندان در آغاز در پاتوق های کافه ها و قهوه خانه ها کلوپها و کارگاههای هنری شکل گرفت. اگر اشرف زادگان و مالکین ووابستگان باسواد آنها در سالنهای خانه های ویلایی وبیلاقی خود ملاقات میکردند نوگرایان دورههای اول و دوم مقیم پایتخت مجبور به دیدار در کافه ها وکلوپها وقهوه خانه های پست مدرن! شدند. صنعت مونتاژ وعلوم طبیعی جدید در شهرها انگیزه دینامیک جدید ادبی وفرهنگی وآزادی کلام وسخن نیز گردید. ضعف ونارسایی زشتی ها نیزوارد واقعیات ادب و هنر شدند. به جای فردگرایی و نشئگی رمانتیک جمع گرایی و محفل گرایی طرفدار زنده پوشان و بینوایان شهری از جمله تهران مخوف وارد ادبیات و فرهنگ شد. با اجتماعی و انتقادی شدن ادب و هنر اداره سانسور و سرکوب وپازجویی هم دفتر ودستک به رانداخت تا هر گونه صدای غیرخودی رادر نطفه خفه کند. ماموری خطاب به مبارزی در این مورد گفته بود : ماباهرמוש مضر خانگی بطریقی وباسایل خاصی خواهیم جنگید به عده ای سوراخ رانشان خواهیم داد همان سوراخی که از آن بیرون آمده بودند -به سروگوش عده ای دستی خواهیم مالید و به آنها نوازش خواهیم نمود یا سیبل شانرا چرب خواهیم کرد-عده ای را به تله سیاه چال خواهیم انداخت -عده ای رابه فرنگ فراری خواهیم داد -برای هرکدام قبض وصورت حسابی مناسب صادر خواهیم کرد-برای هرکدام علاجي داریم-هیچکس خارج از کنترل وتوجه ما نخواهد ماند. زنی مبارز هم خاطرات ناخوشایند آزمانش را چنین نقل میکند :به علت فرار از تعقیب وترس از دستگیری شغل معلمی ام رادرشهرستان ترك کرده ونزدخویشان در پایتخت اقامت گزیدم-عصرها گاهی قدم زنان به خیابان میرفتم -دیگرانی که با عجله درحال رفت وآمد بودند از خونسردی و بی خیالی من تعجب میکردند-شنا درخلیج آرام وبی خطرانبوه شهروندان ناشناخته غیرممکن بود-اگرچه جاخالی میدادم مرتب به آدم تنه میزدند وپا پا روی انگشت پایم میگذاشتند!-نگاهها اغلب مشکوک ووحشت زده بود -درجلووبترین مغازها که مکتبی میکردم تاطهررابه شام برسانم-حرکات و رفتار من گویا به نظرشان مشکوک وغیرطبیعی بود-گمان میکردند که قصددستبرد به مغازها یا هدف دیگری دارم. شبه سوء ظن و ترس و وحشت بال های سیاه وپهن خود را همه جا گسترده بود. کابوسهای آن روزها هنوز بعد از سالها دست از سرم بر نمی دارند!

۹۱. از جهش بزرگ تا بوسه سرمایه داری .

مائو و مائوئیسم در چین و ماچین . Mao Zedong 1893 – 1976

مائوئیسم نوع چینی کمونیسم است . هنوز ادعا میشود که انقلاب چین به پایان نرسیده . آن جانشینی انقلابی و پویا در مقابل کمونیسم ایستای بوروکراتیک روسی بود . در کمونیسم جهانی ، مائوئیسم جریانی جداشده و تجزیه طلب بود . منابع بورژوازی ادعا میکنند که مائوئیسم فقط 15 سال دوام آورد و از سال 1980 وادار به عقب نشینی شد . در خود چین مائوئیسم هیچگاه مطرح نشد . دکترین حزب کنونیست چین ، ایدههای مائو بشکل جدید بودند . در چین مائو را رهبر انقلاب و بنیادگذار چین نو نامیدند . سیاست داخلی او را از سال 1958 بخشی از اشتباهات چپ بشمار می آورند . در عصر گلوبال ، نئولیبرالها میکوشند تا مائو را یک جانی و سیاست داخلی او را فاجعه قرن 20 معرفی کنند . عکس العمل بخشی از چپ در مقابل انتقادات راست، این است که انقلاب چین را یک انقلاب دهقانی در کشوری عقب افتاده میدانند که انتظار زیادی از آن نمی توان داشت . با اینهمه پست مائوئیسم اکنون در کشورهایی مانند پرو ، نپال ، هند ، فیلیپین ، مکزیک ، و غیره فعال است . مائو میگفت که رنگ گربه مهم نیست ، مهم این است که آن بتواند موشها را شکار کند . مدیران و سرمایه دارانی که در خدمت دولت سوسیالیستی باشند ، بخشی از نیروی سوسیالیستی آن کشور بشمار می آیند .

در سال 1921 پانزده روشنفکر چپ با کمک کمینترن بین الملل ، حزب کمونیست چین را تشکیل دادند. این حزب در سال 1925 هزار عضو و در سال 1927 شصت هزار عضو داشت . لنین قبلا با تئوری وحدت کارگران و دهقانان موجب یک تجدید نظر مارکسیستی شده بود . در سال 1934 کمونیستها به رهبری مائو یک مارش سراسری 16000 کیلومتری را آغاز کردند . یک پنجم از دویست هزار نفر شرکت کننده در این راهپیمایی طاقت فرسا، جان خود را از دست دادند . مائو در سال 1938 میگفت که اشغال قدرت سیاسی از لوله تفنگ میگذرد ، چون انقلاب نه ناهار مهمانی ، نه نوشتن یک انشاء ، نه نقاشی یک تابلو ، و نه گلدوزی یک لچک زمستانی ، بلکه خشونت یک طبقه علیه طبقه دیگر ، یعنی یک شورش و رستاخیز است . خلاف مارکس و کائوتسکی ، مائو لمپن پرولتاریا را بخشی از نیروی انقلاب بشمار می آورد . او میگفت که جنگ پارتیزانی باید در رابطه تنگاتنگ با خلق باشد و انسان انقلابی باید بتواند مانند ماهی در دریای تودهها شنا کند .

در سال 1959 مائو مخالفان خود را تهدید نمود چنانچه نظراتش عملی نشوند ، او به کوه خواهد زد و انقلاب جدیدی را سازماندهی خواهد نمود . وی سرانجام اینکار را در سال 1962 با راه انداختن انقلاب فرهنگی انجام داد تا راهی خروجی برای بوروکراتیک سوسیالیستی پیدا کند ، گرچه آن با شکستی تراژدیک روبرو شد . آلمان سنت گرایان مخالف انقلاب فرهنگی بودند . دانشجویانی که بعد از پایان تحصیل در خارج ، مدهای غرب را وارد چین نمودند ، هنوز خود را بخشی از نیروی سوسیالیستی بحساب می آوردند . در حین انقلاب فرهنگی ، فعالان آن میگفتند که ادیبان و خالقان هنر باید در چهارچوب حزب کار کنند و خط حزب را به پیش ببرند چون حتی احساسات انسان تحت تاثیر مبارزه طبقاتی هستند . آنها باید سوسیالیسم و رهایی ملی را مد نظر قرار دهند . تا آلمان بخش مهمی از فرهنگ چین از روسیه شورایی وارد میشد . گروه دیگری با شعار همزیستی مسالمت آمیز میان فرهنگ غرب و فرهنگ انقلابی ، علیه فرهنگ غرب و سنت گرایان ارتجاعی مبارزه میکردند . بیوه مائو در سال 1939 با وی ازدواج نمود . وی خواهان برابری زنان با مردان بود و به انتقاد از محتوای فنودالی اپراهای چینی پرداخت .

نخستین بار سون یانسن در سال 1912 علیه قیصر چین اعلان جمهوری نمود . کمونیستها بجای فرقه گرایی تشکیل یک جبهه متحد را پیشنهاد کردند . آنها خلقهای تحت ستم در کشورهای جهان سوم را نیز بخشی از پرولتاریای جهانی بشمار می آوردند . مائو با تجزیه و تحلیل طبقات در چین میگفت که از چهارصد میلیون نفر در سال 1926 بیش از 395 میلیون آن پرولتاریا و نیمه پرولتاریا یا خرده بورژوازی هستند . او در روستاها ، زمین داران کلان را ، بورژوازی کلان - و زمین داران کوچک را بورژوازی متوسط - و دهقانان زمین دار را ، خرده بورژوازی - و دیگران را نیمه پرولتاریا و پرولتاریا نامید . وی میگفت که بورژوازی کلان در یک رابطه واسالی نسبت به امپریالیسم قرار دارد . وی با اشاره به اینکه فقط 5 درصد خاک چین قابل استفاده کشاورزی است ، میگفت یک عطسه سراسری خلق موجب لرزش ضد خلق خواهد شد . در نظر مائو عنصر اصلی مبارزه اجتماعی ، سیاست بود و نه اقتصاد . او مبارزه تودهها را نیروی اصلی محرک ترقی اجتماعی میدانست . در نظر مائوئیستها خلاف سایر جریانات مارکسیستی نقش روینا مانند سیاست ، فرهنگ ، اخلاق ، و ایدئولوژی مهمتر از نقش زیربناست . شکست ژاپن در جنگ جهانی دوم باعث شد که مائو روی هژمونی کمونیستی در جنبش اجتماعی آلمان چین تاکید کند . اینکار او موجب فرار چان کایچک در سال 1949 به تایوان گردید .

مائو با مخالفت با پدر در نوجوانی به رد اخلاق کنفوسیوئیستی حاکم و در سن 14 سالگی به رد ازدواج اجباری پرداخت. او در سن 16 سالگی خانه پدری را ترک نمود تا بقول خودش به میان خلق برود . وی تحت نئوکانتی ها؛ خصوصا فریدریش پاولسن، بدترین رفتار اجتماعی را زورگویی و تجاوز به حریم فرد و آزادی اش میدانست . مائو چون هیچگاه یک زبان خارجی را نیاموخت در ابتدا زیر تاثیر آنارشیستهای مانند تولستوی ، باکونین و کروپتکین بود . آلمان هنوز فقط تعداد ناچیزی از آثار مارکس ، انگلس ، لنین و استالین به زبان چینی ترجمه شده بودند .

مائو به طرفداری از آزادی زنان میگفت که نیمی از آسمان روی شانه آنان حمل میشود . نظریه آزادی روابط جنسی با زنان را، حزب کمونیست در سال 1951 سانسور نمود . او به حمایت از حقوق کودکان و به لغو ازدواج اجباری پرداخت . بعد از شکست تئوری جنبش بزرگ، مائو در سال 1960 کوشش عملگرایان در اقتصاد را پذیرفت . او میگفت که فرهنگ چین ابتدا باید ملی و سپس بخشی از فرهنگ جهانی گردد . وی در حالیکه غرب گرایی را رد میکرد میگفت که جنبه های مثبت و ترقی خواه فرهنگ غرب را باید جذب نمود . در چین خلاف فنودالیسم اروپایی، زمینداران کلان تشکیل اریستوکراتی نمیدادند بلکه وابسته به بورژوازی کمپرادور بودند .

چین در سال 1970 به رد رهبری کمونیسم جهانی از طریق شوروی پرداخت و خود ادعای رهبری انقلاب در کشورهای جهان سوم نمود . در حال حاضر ولی چین هیچ کوششی برای انجام انقلاب جهانی نمیکند . بعدها حزب کمونیست چین 10 سال آخر عمر مائو را بخشی از اشتباهات چپ نامید . نخستین زن مائو پیش از پیروزی انقلاب چین از طریق نیروهای بورژوازی اعدام شد و آخرین زن وی نیز به جرم شورش علیه دولت سالها در زندان بود و شاید هنوز در حبس باشد .

۹۲. اقتصاد سیاسی چپ ؛- محتوا ، شعار و امید .

انگلس مینویسد که اقتصاد سیاسی، علمی است تاریخی. شکل سوسیالیستی آن، علم طبقه کارگر است. محتوای اصلی مارکسیسم - لنینیسم، اقتصاد سیاسی آنست. اقتصاد سیاسی کمونیستی، علم طبقاتی پرولتاریاست. لنین میگفت که عمیق ترین و جامع و کامل ترین و دقیق ترین بخش تئوریهای مارکس، اقتصاد سیاسی آنست و سرانجام در جامعه کمونیستی و غیرطبقاتی، اقتصاد سیاسی نیز غیرطبقاتی میشود. در اقتصاد سیاسی بورژوازی پیش از مارکس، در انگلیس آدم اسمیت و ریکاردو از جمله پیشکسوتان و پایه گذاران آن بودند.

موضوع و روش اقتصاد سیاسی چپ، آموزش آثار مارکس، انگلس و لنین است. کتاب " سرمایه " مارکس، نقد اقتصاد سیاسی نظام سرمایه داری در آن زمان بود. آن بعنوان علم تغییر دهنده جهان، به آموزش و روشننگری میان طبقه کارگر می پردازد و جای تاریخی امپریالیسم را نشان میدهد. نقش اقتصاد سیاسی چپ مبارزه برای طبقه کارگر، کنار زدن جامعه استعمار کننده کاپیتالیستی، برقراری نظام کمونیستی است. مارکس و انگلس در آغاز با کمک وحدت ماتریالیسم تاریخی - دیالکتیکی و کمونیسم علمی، خالق اقتصاد سیاسی شدند.

لنین مینویسد که تئوریهای اقتصادی مارکس بودند که در جای واقعی طبقه کارگر در تمام نظام سرمایه داری را نشان دادند، چون مارکسیسم علم مبارزه آزادی بخش طبقه کارگر در اقتصاد سیاسی، منطق و تجزیه و تحلیل دقیق آنست. با عبور کاپیتالیسم به امپریالیسم، تئوریهای مارکس و انگلس می پایست از طریق لنین تکمیل و توسعه داده میشوند. اقتصاد سیاسی مارکسیستی - لنینیستی می آموزد که طبقه کارگر زمانی میتواند به حذف استعمار، ناامنی اجتماعی، و خطر جنگ نائل آید که مبارزه اش به حذف انقلابی حاکمیت سیاسی و اقتصادی بورژوازی منجر شود و سوسیالیسم تشکیل و تاسیس گردد.

بورژوازی و پیشکسوتان فکری اش میکوشند تا خصوصیات طبقاتی اقتصاد سیاسی را انکار کنند و همچون ماکس وبر مدعی هستند که علم باید بی طرف و بدون قضاوت ارزشی و فاقد جانبداری طبقاتی باشد. اشتباه اقتصاد سیاسی بورژوازی در آنجا بود که تولید را فقط محصول انسان و طبیعت میدانست و رابطه انسان با انسان مانند کارگر و سرمایه دار را در تولید فراموش میکرد و متوجه نبود که صاحبان وسایل تولید حاضر نیستند سهم عادلانه کارگران را بپردازند.

اقتصاد سیاسی بورژوازی نیز یک علم ماهیتا طبقاتی است. تا زمانیکه تضادهای طبقاتی میان کارگران و سرمایه داران آشکار نشده بود، بورژوازی خصوصیت طبقاتی اقتصاد سیاسی را انکار میکرد. مارکس، سوسیالیست خرده بورژوازی مانند پرودن آنارشیست را که متکی به اقتصاد سیاسی کلاسیک بورژوازی بود، ریشه تضاد های اجتماعی میان پرولتاریا و بورژوازی را در حوزه اخلاق میدیدند و نه در حوزه اقتصاد. روش تحقیق اقتصاد سیاسی مارکسیست - لنینیستی، روش ماتریالیسم دیالکتیکی است که ماهیتا انقلابی و انتقادی است. اقتصاد سیاسی مارکسیستی لنینیستی بعنوان علمی اجتماعی، مشمول قوانین تغییر و تحول و پیشرفت است.

بخشی از مبارزان چپ مدعی هستند که دوره ای که ما در آن زندگی میکنیم در سطح جهانی دوره گذر از سرمایه داری به سوسیالیسم است و در سرمایه داری انحصاری مبارزه طبقاتی به مرحله انقلاب کارگری وارد میشود. در کاپیتالیسم " خلقی " لیبرالها بجای کارگر و سرمایه، خواهان حکومت تکنوکراتها، برنامه ریزان و مهندسان اقتصادی هستند. لنین میگفت که در دوره امپریالیسم، سرمایه بانکی و سرمایه صنعتی، سرمایه مالی و الیگارشسی مالی را برچود می آورند که بصورت سازمانهای انحصاری حاکم میشوند و هدفشان تقسیم بازار جهانی و صدور سرمایه است و نه تولید کالا در خدمت مردم. ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیکی تنها فلسفه کمونیسم یعنی مارکسیسم - لنینیسم است.

مارکس در فرانسه شخصا با جامعه صنعتی مدرن و طبقه کارگر آشنا شد و جای طبقاتی آنرا کشف نمود. در جامعه سرمایه داری کار در کنار طبیعت سرچشمه ثروت مالی و مادی است و کارگران خالق این ثروت کاپیتالیستی هستند. مارکس در رابطه با آثار هگل میگفت که نقد باید علمی و انقلابی باشد. بورژوازی و اقتصاد دانانش حتی امروزه مدعی هستند که منافع کارگر و سرمایه دار یکی هستند. مارکس در نامه ای به " یوسف وایده مایر " مینویسد که مورخان اجتماعی بورژوازی قبل از او وجود طبقات، مبارزه طبقاتی را کشف کردند ولی تاکید او بر این بود که مبارزه طبقاتی الزاما به دیکتاتوری پرولتاریا منتهی خواهد شد.

لنین میگفت که وحدت و سازماندهی مهمترین سلاح طبقه کارگر خواهد بود و جنگ، سایه و همراه و محافظ امپریالیسم است و امپریالیسم صبحگاه انقلاب اجتماعی کارگران است. لنین میگفت که زیر تاثیر رفرمیسم و رویونیسم و اپورتونیسم، جنبش جهانی کارگران شدیداً ضعیف میشود. رویونیستها و اپورتونیستها همیشه همکاری کارگران و بورژوازی را توصیه میکردند. لنین، پارلامنتاریسم بورژوازی و دموکراتیک گرایی را، بوروکرات نمودن کارگران نامید که دنباله رو بورژوازی انحصاری شده اند.

۹۲. اندیشمندی در سیر اندیشه در غرب

متفکرانی در علوم اجتماعی و فلسفه

در چند کشور مختلف غرب. 1 نوامبر 2013

هزار سال فلسفه مذهبی ایده آلیستی مسیحی

در زمان سده‌های میانه . پانصد سال فلسفه مادی روشنگری و شکاکی در غرب . بورژوازی و " فلسفه اجتماعی " اش .

هورست پولر در کتاب " فیلسوفان و افکار کانونی شان " در مبحث " فلسفه اجتماعی " غرب در قرن گذشته ، از بیست متفکر نام میبرد که غالباً اقتصاد دان هایی هستند که از مواضع لیبرالی یا مسیحی و ضد کمونیستی به پیشنهاد اصلاحاتی در فلسفه اجتماعی سرمایه داری میپردازند . نخستین " فیلسوف اجتماعی " و اقتصاد دان این گروه فریدریک هایک (1889-1992) ، برنده جایزه نوبل علوم اقتصادی ، متولد شهر وین است که از زمان جنگ جهانی دوم به انگلیس مهاجرت نموده و در آنجا مشاور اقتصادی سیاستمداران انگلیس برای اصلاحات اجتماعی بوده . او با انتشار کتاب " سوء استفاده و سقوط عقل " تبدیل به یک فیلسوف اجتماعی بورژوازی گردید . وی در رابطه با جنبش سوسیالیستی انگلیس کتاب " راه برده گی " را منتشر کرد و در آنجا ادعا نمود که اقتصاد برنامه ای کمونیستهای شوروی ، ضد دمکراسی و ضد دولت قانونی بود و به دیکتاتوری ختم گردید .

هایک علت طرفداری غالب روشنفکران غرب از نظام سوسیالیستی را به سبب غیبت اتوپی لیبرالی میداند گرچه در نظر او لیبرالیسم ایده ای عمل گرا است . هایک بزرگترین اشتباه روشنفکران قرن بیست را هواداری آنان از ایده سوسیالیسم میداند . او مدعی است که خرافات روشنفکری و اجتماعی با عقاید مارکس و فروید شروع شد . در نظر هایک اقتصاد برنامه ای، عادلانه نیست چون تقسیم عادلانه کالا نمی باشد .

هایک مینویسد که نازیسم نوعی سوسیالیسم بود که بر اساس سوسیالیسم پادگانی شوروی و لیبرالیسم ستیزی حکومت بیسمارک بوجود آمد . وی به مبارزه با فاشیسم پرداخت گرچه بقول خودش، او نه سوسیالیست بود و نه یهودی. در نظر هایک پایه عدالت اجتماعی باید بر اساس عدالت تقسیم کالا بوجود آید .

هایک مبلغ آزادی در چهارچوب قانون بود چون آزادی و مسئولیت در جامعه مقوله هایی جداناپذیر از همدیگر هستند . در نظر هایک انسان سکاندار سرنوشت خود نیست بلکه ترقیات اجتماعی هستند که انسان را ناخودآگاه در زندگی هدایت میکنند . آخرین اثر او کتاب " گمراهی سوسیالیسم " بود . درآلمان شاگردان او سالها در انتخابات شعار " آزادی بجای سوسیالیسم " را مطرح نمودند . هایک سالها مشاور اقتصادی چرچیل ، تاچر ، و ریگان بود .

دومین فیلسوفان این مبحث ، ویلهلم رویکه (1899-1966) متولد آلمان است که با بقدرت رسیدن فاشیسم ، از دانشگاه اخراج شد و به سوئیس فرار نمود . وی یکی از نظریه پردازان " راه سوم " یعنی نه سرمایه داری و نه سوسیالیسم بود . او در نظام سرمایه داری ، دولت رفاه را مضر و گمراهی میدانست و سوسیالیسم را به دلیل توتالیتراریسم استالینیستی آن ، موجب برده گی انسان معرفی نمود . او نیز مدعی بود که سوسیالیسم بجای خدمت به توده‌ها، نماینده منافع روشنفکران چپ شده است .

رویکه در مسیحیت، ارزشهای انسانی و اجتماعی را میدید . او میگفت که یک قرن است که انسان غربی میکوشد تا بدون خدا زندگی کند ولی چون او در خلاء دینی بسر میبرد ، سراغ ایدئولوژی ها رفته است . در نظر رویکه آزادی نیاز به رعایت وابستگی اخلاقی و انضباط شخصی دارد . او مینویسد چون یک قرن بین سالهای (1814-1914) در اروپا صلح برقرار بود ، افسار زیادی از جامعه در رفاه زیستند .

پیرامون والتر اویکن (1891-1951) در این کتاب بحث زیادی نشده غیر از اینکه او فرزند فیلسوف معروف، روبرت اویکن ، و برنده جایزه نوبل ادبیات در سال 1908 است . والتر اویکن در سن 59 سالگی بر اثر سکنه قلبی در هتلی درگذشت . مهمترین اثر او کتاب " اصول سیاست اقتصادی " است .

چهارمین فیلسوف این بخش ، میلتن فریدمن (1912-2006) خالق کتاب " سرمایه داری و آزادی " ، مبلغ لیبرالیسم است . او آزادی اقتصادی را مقدمه آزادی سیاسی میداند و دخالت دولتی در موضوعات شخصی را تهدیدی بزرگ برای آزادی بشمار می آورد . وی سالها مشاور اقتصادی نیکسون ، ریگان ، تاچر ، دولت اسرائیل ، و دولت شیلی زمان پینوشه بوده است .

معروف ترین اینگونه فیلسوفان یا اقتصاددانان، لودویک ارهارد (1897-1977) ، سیاستمدار آلمانی است . او را پدر معجزه اقتصادی آلمان بعد از جنگ جهانی دوم نامیده اند . معلم فلسفی او فرانس اوپرنهایمر بود . ارهارد باعث شد که سرمایه داری مدل غربی به خشونت و درنده گی سرمایه داری آمریکایی نباشد و به نقل از ضرب المثلی، از دزدی کاروانسر ، دستمالی هم به سرایدار بیخشند .

ارهارد از سال 1950 مفهوم " اقتصاد بازار اجتماعی " یا " سرمایه داری اجتماعی " را بکار برد . وی میگفت که هدف سیاست، فقط اوج پیشرفت اقتصادی نیست بلکه رفاه اجتماعی است تا مردم دست به انقلاب نزنند . او به تقلید از آدام اسمیت میگفت که انسان ذاتاً موجودی است اجتماعی، متفکر و عملگرا .

نل برونینگ (1890-1991) مبلغ فلسفه اجتماعی مسیحی است . او خالق 1800 اثر است . دو اثر مهم او " فلسفه اجتماعی کلیسا " و " نگاهی انتقادی به سرمایه داری " برای کشف یک سیستم بهتر است. ادعای فلسفه اجتماعی مسیحی را نخستین بار پاپ در سال 1891 مطرح نمود .

نل برونینگ همچون مارکس در شهر تریر آلمان بدنیا آمد و به همان مدرسه ای رفته بود که مارکس درس خوانده بود . نقد آثار مارکس از دید مسیحیت هدف آثار این متفکر است . وی همچون مارکس

میگفت که جهان را باید تغییر داد و نه فقط آنرا تعریف و تفسیر کرد . او مفهوم کاپیتالیزم را از مارکس گرفت و همچون مارکس میگفت که در سرمایه داری، سیستم تولید کالا موجب ازخودبیگانگی انسان میگردد .

او حتی آنزمان به تحسین سیاست اقتصاد برنامه ریزی شده شوروی پرداخت و گفت چون راندمان تولید در آنجا بالاتر از تولید در غرب است ، باید سرمشق قرار گیرد . برونینگ به حمایت از سندیکاها کارگری برای اجرای 35 ساعت کار در هفته در غرب نیز پرداخت . او مدعی بود که فلسفه اجتماعی مسیحی موجب رشد نظریه فلسفه اجتماعی سرمایه داری و فلسفه اجتماعی بازار آزاد شده است .

۹۴. تئوری سازان بورژوازی در خدمت شغل دانشگاهی .

ما و جامعه شناسان لیبرال غرب .

در ادامه معرفی کوتاه جامعه شناسان بورژوازی غرب ، امروز اشاره کوتاهی به زندگی و آثار اروین گوپمان فرانسوی - و پیره بوردیو کانادایی میشود . گوپمان یهودی تبار در سال 1922 میلادی در کانادا دنیا آمد و در سال 1982 در آمریکا درگذشت .

نتیجه 30 سال کار علمی او یازده کتاب پرخواننده است که به چندین زبان مهم خارجی ترجمه شده اند . از جمله صفات گوپمان به فروتنی ، انتقادی بودن ، و اخلاقگرایی او اشاره میشود . سبک تحقیق او در جامعه شناسی ، استفاده از میکروسکوب تجزیه و تحلیل است .

گوپمان بعد از مرگ و نشر شاهکارش یعنی کتاب " تجزیه و تحلیل چهارچوبی " در سال 1982 معروف شد . او در ابتدا شاگرد اندیشه های امیل دورکهایم بود . وی بجای موضوعات کلان ساختارهای اجتماعی به مسائل خرد روزمره زندگی پرداخت و آنرا بزرگ و مهم نمود . امروزه اشاره میشود که او هیچگاه جامعه شناسی کلان را نیز فراموش نکرد .

ادعای اینکه گوپمان در جامعه شناسی به کلی گویی های عام برای تجزیه و تحلیل جهان مدرن میپردازد نیز بی اعتبار است . آثار او را میتوان اساس یک جامعه شناسی فرهنگی قرار داد . او خواهان آزادی ضمیر ناخود آگاه اجتماعی است . چنانچه امروزه رشته جامعه شناسی به راه خود ادامه دهد نیاز به روشنگر و رهنمایی مانند گوپمان دارد .

شاگردان او مدعی هستند که بر اساس روش تحقیق جامعه شناسی خرد ، رمانهای فلوربر ، داستایوسکی ، پروست ، و موسیل نیز به ما شناخت بیشتری میدهند تا روش تحقیق جامعه شناسان موضوعات کلان .

بوردیو در سال 1930 در فرانسه دنیا آمد . خلاف سارتر او خود را روشنفکری مسئول نمیدانست که باید در باره هر موضوعی اعلان نظر و موضع نماید . در کتاب " نظریه عمل " ، او جامعه شناسی را یک حرفه و یک علم عملی منفرد تعریف کرده است . وی مینویسد که منطق عمل تا جایی است که منطقی بودن دیگر کاربرد عملی نداشته باشد . با این ادعای او جبهه ضد لوی اشتراوس هواداران او باز شد . وی به انتقاد از عینی گرایی اشتراوس نیز پرداخت . جانبداری او از سارتر غالباً بر ضد ذهنی گرایی ساختار گرایی بود .

بوردیو به سبک ساختارگرایی لوی اشتراوس در الجزایر که مستعمره آنزمان فرانسه بود ، به تحقیق پیرامون فرهنگ قبایل از جمله آداب و رسوم آنان پرداخت . از جمله نتایج این تحقیقات آن بود که فقط 16 درصد ازدواجها در میان قبایل عرب از طریق خویشاوندی یعنی میان پسرعمو و دختر عمه ها است ، گرچه ازدواج در اینگونه جوامع یک استراتژی خانواده گی نیز است .

کلید تئوری جامعه شناسی بوردیو کلمه و واژه " هابیتوس " است که شباهتی به " هدایت زندگی " از ماکس وبر دارد و سیستمی بدست آمده و قانونی است درونی که غالباً جوابی به سازش آغازین به اجبارهای بیرونی است و از نظر شرایطی ، خلاق است . در بعضی از دانشنامه ها آنرا استعداد و ظرفیت بیرونی نیز تعریف کرده اند یعنی ظاهری بیرونی که باطن درونی را افشا میکند یا توصیف می نماید .

مشهورترین اثر او " اختلافات ظریف " است که بعدها با اشاره به کتاب کانت ، " نقد اجتماعی قوه قضاوت " نام گرفت . در کتاب " هستی شناسی هایدرگر " او هایدرگر را یک فیلسوف نازی نامید که فاقد اصالت تفکر است . از جمله دیگر آثار بوردیو - نقد عقل نظری ، معنی اجتماعی و جامعه شناسی عکس العملی هستند .

بوردیو همچون پاسکال انسان را موجودی خودکار و متفکر میدانست . او در آنجا تحت تاثیر کتاب " نژاد و تاریخ " لوی اشتراوس بود ، و نتیجه قطع رابطه او با ساختارگرایان کتاب " تئوری و عمل " او شد . وی میگفت که هر عملی دارای منطق خاص خود است که در تئوری ها یافت نمیشود .

امروزه اشاره میشود که چون بوردیو خود در آغاز یک فیلسوف ناموفق بود ، بعدها مخالف روشنفکری و تئوریهای صوری فلسفی شد . با این وجود او تا آخر عمر یک ساختارگرای شکاک و متزلزل باقی ماند . بوردیو در رابطه با تشخیص اختلاف جامعه مدرن به نظریه حوزه های مختلف زندگی مانند دین ، فلسفه ، اقتصاد ، قدرت ، مد ، ادبیات و غیره اشاره میکند که حوزههای مبارزه ، بازی ، و نیرو نیز هستند . او در جنبش " هنر در خدمت هنر " به نفی نیروی حوزه ای آن میپردازد .

در رابطه با پرسش ارزش و اهمیت کلاسیک بودن نظرات بوردیو به سخن آدرنو اشاره میشود که گفته بود شیئی کردن موضوعات موجب فراموشی آنان میشود. این سخن آدرنو را باید در روی در ورودی جامعه شناسی بوردیو نوشت.

بوردیو میگفت که در آغاز متن بود و حرف زدن و نه زبان، یعنی در نظر او همه چیز متن است فرای زمان. با اشاره به این ادعای بوردیو امروزه گفته میشود که او یکی از مخالفان افکار مدرسی و اسکولاستیک است.

۹۴. شکست جنبش دانشجویی ولی نتایج مهم آن.

انقلابیونی که شصت ساله شدند.

Pierre Bourdieu 1930 - - ? Ervig Goffman 1922- 1982

زندانی عزیز، در تابستان کوتاه آنارشی و شبان باتونهای دراز، مبارزه ادامه دارد. شغل انقلابیون حرفه ای، بازی با دینامیت در هسته های انقلابی تا مرز تابوردایی از اعمال خشن، آرزوی ما شده. نظام خوک ها نظام اراده گرایان است. حال که انقلاب فرهنگی، نابودی فرهنگی شد، الهیات هم باید سکولار گردد. ما همه چیز می خواهیم و آنهم فوری! وگرنه تنفر را به انرژی تبدیل خواهیم نمود چون ما همانهایی هستیم که پدر بزرگ و مادر بزرگمان به شما اخطار داده بودند. سلول انفرادی نیز جنایت است، به این دلیل ما نمی خواهیم فقط مبارزه قانونی کنیم بلکه امید به مقاومت پیروزمندانه داریم. سنگ های پرتاب شده، دلیل نبودند، بلکه تنها زبانی هستند که شما می فهمید. احتمال بمب سازی، خلع سلاح و پا روی چنگال حاکمان گذاشتن، ادامه دارد. زنده باد دانشجوی انقلابی! مرگ بر شاه دوست های هورایی و هوراکش! شعارهای دیواری نیز ادامه خواهند داشت.

اینها بخشی از شعرهایی بودند که جنبش دانشجویی غرب بین سالهای 1968-1972 در تظاهرات خود مطرح نمود. این جنبش با اعتراض به حمله آمریکا به ویتنام آغاز شد و بعدها به غالب کشورهای اروپایی مخصوصاً آلمان رسید. امروزه اشاره میشود که از دل آن جنبش بود که حزب سبز آلمان، جنبش زنان، انقلاب جنسی، سازمان چریکی ارتش سرخ، کشف و رواج قرص های ضد بارداری، جنبش هیپی، لغو ازدواج اجباری، کنفدراسیون دانشجویی، و غیره بیرون آمدند. اکنون میتوان گفت که شورش دانشجویان، جنبشی ضد اتوریته و بخشی از یک مبارزه ضد امپریالیستی جهانی بود. مارکوزه و تئوریسین های مکتب فرانکفورت در میان رهبران آن جنبش نقش مهمی داشتند. در حال حاضر غالب رسانه میپرسند که آن جنبش به کجا رسید و از اسطوره دانشجویی سال 68 میلادی چه چیزهای بجا مانده؟ آن جنبش بخشی از بحران بورژوازی بعد از جنگ جهانی دوم در غرب بود. جذابیت آن جنبش به سبب نقش اتوپی مارکسیستی است. آنان میگفتند که قانونی بودن خشونت وابسته به بلوغ مبارزه طبقاتی در جامعه دارد چون در دمکراسی بورژوایی، قوانین بازی را حاکمان تعیین میکنند. مارکوزه آنزمان از خشونت آزادی بخش میگفت. ضمیر شخصی "ما" نوعی رمانتیک جمعگراپانه بود. جنبش دانشجویی آنزمان را به کوشش برای بازگشت رمانتیک متهم کردند. آنها غالباً چپهای غیردگماتیک بودند که خواهان دمکراسی شورایی شده بودند. تحلیل طبقاتی آنان آنارشیستی و یا مارکسیستی بود. آنان سوسیال دمکراتها را خائن به طبقه کارگر و در خدمت دمکراسی بورژوایی میدانستند. کتابهایی در باره مارکسیسم، لنینیسم، تروتسکیسم، مائوئیسم، آنارشیسم، مکتب فرانکفورت، ادبیات کشورهای جهان سوم، فاشیسم، کتابهای روانشناسی و تعلیم و تربیت، تئوری انتقادی و غیره به تیراژی بالا رسیدند.

کتابی از روزا لوکزامبورگ با عنوان "نظریه عملیات و اقدامات غیرمترقبه و اضطراری" که میلغ سوسیالیسم انقلابی و منقد لنینیسم و سوسیال دمکراسی کائوتسکی بود، سالها در کنار آثار هربرت مارکوزه و تئوری های مکتب فرانکفورت، در میان دانشجویان محبوبیت خاصی یافت. کاسترو، کونک ویتنامی، تروتسکی، دوتشکه، رابل، و چگوارا، از جمله دیگر رهبران سنیلک آنان بودند. در دیدار شاه از آلمان آنزمان، ماموران ایرانی در لباس شخصی، با هورا کشی، با چوب و چماق به تظاهرکنندگان آلمانی حمله کردند که از طریق رسانه ها، ساواکی های هورایی یا هورا کش لقب گرفتند، و از دولت وقت آلمان انتقاد شد که چرا اجازه داده همچون مامورانی، دیدار شاه از آلمان را همراهی کنند و علناً به معترضین و دانشجویان حمله نمایند.

۹۵. اشکی هم برای آنتوان چخوف!

جامعه در درام مدرن و داستان های کوتاه چخوف.

آنتوان چخوف 1860-1904

حال که زنان مبارز فمینیست برای مرگ غم انگیز ویرجینیا ولف نویسنده انگلیسی به ماتم نشسته اند چرا ما برای مرگ زودرس آنتوان چخوف نویسنده روس اشکی نریزیم! اودرسال 1904 درس 44 سالگی برائریماری سل درگذشت. وی ادبیات رانوعی نیکی و مهرورزی میدانست و دهها سال در شوروی سابق درکنارپوشکین، تولستوی، و گورکی، یکی ازپرخواننده ترین اهل قلم آنجا بود وهمچون گورکی و تولستوی او را یکی ازمقدسین ادبیات دوره پیش ازانقلاب نافرجام سال 1905 بحساب می آوردند.

چخوف استاد داستان کوتاه نویسی و نمایشنامه نویس مدرن روس، نویسنده ای است با کیفیت جهانی. امروزه ادعا میشود که آثار انتقادی-اجتماعی او، غیرسیاسی هستند. چخوف یکی از مشهورترین نویسندگان روس است که حتا امروزه مورد احترام و تعجب قرار میگیرد. او رایکی از نخستین آموزگاران داستان کوتاه نیز میدانند. منقدین چپ در آثار او سه پیش بینی نبوغ آمیز را حدس میزنند: نزدیکی انقلاب، زوال و سقوط طبقه اشراف، فراز و صعود طبقه بورژوازی نوپا.

چخوف، وقایع نگار تیزبین دهه های 80 و 90 جامعه تزاری قرن 19 روسیه بود. داستان های کوتاه او بجای اعلان ایدئولوژی، به شرح و توصیف واقعیات اجتماعی و روابط میان انسانهای پردازند. در داستانهای او غالباً اقشار و گروههای : کارمند، پزشک، دانشجو، افسر، خیاط، آشپز، مطرب، درشکه چی، زنان، مردان، فواحش، و مشتریانهایشان، مطرح میشوند. وی میگفت که نویسنده باید چنان بنویسد که خواننده نیازی به توضیح بیشتر نداشته باشد. او گرچه موضعی انتقادی نسبت به هر سه مکتب : ناتورالیسم، سمبولیسم، و ایمپرسیونیسم، داشت، ولی در مراحل گوناگون از آنان نیز استفاده نمود. وی غالباً پایان داستان رانام تمام و باز میگذارد تا خواننده را به تفکر بکشاند. این روش و روانشناسی کوتاه و فشرده شخصیت های داستان ، کمکی برای یک پست رئالیسم داستاننویسی در غرب شده اند. چخوف در دهه 90 قرن 19 از طریق چند داستان کوتاه به طرح : نظرات تولستوی، جنبش چریکی خلقیون، داروینیسم اجتماعی، فقردهقانان، انگل صفتی بورژوازی کلان، و مشکلات روابط عشقی-خانوادگی زن و مرد پرداخت. او با نگاهی روان شناسانه و تفکر آمیز به شرایط محیط اطراف قهرمان داستان با کمک طنز میپردازد.

چخوف با تجزیه و تحلیل روابط انسانی، پایه گذار درام مدرن است. او مهمترین نوول نویس قرن 19 روسیه و نوگرای درام روسی است. درام های ایمپرسیونیستی او حاوی انواع سمبول و چندصدایی میباشند. آموزگار چخوف در تاتر مدرن، ایبسن بود. تاتر مدرن چخوف تغییر مهمی روی تاتر آیزورد از خودبجا گذاشته است. ازدواج چخوف با یک هنرپیشه تاتر موجب آشنایی اش با کارگردان مشهور یعنی کنستانتین استاولینسکی شد. این دو، تغییر مثبت و مدرنی روی همدیگر برای خلاقیت یک تاتر جهانی گذاشتند؛ چون استاولینسکی میبایست یک سبک خاصی برای نمایش درام های چخوف کشف مینمود. چخوف خالق کمدی های غمگین و افسرده نیز میباشد. گفته میشود که هیچکس چون او موضوع تراژدی را در کمدی نمی دید. منقدی دیگر گفته بود که دیالوگهای آثارش، شباهت خاصی به موسیقی دارند. در تراژدیهای فردی و اجتماعی او انسان مفلوک، با پرسشهای پیرامون معنی زندگی در جستجوی سعادت است. چخوف در روسیه، پایای نمایشنامه نویسان مدرن دیگر اروپا مانند: شاو درایرلند، ایبسن در نروژ، و هاوپتمن در آلمان، یکی از نوگرایان ادبی جامعه خود بود. او در درام های بعدی اش به مسائل هنر و مبارزه میان استتیک انگلی و کار خلاق پرداخت. شکسپیریکی از آموزگاران چخوف بود. روش طرح روانشناسانه بازیگران او، گویا تحت تاثیر آثار شکسپیر بوده است. چخوف در نمایشنامه هایش به گروهها و اقشار جامعه روس مانند: اشراف، شهروندان، دهقانان، مردم شهر و روستا، دستگاه بوروکراتیک فاسد دولت تزار، تجار، پیشه ور، بازرگان، و غیره می پردازد.

برای شناخت زمان چخوف باید اشاره کرد که در دهه 80 قرن 19 سازمانهای چریکی خلقیون با شکستی فاحش در رابطه با سازماندهی روستاها علیه حکومت تزاری روبرو شده بودند. درد و رنج قهرمانان آثار چخوف اغلب بدلیل آگاهی آنان به هستی خود و روزمره گی پوچ سالهای پیش از انقلاب 1905 در روسیه است. او میکوشد تا ناتوانی انسانها برای تغییر شرایطی که در آن اسیر هستند، را نشان دهد. در مرکز بحث و موضوع داستان، اغلب ناامیدی و سرخورده گی در شرایط اجتماعی نشان داده میشوند. روشنفکران اغلب در آثار او از هم می پرسند که مبارزه برای ترقی فرهنگی انسانها ارزش به خطر انداختن خود را دارد یا خیر؟ او اشاره به غیرممکن بودن شناخت شخصیت انسانها، فریب و دروغ زندگی آنان، فرار روانشناسانه به جهان رویاها، و زوال و سقوط روح و اخلاق آنان را می نماید. در میان طبقات اشراف و بورژوازی، خیانت زن و شوهر به همدیگر در نظر چخوف اغلب نه بدلیل زوال اخلاق اجتماعی بلکه به سبب بحران مسائل روانی آنان است. در آثار پایانی چخوف، خواننده شاهد امید به یک زندگی بهتر، اظهار امید به یک انقلاب اجتماعی و نظرات آزادیخواهانه میگردد. در پاره ای دیگر از آثار چخوف به ایده آلهای عمل اجتماعی و انسانی در مقابل شکاکی روشنفکران بورژوازی اشاره میشود. چخوف اشاره به واقعیات نظام بوروکراتیک تزاری نیز می نماید که کارمندان جزء آن بخاطر مدال و جایزه و تشویق و اضافه حقوق و پست، تن به هر ابتذال و خیرچینی میدهند و گاه ترس از مقام بالاتر باعث سکنه قلبی آنان میشود. پاره ای دیگر از آثار آغازین چخوف نشان از طنز و شوق به زندگی دارند. در حالیکه بعضی از آثار پایانی او به موضوعات جدی، تراژدیک و غم انگیز می پردازند. در آثار چخوف خواننده صدها بار شاهد بکار بردن صفات: ناامید و افسرده، برای قهرمانان داستان میشود.

منتقدین ادبی ی یافت میشوند که چخوف رایک سمبولیست رئالیست نامیده اند. در غالب آثار او بیماری مهم آغاز مدرنیته؛ مانند ابتذال و ملال حاکم است، انسان متوسط هم در آثار او بطور طنز آمیزی نشان داده میشود در حالیکه انسان های ساده از میان خلق نیز نقش های مهمی دارند. آن زمان سمبولیسم مورد استفاده چخوف میکوشید تا جای رئالیسم از مدافقاده را بگیرد. چخوف گاهی بعنوان هنرمند ، سخنگوی افشار ناامید و نماینده نسلی از روشنفکران ناواخورده و بدبین میگردد؛ به این دلیل او با وجود سبک ناتورالیستی، یکی از نمایندگان سمبولیستی ادبیات جهانی بشمار می آید.

تولستوی بعد از دیدار با چخوف گفته بود که او نه تنها آدم فروتنی است بلکه همچون یک دوشیزه بسیار آرام است. گورکی هم در کتاب "خاطرات پیرامون همعصران" مینویسد که در حضور چخوف انسان

میکوشید تا ساده و صادق باشد یعنی "خود" واقعی اش! . برای خیلی از نویسندگان پیش از انقلاب، اصل: "بعد از چخوف اهل قلم نباید سهل انگارانه بنویسند" شعار شده بود. چخوف تعظیم‌مهمی نیز روی: ویرجینیا ولف، همی‌نگوی، و گورکی گذاشت. او از طریق سفرهای بی‌شماری با اروپای زمان خود آشنا شد. مرگ او سرانجام در آسایشگاه مسلولین در جنوب غربی آلمان اتفاق افتاد.

از جمله نمایشنامه‌های معروف چخوف: سه خواهر، باغ آلبالو، عمو و انیا، و مرغ ماهیخوار هستند، و از جمله داستانهای او: استپ‌ها، مرگ یک کارمند، سوسمار، دشمنان، دوئل، یک داستان غم‌انگیز، سالن شماره 6 بیمارستان، در تنگه دره، عروس، طبقه وسط یک ساختمان، زنی همراه توله سگ، دهقانان، کلیه بی‌یاقی، سرخوخه، زندگی من همچون یک آدم دهاتی، طلبه سیاهپوش، داستان یک آدم ناشناس، بوسه، دانشجو، امپراطوری زنان، هستند. مهم‌ترین آثار او ولی: باغ آلبالو، سالن شماره شش بیمارستان، عمو و انیا، خرس، و مرد کارمند، بشمار می‌آورد. داستان "سالن شماره شش بیمارستان" موجب تعجب و تحسین لنین قرار گرفت؛ او این داستان را توصیف جامعه بیمار روس بشمار میدانست. داستان "استپ‌ها" را آغاز نوول نویسی روس میدانند که از نظر زبانی، فشرده و از نظر زیباشناسی، واقع‌گرایانه است. منتقدی گفته است که چخوف خود مثبت‌ترین شخصیت آثارش بود. 80 سال بعد از گزارش چخوف از اردوگاه کار اجباری تزاری "ساخالین"، سولژنیسین گزارش "جزایر گولاک" استالینیستی را منتشر نمود. در نمایشنامه "سه خواهر" دیالوگی بصورت زیر واقع می‌شود:

- ماشا: ما باید زنده بمانیم.
 - ایرینا: نه، ما باید کاری انجام دهیم.
 - اولگا: حیف، اگر فقط میدانستیم چگونه!
- آنتوان چخوف بین سالهای 186-1904 زندگی نمود. او در نوجوانی بانام مستعار "آنتونی چخوته" آثاری طنزآمیز در مجلات زمان خود منتشر نموده بود.

Anton Tschechow

۹۶- چین -، تصادف گلوبال با استقلال . از انقلاب فرهنگی تا قدرت جهانی .

چین کمونیستی از سال 1972 در را به روی واردات غرب باز نمود و در سال 1978 با آمریکا رابطه دیپلماتیک برقرار کرد، همزمان با آلبانی انور خوجه قطع رابطه نمود. در چین از سال 1978 بجای رمانتیسم اخلاقی، اقتصاد گرایی سرد و اتوریته جانشین شد. منقدین مائو میگفتند که سوسیالیسم را نمیشود خورد و آن تقسیم عادلانه فقر نیست. مائو میگفت بعد از مرگ ام، شیطان گاو شکل و شبح ماری از سوراخ هایشان بیرون خواهند خزید. در زمان مائو گفته میشد که افراد جامعه رفاه باید حداقل دارای یک دوچرخه، یک ساعت مچی، یک رادیو دستی، و یک ماشین خیاطی در خانه باشند. مائوئیستها بجای اعتراف به عقب ماندگی صنعتی چین مدعی بودند که در چین قطارها آهسته حرکت میکنند تا کارگران درون قطار از زیبایی های طبیعت لذت ببرند! . بعدها تمرکز برنامه اقتصادی روی تولید برای صادرات بود و نه تولید برای مصرف داخلی و استفاده مردم. آنها از سوسیالیسم بازار و سوسیالیسم تعاونی ها و سوسیالیسم روستایی سخن میگفتند. سرانجام همه آنها به نهادهای نیمه سرمایه داری تبدیل شدند. چین امروزه میکوشد تا از تضاد و تصادف جهان گلوبال سرمایه داری با اقتصاد ملی خود جلوگیری کند. حزب کمونیست چین مائو را حداقل بنیادگذار کشوری مستقل ملی و قوی میدانند که بزودی ابرقدرتی شماره یک یا دو خواهد شد. بعد از مرگ مائو تئوری و دکترین سه جهان مطرح شد. مائو همچون لنین میگفت که سوسیالیسم میتواند فقط بر اساس صنایع سنگین در یک کشور برقرار گردد. در تئوری سه جهان از امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی، و کاپیتالیسم اروپا، و کشورهای جهان سوم سخن میرفت. طرفداران تئوری 3 جهان میگفتند که از طریق ناسیونالیسم و جنبش ملی باید استعمارگران و امپریالیستها از کشورهای جهان سوم خارج شوند و بورژوازی ملی بقدرت برسد.

پیش از مائو، بوخارین و میم - روی هندی در دهه بیست قرن گذشته تئوری محاصره شهرها از طریق روستاها را مطرح کرده بودند. بوخارین در سال 1928 از تضاد جهان شهر و جهان روستا میگفت. طبق نظر مارکسیستها تنها خلق و مردم خالق تاریخ هستند. مائو در سال 1937 در کتاب "پیرامون عمل" به اهمیت آزمایش و تجربه در مقابل ایده آلیسم و متافیزیک تئوری پرداخت. او میگفت که ارباب ماشین باشید و نه برده تولید! . لنین و مائو میگفتند تولید خرد موجب بورژوازی و سرمایه داری میشود. لنین اشاره نمود که دیکتاتوری پرولتاریا فداکارترین جنگ عادلانه علیه بورژوازی و اقتصاد استثمارگرانه اش است. مائو پیرامون رفتار انقلابی در سال 1973 میگفت تاخیر سوسیالیستی بهتر از وقت شناسی کاپیتالیستی است!

در سال 1964 شوروی اعلان کرد که از 90 حزب کمونیست در جهان، 53 حزب حاضر به اجرای رهنمودهای مسکو نیستند. با اختلاف چین و شوروی، احزاب کمونیست نیز به طرفداری از مواضع گوناگون یکی از دو قطب پرداختند. انور خوجه در آلبانی در یک کتاب دو جلدی مدعی شد که مائو همیشه یک خرده بورژوازی دمکرات بوده است و در مائوئیسم، رفتار فرقه گرایانه ریشه عمیق دارد. گروه دیگری تجزیه جنبش کمونیسم جهانی را بخشی از پروسه تکامل این اندیشه میدانستند. مائو گرچه همیشه در میان کتاب و کتابخانه از خود عکس میگرفت، او ولی کتابخوانها را در مقابل عملگرایان

قبول نداشت ؛ البته غیر از کتابخوانی در باره فیزیک اتمی . او با انتقاد از سیستم آموزشی چین میگفت که در مدارس و دانشگاهها بجای آموزش و یادگیری ، فقط بحث و جدل میشود . وی اشاره نمود که در کلاس درس، چرت زدن و خوابیدن اشکالی ندارد چون محصل بعد از آن ، تمرکز فکری بهتری می یابد !

بعد از مرگ مائو در سال 1976 ، گروه 4 نفره مبلغ انقلاب فرهنگی، دستگیر شدند . مائو میگفت در دوره بحران ما نیاز به عملگرایان داریم و نه نظریه پردازان . وی پیرامون شوروی میگفت که در آنجا دولت قوی است ولی مردم فقیر اند ، چون در آنجا یک سیستم بوروکراتیک امتیازداران و برگزیدگان ایجاد شده است . در کشورهای کمونیستی بالکان گفته میشد که مائو یک انقلابی خرده بورژوا است که مارکسیسم - لنینیسم را هنوز نفهمیده است .

لوئیس آلتوسر ، شارل بتلهایم ، میشل فوکو ، و غیره نشان دادند که مائوئیسم از نظر تئوریک مخصوصا در فرانسه فعال بود . آلتوسر تحت تئوری تضاد ، در سال 1963 مائوئیست شد و میگفت بجای هگل باید مائو را مطالعه نمود . تحت تاثیر انقلاب فرهنگی چین ، نظریه دولت ایدئولوژیک آلتوسر در سال 1968 مطرح شد . او مارکسیسم هومانستی را دلیل طرح تاریخ بیگانگی نژاد انسانی در تاریخ اختلاف طبقات جامعه و روابط تولیدش میدانست .

مائوئیستها میگفتند مبارزه در راه هژمونی ایدئولوژیک بخشی مهم از مبارزه طبقاتی است . تئورسین فرهنگ ، میشل فوکو و زن فمینیستی مانند یودیت یونکر ، مدیون مائوئیسم بودند . شارل بتلهایم اقتصاد دان معروف در سال 1936 چند ماهی با هزینه شخصی خود در مسکو زیست . او در سال 1956 به حمایت از استالین زدایی خروشیچف پرداخت ولی بعد در سال 1960 از خروشیچف جدا شد و طرفدار مائو گردید و همزمان همراه آلتوسر به انتقاد از افتاد گرایی مائوئیستها پرداخت . موضوع تحقیق بتلهایم از دهه 1950 صنعتی نمودن کشورهای جهان سوم بود . او در کشورهای در حال توسعه و در استعمار زدایی کشورهایی مانند هند ، کوبا ، الجزایر و مصر مشاور دولت بود .

بتلهایم همچون پاول سویزی بعنوان تئورسین توسعه به ادامه نظریه امپریالیسم لنین پرداخت . شاهکار وی تحت تاثیر افکار مائو کتاب " مبارزه طبقاتی در شوروی " بود . بتلهایم در پایان از لنینیسم و ادعای سوسیالیستی بودن انقلاب اکتبر فاصله گرفت و آنرا نوع خاص انقلاب بورژوازی نامید . بعضی از چپهای چین بعد از مائو به طرفداری از نظرات پوپر و نیچه پرداختند . گروه دیگری در آثار میشل فوکو ادامه نظرات مائو را می دیدند .

مائو میگفت که کادرهای سیاسی باید سرخ باشند و اهل دانش . گروه 4 نفره فقط روی سرخ بودن آنان تاکید میکرد . طرفداران مائو با کمک کتاب "آنتی دورینگ" انگلس ، کتاب " دولت و انقلاب" لنین ، و کتاب " برنامه گوتا" ی مارکس ، و با تکیه بر سوسیالیسم علمی به توصیف روابط و وسایل تولید در مقابل خرده بورژوازی پرداختند . آنها میگفتند بزودی به عملی کردن شعار مارکس یعنی ، به هر کس به اندازه نیازش ، خواهند رسید .

تروتسکی بوروکراتیسم را پدیده ای ضد انقلاب میدانست که پرولتاریا باید با یک انقلاب سیاسی با آن برخورد کند . اکنون سالهاست که روستاهای سوسیالیستی نوع جدید در چین ، به پایگاهی برای تولید ارزان کالای کاپیتالیستها تبدیل شده اند . طبق نظر مارکسیستها ، دولت وسیله فشار و قدرت طبقه حاکم است . انگلس میگفت آن، مجموعه ایده آل تمام سرمایه داران میباشد . در نظر استالین ، دولت پرولتری بعد از نابودی امپریالیسم و سرمایه داری از بین میرود و دولت خلقی جای آنرا میگیرد .

چپ چین را امروزه به 3 دسته تقسیم میکنند . چپ حزبی سنتی ، چپ مردمی مائوئیستی ، و چپ جدید آکادمیک و روشنفکر . چپ سنتی در حال ضعف و کهنسالی نابودی است ، چپ مردمی در اینترنت فعال است ، چپ آکادمیک قادر است پیام و خواسته هایش را به گوش حزب و دولت برساند . در پاره ای از محافل ، همچون زمان انقلاب فرهنگی ، هنوز شعار ، انتقاد و انتقاد از خود ، مطرح است . مائوئیستهای غرب ادعا میکنند که روش سرمایه داران حکومت فعلی موجب رشد پرولتاریای انقلابی جدید شده است .

آن موضوعاتی که مورد انتقاد چپ های غرب هستند ؛ مانند فرم گرایی ، اخلاق گرایی ، و ناسیونالیسم ، در خود چین مورد توجه و علاقه چپهای آنجا هستند . منقدین میگویند گرچه آنزمان کیک شیرینی کوچک بود ولی عادلانه تقسیم میشد . و گرچه کیک فعلی بزرگ است ولی ناعادلانه تقسیم میگردد . گروه 4 نفره طرفدار ادامه انقلاب فرهنگی ، در سال 1975 تئوری سیاسی خود را مطرح نمود . اعضای این گروه اکثرا خودآموز بودند و تحصیلات آکادمیک نداشتند . آنها حتی زیر تاثیر افکار نیچه از آزادی طبیعی و غریزی روح و تفکر و مخالف آموزش سنتی سیستماتیک دولتی بودند .

۹۷. دو جامعه شناس .

جامعه شناسی و تئوری سازان بورژوازی .
از نظریه تمدن تا جهان اجتماعی .

در مقاله کوتاه زیر به دو جامعه شناس آلمانی زبان، یهودی تبار؛ آلفرد شوتس و نوربرت الیاس اشاره میشود. شوتس در سال 1899 در اطریش بدنیا آمد و در سال 1959 در آنجا درگذشت. او به سبب یهودی بودن، با قدرت رسیدن فاشیسم، در سال 1939 به آمریکا فرار نمود.

شوتس جامعه شناسی را جهان زندگی نامید. در نظر او جهان اجتماعی و جهان زندگی انسان از آغاز جهانی است فرهنگی. او میکوشد تا به تجزیه و تحلیل ساختاری جهان اجتماعی بپردازد. گرچه او در آمریکا به محفل جدید فنومولوژی پدیده شناسانی مانند تالکوت و پارسون پرداخت، نظراتش ولی بعدها در مقابل نظرات حاکم پارسون قرار گرفت.

در دهه 40 قرن گذشته پراگماتیسم و عمل گرایی فیلسوفانی مانند ویلیام جیمز و جیمز دیوی در آمریکا حاکم بود. سبک کار شوتس، از مشاهده به شناخت، او را در آغاز هوادار هنری برگسن و فلسفه زمان نمود. او همچون نیچه و دیلتای میگفت که واقعیت همیشه یک واقعیت تفسیر و تبیین و معنی شده خصوصی و شخصی است.

یکی از دلایل مشهوریت بعدی آلفرد شوتس کتاب هابرماس "پیرامون منطق علوم اجتماعی" بود. از جمله آثار شوتس، "ساختار معنی دار جهان اجتماعی" است. او از طریق این اثر با جنبش فنومولوژی و پدیده شناسی هوسرل رابطه برقرار نمود. وی در مقاله "نماد، واقعیت و جامعه" سمبل ها را پلی میان حوزه های مختلف واقعیت میداند. از جمله دیگر آثار او - مسائل شخصیت در جهان اجتماعی، و مجموعه مقالات هستند.

جامعه شناس مورد نظر دیگر در اینجا، آلفرد الیاس نام دارد. او در سال 1897 در شهر برسلاو در شرق دولت پرویس آلمان در خانواده ای مرفه یهودی آلمانی تبار بدنیا آمد و در سال 1990 در هلند درگذشت. چون در سال 1933 با به قدرت رسیدن فاشیسم، دانشگاه های آلمان از وجود یهودیان و علوم انتقادی پاکسازی شد، او به انگلیس فرار کرد و مدت 32 سال در آنجا زیست.

وی در سال 1919 از رشته پزشکی به رشته فلسفه تغییر رشته داد و شاگرد کلاس درس کاسپارس و هوسرل گردید. او در آثارش به ناتوانی فرد در جامعه و جایگاه فرد در تاریخ میپردازد و به سنوالانی جواب میگوید که از آغاز کار رشته جامعه شناسی یعنی از آغاز فعالیت کار آگوست کنت و کارل مارکس برای جامعه شناسان مهم بودند؛ از آنجمله تغییرات روابط اجتماعی و سرنوشت انسان.

مهمترین اثر او "تئوری پروسه تمدن" است. او مدعی است که تغییر رفتار انسانی بخشی از پروسه تمدن است و در نتیجه تغییرات درازمدت، جبرهای بیرونی به جبرهای درونی تبدیل میشوند و ترس از دست دادن حیثیت اجتماعی قوی ترین موتور برای تغییر اجبارهای بیرونی به اجبارهای درونی است، یعنی چیزی که از اراده و عمل انسان قوی تر است. امروزه ادعا میشود که نظریه پروسه تمدنها بخش مهم و ثابتی در جامعه شناسی غرب شده است.

اگر جرج زیمل از تراژدی فرهنگ شکایت میکرد، و ماکس وبر انسان را اسیر در یک کلبه آهنین در جامعه میدید، و آدرنو و هورکهایمر فاشیسم را دلیل مرگ احساسات شاعرانه انسان میدانستند، نوربرت الیاس امید به دخالت انسان در تاریخ و تغییر آن داشت.

بعدها از جامعه شناسی الیاس انتقاد شد که او بورژوازی و دوره سرمایه داری را فراموش کرده است. موضوع آثار او غالباً موضوعات جامعه شناسانه جامعه جهانی، فاجعه های تاریخ آلمان بدلیل ناسیونالیسم و فاشیسم، و بررسی جامعه شناسانه آثار هنری است.

آلفرد الیاس در سال 1977 نخستین جایزه آدرنو را از آن خود ساخت. تا سال 1976 آثار او به بیست زبان خارجی ترجمه شدند و در طول یکسال، بیست هزار جلد از کتاب "نظریه پروسه تمدن" او به فروش رفت. تا زمانیکه جنبش اجتماعی در غرب با نقد و بحث روی آثار مارکس از جمله تئوری ماتریالیسم تاریخی مشغول بود، امکانی برای معروفیت و توجه به آثار جامعه شناسی آلفرد الیاس وجود نداشت. موضوعات پایاننامه دکترای الیاس بعدها زمینه کار اغلب تحقیقات جامعه شناسانه او شدند.

از جمله آثار آلفرد الیاس - یادداشتهایی در باره جریان زندگی، ایده و فرد؛ جستاری انتقادی در باره مفهوم تاریخ، تنهایی در زمان مرگ، انسان و جامعه درباری، در باره پروسه تمدن، در باره جامعه افراد، اصول نظری پروسه اجتماعی، بازگشت جامعه شناسان به زمان حال، موتسارت؛ جامعه شناسی یک نبوغ، و تئوری نماد، هستند.

در کتاب موتسارت انگار او به شرح بیوگرافی خود میپردازد. در کتاب تئوری نماد مینویسد که در جامعه شناسی و علوم انسانی دیگر، باید بر دوتالیسم طبیعت و فرهنگ غالب شد. او در زمان تبعید در انگلیس مانند مارکس که کتاب سرمایه را در سالن مطالعه موزه بریتانیا نوشت، سالها به مطالعه و تجسس برای کتاب دو جلدی "پروسه تمدن" پرداخت که تحقیقی است روانشناسانه جامعه شناسانه.

۹۸. يك قرن انقلاب، دو نویسنده زن فقط!

Alfred Schütz 1899 – 1959#

Norbert Elias 1897 – 1990

(1)- Kate Chopin 1850-1904

چرا در کتابهای تاریخ، ادبیات قرن 19 آمریکا فقط از دو نویسنده زن نام برده شده که در سطح زنان ادیب آن زمان اروپا هستند؟ آیا شکایت بعضی از مورخین و منتقدین ادبی از فقدان تعداد بیشتری از زنان در طول صد سال انقلاب مداوم در آمریکا، نشانه اشک تمساح ریختن روشنفکر مردسالار نیست؟ چون آنها مینویسند که اگر از نویسنده رمان "کلبه عمو تام" یعنی خانم حریت استو، صرف نظر کنیم، فقط دو نویسنده زن دیگر یعنی: کاتی چوپین - و امیلی دیکینسن، آثاری آفریدند که تا امروز فراموش نشدنی هستند. این دو مشهورترین نویسندگان زن در قرن 19 در آمریکا بودند ولی بر اثر فشار جو مذهبی مسیحی و انتقادهای نابودکننده مردان پدرسالار؛ اولی بعد از نشر یک رمان و دومی بعد از چاپ 7 شعر خود، دست از نویسندگی کشیدند و خانه نشین شدند. سخن از زمان و جامعه ای است که خودکشی زنان در آنجا یکی از نشانه های استقلال آنان قید شده و گروه دیگری برای شانه خالی کردن از نرم های ارتجاعی، کوشیدند تا با کمک رماتیک، با طبیعت وحدت کنند و درخلسه، زندگی نمایند. زنان شاعر و نویسنده ای که حتی لقب شوهرشان را باید بر خود می گذاشتند.

کاتی چوپین در سال 1850 در آمریکا بدنیا آمد و در سال 1904 در آنجا درگذشت. پدرش از مهاجرین ایرلندی و مادرش از دورگه های اسپانیایی زبان بودند. او از خانواده ای سنتی-مذهبی برخاسته بود، ولی به دلیل تماس با زنان بیوه قوی و مستقل اقوام، شخصیتی محکم یافت. او بعد از مرگ زودرس شوهر، نه تنها وارث بدهکاریهای او شد بلکه مادر چند کودک، صاحب یک بقالی، مربی یک پلانتاژ، و معشوقه یک مرد همسایه! نیز گردید. منظور اینکه با وجود اینهمه دردسرها او شروع به نوشتن تجربه هایش درباره زندگی در کنار رود آن زمان زیبای میسی سی پی نمود. غیر از آن، او یک سالن ادبی-هنری براه انداخت که پاتوق روشنفکران، نویسندگان و هنرمندان شهر شد. چوپین میگفت که او خود را نویسنده نمی داند، بلکه هرگاه احساس کند که حرفی برای گفتن دارد، دست به قلم میزند.

مشهورترین کتاب او رمان "بیداری" است که منتقدین آنرا یکی از کلاسیک های جنبش زنان علیه فرهنگ حاکم سنتی زمان خود میدانند. این کتاب، ابزار احساسات زنان تحت فشار است. کتابی که با تکیه بر عشق و احساسات کوشید تادرسال 1899 رمان اجتماعی را به امپرسیونیسم ادبی نزدیک نماید. این کتاب گرچه سنتی و روانشناسانه بحساب می آید، ولی آنچنان تحول و انقلابی رابعث شد که دهها سال کتاب پر فروش دوره خودش شد. سرانجام اتهام ضد اخلاقی بودن به کتاب فوق باعث جنجال اجتماعی نیز گردید. تا اینکه گروهی ناشر سو دجو کوشیدند این کتاب را در سال 1964 با عنوان "رمانی اروتیک" به بازار کتاب عرضه کنند. این اثر امروزه در میان رمان های روانشناسانه و فیمینیستی جای احترام آمیز خاصی دارد. آثار چوپین امروزه اهمیت مهمی برای ادبیات زنان دارد. او غیر از رمان و انتشار 100 داستان کوتاه به چاپ شعر، مقاله و نمایشنامه نیز پرداخت. از جمله موضوعات آثارش: جامعه، ازدواج، وظایف و مسئولیتهای خانوادگی، و اظهار شوق و اشتیاق و احساسات اروتیک هستند. چوپین در آثارش از سیاهان باهوش و مستعد، از سفیدهای مرفه چوخ بختیار، از مبارزه فیمینیستی جنسی و از اختلاف نژادها سخن میگوید. شرح زندگی طبقه مرفه مقيم کنار رود میسی سی پی و سواحل توریستی آن، نیز یکی دیگر از مسایل آثارش هستند. آثار چوپین خواننده را بیاد آثار مویاساد می اندازد که او سالها ترجمه کرده بود. بارها منتقدین جنبه محلی و بومی بودن آثارش را مورد سرزنش قرار دادند. سبک نویسندگی او بعد از سال 1940 در اروپا بین گروهی از اهل قلم مد روز شد.

امروزه سنوآل برانگیز است که چرا آن زمان بعضی از زنان اهل قلم کوشیدند تا رمان رئالیستی را بسوی رمان مذهبی هدایت کنند. آنها آن زمان باید میان دو نقش تعیین شده یعنی: مادری در یک فرهنگ ویکتوریایی - و یا هنرمند و نویسنده ای مستقل و فردگرا، بودن، یکی را انتخاب میکردند. یادآوری اینکه امکان اظهار و بیان خواسته های زنان بدلیل فرهنگ سنتی ویکتوریایی بسیار محدود بود. در ادبیات، زنان اهل قلم کوشیدند تا از آرزوهای پیش پا افتاده روزمره خود مانند: گردش، قایق سواری، دیدار با دوستان، پیک نیک، و تشکیل اجتماعات غیر اجباری، سخن بگویند. در آن سالها خواننده غیر از آثار و رمانهای رئالیستی، جویای کتابهایی بود که به مسایل زنان می پرداختند و ادامه زنان استعاره ای را دیگر تحمل نمی نمود. جامعه شناسان ادبی امروزه آثار او را نشانه کوششی از رئالیسم به سوی مدرن رفتن میدانند. نقش و اهمیت مهم دیگر او، نوگرایی ادبی اش، از کلاسیک بسوی مدرن بود.

(2) Emily Dickinson 1830-1886

دومین زن نویسنده و شاعر مشهور قرن 19 آمریکا خانم امیلی دیکینسن نام دارد. امروزه او را در کنار گرتروود اشتهای از پیشگامان ادبیات مدرن غرب بشمار می آورند. او در زمینه شعر یکی از سبک شکنان شعر سنتی است. گرچه دیکینسن جهان را در نظر خود شعر میدانست، ولی او فقط توانست 7 شعرش را در مطبوعات منتشر نماید. اکنون باور کردنی نیست که کسیکه فقط چند شعرش را در زمان حیات منتشر کرد، امروزه یکی از مهمترین شاعران آمریکا به حساب آید. بعد از مرگ او، در کشو میزش حدود 1780 شعر یافتند که معمولا روی پاکت خرید میوه، پاکت نامه و یا حاشیه روزنامه ها یادداشت شده بودند. او آن زمان 139 شعر خود را نیز به دوستان و آشنایان در نامه هایش تقدیم کرده بود. منتقدین، غالب اشعار او را رقص مرگ مسیحیت پوریتانی آمریکا و فیمینیسم پیش از مدرن نام گذاشتند. دیکینسن در اشعارش از مرگ و نیستی میگوید تا خواننده بتواند زندگی و هستی را جشن بگیرد. غرض و رزان آن زمان بدلیل موضوع مذهبی بعضی از اشعارش او را راهبه مقدس شهر، نامیدند. او میگفت رابطه انسان و خالق نباید مانند رابطه موش و گربه و یا طعمه و شکارچی باشد. به نظر منتقدین، او در نظم و نثر چنان در سبک مدرن افراط و اغراق نمود که نزدیک بود رابطه اش را با خواننده از دست بدهد.

دیکینسن اشعارش را معمولاً میان محفل خصوصی دوستان میخواند. اشعاری که امروزه سخن از یک شاعر نابغه می‌راند. او گرچه با اشعار رمانتیک شروع کرده بود، سرانجام به سبب شکست و سرخورده گی زناشویی و اجتماعی، به شعر مذهبی و سرودهای کلیسایی نزدیک شد. اولین کتاب شعر او 70 سال بعد از مرگش منتشر گردید.

خانم امیلی دیکینسن در سال 1830 در خانواده ای مشهور و مرفه در آمریکا بدنیا آمد و در سال 1886 بر اثر بیماری کلیه درگذشت. پدر بزرگش از بنیادگذاران دانشگاه شهر، و پدرش وکیل و نماینده کنگره بودند. او از سال 1858 از مردم و فضای فرهنگی شهر فاصله گرفت و خانه نشین شد. در شهر محل اقامتش بندرت کسی میدانست که آن شاعره جوان؛ با لباس سفید مشهورش، که اغلب در باغچه ویلا خانه شان گلکاری میکرد، شعر نیز میسرآید. عجیب بودن او تا آنجا رسید که در یکی از اشعارش خود را عروس و نامزد عیسی مسیح نامید. دیکینسن میگفت چون دیگران اشعارش را نخواهند فهمید، بهتر است که مشهور نشود و فقط در محفل دوستان خود را شاعر بنامد.

موضوع اشعار او گرچه خصوصی و یادداشت‌های فکری روزانه بودند، ولی آنها ابدی شدند. او بعد از شکست در عشق با تلخی شاعرانه ای به سرودن شعر پناه برد. نوشته هایش، اشعار شاعری هستند که به روشنفکری خود آگاه است. اشعار مذهبی غیر سنتی اش، از مرگ و زندگی سخن میگویند. برای مخالفت با فرهنگ حاکم، او به مقاومتی مانند ویتمن نیاز داشت. امروزه اشعار او خواننده را بیاد سنلیست های فرانسوی می اندازند. او در بعضی از کشورهای اروپایی با صد سال تاخیر، در میانه قرن گذشته معروف شد. اشعارش بعدها بر اثر تحقیقات فیمینستی و تئوری مدرنیته، تفسیر و اهمیت جدیدی یافتند. او کوشید با کمک اشعار غالباً خصوصی اش، سندی برای توضیح جهان بجای بگذارد.

اهل شعر بر این نظرند که آثار وی پر از تضاد و تناقضهای رنگارنگ هستند، مثلاً آنان گاهی اسطوره زن سفید پوست رمانتیک و عاشقی هستند که احساس خوشبختی نمی کند، یا نشانی از فیمینستی کردن زندگی زنان هنرمند می باشند. دیکینسن در آثارش به موضوعاتی مانند: طبیعت، خدا، ذهن، قدرت، فرد، و مسایل زنان میپردازد. گرچه اشعارش مستقیماً سیاسی نیستند ولی آنها واقعیات سیاسی زمان را مطرح میکنند؛ از جمله: جنگ داخلی، آزادیخواهی بردهها، ترور لینکلن، و برابری زنان. گروه دیگری اشعار او را سفرهای تحقیقی در مرزهای آگاهانه و غیرآگاهانه روان انسان قرن 19 میدانند. او از موضعی شبه مذهبی به افشای رمانتیک زمان خود پرداخت، و رقص کشنده فرهنگ مذهبی پوریتانی را به نمایش گذاشت. فرق او با شاعران سنتی پیش از خود، توجه زنانه و فیمینستی به مقوله ادبیات و فرهنگ بود، گرچه او خلاف ویتمن کاملاً با شعر کلاسیک و عروضی قطع رابطه نمود. دیکینسن در یکی از اشعارش برای زنان، جهان سبزی آرزو میکند که در آن سکوت و آرامش حاکم گردد و از سر و صدا و شلوغکاری مردان! در آنجا خبری نباشد. او کوشید با کمک ادبیات تجربی از ادبیات احساساتی و اخلاقی آن زمان زنان فاصله بگیرد. اشعارش برای خواننده امروزه تداعی آثار: شکسپیر، امرسن، خانم الیوت، و کتاب انجیل میباشند. در شعر غرب یک رابطه خطی، او را به شاعران مدرنیته کلاسیک، مانند پائول و آفای الیوت میرساند. سالها کوشش شد تا برای نشر آثار دیکینسن، آنها را سوهان زده و به استتیک فرهنگ ویکتوریایی نزدیک نمایند، تا اینکه سرانجام در سال 1951 اشعار او بدون سانسور و اصلاحات دستکاری شده منتشر گردیدند؛ مثلاً کوشش پاول سلان در آلمان برای ترجمه اشعار او از نظر زبانی با شکست روبرو گردید.

۹۹. از جوی مولیان - تا آب رکن آباد .

رودکی، شاعر، خواننده و موسیقی دان، پایه گذار شعر کلاسیک فارسی در بیش از هزار سال پیش است. از حدود صد هزار شعر او، حدود 1000 شعر برجایمانده که در ژانرهای گوناگون سروده شده اند. زبان فارسی نو بعدها شامل زبان دری، زبان فارسی، و زبان پارسی شد. اونه تنها شاعری متفکر بلکه استادی در شعر اروتیک استتیک است. وی غیر از انتقاد از بی عدالتی و زورگویی، دارای جهان بینی پخته ایستی (طبیعت خدایی) نیز بود.

ابوعبدالله جعفرین رودکی در سال 859 میلادی در رودک سمرقند بدنیا آمد و در سال 941 در آنجا درگذشت. به روایت تاریخ، او در 8 سالگی حافظ قرآن بود و شعر میسرود. وی در موسیقی، شاگرد بختیار، استاد فلوت آن دیار بود، حکومت سامانیان در قرن 9 و 10 برای شکوفایی فرهنگی جامعه خود کوشید تا ادبیات اسلامی را با ادبیات پیش از اسلام آشتی دهد. در دربار نصر دوم، ابول فضل بلعمی وزیر مشوق ادبیات و افرادی چون رودکی بود. بامرگ بلعمی حضور او در دربار پایان یافت و در سال 937 رانده شد و به روستای محل تولدش بازگشت و در فقر درگذشت.

از رودکی غیر از غزل و جملات قصار، اشعاری درباره عشق و شراب و اشعاری مدحی بجا مانده. غیر از کتاب عشقی سندبادنامه، رودکی افسانه های 2000 ساله کتاب کلیله و دمنه را که از زبان سانسکریت ترجمه شده بودند، به شعر درآورد. کتاب کلیله و دمنه افسانه هایی بودند از زبان یا پیرامون حیوانات و جانوران. شعرا و میان لذت جویی طبیعی و بیان بدبینی و یاس نوسان دارد. از جمله دیگر موضوعات اشعارش، جستجوی سعادت، اهمیت عشق، دانش، تجربه، هنر، مرگ اجتناب ناپذیر، بی وفایی روزگار و سایر موضوعات مرکزی زندگی انسان هستند.

ساده گی غزل‌های رودکی بعدها مورد تقلید شاعران جوان آینده قرار گرفت. از آن زمان زبانی که الفبای آن عربی و فارسی بود و قوانین جدید هنر شعرسرایبی را تعریف نمود، شعر فارسی را تحت تاثیر خود و اشعار رودکی قرار داد. چنانچه کوری و نابینایی مادرزاد رودکی صحت داشته باشد، او را مهمترین شاعر نابینای ادبیات جهان در کنار هومر، شاعریونانی، میدانند. دولت حاکم آن زمان برای تبلیغات سیاسی خود به مداحی شاعرانی چون رودکی نیز نیاز داشت.

شمس الدین محمد حافظ، مهمترین شاعر فارسی زبان و استاد غزل است. او نه تنها زیبایی های زندگی از جمله عشق و شراب را به آواز درآورد بلکه به انتقاد از ریای دینی و اسلام نمایی فریب آمیز پرداخت. با وجود لباس عرفانی اشعارش، او آزاداندیشی و انتقاد اجتماعی را تبلیغ میکند. غزل‌های او اوج ادبیات فارسی و شعر کلاسیک فارسی را نشان میدهند. غیر از عشق و شراب، دوستی و زیبایی طبیعت، او به موضوعات دین، ادبیات، و حاکمان نیز میپردازد. سمبل‌ها و استعاره های گوناگون در اشعارش موجب شدند که از شعر او تفسیرهای گوناگون بشود. آثار او بدون شک، بخشی از ادبیات جهانی هستند. خواجه و حافظ دو لقب احترام آمیز هستند که او مفتخر به آنان شد. او با کمک زبان عالم غیب خود، عشق و شراب را در کامل ترین فرم در ادبیات فارسی مطرح نمود. دیوان حافظ همچون کتاب قرآن، مهمترین کتاب کتابخانه های خصوصی گردید.

بعدها مرگ حافظ، اشعارش که شامل 500-600 غالباً غزل هستند، در سال 1390 میلادی در دیوانی گرد آوری شدند. موضوع غالب اشعار طبیعت گرایانه عرفانی او عشق و شراب هستند. عرفان اسلامی اشعارش نشانه توانایی او در بازی با زبان فارسی و عربی است. شیراز محل زندگی حافظ، آن زمان محل روشنفکری و فرهنگی مهمی بود. او در شعرش تجربه های انسانی را نیز بصورت شعر مطرح می نماید. حافظ زبان فارسی را به نقطه عالی خود رساند چون شعرش دارای دو صفت اعتبار جهانی و زیبایی ابدی است. مانیفست اخلاقی حافظ و انتقادش از روحانیون مسلمان نما و دربار، موجب خشم قدرتمندان گردید. امروزه اشعار حافظ غیر از ایران، در افغانستان، پاکستان، هند، ترکیه، و کشورهای آسیای مرکزی خوانندگانی دارند.

موضوع متضاد اشعار حافظ شامل - احساس و عقل، این جهانی و آن جهانی، لذتی و آموزشی، و رنجی و سعادت، هستند. او خالق اشعار اروتیک، عشقی و لذت جویانه نیز است. حوضه اشعار او از شوق ذوب با خدا، تا لذت جویی در زندگی، وسعت دارد. محتوای قوی، طنز زبانی، نقل قول‌هایی بازی گرانه از شعر سستی ایرانی، باعث بی نظیری شعر او شده اند. منفرد مدعی هستند که بدون شناخت عرفان اسلامی و صوفی گری، شعر حافظ قابل فهم نیست، چون او احتمالاً خود عضو یک محفل صوفی بوده است. از اینکه خدا و معشوقه را با یک ضمیر مطرح میکند، نشان از به اوج رساندن عشق انسانی و احترام به معشوقه را نشان میدهد. چون زبان فارسی فقط یک ضمیر سوم شخص مفرد یعنی "او" دارد، مترجمین غربی مدعی هستند که عشق او گاهی هم جنس گرایانه نیز میتواند استنباط گردد. حافظ میان عشق به خدا و عشق به انسان فرقی نمی گذاشت. در نظر او که لقب زبان عالم غیب گرفت، همه چیز روی به وحدت دارد، از جمله - نزدیکی مرگ، لذت زندگی، مستی و وحی، رستاخیز، هنر، زندگی و غیره.

اوتاثیر عمیقی روی ادبیات و شاعران غرب از جمله گوته و دیوان شرق و غرب اش گذاشت. گوته میگفت که شعر حافظ ساختاری دیالکتیکی و محتوایی انتقادی شکاکانه دارد. مترجمین مشهوری مانند ریبرت نخستین بار اشعار حافظ را در اروپا به زبان آلمانی ترجمه و موجب معروفیت وی شدند. او در بعضی از اشعارش غیر از بیان شور و شوق و بی خیالی، به تحسین بعضی از حاکمان زمان خود نیز میپردازد. بخشی از اشعار او مداحی هستند، چون ادیبان آن زمان از نظر مادی یا وابسته به مدارس آموزشی درس قرآن و اسلام بودند، و یا در دربار حاکمان در جلسات فرهنگی شرکت میکردند.

حافظ میان سال‌های 1325-1390 میلادی در شیراز در شرایط فقر زندگی نمود. چون او پدرش را در کودکی از دست داد، مادرش او را برای آموزش علوم اسلامی به مدرسه فرستاد. بعدها گویا او در مکاتب اسلامی، قرآن درس میداد. او گاهی روابط حسنه ای با دربار حاکمان داشت و گاهی به سبب توطئه روحانیون دولتی، بدلیل آزاداندیشی و یا به اتهام بی ایمانی، او را طرد نمودند، گرچه حافظ همیشه علاقمند بود که عضو محفل فرهنگی دربار باشد. سرانجام او در سال 1369 میلادی در دربار حاکمی بنام مظفرالدین، قربانی سیاسی شد و با کمک نظامیان و روحانیون دربار، وادار به گوشه گیری گردید.

۱۰۰. سارتر مارکسیست، مارکس اگزیستانسیالیست.

اگزیستانسیالیسم و ادعای تکمیل مارکسیسم.

بعد از پایان جنگ جهانی دوم در سال 1945، مکتب فلسفی اگزیستانسیالیسم آته ایستی بر اساس نوشته های سارتر فرانسوی در غالب کشورهای اروپا مد روز شد و به طرح تمایلات ترقی خواهانه اجتماعی پرداخت. در ایران نیز مصطفی رحیمی از جمله روشنفکرانی بود که به معرفی این مکتب ادبی-فلسفی همت گماشت.

اگزیستانسیالیست‌های آته ایست مدعی بودند که مارکس جوان تا سال 1846 یعنی تا زمان نشر کتاب "آنتی دورینگ" انگلس یکی از اگزیستانسیالیست‌های چپ بوده. در کشورهای بلوک شرق سابق

استالینیستها حدود سالهای 1955 به نقد این مکتب پرداختند . آنان میگفتند که پاره ای از رویونیستها چپ نما زیر پرچم اگزیستنسیالیسم علیه مارکسیسم مبارزه میکنند . پیش از همه اینها سارتر مقاله ای با عنوان " مارکسیسم و اگزیستنسیالیسم " را در فرانسه منتشر نموده بود . او در این مقاله مدعی شد که اگزیستنسیالیسم موجب تکمیل مارکسیسم میشود و روزی در آن حل خواهد شد .

گرچه سارتر در آن مقاله نوشته بود که مارکسیسم تنها فلسفه زنده زمان حال است که شامل جنبه های ترقی خواهانه است ، ولی او مدعی بود که مارکسیسم به آزادی فرد و اخلاق شخصی اهمیت لازم را نمیدهد .

سارتر میگفت که ماتریالیسم تاریخی تنها وسیله تفسیر درست تاریخ است ولی اگزیستنسیالیسم تنها جهانی بینی مشخص نسبت به درک واقعیات میباشد . او کوشید تا مارکسیسم را شاخه ای از اگزیستنسیالیسم معرفی کند .

استالینیستها بعدا نوشتند که میان مارکسیسم و اگزیستنسیالیسم میتوان فقط یکی را انتخاب کرد ولی اگزیستنسیالیسم هیچگاه نمیتواند جانشین مارکسیسم شود یا آنرا تکمیل کند . در نظر آنان مواضع سارتر پر از تناقض است چون او عقاید مارکسیستی را قبول دارد ولی به تحسین از اگزیستنسیالیسم سنتی ایده ایستی نیز میپردازد .

از نظر مارکسیستها سارتر با فلسفه برخوردی هنری-ادبی دارد و با بی دقتی از کلمات و مفاهیم غیرعلمی استفاده میکند . او گرچه فرانسوی است ولی در نوشتن به تیره گی زبان آلمانی و سبک دانشگاهی هوسرل و هایدگر مینویسد و نه به روانی و زیبایی دکارت و دیدرو .

سارتر در نمایشنامه ها و آثار ادبی اش نیز مبلغ فلسفه شک و سرگردانی است و انسان را آلت دست بازی سرنوشت کور میداند . کافکا در دو کتاب محاکمه و قصر خود نیز با تبلیغ فلسفه شک و سرگردانی اشاره به اخلاقگرایی ضد اخلاق - و هومانیزم ضد انسان ، در جوامع طبقاتی سرمایه داری می نماید .

مارکسیستها آنزمان پرسیدند چرا اگزیستنسیالیسم در جوامع سرمایه داری فلسفه مد روز رویونیستی شده ؟ آنان مدعی بودند که اگزیستنسیالیسم با طرح عملی کردن "شبه مسائل " میپردازد چون اینگونه نظریه پردازها خواهان موفقیت شغلی هستند ، و رویونیستها میخواهند مارکسیسم را با اگزیستنسیالیسم ، ایده آلیسم و ذهن گرایی هم آهنگ و هم سنگر سازند . سارتر میدانست که فردگرایی اگزیستنسیالیستی با جمع گرایی مارکسیستی ناسازگار است ، چون اگزیستنسیالیستها شعار آزادی فرد ، و مارکسیستها توجه به ضرورت اجتماعی را مطرح می نمودند . آنان میگفتند که مارکسیسم را نمیتوان از طریق ذهنگرایی اگزیستنسیالیستی تکمیل نمود . اگزیستنسیالیسم سارتر نه تنها با اگزیستنسیالیسم کیرکگارد فرق دارد بلکه خویشاوندی آندو با مالتوس گرایی و سوسیال داروینیسم ، ایدئولوژی غلط

بورژوازی بود ، و حتی وقتی اگزیستنسیالیسم آته ایستی در باره سرنوشت سخن میگوید ، سراغ دین میرو و از آن کمک میگیرد . سارتر میکوشد تا میان نظرات مارکس و انگلس تناقض بیابد . هومانیزم سوسیالیستی از آغاز میگفت که سعادت فرد فقط از طریق سعادت جمع عملی است . مارکس در کتاب " تزهایی در باره فویر باخ " مینویسد که فرد ، خانه آبستراکتها نیست بلکه واقعیت اش مجموعه ای از روابط اجتماعی است . این جمله او را امروزه میتوان جوابی به ادعاهای ناتوریالیست ها و اگزیستنسیالیست ها دانست ، یعنی حتی انسان بشکل فردی تنها ، شاخص مجموعه ای از روابط اجتماعی زمان خود است . کمونیست ها در بحث ماتریالیسم تاریخی یا داروینیسم اجتماعی میکوشند با کمک مارکسیسم بر اگزیستنسیالیسم غالب آیند . آنان میگویند که فقط یک ماتریالیسم تاریخی وجود دارد و تنها قانون این ماتریالیسم ، دیالکتیک است .

نظریه ماتریالیسم تاریخی این امکان را بوجود آورد که سوسیالیسم از وضعیت اتوپی به علم درآید . در سیستم های متافیزیکی و فلسفه ذهنی ، از حقیقت مطلق بحث میشود که در تضاد با علم و تجربه قرار دارد ، ولی برای مارکسیستها حقیقت نسبی مهم است . آنان میگویند آنجا که اثبات و دقت کامل آغاز شود ، فلسفه ذهنی پایان می یابد . گروهی دلیل فراموشی آزادی فرد در سوسیالیسم را یکی-توجه زیاد به جنبش اجتماعی شرایط انقلابی میدانند ، و دیگری اینکه- بورژوازی میکوشید با جریانهای سیاسی ارتجاعی ایدئولوژیک ، زیر لوای آزادی فرد به مبارزه با مارکسیسم بپردازد .

مارکسیست ها مدعی هستند که تاریخ فلسفه بورژوازی تاریخ حماقت است چون فیلسوف نه عالم است و نه دانشمند بلکه ترکیبی ایت از هر دوی آنها . فلسفه ایونی که جد فلسفه غربی امروزی است ، در جستجوی کشف قانونمندی جهان بود . فلسفه سقراطی پیش از سیسرو ، کوشید تا موضوع انسان را وارد فلسفه کند و آنرا از آسمان به درون خانه های مردم پایین بیاورد .

بعدها بحث سرنوشت انسان موضوع فلسفه شد . در جای دیگری گفته شده که فلسفه ، تجزیه و تحلیل منطقی جملات علم است . تاریخ فلسفه غرب ، بحث و جدل ماتریالیسم با ایده آلیسم یعنی دیالوگ مکتب ایونی با متد سقراطی بود . در رابطه با اگزیستنسیالیسم اشاره میشود که مارکسیسم میکوشد تا با ایده آلیسم و ذهن گرایی مبارزه نماید . از زمان باستان یک گروه از فیلسوفان کوشیده اند تا به کشف قانونمندی واقعیات نائل آیند و گروه دیگری به تئوریزه کردن یک جهانی بینی پیرامون زندگی انسان بپردازند .

مارکسیست ها میگویند که مواضع فلسفه باید متکی به علم باشد و نه اینکه پرسش های سفسطه گرایانه مانند "شمایل عشق که آیا بصورت مربع است یا دایره؟" ، بحث هایی مانند معنی زندگی و انسان در جهان نیز به " شبه مسائل " میپردازند . برای بورژوازی ، بعضی از موضوعات نظری وسیله ای هستند برای مبارزه ایدئولوژیک . برای اگزیستنیالیسم، فر-و برای مارکسیسم، جامعه مهم است .

مارکسیست ها علت نقد اگزیستنیالیسم را بر اساس این میدانند که میگویند در میدان نبرد، غایبین بازنده هستند حتی اگر دشمن ضعیف باشد . آنان با اشاره به پوزیویتیسم نو میگویند که بدترین فلسفه ، فلسفه برج عاج نشین است و با اشاره به ادیان مینویسند که آنان با شعار عشق به هم نوع ، راه حل هایی را با کلمات زیبا اعلان میکنند ولی در عمل به آنها خیانت می نمایند .

۱۰۱. فروغ و پروین ، - از راه دور .

خانم فلورا وایت در کتاب " زنان نویسنده جهان " ، در یک بیوگرافی کوتاه می نویسد که فروغ فرخزاد ، مهمترین نماینده شعر مدرن ایران ، در سال 1934 در تهران بدنیا و در سال 1968 در سن 34 سالگی در یک سانحه اتومبیل در تهران درگذشت و در همانجا دفن شد . او در یک خانواده ارتشی مرفه متوسط در دوره کوششهای سکولار و اصلاحات رضاشاهی بدنیا آمد و رشد نمود . گرچه پدر او 6 فرزند خود را به تحصیل تشویق می نمود ولی در خانه آنان هنوز قوانین اتوریته وسختگیر مردسالارانه پیشین حاکم بودند که در تضاد با اراده و خواست قوی آزادیخواهانه فروغ قرار داشتند . فروغ بعد از پایانه سیکل اول دبیرستان وارد مدرسه هنر و نقاشی شد تا طرح مد را بیاموزد . او در آنزمان نخستین شعرش را سرود . وی چون در 16 سالگی با ازدواج اجباری مخالفت نمود مجبور به ترک خانه شد ولی همسرش به او آزادی هایی را داد، از آنجمله او می توانست آزادانه سفر کند و یا با ناشر آثارش قرارداد ببندد . این خواسته ها موجب قطع رابطه او با قوانین سنتی جامعه خرده بورژوازی ایران شد . چون بعدها از او فقط انتظار خانه داری و مادر بودن میرفت وی احساس محدودیت نمود . وی در سال 1955 مجبور به طلاق شد و رابطه اش با پسرش قطع گردید ، رنجی که او هیچگاه نتوانست فراموش کند . نخستین اثر او مجموعه شعر " اسیر " موجب هیجانات روشنفکری شد چون او در آن اشعار بدون تعارف به طرح احساسات عشقی و تجربیاتش پرداخت . در سال 1956 کتاب " دیوار " و در سال 1957 مجموعه شعر " عصیان " از او منتشر گردیدند . در کتاب " عصیان " او به انتقاد از جامعه مردسالاری ایران پرداخت . فروغ بعد از آموزش یک دوره فیلمسازی از انگلیس در چند فیلم سندی شرکت نمود . در سال 1964 فیلم " خانه سیاه " او در باره جزامیان ایران از آلمان جایزه گرفت . در سال 1964 کتاب " تولدی دیگر " منتشر شد . این کتاب آغاز واقعی کار شاعرانه او است که در آن بطور آشکار عقاید فمینیستی خود را مطرح می نماید . او در آنجا بطور رسمی از شعر سنتی ایران نیز برید . وی با زبانی قوی همراه با لهجه زبان تهرانی و سبک عالی ادبی در آن کتاب سخن گفته است . منقد ادبی ایرانی خانم میلانی خلافت ادبی فروغ را به سه دوره تقسیم میکند - در دوره اول او از دید یک زن و بدون پرده پیش بینی زمانی می نماید، در مرحله دوم اشعار او یک فریاد فمینیستی هستند ، و در مرحله سوم او تلخی و خشم را که قربانی جامعه مردسالاری شده بود ، را پشت سر می گذارد . /

پروین اعتصامی در سال 1907 در تبریز بدنیا آمد و در سال 1941 در سن 35 سالگی بر اثر بیماری تیفوس در تهران درگذشت و در همانجا دفن گردید . پدر او یوسف اعتصام الملک یک ژورنالیست سیاسی اجتماعی و کتابدار کتابخانه بود . در خانه آنان افراد تحصیل کرده مشهور آنزمان رفت و آمد داشتند . پدر پروین او را با ادبیات فارسی و عربی آشنا نمود . وی از طریق پدر با ادیبان و روشنفکران لیبرال زمان خود آشنا شد . پروین در مدرسه آمریکایی دخترانه با یک آموزش سکولار آشنا شد . او بعدها معلم شد و در آن مدرسه نیز به تدریس پرداخت . ازدواج او چند ماهی بیشتر طول نکشید . او از طریق تشویق پدر یکی از مهمترین زنان شاعر زبان فارسی در نیمه اول قرن بیست میلادی بود . پروین اعتصامی در مجموعه شعر " دیوان " غیر از طرح حقوق زنان به فقر بیچاره گان و سرگردانی یتیمان نیز اشاره میکند . توانایی او در طرح مسائل زنان بطور ظریف و با کمک فرم شعر است . وی احساسی عجیب و انسانی برای طرح مسائل اجتماعی دارد . شعر او غالباً اخلاقی ، آموزشی ، رئالیستی و با کمک رعایت فرم کلاسیک است . او یکی از نخستین ادیبانی است که آنزمان به پرسش پیرامون نقش زنان در جامعه می پردازد . توانایی دیگر او در خلق اشعار دیالوگی و مناظره ای است که پیشنهاداتی برای اصلاحات اجتماعی را بطور ساده و عام فهم طرح می نماید . او افکار جدید را وارد شعر فارسی نمود چون از رنج فقر ، بی عدالتی و بی اخلاقی پولداران و قدرتمندان شکایت میکند . شعر فارسی زمان او سابقه ای هزارساله داشت و به اوج خود رسیده بود . در اشعار مناظره ای او گاهی از زبان اشیاء نیز سخن میرود . شعر دیالکتیکی و دیالوگی او غالباً دارای سه جنبه- تر ، آنتی تر ، و سنتز است .

پروین اعتصامی را میتوان شیپور صدای آزادی زنان ایران در آن دوره بشمار آورد . شعر ساده و نیرومند او اجتماعی و مسئولانه است . از جمله دیگر موضوعات اشعارش مسائل آموزشی ، لیبرالی ، استثمار و زورگویی در جامعه نیمه فئودالی آنزمان است . او در اشعار طنزآمیزش موفق شد استادانه ارثیه شعر کلاسیک را با تکنیک مدرن ادبی آنزمان با هم متحد سازد . دیوان شعر او شامل 210 شعر بلند است

که در سال 1935 غالباً در مجله بهار به سردبیری پدرش منتشر گردیدند. در ایران از آغاز قرن بیست کوششهای برای حقوق زنان در میان خواسته هاس طبقات بالا آغاز گردید. گرچه در سال 1936 میلادی در کنار منع چادر میان زنان، مدرنیزه و سکولار نمودن جامعه غاز شد، زنان ولی از این اقدامات نفعی پایدار نبردند.

۱۰۲. پیرامون مجموعه قصه های هزارویکشب.

اعراب به این کتاب " الف لیل و لیل " یا " کتاب خرافه " می گفتند؛ یعنی داستانهای خودساخته و باورنکردنی. اهل قلم مسیحی کشورهای اروپایی، اینگونه قصه هاراسالها "پنج پچ زنانه " دانستند و قشراهل کتاب کشورهای خاورمیانه قرنهای نظرمثبتی راجع به اینگونه ادبیات نداشتند. درقرن 19 میلادی درمصرحتاً عقیده ای خرافاتی شایع شد که اگرکسی این کتاب راخواند، درطرف یکسال عجل سراغش راخواهد گرفت! ودرتابستان سال 1985 میلادی، گروههای مذهبی علیه انتشاریک جلد کتاب مصور " هزار و یک شب " به دادگاه عالی کشور مصرشکایت نمودند و خواستار قدغن شدن نشر آن شدند. مورخین مینویسند که چهارچوب اینگونه قصه ها ازقرون 4-5 میلادی درمیان اقوام شرق، خصوصاً کشورهای خاورمیانه وجود داشته. درقرن هشتم میلادی درنواحی بین النهرین، یعنی عراق امروز یک مجموعه به زبان فارسی باعنوان کتاب " هزارافسانه " ثبت شده که اعراب ولی به آن " الف خرافه " می گفتند.

قدیمترین نسخه خطی این کتاب درتاریخ اکتبرسال 879 میلادی درعراق نوشته شده، یعنی محل خلافت عباسیان که ازسال 750 میلادی برعراق وبعضی نواحی دیگر حکومت میکردند. تحقیقات جدیدنشان داده که حتا امروزه اسامی کوچه وخیابانه، محلات وسایراطلاعاتی که دراینگونه قصه ها درمورد شهرهای بصره وبغداد، دمشق وقاهره، سمرقند وبخارا بکار رفته، اعتباروصحت دارند. محمود سبکتکین، شاه غزنوی (998 - 1030) میلادی، که معروف به تشویق هنر، ادبیات، موسیقی و علوم معماری است، یکی از طرفداران نشراین کتاب درحیطه قلمرو حکومت خودبود. داستانهای این کتاب کع به نظر عده ای جزوادبیات تربیتی هستن، باروش سرگرم کننده، هیجان انگیز و آموزشی به خلیفه های خشن درس ملایمت، مهربانی، عدالت وزیبایی دوستی میدادند.

قصه گوهای حرفه ای که دردربار خلفا وشاهزادگان به این شغل مشغول بودند، اغلب طبق سلیقه وهنر خودجریان داستان رانغییر میدادند؛ مثلن صحنه ها چنان ساخته وتعریف میشدند که گاهی درخاتمه بندرت شنونده ویاخواننده میتوانست آغاز داستان رابیاد آورد، یامثلن درداستان "پادشاه"، قهرمان داستان سه بار بایک دختر مشخص عروسی میکند واین اغلب به دلیل فراموشکاری وسهل انگاری قصه گوئی است که بطورشفاهی این داستان رابرای حاضرین بازگو میکرد.

۱۰۳. لیبرال ها و بن بست کاپیتالیسم - دمکراسی.

در غرب به لیبرال هایی که به انتقاد ازبعضی جنبه های سرمایه داری عربان می پردازند لیبرال چپ میگویند. گروهی از آنان می پرسند چرا میان دمکراسی و کاپیتالیسم یکی را باید انتخاب کرد؟ آیا برای انسان دمکراسی مهم است یا سرمایه داری؟

کولین کروچ از پست دمکراسی زمان حال میگوید. رسانه های جنجالی و مبتذل اینگونه جوامع طبقاتی، ارگان مرکزی فلسفه روز مره گی شده اند. نتولیرالها همچون نیچه خواهان تغییر ارزشها هستند. اندیشمندان بورژوازی میگویند از ثروتمندان باید حفاظت کرد و بی پولها را آرام نمود.

گروه دیگری مدعی هستند که کاپیتالیسم نیازی به دمکراسی ندارد. مردم باید رای بدهند و بعد هم ساکت باشند. بخشی از لیبرالها اشاره میکنند که سرمایه داری چنان رشد کرده که با آزادی سازگار نیست. در دمکراسی هر چند سال از مردم بعنوان حیوانات انتخاباتی استفاده میشود و بعد خواسته هایشان فراموش میشود. مارکس میگفت که تاریخ سرمایه داری تاریخ بحران های آن است.

روزا لوکزمبورگ بیش از 80 سال پیش رفرم کاپیتالیسم را غیرممکن دانست. او میگفت که دمکراسی یک کالای صادراتی نیست. امروزه باید گفت که راه نجاتی در دمکراسی رسا نه ای وجود ندارد. هر شهروندی میداند که حق رای او تاثیری در اوضاع و نتایج ندارد. اینها بخشی از انتقاد لیبرالی از دمکراسی کاپیتالیستی است.

یک زمان در غرب روی زمین نشستن در تظاهرات ممنوع بود. امروزه آنارشویستها روی ریل های خط قطار دراز میکشند تا اقتصاد کشور را دچار وقفه و فلج کنند. در بعضی از این کشورها در حالیکه ورود به چمن پارک و خیابان ممنوع است ولی خود به کشورهای دیگر جهان سوم لشکر کشی میکنند و میگویند در دمکراسی نقد و انتقاد باید در چهارچوب قانون باشد و شکایت میکنند که در انقلاب بجای تحلیل و تئوری، رمانتیک و خشونت حاکم است و بجای تئوری، ادبیات جوانی سروده میشود.

روسو در کتاب امیل می نویسد که شهرها مانند ازدها انسانها را می بلعند. او بازگشت به دامن طبیعت و روستاها را توصیه میکرد. بعد از ورشکستگی سوسیالیسم بوروکراتیک استالینیستی پیروزی نتولیرالیسم نیز ظاهری و موقت است، چون آن دچار ورشکستگی اخلاقی است. اقتصاد نئو لیبرالی از نیمه دهه 80 قرن گذشته شروع شد.

ضرب المثلی میگوید کسیکه شروع به تفکر و چاره اندیشی کند نصف راه عمل را پیموده است چون کاپیتالیسم دیوی نیست که به این سادگی قابل راندن باشد. در مکتب فرانکفورت گفته میشد که مقاومت حق قانونی هر فرد در دموکراسی است و آن همیشه ایدئولوژیک است. گروه دیگری مدعی هستند که مقاومت صلحجویانه وجود ندارد و سلاح لازم است.

لیبرالها شکایت میکنند که سیاست دچار بیگانگی شده. رای دهندگان علاقه شان را به سیاست از دست نداده اند بلکه سیاستمداران علاقه شان به مردم را از دست داده اند. والتر بنیامین کاپیتالیسم را دین بت و شخصیت پرستی نامید یعنی فوق العاده ترین و متعصب ترین نظام اجتماعی، چون بجای دگم و الهیات، بت پرستی حاکم شده. و آن دین برتر ادیان گردیده که بر دوتالیسم ایده آلیسم و رئالیسم غالب گردیده.

مورد هابرماس نشان میدهد که یک بدبینی روشنفکرانه در جوامع غرب وجود دارد. در حالیکه آنها از مدرنیته گلوبال میگویند، آینده شان بشکل منفی اشغال شده و انحصار قدرت و استفاده از خشونت در اختیار دولت است. در حالیکه لیبرالها، تروریسم و خرابکاری را جزو جنون جوانی میدانند، آنارشیستها میگویند که خرابکاری و تروریسم نیز یک فرم فعال سرکشی و مطیع نبودن شهروندی است.

لیبرالها مدعی هستند که انسان در جستجوی برابری نیست بلکه خواهان عدالت در نابرابری است. عدالت یک تقوای مطلق است، در حالیکه برابری فقط یک صفت عقلگرایانه است. ضرب المثلی میگوید ابتدا خوردن و جویدن و سپس اخلاقی بودن. تمام تفکر سیاسی بدلیل نابرابری انسانها شروع شد. روشنگری در فرانسه بر پایه نظرات روسو خواهان برابری انسان گردید که طبیعت نیز خواهان آنست.

مارکس میگفت که در شرایط آب و هوای مختلف منطقه ای نیازهای طبیعی نیز مانند غذا و لباس و مسکن و گرما گوناگون هستند. فقر ارزشی آماری نیست بلکه وضعیتی است سیاسی. لیبرالهای چپ اشاره میکنند که نظرات آدم اسمیت امروزه با فلسفه اخلاق در سرمایه داری هماهنگی ندارد. بازار رقابت خود فاقد کیفیت اخلاقی است و در جامعه بدون اخلاق انسان مثل جانور میشود. لیبرالهای سنتی مدعی هستند که نئولیبرالها ایده لیبرالیسم را وارونه معرفی میکنند. ضرب المثلی دیگری میگوید که فاجعه ها هر قدر قابل پیش بینی باشند غیر منتظره می آیند و بمبی را که منفجر شده دیگر نمی توان خنثی کرد.

ارسطو عدالت را تقوای کامل میدانست که شامل تمام تقوای دیگر میشود. ژان راول عدالت را مهم ترین تقوای هر سیستم اجتماعی میداند؛ مانند حقیقت که بهترین تقوا در سیستم فکری است. برای ارسطو عدالت نه موضوع خدایان و نه مسئله طبیعت بلکه مشکل انسانهاست.

لیبرالها میگویند که غیبت و نبود بی عدالتی خود نشانه عدالت است. هاینس باور، جامعه شناس مینویسد که احساس بی عدالتی یکی از قوی ترین احساسات انسان اجتماعی است. در خود کشورهای غربی هر دو شاخه مسیحیت، یعنی کاتولیک ها و پروتستان ها، به انتقاد از گلوبالیسم میپردازند و خواهان یک رژیم اجتماعی و ساختاری بازار آزاد اجتماعی هستند، گرچه صلیب در مسیحیت به معنی ادامه زندگی ابدی است.

در ادیان ابراهیمی، ایوب می پرسد چرا خداشناسان بزندگی ادامه میدهند و پیر میشوند و تعدادشان مرتب زیاد میشود؟ او میگوید که انسان از خدا بهتر است و میتواند بهتر عمل و رفتار کند. ارنست بلوخ در این رابطه مینویسد که ایوب بدلیل سرخوردگی از عدالتخواهی خدا، در باره چگونگی اداره جهان، به بحث و جدل با او پرداخت.

بخش دیگری از لیبرالها توصیه میکنند که مبارزه نباید نکرد چون هر مبارزه ای دشمنان جدیدی را بوجود می آورد. آنها پیش بینی میکنند که اگر در چین فعلی کاپیتالیسم نتواند دموکراسی و لیبرالیسم را تحمل کند حکومت دوباره بدست کمونیستهای سابق می افتد.

اسکار نکت مینویسد که فقط اتوپی ها هنوز واقعیت دارند. خرابکاران ارتجاعی هستند و نه انقلابی. آنارشیستها شعار مرگ بر پول و وام و شغل و پلیس و نظم و سندیکاها و بوروکراتی خردشان میدهند. مارکوزه میگفت که اقلیت ها حق مقاومت و دفاع از خود دارند. سازمان چریکی ارتش سرخ آلمان حین فعالیتش میان سالهای 2000-1970 حدود 21 قربانی داد و 33 نفر از مقامات و سرمایه داران آلمان غربی را بقتل رساند و بعد از سقوط شوروی منحل شد.

گروهی از لیبرالهای به اصطلاح چپ اشاره میکنند که سنت گرایان و ارتجاعیون فاقد سیستم ارزشی هستند که بخواهند از آن دفاع کنند. غالب آنهاپی که با سیاست کاری ندارند یا سیاسیون غیر سیاسی و یا غیرسیاسیون سیاسی نام گرفته اند.

در دهه 50 قرن گذشته جنبش چپ دچار تحول شد؛ استالین زدایی و سوسیال دموکرات گرایبی. اختلاف میان کمونیسم و سوسیال دموکراسی توسط مارکس در سال 1875 در کتاب "نقد برنامه گوتار" پایه گذاشته شد و بقول ریچارد ژنت شروع برادر کشی رسمی گردید. تراژدی تجزیه جنبش چپ بیش از 150 سال است که ادامه دارد. وحدت چپ مهمترین موضوع هر انقلاب اجتماعی در آینده است، گرچه انگار قانون درونی جنبش چپ، فرقه گرایی و تجزیه است.

منبع.

۱۰۴. لیبرالهای غرب - ، و شاهکارهای قرن . قرن بیست ؛ از فروید تا لوکاچ .

" کتاب های قرن " ، اثری است پانصد صفحه ای ، نوشته والتر اِرهارت ، که در سال 2000 و در پایان قرن بیستم میلادی منتشر شد . در این کتاب به 21 نویسنده قرن گذشته و آثار مهم آنان اشاره میشود ؛ از آنجمله آثاری از - فروید ، هوسرل ، اَشپنگلر ، هایدگر ، ویتگنشتاین ، ماکس وبر ، کارل شمیت ، سارتر ، آدرنو ، سیمین دِبوآر ، لوکاچ ، فوکو ، دریدا ، هابرماس ، گادامر ، و غیره . در کتاب فوق به نقد و معرفی کوتاه آثاری مانند - تعبیر خواب ، زوال و سقوط غرب ، اقتصاد و جامعه ، این سو و انسوی هستی و زمان ، مفهوم سیاسی ، انسان ، هستی و نیستی ، دیالکتیک روشنگری ، نابودی عقل ، حقیقت و متد ، ساختار انقلابات علمی ، جنس دیگر ، جامعه و اجتماع ، و غیره نیز پرداخته میشود .

این ها آثاری از صد سال اخیر در غرب بودند که از مکاتب پوزیویتیسم تا پسا ساختارگرایی - و از اگزیستنیسیالیسم تا تئوری سیستم ها را معرفی میکند . کتاب مذکور نگاهی فرهنگی علمی به عقب است چون در علوم فرهنگی آثاری هستند که خط دهنده فکری اقبال روشنفکر جامعه می باشند . طبق ادعای منقدین لیبرال یکی از شاهکارهای پرخواننده و موثر قرن گذشته کتاب " تعبیر خواب " فروید است که در سال 1900 میلادی منتشر شد . این کتاب هرمنوتیکی در شاهراه بسوی ضمیر ناخود آگاه بود که در اصل برای شناخت آنست . فروید روشنگر که خود یک آته ایست است میگوید باید این کتاب را همچون متنی مقدس تفسیر کرد .

در مقدمه کتاب، فروید شعر ورژیل را انگیزه کتاب دانسته که میگوید " گرچه ما نتوانیم مسیر رودخانه را عوض کنیم ولی در عمق آن باید حرکتی بوجود آورد " . تعبیر خواب را غالباً ترجمه آن نیز معنی کرده اند . متن در زبان لاتین یعنی چیزی " بافته شده " . فروید مدعی است که تعبیر خواب ما را نه بسوی هدفی الهی یا سیاسی بلکه بسوی روان انسانی یعنی ضمیر ناخود آگاه هدایت می نماید . نظریه تعبیر خواب فروید هرمنوتیکی و روشنگرانه است . خواب بدون اینکه خود حقیقت باشد میتواند حقیقت را نشان دهد یا ما را بسوی آن هدایت کند . از طریق تعبیر خواب و روبا، میتوان روانشناس شد چون آن یک شاهراه روان پژوهی است .

معلمان فروید در آغاز ارسطو و نیچه بودند که پیرامون خواب و روبا نظراتی داده بودند . فروید به رد ادعای فلسفه غرب میپردازد که مدعی بود به تمام معماهای جهان ، جواب داده است . او خود مدعی بود که معما مرد بودن را از طریق عقده ادیپوس که بشکل خواب یا مشکل روانی ظاهر میشود حل کرده است . به گزارش دین یهود یوسف در خدمت فرعون تعبیر خواب می نمود و فروید خود اجدادی یهودی داشت .

از جمله آثار او - موسی و دین احدیت ، نارضایی در فرهنگ ، تجسسی در باره هیستری ، پیرامون روان پژوهی ، من و ضمیر آن ، تاریخ جنبش روان پژوهی ، بخشی از روانشناسی ، و درسهایی در باره ورود به روانشناسی ، هستند . فروید در کتاب " اشاراتی به نظریه و علل تعبیر خواب " اشاره ای به غیرقابل ترجمه نمودن رویاها دارد ؛ همانطور که بعضی از اشعار را نیز نمی توان معنی و ترجمه نمود .

کتاب " نابودی عقل " اثر جرج لوکاچ در سال 1954 منتشر شد . خوشبینی پیشرفت در این کتاب بر اساس نظرات تاریخ هگل است . این کتاب که انتقاد از ایدئولوژی هاست به نقد فلسفه بورژوایی بعد از هگل و نابودی عقل در دوره امپریالیسم میپردازد .

لوکاچ در این کتاب نیچه را پیشگام فلسفه ارتجاعی بورژوایی میداند . در نظر او هیچ ایدئولوژی بی تقصیر نیست ؛ از آنجمله مارکسیسم و نیچه گرایی . این کتاب یک نوع تاریخ فلسفه و انتقاد از فلسفه بورژوایی است . لوکاچ در آنجا به افشاگری تمایلات ارتجاعی در فلسفه غرب نیز میپردازد . او خرد گریزی مدرن را توصیف میکند که در حوزه فلسفه ، به روی کار آمدن هیتلر ختم میشود . به نظر لوکاچ در تمام جریانات غیرمارکسیستی تاریخ فلسفه در قرون 19 و 20 مانند نظرات شلینگ ، شوپنهاور ، کیرکگارد ، نیچه ، دیلتای ، زمیل ، شلر ، هایدگر ، یاسپارس ، ماکس وبر ، و غیره در مسیر فاجعه جنگ جهانی دوم بی تقصیر نبوده اند .

در مارکسیسم، پایان تاریخ که در تفکر هگل پیش بینی شده بود تبدیل به رسالت طبقه کارگر و نجات بشریت شد . بعضی ها تاریخ را همان عقل تعریف کرده اند . به نظر لوکاچ فلسفه چیزی نیست غیر از انعکاس ایدئولوژی که بشکل جنبش مبارزه طبقاتی عملی در آمده .

لیبرالها اشاره میکنند که فلسفه نیچه بعدها به نازیسم و فاشیسم و فلسفه مارکس سرانجام به استالینیسم و پول پوتیسم ختم گردید . نازیسم بصورت حکومت بورژوایی سرمایه داری در مرحله امپریالیسم اجباری بود . لوکاچ در پایان کتاب " نابودی عقل " در سال 1953 مقاله " خرد گریزی بعد از جنگ جهانی دوم " را جا داد . او سیاست امپریالیستی آمریکا را نوع خشن تر از جنگ طلبی نازیسم علیه کمونیسم معرفی نمود .

بلندگوهای لیبرالیسم امروزه گاهی اشاره میکنند که بهتر است کتاب " دیالکتیک روشنگری " هورکهایمر را کتاب قرن نامید و نه کتاب " نابودی عقل " لوکاچ را . و برای مطالعه پایان فلسفه کلاسیک آلمان ، کتاب " از هگل تا نیچه " نوشته کارل لویس را توصیه میکنند که در سال 1939 منتشر شد . در

عوض کتاب " تاریخ آگاهی طبقاتی " لوکاچ را که در کشورهای بلوک شرق سابق معروف شد ، کتاب قرن می‌دانند . این کتاب معرفی جامعه شناسی فلسفی یک روانشناسی اجتماعی از آگاهی و فرهنگ بورژوازی بود .

لوکاچ نشان می‌دهد که چگونه فلسفه در جوامع سرمایه داری به صورت صنعت و تولید فرهنگ مبتذل بورژوازی در آمده و دکان سیاسی جهانبینی ها شده، یعنی چگونه فلسفه جهانبینی ها به فرهنگ عامیانه نظری و تبلیغاتی تبدیل گردیده .

منقدین دانشگاهی لیبرال مینویسند انگار که لوکاچ به تاثیر فیلسوفان روی آگاهی عمومی زیاد اهمیت می‌دهد، گرچه مثال شوپنهاور و نیچه به دلیل خاصیت و نقش فرقه گرایانه شان با سایر فیلسوفان فرق دارند .

طبق نظر آنها از شیئی شدن ساختار آگاهی ، فلسفه مدرن انتقادی بوجود آمد . در کتاب " تاریخ آگاهی طبقاتی " لوکاچ فلسفه زندگی بورژوازی ، ساده لوحانه بصورت مارکسیسم در آمده یعنی انگار که نویسند، عنوان فلسفه زندگی را فقط با مارکسیسم عوض کرده است .

منبع -

Jahrhundertbuecher , grosse Theorien , Walter Erhart , Herbert Jaumann , z.2000,
S . 14-38 , und 262 - 278

۱۰۵. آخرین عاشق ؟

سلام خسته ناشی ! این سطور بدستت که رسید دست از هرکاری بردار. دیروز برایت کارت پستالی نوشتم ولی جرئت پست کردن آنرا نداشتم کارت پستالی رنگ پریده حاوی سلامی از غرب. چندروزی است که نامه نخوانده برگشت شده. اگرچه توداخل گلویم گیر کرده ای ولی من زاری نمیکنم چون میگویند مرد نباید گریه کند! هیچگاه پل کمان ابرویت را فراموش نمیکنم ابرویی همچون ابروی خواجه های حرمسرای عهدقاجار . تو میخواهی به کشورهای ماوراء اقیانوس بیایی ولی از پرواز میترسی! سفرباکشتی هم ماهها طول میکشد. فکر نمیکنم کوتاه ترین راه اینهمه طولانی باشد. کوتاه ترین فاصله بین دونقطه یا بین دودلدار خطی مستقیم است به شرطی که مانعی درسرراه نباشد. من هم دراینجا دور از تو میخواهم ازروی سایه ام بپریم ولی افسوس که خورشید همیشه اینهمه افقی میباشد. شهرمان واقع در نزدیکی دره نئاندرتال است شهری که سنگرهای دوره جنگ درآن جزء آثار باستانی شده اند. رادیو ایروان هم مدتی است که خفه خون گرفته وصدایش بدون پارازیت شنیده نمیشود. از روزی که آمده ام اینجا میدانم دنبال چه هستم. بادی ازآن روزهایی که باهم بودیم بدون اینکه یکبار اسم همدیگر را ببریم. درنیمه شب زمان جدایی ما گریه هادرسرما با صدای یلند به دیالوگ پرداخته بودند. هنگام صرف شام از بارانی میگفتی که در چشم هایت بود. موقعی که موهایت را دم اسبی می بستی آدامس را اینقدر باد کردی که ترکید و روی لب و صورت ات چسبید. دست های عرق کرده ات پر از سخن و کله ات پرازخاطره بود. یادآن لحظه ها که روی صندلی پارک می نشستی کیف ات را خالی میکردی کیفی پرازشعروکاغذ یادداشت شعرهایی که من درزیرباران برایت گفته بودم. آن روزها می گفتی اگر من اسم گل را بیاورم سرراحت نرگس سبز میشود اگر بیادپرند ای بیفتم قمریهایی همسایه سرود کاکایوسف را سرمیدهند و من غروبها درحالیکه بیادت آواز میخواندم اسلحه را پر میکردم و در را دوقفله محکم می بستم تا ناشناسی نالوطی وارد نشود! . گاهی تانکی

پرازسربازسرمیرسید باسرعت درطول خیابان حرکت میکرد ودر هر دو طرف مسیر سیم خاردار میکشید. براترصدای پای سربازان نه تنها قلب من بلکه حصارخانه هم میترکید. عده ای با موتور تریل گاز میدادند عده ای شب نامه پخش میکردند. گاهی خیال میکردم گرگ صحرا درخیابان ولواست گرگی که اززیرتیرهای چراغ برق زوزه کنان هراسان میگذشت درحالیکه من در قفسی بودم که در آن به اندازه کافی جابری من وتووحویان درنده دیگری وجودداشت .

ازآن روزکه خود را شناخته ام زیانم به لکنت افتاده. هرلباسی ازکمداختره به تن ام تنگ می آید. چه روزها که ازباجه تلفن سعی کردم به توزنگ بزوم. در داخل اتوبوس شهری برایت شعرسرودم. درایستگاه راه آهن برایت نامه پست کردم. سخن کوتاه! ماجرا ادامه دارد ولی ای کاش بدون من . دوست دارم باز کودک گردهم زبیاوصور آهسته

باهم پیرشویم یااینکه شاید مجنون گردیم. همراه توبه جنگل شهربروم درتراموای شهر بنشینیم تورادر انعکاس شیشه ها به تماشا بنشینیم از ایستگاهی به ایستگاهی تنگاتنگ بغل هم به آخرایستگاه برسیم وبه مقصد که رسیدیم روی چمن بلواری درحال درازکش برایت گیتاربزوم وتوآوازخوانان بگویی : گلهارانچین صفحات آلبوم را نشمار حیف ازهرغنچه ای افسوس برای هرشکوفه ای و من برایت شعر بخوانم دوبیتی هایی از فایز دشتستانی باباطاهر همدانی وحشی بافقی . گاهی باخودمیگویم

ای کاش باز می آمدی وبهارراه اینجا می آوردی وبه زانوی زمستان یک قدره یا اردنگی میزدی تا زانوهای لرزانش همچون میز پلاستیکی به جنبش می افتاد . اگرچه هر ازگاهی در روزنامه های دیوارش شهربایشرمی صحبت از حماقت جمعی جوانان میروید من بیاد روزهایی می افتم که همراهت به سینما می رفتیم در ردیف آخر می نشستیم صدای خش خش پاکت ذرت هنوز در گوشم و بوی هوای سالن سینما هنوز در دماغ ام است و ما در لحظه جدایی همچون آدمهای سنتی به هم دست میدادیم و تو از کوهنوردی های آخر هفته میگفتی که در دامن طبیعت روی صخره سنگی می نشستی دست ها را به دور زانو قفل میکردی و سرت را پائین می انداختی تا دیگران از تو عکسی بگیرند و تو آن

عکس را به گلچین آلبوم من بیفزایم. مدتی است که به سبکی ابرها حسادت میکنم مخصوصاً به سبک بالیشان. اغلب به زمان فکر میکنم به تاریخ به چنگیز به نادر آه! بهتر است سکوت کنم. دیروز بعد از ماهها به کلیسای شهر رفتم. پیروز به کنسرت تا موزیک باروک بشنوم بیاد گله هایت می آیم که گفتی: هر شعر صورت جلسه ای است گاهی فکر میکنم میخواهی همه چیز را از من پس بگیری عکسها نامه ها اشعار اشکها پیراهن سیاه عزا حتا خودت را!

۱۰۶. داستان يك نامه سرگردان.

من این نامه را از بین جاده قم برای می نویسم. تو اگر غیرت داشتی پیره زن را نمی گذاشتی و بروی آنجا در مملکت فرنگی ها در جلو ادره سوسیال آمت-سوسیال آفیس-و تعمین اجتماعی، برای گدایی! من حالا می فهمم که غیرت دخترانی مثل صغراخانم از مردانی چون تو بیشتر است. درد او توی گلوئی من و توی آخرین مهره ستون فقرات تو بزند. اونوی ولایت غربی چقدر به درد ما خورد. ولی تو خاک بر سر قد کوتاه فقط همچون نی همبونه زنان دماغت را باد می انداختی و سیگار کون پنبه ای دود می کردی. یادعمو حسن سبزی و بی بی حوای خدایامرز بخیر، آنها لاف از من و تو بیشتر غیرت و جریره داشتند. آخر، یکروز هم آنجا خود را بر باد خواهی داد. من، تو که بیاد می آفتی، اینقدر از دست این دوره و زمانه عصبانی میشوم که بدنم به لرزه می افتد. بیاد پارسال همین وقت می آفتم که توی دشت و ماهورهای ولایت، بوی خوش چویل و تره و بوسور، صدای گریه و زاری پیره زنهای بیوه و پسر مرده، صدای گهواره و نو و لالایی بچه ها، صدای بانگ خروس و جیک جیک جوجه ها، صدای پارس سگان، سگ سیاه، سگ دم کله، بیاد سواران اسب سوار، بیاد الاغ های دیزه و سرخه می آفتم. بیاد شلوارهای قرقری، شلوار دیت حاج علی اکبری، کلاه خسروی، چوخا لویسی، گرز بلوطی، شال چهل گزی، گیوه های ملکی. بیاد فندهای تعاونی، روغن های کوبنی عمو حمزه می آفتم، دلم تنگ میشد، برای تونامه مینویسم، ولی جوجه خان، آقا جهانگیر، آنهارا پاره میکند و با لهجه لرفرنگی میگوید: پدر سوخته ها! هنوز هم در خارج دست از سرمان برنمیدارند. او نمیداند من بچه کوزری، اهل پرنبشته شوشتری، از ولایت جهانگیری، در آنجا برای خود برو و بیایی داشتیم. خاک بر سرت! آن موقع که تو همچون مرغابیهای پاکوتاه، نزد سلمانی های چهارراه زیتون پادویی میکردی، و آن زمان که دایی هایت توی گرمای تابستان آب هویج و یخ در بهشت می فروختند، من توی داروخانه های درمان روستایی برای ایل چهارلنگ پزشکی میکردم و به فردوس خانم و شهلائی جنگ زده دارو میدادم. حالا تو بچه شهریار، مرا، جوان محدود را دست می اندازی. پدرت هم توی آغاچاری با خارشتری کولر آبی درست میکرد. حالا هم خودتان آمده اید در غرب و گبر بیوه زنهای خارجی افتاده اید و برای ما حتا يك نامه هم سیاه نویسی نمی کنید. به امامزاده بابازاهد گیلانی، کله برقی، کله سوار، به امامزاده منگشت، به شاه قدیدی، به امامزاده بویر، بویرممد صالح قسم! اگر خون به دلم نمودی، همچون پدر خدایامرز، گیوههایم را به پایم می کشم، يك ترکه بادامی به دستم میگیرم، سوار الاغ سرخه میشوم، می آیم در آن خراب شده پدایتان میکنم و يك من تف آبدار توی صورت تان می اندازم. چرا اینچنین از خدا و بنده خدا روبرو افتاده ای و نمی گویی، من پسر بیوه زن بیوه از ایل موری ام؟. به داش حسین بگو، من هم قدری پیر شده ام، پاهایم مثل تو تاب برداشته اند و باد به مزاجم بند نمیشه. به روجا جان هم بگو، دردت توی گردن من و ممد جاده قمی بزند، اگر مدرسه رفتی و نوشتن یادگرفتی، برای عمو سهراب نامه بنویس. اگر نوشتی، می آیم در آن ولایت سرت را به رسم روزگار می تراشم و سوار گاو زردی می نمایم ات و توی محل می گردانم ات. به بقیه هم بگو، ما می خواستیم در ولایت مان، مال کریم و بی بیان را بصورت تگراس و آرکانزاس در آوریم، ولی سیددعانویس آمد و ولایت و مملکت را بقول همدانی ها ضایع کرد و بچه محلها را آواره کرد. حالا آنها در کافه های آرامنه، پلیز پلیز میکنند. در این فرنگ ناکجا آباد هم به لطفا میگویند: بیته، به آب میگویند: واسر، به نان میگویند: بروت. دشنام که میخواهند بدهند، میگویند: آرشلوخ، یعنی کون سوراخ. دیگر از بس درد دل کردم، خسته شدم، آب دهنم کف کرده، آرنج هایم کرخ و بی جان شده اند. در ضمن، پشت بام خانه را بچه ها گاه گل نمودند، خیالتان از این بابت راحت باشد. فاطمه گنجشکی هم بدون گواهینامه تراکتور میراند، البته فقط بین دوقریه اطراف شهر! چون، در شهر جلوگیری میکنند از زنان پشت فرمان. تکانهای تراکتور به نظر آنها ضرر دارد.

۱۰۷. پیرامون مجموعه قصه های هزارویکشب .

اعراب به این کتاب " الف لیل و لیل " یا " کتاب خرافه " می گفتند؛ یعنی داستانهایی خودساخته و باور نکردنی. اهل قلم مسیحی کشورهای اروپایی، اینگون قصه هاراسالها "پچ پچ زنانه " دانستند و قسراهل کتاب کشورهای خاورمیانه قرنهای نظر مثبتی راجع به اینگون ادبیات نداشت. در قرن 19 میلادی در مصر حتا عقیده ای خرافاتی شایع شد که اگر کسی این کتاب را بخواند، در ظرف یکسال عجل سراغش را خواهد گرفت! و در تابستان سال 1985 میلادی، گروههای مذهبی علیه انتشار یک جلد کتاب مصور " هزار و یک شب " به دادگاه عالی کشور مصر شکایت نمودند و خواستار قدغن شدن نشر آن شدند. مورخین مینویسند که چهارچوب اینگونه قصه ها از قرون 4-5 میلادی در میان اقوام شرقی، خصوصاً کشورهای خاورمیانه وجود داشته. در قرن هشتم میلادی در نواحی بین النهرین، یعنی عراق امروز یک

مجموعه به زبان فارسی با عنوان کتاب " هزارافسانه " ثبت شده که اعراب ولی به آن " الف خرافه " می گفتند.

قدیمترین نسخه خطی این کتاب در تاریخ اکتبر سال 879 میلادی در عراق نوشته شده، یعنی محل خلافت عباسیان که از سال 750 میلادی بر عراق و بعضی نواحی دیگر حکومت میکردند. تحقیقات جدید نشان داده که حتی امروزه اسامی کوچه و خیابانه، محلات و سایر اطلاعاتی که در اینگونه قصه ها در مورد شهرهای بصره و بغداد، دمشق و قاهره، سمرقند و بخارا بکار رفته، اعتبار و صحت دارند. محمود سبکتکین، شاه غزنوی (998 - 1030) میلادی، که معروف به تشویق هنر، ادبیات، موسیقی و علوم معماری است، یکی از طرفداران نشر این کتاب در حیطه قلمرو حکومت خود بود. داستانهای این کتاب که به نظر عده ای جزو ادبیات تربیتی هستند، باروش سرگرم کننده، هیجان انگیز و آموزشی به خلیفه های خشن درس ملائمت، مهربانی، عدالت و زیبایی دوستی میدادند.

قصه گویای حرفه ای که در دربار خلفا و شاهزادگان به این شغل مشغول بودند، اغلب طبق سلیقه و هنر خود جریان داستان را تغییر میدادند؛ مثلن صحنه ها چنان ساخته و تعریف میشدند که گاهی درخاتمه بندرت شنونده و یا خواننده میتواندست آغاز داستان را بیاد آورد، یا مثلن در داستان " پادشاه"، قهرمان داستان سه بار بایک دختر مشخص عروسی میکند و این اغلب به دلیل فراموشکاری و سهل انگاری قصه گویی است که بطور شفاهی این داستان را برای حاضرین بازگو میکرد.

از جمله محبوب ترین قصه های این کتاب داستانهای : علی بابا و چهل دزد- سندباد بحری- علاء الدین و چراغ جادویی- گل انار، پری دریایی- و معروف گیوه دوز- هستند. تعداد قصه های کتاب " 1001 شب" به 200 عدد میرسد که احتمالاً بازگویی بعضی از آنها بیش از یک شب به درازا میکشید. اعراب که اسامی ایرانی و هندی بعضی از قصه ها برایشان بیگانه و نا آشنا بود، به عربی نمودن بعضی از آنان پرداختند. این کتاب را جزو ادبیات مردمی و خلقی بشمار می آورند که مردم عامیانه هم آنها را به زبان و سلیقه خاص خود نقل میکردند. در قصه های متنوع این کتاب اشاراتی به قرون گوناگون، پادشاهان و حاکمان مختلف میشود؛ مثلن از پادشاه افسانه ای سلیمان گرفته که به روایتی در قرون (927-965) پیش از میلاد، میزیسته تا

پادشاه ساسانی؛ خسرو انوشیروان (539-570) میلادی، از حاتم طایی بعنوان نمونه ای از بزرگ منشی و اسراف عربی تا زرق و برق دوره هارون الرشید در سالهای (786-809) میلادی، و از مملوکیان حاکم بر مصر در سالهای (1233-1277) میلادی.

در داستان " اردشیر و حاجر"، شکوه و جلال درباری، تفکرات، عادات و رسوم اشرافی توصیف میشوند. از جمله اسامی مشهور قصه های این کتاب میتوان از : گل انار، فرشته، افسانه، دین آزاد، شهرزاد، شیدا، دنیا زاد، تاج الملوک، پری باشی، جواهر، مرجان، شمس، سندباد، شهریار، غلام، علی خواجه، بابا عبدالله، جهانشاه، شاه زمان، سمندر و غیره نام برد. مشهورترین قصه های این کتاب " علی بابا و چهل دزد" است که یکی از پرطرفدارترین قصه های کودکان و نوجوانان در سراسر جهان میباشد و برای اهل کتاب اغلب تداعی کننده نام کتاب قصه های " 1001 شب" است. ادعای از قصه شناسان ادعا میکنند که این کتاب معروف ترین مجموعه افسانه ای قصه های شرقی است که چهارچوب کلی آنها نه از کشور هند بلکه احتمالاً از مصر باستان سرچشمه گرفته. مصر قرنهای بعنوان قبیله یا بقول مورخین " بابل" هنرمندان، جادوگران و تردستان بود، بعدها عناصر داستانی فرشته و ارواح فرهنگ ایرانی، طنز ادبی دربار خلافت عباسیان در بغداد، و عناصر جادوگری، دیوها و معرکه گیران فرهنگ و جامعه مصر که آنها را غنی تر نموده، گرچه تمام سفرهای سندباد به طرف شرق آسیا، هند و ژاپن و جزایر سوماترا و غیره میباشد، هیچگاه حتی در نسخه های آغازین این کتاب نامی از کشور چین باستان ذکر نمیشود. درباره محبوبیت خاص قصه های این کتاب در دوره های مختلف نظر این است که گویا شنونده ها بطور مستمر هر روز غروب درجایی گرد می آمدند و قصه گویای حرفه ای هر قسمت از داستان را با شماری از حوادث و صحنه های هیجان انگیز برای آنها باآب و تاب خاص تعریف مینمود و کار آنها بی شباهت به سریالهای تلویزیونی ویا ادامه سری بخش های رمانهای مجلات امروزی نمی باشد.

اگرچه شهرهای سده های میانه جوامع اسلامی خاورمیانه دارای شکوه و زیبایی رنگارنگ خاص خود بودند و احساسات هنردوستانه و زیباشناسانه در بین اقدار مرفه قوی بود، ولی مسئله مرگ و ترک زندگی این جهانی در ادبیات داستانی آن دوره جای خاص خود را دارد. اینگونه قصه ها تنها مخصوص کودکان نبودند بلکه اغلب مادران خانواده یا مردان سالخورده محله ها بودند که در شب نشینی ها یا تجمعات سرکوجه برای همدیگر تعریف می نمودند. در دوره خلافت عباسیان، ادبیات داستانی نقش مهمی برای تربیت و آموزش مقدماتی قشر تازه به دوران رسیده شهری برای دستیابی به یک موقعیت شغلی و دولتی یا درباری داشت. هنر قصه گویی، یکی از مهمترین وسیله کسب درآمد گروههای سیار سرگرم کننده و تفریحی بود. وظیفه اینگونه ادبیات غیر از آموزش و تربیت کودکان و نوجوانان، اخطار به بزرگسالان، حاکمان و بعضی انگل های جامعه بود. کودکان اعیان و اشراف از این راه امکان دسترسی به دانسته های عمومی؛ بصورت تفریحی و سرگرم کننده می یافتند و از نظر ادبی و زبان شناسانه آشنا با قطعات درخشان نظم و نثری میشدند. محققین، داستان " سندباد بحری" را شبیه " ادیسه هومر" میدانند، یعنی اینگونه افسانه ها ابتدا برای شاهزادگان ایرانی و یونانی در طول قرنهای ساخته شد و بعدها خلیفه های عرب به جمع آوری و ثبت آنها پرداختند تا در دههای بعد در دسترس اقدار تحصیل کرده و برگزیده یا توده عوام قرار گیرند. با پیشرفت شهرها و حاشیه نشینی اطراف شهرها و امتیازات تحصیلی

طبقه مرفه، هنر قصه گویی جزء دلخوشیها و سرگرمیهای اقشار پایین جامعه شهری و روستایی شد. در یکی از قصه ها سندباد بعد از بازگشت از سفر دروم به وطن به یتیمان و زنان بیوه کمک میکند و برای پاه برهنگان و نیازمندان لباس گرم تهیه میکند. در داستان دیگر، علی بابا آدمی است مهربان، پرهیزکار، ولی قدری ساده لوح و محتاط. در این داستان برای اولین بار از مصرف قهوه سخن پیش می آید، نامی که در منابع عربی از قرون شانزده میلادی به بعد ثبت شده. صاحب نظران بر این عقیده اند که هنرنقاشی، فن تولید کتاب و هنر موسیقی در اروپا از فضای هنری و رمانتیک قصه های هزارویکشب تاثیر فراوان گرفته اند. عناصر رنگارنگ و متنوع درون افسانه ها حاکی از آن است که شکوه و جلال زندگی شهری، عشق به زیبایی و لذت از زندگی، یخشی از رویاهای اقشار گوناگون آن زمان جوامع بود. صحنه اکثر داستانها، شهرهای متمدن و ثروتمند؛ با فرهنگ نسبتاً قوی شرقی و اسلامی سده های میانه است. آنها نه تنها حاکی از زیبایی آن دوره هستند بلکه محلی برای وقوع حوادث مهم تاریخی و جهانی میباشند. کوچه و خیابانها، مساجد، قصرهای باشکوه، باغچه ها و پارکها با انواع پرندگان زیبا و رنگارنگ و میوههای مختلف، زندگی پرزرق و بر این جهانی، لباسهای گرانقیمت ابریشمی، عطرها و ادویه جات خشبو، مشک و عنبرهای نشسته آور، غذاهای لذیذ، شربت های معطر گیاهی، زیورآلات نقره ای و طلائی؛ هم‌رته سنگهای گرانقیمت، از جمله توصیف هایی هستند که این کتاب از زمان و مکان زندگی اقشار و طبقات حاکم میکند.

ارنست بلوخ (1855-1977) میلادی، فیلسوف جامعه شناس آلمانی، در کتاب "اصل امید" خود مینویسد: قشر جامعه خرده بورژوازی شهرهای اروپا، در ابتدای صعود طبقاتی و فرهنگی خود، به اینگونه توصیف ها و قدرت جاذبه و جادویی زندگی، طبیعت و مناظر روایی، برای ایجاد روح سفر و ماجراجویی جوانان خود نیاز داشت. روایای زندگی ساده و رنگارنگ رمانتیک در غربت، از جمله سفر به کشورهای شرق، حتماً امروزه در خواننده اینگونه قصه ها ایجاد هیجان و اشتیاق آتشین میکند. به نظر بعضی جامعه شناسان، حتماً آرمان ها و نظرات دوران سوسیالیست های نخسلی مطرح در اینگونه قصه ها رامیتوان حاکی از آن دانست که بشر قرنها در جستجوی "مدینه فاضله" است که عدالت در آن حکم کند. مثلاً در قصه "معروف گیوه دوز"، معروف، مردی است از طبقه زحمتکش و آدمی پاک که علیه فساد و رشوه خواری و قدرت طلبی حاکمان مبارزه میکند و با کمک صداقت، نیکوکاری و ایمانی استوار، نظمی عادلانه در دیار خود برقرار می نماید.....

۱۰۸. هومانیزم سوسیالیستی، آزادی اگزیستانسیالیستی.

سارتر میان مارکس و استالین.

مارکس میگفت که آموزگاران را نیز باید آموزش داد. هاینه، دوست مارکس، در شعری میسراید که کارگران باید آسمان را به فرشته ها و گنجشک ها واگذار کنند و جویای بهشت و سعادت در روی زمین باشند. به این سبب فلسفه انسان، مقوله ای ابدی است چون مرگ، عشق، تنفر، رنج و مسئولیت ابدی هستند.

آزادی نیز، نه خودسری است و نه نفی ضرورت. سارتر میگفت که فلسفه اگزیستانسیالیسم، بحثی انگلی و سوفسطایی است و چنانچه مارکسیسم روزی به موضوع فردیت و آزادی انسان بپردازد، آن از طریق مارکسیسم از بین خواهد رفت و دیگر نیازی به آن نخواهد بود. در راه حل اخلاقی مشکلات باید همیشه اخلاق بر سیاست ارجحیت داشته باشد.

مارکسیت ها فلسفه انسان را در مقابل انسانشناسی فلسفی قرار میدهند و میگویند که آن مادی است، در حالیکه انسانشناسی فلسفی تا زمان فویرباخ همیشه ایده آلیستی بوده و فلسفه اگزیستانسیالیستی فقط از نظر ظاهری شباهت به فلسفه انسان دارد.

مارکس جوان میگفت که فلسفه انقلابی، سلاح ایدئولوژیک طبقه کارگر برای پیوند تئوری و عمل است آن یک مفهوم صوری نیست بلکه یک ایده انقلابی است. در نظر مارکسیست ها انسان خالق سرنوشت خود است و نه خدا یا طبیعت، خالق سرنوشت او هستند.

چپ ها میگویند که انساندوستی سوسیالیستی یک اتوپی نیست بلکه یک ضرورت و مبارزه است و برای نخستین بار، انساندوستی نه از عقیده و دین و طبیعت انسان بیرون آمد بلکه بصورت یک نظریه خاص تحول اجتماعی مطرح شد.

انساندوستی سوسیالیستی مقوله ای مطلق نیست بلکه مانند زلزله، احساسات انسانی را تکان میدهد و آن به قدمت عشق به هم‌نوع است یعنی به قدمت فقر و ظلم و استثمار. طرح مارکسیستی جامعه، واقعیت دادن به رادیکال ترین ایده انساندوستی است. انساندوستی سوسیالیستی دارای نیروی جاذبه اجتماعی است. آن چون مبارزه است دارای نیروی تنفر است و از دشمنان انسان متنفر است، کسیکه مبارزه کند، نیاز به تنفر دارد(؟)

استالینیست ها میگویند که برخورد به مقوله آزادی بطور سنتی تا امروز برخوردی اسکولاستیک بوده. هر دموکراسی چون دمکراسی یک طبقه است، محدود و نسبت به دشمن طبقاتی خود، دیکتاتوری است. آزادی مطلق، خلاف شعار آنارشیست ها، غیرممکن است چون آنجا نیز قانون حاکم است و خود سری عمل افراد، محدود میگردد.

برای آزاد بودن امکان تصاحب آزادی کافی نیست، باید قادر به استفاده از آزادی نیز بود. در هر دوره بعد از انقلاب، دولت یک دیکتاتور نسبت به طبقه سرنگون شده است. مارکسیسم از مبارزان میخواهد که

در مسیر دیکتاتوری به دمکراسی، یعنی در دوره دیکتاتوری پرولتاریا، در مقایسه با بورژوازی یک سکو بالاتر باشند.

آزادی فرد در جامعه طبقاتی از طریق رابطه طبقات حاکم با همدیگر محدود میشود. سوسیالیسم مارکسیستی، دولت موقت یا دوران گذر را دیکتاتوری پرولتاریا می نامد، با این وجود، آن یک دولت دمکراسی سوسیالیستی است. پایه پیشرفت در جامعه، لغو مزایای مالکیت است. دولت همیشه یک دولت طبقاتی است.

صد سال پیش، اگر کسی از ضرورت انقلاب سوسیالیستی حرف میزد او را اتویست یا بنیادگرا یا آنارشویست یا خطرناک می نامیدند و کسی غیر از مارکسیستها به او باور نداشت. هفتاد سال طول کشید تا پیشگویی های مارکس در کتاب مانیفست کمونیسم، در بعضی از جوامع مشاهده گردند. استالینیست ها بارها به تمسخر نظریه تنهایی، ترک شدن انسان و محکوم بودن او به آزادی؛ در گفته های سارتر پرداختند. تئوری آزادی اراده مارکسیستی به نقش نیروی عمل انسان در پیروزی ضرورت تاریخی اشاره میکند. انسان فقط موقع انتخاب، فردی تنهاست و مسئولیت عمل را باید به تنهایی به عهده بگیرد. مقوله مسئولیت در زندگی عملی وارد فلسفه شد.

لنین میگفت که در سوسیالیسم حتی زنان آشپز میتوانند سیاستمدار دولت و حزب بشوند، گرچه معمولاً نوابغ در زمان زندگی، مورد تعقیب و آزار قرار میگیرند. بخشی از مارکسیستها می گفتند که مخالف پارلامنتاریسم یا دمکراسی سوسیالیستی سازمانی نیستند.

در هر جامعه ای بعد از پیروزی انقلاب، دوره اشتباهات و تنظیمات نیز وجود خواهد داشت. ایدئولوژی یک سپسم از ایدهها از زندگی جامعه است. به سبب چند معنی بودن مقوله ایدئولوژی، در محافل گوناگون حدود بیست تعریف مختلف وجود دارد. ایدئولوژی ممکن است فتوآلی، بورژوازی، پرولتری، و غیره باشد.

هر نظام جدیدی؛ حتی سوسیالیسم، آستان تضاد و تناقض های جدید است. لنین میگفت که فرقه گرایی خطری است برای جنبش کمونیستی، نیروی مارکسیسم در آنجاست که جاده پهناور فرهنگ انسانی را به پیماید و مشکلات را حل کند. اگزیستنیالیسم آن نیست که وجود بر ماهیت ار جحیت دارد. استالینیست ها در نیمه دوم قرن گذشته اگزیستنیالیسم را مانند مارکسیسم یک جهانبینی می دانستند.

در عصر باستان، بورژوازی بردهها را ابزار سخنگو بحساب می آورد. آنان حتی امیدی به پاداش در آن دنیا نداشتند. فردگرایی و اگزیستنیالیسم همیشه بخشی از دکنترین عرفانی بوده. رابطه ناخوشایند و بد انسان با کار غیرانسانی نیز پیش از اسطوره سسیفوس شروع شد.

حتی خدایان دوره باستان هنگام جریمه و تنبیه باید کار میکردند. گرچه هیچکس با حکم کار سسیفوسی کنار نخواهد آمد، ولی چنانچه امید به تغییر اجتماعی یا حتی سوسیالیسم باشد، هزاران تن به انجام آن تن خواهند داد.

امروزه اشاره میشود که بازار گرم بحث اگزیستنیالیسم در فضای فلسفی اروپای بعد از سال 1945 به سبب علاقه خاص فلسفی غالب روشنفکران چپ به مسئولیت اخلاقی بود. در میان طبقه بورژوازی گاهی سوسیالیستهای انقلابی و در میان طبقه کارگر گاهی نیروهای ضد انقلاب یافت میشوند.

۱۰۹. یادى از تئورى و بحث جهانوطنى .

انترناسیونالیسم فقر مخالف امپریالیسم گلوبال .

یوسف هیرلمایر در کتاب کم حجمی به تاریخ اندیشه جهانوطنی و انترناسیونالیسم از آغاز تا کنون میپردازد. او با طرح ریشه فلسفی و جامعه شناسی این مقوله آنرا یک جنبش مهم چپ بشمار می آورد. در نظر وی غیر از خوشبینی های دهه 60 قرن گذشته جنبش دانشجویی اروپا، جهانوطنی همیشه یک حرکت اجتماعی پر از تضاد بوده.

هیرلمایر مینویسد که در بخش اقتصاد سرمایه داری گلوبال نیز مثل گذشته قانون داروین و قوانین جنگل حاکم است. وی اشاره میکند که امپریالیسم جهانی غرب اکنون جنگ را دفاع از حقوق بشر معرفی مینماید. از زمان هگل دیگر کسی هیچ ایده ای را مطلق نمیداند، گرچه از دوره افلاتون غالب فیلسوفان بر آن باور بودند. هگل میگفت که ایده مطلق را نباید آلوده کرد یا به آن شک نمود. آلتوسر مدعی بود که کمونیسم معمولاً مبارزه برای یک واژه یا مقوله بود.

نظریه جهانوطنی کارگری از زمان جنبش پرولتری سنتی شروع شد. تاریخ جهانوطنی نو تاکنون از سه مرحله گذشته است - جهانوطنی جنبش دانشجویی از سال 1968 - جهانوطنی در میان کشورهای جهان سوم و آغاز آن در جنگ ویتنام - و جنبش جهانوطنی که از زمان سقوط استالینیسم در سال 1989 در کشورهای بلوک شرق، در جهان مشهود شده.

هیرلمایر مینویسد گرچه تمام جریانات چپ تاکنون با شکست روبرو شده اند، با این وجود نباید تمام تاریخ جنبش چپ را بدون استفاده دانست و آنرا انکار کرد. انقلاب روس و جنبش دانشجویی غرب نشان دادند که انسانها همیشه علیه سرمایه داری اعتراض کرده اند. مارکس در کتاب مانیفست کمونیسم به جهانوطنی پرولتری اشاره نمود و نوشت که در انقلاب، کارگران چیزی برای از دست دادن ندارند غیر از زنجیرهایشان، ولی جهانی را بدست خواهند آورد، و بورژوازی به تولید سلاح هایی دست

زده که برایش مرگ را به ارمغان خواهند آورد و طبقه ای که به سرمایه داری تیر خلاص را خواهد زد ، پرولتاریا است .

مارکس ، کمونیسم و اتوپی نیکوکاری بدون حاکمیت اربابی را ، پایان تاریخ میدانست . هگل فکر میکرد با روی کار آمدن دولت پروس و اصلاحاتش ، تاریخ به پایان و سعادت خود نزدیک شده است . چپ ها نقطه پایان تاریخ را کمونیسم میدانند . در نظر مارکسیستها ، آوانگارد کارگری یعنی حزب انقلابی کمونیست ، قوانین مادی و علمی پروسه تاریخ را میشناسد ، و چون حزب و کمیته مرکزی اش قوانین تحول و تکامل تاریخ را میدانند ، اجازه دارند در سیر تاریخ ، میان بر بزنند . در نظر مارکسیست ها ، تاریخ جهان است ، و حرب و رهبری اش مجری آن هستند .

چپ ها اشاره میکنند که جهانوطنی به معنای بی وطن یا ضد وطن نیست . در زمان جنگ داخلی اسپانیا بین سالهای 1936-1939 علیه ژنرال فرانکو ، بیش از 45000 مبارز انترناسیونالیست شرکت کردند . شیلر شاعر آلمانی در کتاب دن کارلوس میگوید که " رویاهای دوران جوانی را تحقیر نکن ! " . از جمله مهمترین تئوریسین های جنبش آزادی بخش و جنبش دانشجویی سال 1968 ارو پا ، فرانس فانون ، لین بیاو ، چگوارا ، و مارکوزه بودند .

در سال 1961 کتاب " لعنت شدگان زمین " ، نوشته فرانس فانون با مقدمه ای از سارتر منتشر شد و در سال 1965 یک فصل از این کتاب در غالب کشورهای اروپایی مورد توجه دانشجویان معترض قرار گرفت . این کتاب در جنبش های رهایی بخش کشورهای جهان سوم ، به اندازه مانیفست کمونیسم مورد استفاده قرار گرفت .

فرانس فانون یک روان پزشک بود که در جنگ ضد استعماری الجزایر علیه فرانسه ، این کتاب را منتشر کرد . لین بیاو وزیر دفاع چین میان سالهای 1968-1970 بود که همچون تئوری محاصره شهر ها از طریق روستاها ی مائو ، میگفت که کشورهای اروپا و امریکا باید از طریق کشورهای جهان سوم محاصره شوند و آزاد گردند . لین بیاو مدعی بود که بمب اتمی فکری و اخلاقی رنجبران جهان سوم قوی تر و مفیدتر از بمب اتمی فیزیکی امپریالیسم است . مائو میگفت که جرعه ای میتواند دشتی را به آتش بکشاند .

در نظر مارکسیستهای مانند مارکوزه و اربش فروم ، انسان نوین موجودی است لطیف و صلحجو ، و در نظر چگوارا و فوتوریستها ، انسان نوین موجودی است خشن ، عضلانی و ورزشکار . چگوارا در سال 1964 بعد از مطالعه کتاب لعنت شدگان این زمین ، اثر فرانس فانون ، نوشت که انسان نوین مانند پرومته ، مرد تحول و پیشرفت است که حاضر است خود را فدای خلق نماید ، به این سبب رنج میبرد . هاینر مولر ، نمایشنامه نویس آلمان شرقی سابق ، بعد ها در این رابطه نوشت که پرومته یا انسان نوین ، یک چپ لذت خواه در مقابل یک انسان خودپرست نارسیس است .

تروتسکی تصور میکرد که انسان نوین سوسیالیستی باید بشکل ابرمرد و انسان برتر نیچه باشد . در مقابل انسان نوین اتوپیستی جدید ، انسانهای متوسطی در گذشته مانند گوته ، مارکس ، و ارسطو وجود داشتند . چگوارا میگفت که انسان نوین سربازی است در ارتش بزرگ پرولتاریا . انسان نوین جهان وطنان ، انسانی کامل و بدون تضاد و تناقض است . بقول آدرنو انسان سرمایه داری انسانی است دستکاری شده که مغزشویی شده و همچون سگ انعکاسی پاولف با شنیدن زنگ تبلیغاتی غذا ، معده اش به ترشح می افتد .

بخشی از جهانوطنان امروزی شوروی سابق را سوسیالیسم اتوریته میدانستند و به شعار انقلاب فرهنگی چین اشاره میکنند که در آن اعلان شد ، شورش اجتماعی ، اعتراضی است قانونی . جهانوطنان ، فرانس فانون فرانسوی را مهمترین نظریه پرداز جنبش آزادی بخش قرن گذشته در کشورهای جهان سوم میدانستند .

ایدئولوژی " شرایط گرایان " در جنبش فرانسه سال 1968 مخلوطی بود از - اگزیستانسیالیسم ، سور رئالیسم ، دادائیسم ، مارکسیسم ، فلسفه هگل ، نیچه ، کیرکگارد ، و شعر و هنر مدرن . جنبش دانشجویی آنزمان اروپا با تکیه بر نظریه مارکس میگفت که انسان در نظام سرمایه داری تبدیل شده به مصرف کننده ای کالاپرست .

شرایط گرایان جنبش دانشجویی زیر تاثیر نظرات والتر بنیامین و نظریه سوررئالیسم بودند . آنان همچون سوررئالیستها خود را وارث مارکسیسم میدانستند . سوررئالیستها و دادائیستها در سنگرهای جنگ جهانی اول حضور داشتند ، بعدها در اعلامیه های تحریک کننده شان نوشتند که هواداران باید با کلت هایشان به خیابان بروند و به میان مردم بی خبر شلیک کنند ، چون قتل عام مردم ویتنام توسط آمریکا انسان غربی را هنوز به تعجب و اعتراض نیاورده است .

بخشی از روشنفکران و لابی گرایان امروزه مدعی هستند که چون جانشینی مناسب تر برای سرمایه داری وجود ندارد باید قدمهای کوچک برداشت و نه خواب راه حلهای نهایی را آرزو نمود . آنان اصلاحات را در چهارچوب نظم حاکم ممکن میدانند .

نظرات هانا آرتن و یورگن هابرماس در این مورد را بدون شناخت تاثیر نیچه نمی توان فهمید . برشت میگفت که ما زمین را آماده دوستی کردیم ولی خودمان دوستانه رفتار نمودیم . در اقتصاد جهانی سرمایه داری ، نظریه گلوبال نتولیرالها دچار تضاد و تناقض ، اعتراض و بحران شده . نظام سرمایه داری تولیدی پیشین بدل به نظام مالی قمارخانه ای بانکها گردیده و غالب کشورهای جهان سوم نخستین قربانیان این هرج و مرج و سودجویی امپریالیستی کاپیتالیستی شده اند .